



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



فردا، نهستان
ایران، مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری
جمعیت ازواج دانشندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۱	تفسیر نمونه جلد ۱۱
۲۱	مشخصات کتاب
۲۱	(۱۵) سوره حجر جلد یازدهم از آغاز سوره حجر و آغاز جزء ۱۴ قرآن این سوره در مکه نازل شده و ۹۹ آیه است
۲۱	اشاره
۲۵	[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۵]
۲۵	اشاره
۲۵	ترجمه:
۲۶	تفسیر:
۳۱	نکته:
۳۳	[سوره الحجر (۱۵): آیات ۶ تا ۸]
۳۳	اشاره
۳۳	ترجمه:
۳۳	تفسیر:
۳۷	[سوره الحجر (۱۵): آیه ۹]
۳۷	اشاره
۳۷	ترجمه:
۳۷	تفسیر:
۳۷	اشاره
۳۷	حفظ قرآن از دستبردها!
۳۸	بحث در عدم تحریف قرآن
۴۱	دلایل عدم تحریف قرآن:
۴۷	روایات تحریف
۵۲	[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۰ تا ۱۵]

..... اشاره ۵۲

..... ترجمه: ۵۲

..... تفسیر: ۵۲

..... نکته ها: ۵۵

..... اشاره ۵۵

..... [۱-معنای لغوی "شیع"] ۵۵

..... ۲-مرجع ضمیر در "سلکه" ۵۶

..... ۳-سنت پیشینیان! ۵۷

..... ۴-تفسیر جمله "فَطَلُّوا فِيهِ يَغْرُجُونَ" ۵۷

..... ۵-معنی جمله "سكرت ابصارنا" ۵۸

..... [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۶ تا ۱۸] ۶۰

..... اشاره ۶۰

..... ترجمه: ۶۰

..... تفسیر: ۶۰

..... اشاره ۶۰

..... شیاطین با شهب رانده می شوند؟ ۶۰

..... نتیجه بحث: ۶۷

..... [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۹ تا ۲۱] ۷۲

..... اشاره ۷۲

..... ترجمه: ۷۲

..... تفسیر: ۷۲

..... نکته ها: ۷۸

..... اشاره ۷۸

..... ۱-خزائن خداوند چیست؟ ۷۸

..... ۲-نزول مقامی و نزول مکانی ۷۹

..... [سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۲ تا ۲۵] ۸۰

اشاره ۸۰

ترجمه: ۸۰

تفسیر: ۸۰

اشاره ۸۰

نقش باد و باران ۸۰

نکته ها: ۸۴

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۶ تا ۴۴] ۸۵

اشاره ۸۵

ترجمه: ۸۷

تفسیر: ۸۸

اشاره ۸۸

آفرینش انسان ۸۸

نکته ها: ۹۴

اشاره ۹۴

۱- تکبر و غرور سرچشمه بزرگترین بدبختیها است ۹۴

۲- شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد؟ ۹۶

۳- درهای جهنم! ۹۷

۴- "کل تیره" و "روح خدا". ۹۸

۵- جان چیست؟ ۹۹

۶- قرآن و خلقت انسان. ۱۰۱

دلایل طرفداران تکامل. ۱۰۳

پاسخهای طرفداران ثبوت انواع ۱۰۳

فرضیه تکامل و مساله خداشناسی ۱۰۵

قرآن و مساله تکامل ۱۰۶

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۵۰] ۱۱۰

اشاره ۱۱۰

ترجمه: ۱۱۰

تفسیر: ۱۱۰

نکته ها: ۱۱۴

اشاره ۱۱۴

۱- باغها و چشمه های بهشت ۱۱۴

۲- نعمتهای مادی و معنوی ۱۱۴

۳- کینه ها و حسادتها دشمن برادری است ۱۱۵

۴- پاداش کامل ۱۱۵

۵- بیائید بهشت را در این دنیا بسازیم ۱۱۶

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۵۱ تا ۶۰] ۱۱۷

اشاره ۱۱۷

ترجمه: ۱۱۷

تفسیر: ۱۱۸

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۶۱ تا ۷۷] ۱۲۴

اشاره ۱۲۴

ترجمه: ۱۲۵

تفسیر: ۱۲۶

نکته ها: ۱۳۵

اشاره ۱۳۵

۱- منظور از بَقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ چیست؟ ۱۳۵

۲- تفسیر جمله " وَ اَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ " ۱۳۶

۳- رابطه "متوسم" و "مؤمن" ۱۳۶

۴- مستی شهوت و غرور! ۱۳۷

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۷۸ تا ۸۴] ۱۳۹

اشاره ۱۳۹

ترجمه: ۱۳۹

تفسیر: ۱۴۰

اشاره ۱۴۰

پایان زندگی دو قوم ستمگر ۱۴۰

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۱] ۱۴۵

اشاره ۱۴۵

ترجمه: ۱۴۵

تفسیر: ۱۴۶

نکته ها: ۱۵۳

اشاره ۱۵۳

۱- قرآن موهبت بزرگ الهی ۱۵۳

۲- چشم به امکانات دیگران دوختن مایه انحطاط است ۱۵۵

۳- تواضع رهبر ۱۵۶

۴- مقتسمین چه اشخاص هستند؟ ۱۵۶

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۹۲ تا ۹۹] ۱۵۸

اشاره ۱۵۸

ترجمه: ۱۵۸

تفسیر: ۱۵۹

نکته ها: ۱۶۳

اشاره ۱۶۳

۱- آغاز دعوت علنی اسلام ۱۶۳

۲- تاثیر توجه به خدا در قدرت روح ۱۶۴

۳- عبادت و تکامل ۱۶۴

(۱۶) سوره نحل این سوره ۱۲۸ آیه دارد که قسمتی از آن در مکه و قسمتی در مدینه نازل گردیده است. ۱۶۷

اشاره ۱۶۷

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۲] ۱۷۱

اشاره ۱۷۱

۱۷۱ ترجمه:

۱۷۱ تفسیر:

۱۷۵ [سوره النحل (۱۶): آیات ۳ تا ۸]

۱۷۵ اشاره

۱۷۵ ترجمه:

۱۷۶ تفسیر:

۱۷۶ اشاره

۱۷۶ منافع گوناگون حیوانات

۱۸۲ اهمیت دامداری و کشاورزی

۱۸۶ [سوره النحل (۱۶): آیات ۹ تا ۱۳]

۱۸۶ اشاره

۱۸۶ ترجمه:

۱۸۷ تفسیر:

۱۹۲ نکته ها:

۱۹۲ اشاره

۱۹۲ ۱- نعمتهای مادی و معنوی

۱۹۲ ۲- چرا تنها زیتون و نخل و انگور؟!

۱۹۶ ۳- تفکر، تعقل، تذکر

۱۹۸ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۴ تا ۱۸]

۱۹۸ اشاره

۱۹۸ ترجمه:

۱۹۹ تفسیر:

۲۰۷ نکته ها:

۲۰۹ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۹ تا ۲۳]

۲۰۹ اشاره

۲۰۹ ترجمه:

تفسیر: ۲۱۰

نکته ها: ۲۱۴

[سوره النحل (۱۶): آیات ۲۴ تا ۲۹] ۲۱۶

اشاره ۲۱۶

ترجمه: ۲۱۷

شان نزول ۲۱۷

تفسیر: ۲۱۸

نکته ها: ۲۲۶

اشاره ۲۲۶

۱- سنت حسنه و سیئه - ۲۲۶

۲- تسلیم بیهوده! ۲۲۹

[سوره النحل (۱۶): آیات ۳۰ تا ۳۲] ۲۳۰

اشاره ۲۳۰

ترجمه: ۲۳۰

تفسیر: ۲۳۱

[سوره النحل (۱۶): آیات ۳۳ تا ۳۷] ۲۳۶

اشاره ۲۳۶

ترجمه: ۲۳۷

تفسیر: ۲۳۷

نکته ها: ۲۴۷

اشاره ۲۴۷

۱- بلاغ مبین چیست! ۲۴۷

۲- هر امتی رسولی دارد ۲۴۷

[سوره النحل (۱۶): آیات ۳۸ تا ۴۰] ۲۴۹

اشاره ۲۴۹

ترجمه: ۲۴۹

شان نزول: ۲۴۹

تفسیر: ۲۵۰

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۱ تا ۴۲] ۲۵۵

اشاره ۲۵۵

ترجمه: ۲۵۵

شان نزول ۲۵۵

تفسیر: ۲۵۶

نکته ها: ۲۵۷

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۳ تا ۴۴] ۲۶۰

اشاره ۲۶۰

ترجمه: ۲۶۰

تفسیر: ۲۶۰

نکته: ۲۶۳

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۵ تا ۴۷] ۲۶۷

اشاره ۲۶۷

ترجمه: ۲۶۷

تفسیر: ۲۶۷

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۸ تا ۵۰] ۲۷۱

اشاره ۲۷۱

ترجمه: ۲۷۱

تفسیر: ۲۷۱

اشاره ۲۷۱

سجده همه جنبندگان حتی سایه هایشان برای خدا! ۲۷۱

نقش سایه ها در زندگی ما ۲۷۳

[سوره النحل (۱۶): آیات ۵۱ تا ۵۵] ۲۷۸

اشاره ۲۷۸

۲۷۸ ترجمه:

۲۷۹ تفسیر:

۲۸۵ [سوره النحل (۱۶): آیات ۵۶ تا ۶۰]

۲۸۵ اشاره

۲۸۵ ترجمه:

۲۸۶ تفسیر:

۲۸۹ نکته ها:

۲۸۹ اشاره

۲۸۹ ۱- چرا فرشتگان را دختران خدا می دانستند؟

۲۹۰ ۲- چرا عرب جاهلی دختران را زنده بگور می کرد؟

۲۹۴ ۳- نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن

۲۹۸ [سوره النحل (۱۶): آیات ۶۱ تا ۶۴]

۲۹۸ اشاره

۲۹۸ ترجمه:

۲۹۹ تفسیر:

۲۹۹ اشاره

۲۹۹ گر حکم شود که مست گیرند!...

۳۰۱ اجل مسمی چیست

۳۰۷ [سوره النحل (۱۶): آیات ۶۵ تا ۶۷]

۳۰۷ اشاره

۳۰۷ ترجمه:

۳۰۷ تفسیر:

۳۱۱ نکته ها:

۳۱۱ اشاره

۳۱۱ ۱- پیدایش شیر چگونه است؟

۳۱۲ ۲- مواد غذایی مهم شیر

۳-شیر غذای خالص و گوارا ۳۱۳

[سوره النحل (۱۶): آیات ۶۸ تا ۶۹] ۳۱۵

اشاره ۳۱۵

ترجمه: ۳۱۵

تفسیر: ۳۱۵

[نکته ها:] ۳۱۶

اشاره ۳۱۶

[۱-کلمه وحی و معانی مختلف آن] ۳۱۶

۲-آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است؟ ۳۱۷

۳-قبل از هر چیز خانه سازی ۳۱۸

[۴-طرز انتخاب این خانه ها] ۳۱۸

[نکته ها:] ۳۱۹

اشاره ۳۱۹

۱-عسل از چه ساخته می شود؟ ۳۲۰

۲-راههای مطمئن و رام! ۳۲۰

۳-عسل در کجا ساخته می شود؟ ۳۲۱

۴-رنگهای مختلف عسل ۳۲۱

۵-عسل یک ماده فوق العاده شفا بخش ۳۲۲

۶-برای انسانها(للناس) ۳۲۴

۷-مسائل جالب دیگری درباره عسل ۳۲۵

۸-زندگی عجیب زنبوران عسل ۳۲۶

[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۰ تا ۷۲] ۳۲۹

اشاره ۳۲۹

ترجمه: ۳۲۹

تفسیر: ۳۳۰

اشاره ۳۳۰

۳۳۰ سرچشمه تفاوت روزیها -

۳۳۲ آیا ایجاد تفاوت با عدالت سازگار است؟ -

۳۳۶ نکته ها: -

۳۳۶ اشاره -

۳۳۶ ۱- اسباب و سرچشمه های روزی -

۳۴۰ ۲- موااسات با دیگران -

۳۴۲ [سوره النحل (۱۶): آیات ۷۳ تا ۷۴] -

۳۴۲ اشاره -

۳۴۲ ترجمه: -

۳۴۲ تفسیر: -

۳۴۵ [سوره النحل (۱۶): آیات ۷۵ تا ۷۷] -

۳۴۵ اشاره -

۳۴۵ ترجمه: -

۳۴۶ تفسیر: -

۳۴۶ اشاره -

۳۴۶ دو مثال زنده برای مؤمن و کافر! -

۳۵۰ نکته ها: -

۳۵۰ اشاره -

۳۵۰ ۱- انسانهای آزاده و اسیر! -

۳۵۲ ۲- نقش "عدالت" و "راستی" در زندگی انسانها -

۳۵۲ [۳- مراد از "الذی یامر بالعدل" ائمه هستند] -

۳۵۳ [سوره النحل (۱۶): آیات ۷۸ تا ۸۳] -

۳۵۳ اشاره -

۳۵۴ ترجمه: -

۳۵۴ تفسیر: -

۳۵۵ در اینجا به چند نکته باید توجه کرد: -

۳۵۵ اشاره

۳۵۵ ۱- انسان در آغاز هیچ علمی نداشت

۳۵۶ ۲- نعمت ابزار شناخت.

۳۵۸ ۳- تا شکر او را بجای آورید (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

۳۶۰ نکته ها:

۳۶۰ اشاره

۳۶۰ ۱- اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان

۳۶۲ ۲- پیوند آیات

۳۶۵ سایه ها، مسکنها، پوششها

۳۷۰ نکته ها:

۳۷۰ اشاره

۳۷۰ [۱- منظور از "نِعْمَتُ اللَّهِ" در این آیه چیست؟]

۳۷۰ ۲- در کشاکش نیروی حق و باطل

۳۷۲ [سوره النحل (۱۶): آیات ۸۴ تا ۸۹]

۳۷۲ اشاره

۳۷۳ ترجمه:

۳۷۳ تفسیر:

۳۷۶ در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۳۷۶ اشاره

۳۷۶ ۱- تعبیر به شُرَكَاءَهُمْ

۳۷۶ ۲- [۲- در عرصه قیامت بتها نیز ظاهر می شوند]

۳۷۷ ۳- [۳- مشرکان اعتراف می کنند که این معبودها را پرستش می کردند]

۳۷۷ ۴- [۴- تعبیر به "فَأَلْفُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ"]

۳۸۱ نکته ها:

۳۸۱ اشاره

۳۸۱ ۱- قرآن بیانگر همه چیز است.

- ۳۸۵ ۲-چهار مرحله هدایت
- ۳۸۶ [سوره النحل (۱۶): آیه ۹۰]
- ۳۸۶ اشاره
- ۳۸۶ ترجمه:
- ۳۸۶ تفسیر:
- ۳۸۶ اشاره
- ۳۸۶ جامع ترین برنامه اجتماعی
- ۳۹۱ جامعترین آیات خیر و شر
- ۳۹۵ [سوره النحل (۱۶): آیات ۹۱ تا ۹۴]
- ۳۹۵ اشاره
- ۳۹۵ ترجمه:
- ۳۹۶ شان نزول:
- ۳۹۶ تفسیر:
- ۴۰۲ نکته ها:
- ۴۰۲ اشاره
- ۴۰۲ ۱-فلسفه احترام به عهد و پیمان.
- ۴۰۴ ۲-عذرهای ناموجه برای نقض پیمان
- ۴۰۶ [سوره النحل (۱۶): آیات ۹۵ تا ۹۷]
- ۴۰۶ اشاره
- ۴۰۶ ترجمه:
- ۴۰۶ شان نزول:
- ۴۰۷ تفسیر:
- ۴۱۰ نکته ها:
- ۴۱۰ اشاره
- ۴۱۰ ۱-سرمایه های جاودانی
- ۴۱۱ ۲-برابری مرد و زن

۴۱۲ ۳- ریشه های عمل صالح از ایمان سیراب می گردد

۴۱۴ ۴- حیات طیبه چیست؟

۴۱۶ [سوره النحل (۱۶): آیات ۹۸ تا ۱۰۰]

۴۱۶ اشاره

۴۱۶ ترجمه:

۴۱۶ تفسیر:

۴۱۷ نکته ها:

۴۱۷ اشاره

۴۱۷ ۱- موانع شناخت

۴۱۹ ۲- چرا از شیطان رجیم [به خدا پناه می بریم؟]

۴۲۰ ۳- آنها که زیر پرچم حقند و آنها که تحت لوای شیطانند؟

۴۲۱ ۴- آداب تلاوت قرآن

۴۲۴ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵]

۴۲۴ اشاره

۴۲۴ ترجمه:

۴۲۵ شان نزول:

۴۲۵ تفسیر:

۴۲۵ اشاره

۴۲۵ دروغ رسوا!

۴۳۲ نکته ها:

۴۳۲ اشاره

۴۳۲ زشتی دروغ از دیدگاه اسلام؟

۴۳۲ [۱- راستگویی و اداء امانت]

۴۳۲ ۲- دروغ سرچشمه همه گناهان-

۴۳۴ ۳- دروغ سرچشمه نفاق است-

۴۳۴ ۴- دروغ با ایمان سازگار نیست-

۴۳۵ ۵- دروغ نابود کننده سرمایه اطمینان است -

۴۳۶ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱] -

۴۳۶ اشاره

۴۳۷ ترجمه:

۴۳۷ شان نزول:

۴۳۸ تفسیر:

۴۴۳ نکته ها:

۴۴۳ اشاره

۴۴۳ ۱- تقيه و فلسفه آن

۴۴۶ ۲- مرتد فطری، و ملی، و فریب خوردگان

۴۴۸ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴] -

۴۴۸ اشاره

۴۴۸ ترجمه:

۴۴۹ تفسیر:

۴۵۰ نکته ها:

۴۵۰ اشاره

۴۵۰ ۱- آیا مثال است یا یک جریان تاریخی؟

۴۵۳ ۲- رابطه امنیت و روزی فراوان

۴۵۳ ۳- لباس گرسنگی و ناامنی

۴۵۴ ۴- کفران نعمت و تزییع مواهب الهی

۴۵۷ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۵ تا ۱۱۹] -

۴۵۷ اشاره

۴۵۸ ترجمه:

۴۵۸ تفسیر:

۴۵۸ اشاره

۴۵۸ دروغگویان هرگز رستگار نخواهند شد -

۴۶۰ پاسخ به یک سؤال

۴۶۷ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۴]

۴۶۷ اشاره

۴۶۷ ترجمه:

۴۶۸ تفسیر:

۴۷۴ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۸]

۴۷۴ اشاره

۴۷۴ ترجمه:

۴۷۵ تفسیر:

۴۷۵ اشاره

۴۷۵ ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان

۴۸۲ آخرین سخن در مورد سوره نحل (سوره نعمتها).

۴۸۶ هدف از تشریح نعمتها

۴۹۰ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه / بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیر نظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص : ۱

(۱۵) سوره حجر جلد یازدهم از آغاز سوره حجر و آغاز جزء ۱۴ قرآن این سوره در مکه نازل شده و ۹۹ آیه است

اشاره

سوره حجر بنا بر مشهور میان مفسران از سوره های مکی است، و بنا به نقل از فهرست ابن ندیم در تاریخ القرآن پنجاه و دومین سوره ای است که در سرزمین مکه بر پیامبر اکرم ص نازل شده است و مجموع آیات آن به اتفاق همه مفسران ۹۹ آیه است.

به همین دلیل همان آهنگ و لحن سوره های مکی کاملاً در آن منعکس است، زیرا همانگونه که سابقاً گفته ایم سوره های مکی بیشتر روی چند موضوع تکیه می کند: روی معارف اسلامی مخصوصاً توحید و معاد، و روی انذار مشرکان و گنهکاران و ستمگران، و روی درسهای عبرتی که در تاریخ پیشینیان وجود داشته است.

لذا می توان محتوای این سوره را در هفت بخش خلاصه کرد:

۱- آیات مربوط به مبدء عالم هستی و ایمان به او از طریق مطالعه در اسرار آفرینش.

۲- آیات مربوط به معاد و کیفر بدکاران.

۳- اهمیت قرآن و عظمت این کتاب آسمانی.

۴- داستان آفرینش آدم و سرکشی ابلیس و سرانجام کار او، و به عنوان یک هشدار و بیدار باش برای همه انسانها! ۵- اشاره به سرگذشت اقوامی همچون قوم لوط و صالح و شعیب، برای تکمیل این هشدار.

۶- انذار و بشارت و اندرزهای مؤثر و تهدیدهای کوبنده و تشویقهای جالب.

۷- دعوت از پیامبر به مقاومت و دلدادگی او در برابر توطئه های شدید مخالفان که مخصوصا در محیط مکه بسیار زیاد و خطرناک بود.

نام این سوره از آیه هشتم که در باره اصحاب حجر(قوم صالح) سخن می گوید انتخاب شده است، چرا که در این سوره پنج آیه در باره اصحاب حجر است، و تنها سوره ای است که از قوم صالح به عنوان اصحاب حجر نام می برد، که شرح آن در تفسیر آیات ۸۰ تا ۸۴ به خواست خدا خواهد آمد.

ص: ۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (۱) رَبُّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲) ذَرْهُمْ
يَأْكُلُوا وَيَمْتَعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْنِهِ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّه أَجْلَهَا وَمَا
يَسْتَأْخِرُونَ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-الر- این آیات کتاب و قرآن مبین است.

۲- کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال را ببینند) چه بسا آرزو می کنند مسلمان بودند! ۳- بگذار آنها بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنان را غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید ۴- ما (اهل) هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه اجل معین (و زمان تغییر ناپذیری) داشتند.

۵- هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد.

ص: ۵

آرزوهای بیجا!

باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه "الف، لام، راء" برخورد میکنیم، که نمایانگر ترکیب این کتاب بزرگ آسمانی که راهگشای همه انسانها به سوی سعادت می باشد، از حروف ساده الفباء است، همین ماده خامی که در اختیار همه افراد بشر حتی کودکان دو سه ساله قرار دارد، و این نهایت درجه اعجاز است که از چنان مصالحی چنین محصول بی نظیری ساخته شود.

و لذا بلا فاصله بعد از آن می گوید: "اینها آیات کتاب آسمانی و قرآن آشکار است" (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الْقُرْآنِ مُبِينٍ).

می دانیم "تلك" اسم اشاره به دور است، در حالی که قاعدتا باید در اینجا "هذه" (اسم اشاره به نزدیک) به کار رود، ولی چنان که سابقا هم گفته ایم در ادبیات عرب (و حتی در زبان فارسی) گاهی برای بیان عظمت چیزی از اسم اشاره به دور استفاده می شود، یعنی آن چنان عظمت دارد که گویی در آسمانها در یک فاصله دور دست، از ما قرار گرفته و این درست به آن میماند که گاهی در حضور شخص بزرگی می گوئیم "اگر آن سرور اجازه دهند ما دست به چنین اقدامی می زنیم" کلمه "آن" در اینجا برای بیان عظمت مقام او است، همانگونه که ذکر "قرآن" به صورت "نکره" نیز برای بیان عظمت است.

و به هر حال ذکر "قرآن" بعد از "کتاب" در حقیقت به عنوان تاکید است، و توصیف آن به "مبین" برای این است که بیان کننده حقایق و روشنگر حق از باطل می باشد.

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند "کتاب" در اینجا اشاره به تورات و انجیل است، بسیار بعید به نظر می رسد.

*** سپس به آنها که در لجاجت و مخالفت با این آیات روشن الهی اصرار می ورزند هشدار می دهد روزی فرا می رسد که اینها از نتایج شوم کفر و تعصب کورکورانه و لجاجت خویش پشیمان خواهند شد و "چه بسا این کافران آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند" (رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ).

بنا بر این منظور از "یود" (دوست می دارند) -همانگونه که در تفسیر "المیزان" بیان شده دوست داشتن به معنی "تمنی" و آرزو کردن است، و ذکر کلمه "لو" دلیل بر آنست که آنها آرزوی اسلام را در زمانی می کنند که قدرت بازگشت به سوی آن را ندارند، و این خود قرینه ای خواهد بود بر اینکه این تمنی و آرزو در جهان دیگر و پس از مشاهده نتایج اعمالشان است.

حدیثی که از امام صادق ع در این زمینه نقل شده نیز کاملاً این معنی را تایید می کند

ینادی مناد یوم القیامه یسمع الخلائق انه لا یدخل الجنة الا مسلم فثم یود سائر الخلائق انهم کانوا مسلمین: "روز قیامت که می شود کسی صدا می زند به گونه ای که همه مردم می شنوند (که امروز) جز افرادی که اسلام آورده اند داخل بهشت نمی شوند در این هنگام سایر مردم آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند (۱)".

و نیز از پیامبر بزرگ اسلام ص نقل شده هنگامی که دوزخیان در دوزخ گرد می آیند و گروهی از مسلمانان خطا کار را، با آنها قرار می دهند، کفار به مسلمین می گویند مگر شما مسلمان نبودید؟ در پاسخ می گویند: آری بودیم، و آنها در جواب می گویند پس اسلام شما هم نیز به حالتان سودی نداشت! چون

ص: ۷

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث - حدیث اول در تفسیر نور الثقلین از تفسیر عیاشی نیز نقل شده و فخر رازی در تفسیر خود حدیثی شبیه حدیث دوم (البته با کمی تفاوت) نقل کرده است.

شما هم با ما در یک جا هستید!

آنها می گویند: ما گناهان (بزرگی) داشتیم که به خاطر آن به این سرنوشت گرفتار شدیم (این اعتراف به گناه و تقصیر و آن سرزنش دشمن سبب می شود که) خداوند دستور می دهد هر فرد با ایمان و مسلمانی در دوزخ است خارج سازید در این هنگام کفار می گویند ای کاش ما نیز اسلام آورده بودیم (۱).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که در میان کافران افرادی هستند که هنوز پرتوی از وجدان بیدار در دلهای آنها هست و هنگامی که دعوت پیامبر اسلام و این آیات کتاب مبین با آن محتوای دلپسند را می بینند در اعماق دل به آن علاقمند می شوند و آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند، ولی تعصبها و لجاجتها و یا منافع مادی به آنها اجازه نمی دهد که این واقعیت بزرگ را بپذیرند و لذا هم چنان در زندان کفر و بی ایمانی محصور می مانند.

یکی از دوستان با ایمان و مجاهد ما که به اروپا رفته بود می گفت هنگامی که من مزایای اسلام را برای یکی از مسیحیان می شمردم او که آدم منصفی بود در پاسخ به من گفت: من برآستی به شما تبریک می گویم که پیرو چنین مذهبی هستید، ولی چه کنیم که شرائط زندگی ما به ما اجازه نمی دهد که دست از آئین خود برداریم! جالب اینکه در بعضی از روایات اسلامی می خوانیم هنگامی که فرستاده پیامبر ص نامه آن حضرت را برای قیصر روم آورد، او به طور خصوصی در برابر فرستاده پیامبر ص اظهار ایمان نمود و حتی میل داشت رومیان را به آئین توحید بخواند، اما فکر کرد قبلا آنها را آزمایش کند همین که لشکریانش احساس

ص: ۸

۱- ۱) در تفسیر طبری نیز چند حدیث به همین مضمون در ذیل آیه نقل شده است.

کردند که او می خواهد آئین نصرانیت را ترک گوید، قصر او را محاصره کردند او فوراً به آنها اظهار داشت که منظورم آزمایش شما بود بجای خود برگردید، سپس بفرستاده پیامبر گفت من میدانم که پیامبر شما از ناحیه خدا است. و همانست که ما انتظار او را داشتیم ولی چه کنم که من می ترسم حکومتم از دستم برود و جانم در خطر است (۱).

ولی به هر حال باید توجه داشت که این دو تفسیر هیچگونه تضادی با هم ندارند و ممکن است آیه اشاره به پشیمانی گروه هایی از کافران در آن جهان و این جهان باشد، در حالی که نه آنجا و نه اینجا قدرت بازگشت-به جهات متفاوتی- ندارند! (دقت کنید).

*** سپس با لحنی بسیار کوبنده می گوید: ای پیامبر! "اینها را به حال خود بگذار (تا همچون چهار پایان) بخورند، و از لذتهای این زندگی ناپایدار بهره گیرند، و آرزوها آنها را از این واقعیت بزرگ غافل سازد ولی بزودی خواهند فهمید" (ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

اینها چون حیواناتی هستند که جز اصطبل و علف، و جز لذت مادی چیزی نمی فهمند و هر حرکتی دارند برای رسیدن به همین ها است.

پرده های غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز چنان بر قلب آنها افتاده، و آنها را به خود مشغول ساخته که دیگر توانایی درک واقعیتی را ندارند.

اما آن گاه که سیلی اجل به صورت آنها نواخته شود، و پرده های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار رود، و خود را در آستانه مرگ و یا در عرصه قیامت ببینند، آری آن گاه می فهمند که چه اندازه در غفلت و تا چه حد زیانکار

ص: ۹

و بدبخت بوده اند، و چگونه گرامی ترین سرمایه ها را برای هیچ از دست دادند؟! *** در آیه بعد برای اینکه گمان نکنند این مهلت و تمتع از لذائذ دنیا پایان ناپذیر است، اضافه می کند: "ما هیچ گروهی را در هیچ شهر و آبادی نابود نکردیم مگر اینکه آنها، اجل معین و زمان تغییر ناپذیری داشتند" (وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ). و "هیچ امت و جمعیتی از اجل معین خود پیشی نمی گیرد، و هیچیک نیز عقب نخواهد افتاد" (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ).

سنت الهی همه جا این بوده که به قدر کافی مهلت برای تجدید نظر و بیداری و آگاهی بدهد، حوادث دردناک، و وسائل رحمت را یکی پس از دیگری میفرستد، تهدید می کند، تشویق می کند، اخطار می نماید تا حجت بر همه تمام شود.

ولی هنگامی که این مهلت به پایان رسید سرنوشت قطعی دامانشان را خواهد گرفت، دیر و زود، به خاطر مصالح تربیتی، ممکن است اما به اصطلاح سوخت و سوز ندارد! آیا توجه به همین واقعیت کافی نیست تا همگان از سرنوشت گذشتگان عبرت گیرند، و از مدت مهلت الهی برای بازگشت و اصلاح، استفاده کنند؟ آیا باید باز هم نشست تا سرنوشت شوم اقوام گمراه و ستمگر پیشین درباره خود ما نیز تکرار گردد، و بجای اینکه از پیشینیان عبرت گیریم، عبرتی شویم برای آیندگان؟! ضمناً از دو آیه اخیر فلسفه بیان "تاریخ گذشتگان به طور مکرر" در آیات قرآن حتی در همین سوره ای که از آن بحث می کنیم روشن می شود.

آرزوهای دراز عامل بزرگ غفلت

بدون شک امید و آرزو و یا به تعبیر عرب "امل" عامل حرکت چرخهای زندگی انسانها است، که حتی اگر یک روز از دل‌های مردم جهان برداشته شود، نظام زندگی به هم می‌ریزد، و کمتر کسی دلیلی بر فعالیت و تلاش و جنب و جوش خود پیدا می‌کند.

حدیث معروفی که از پیامبر ص نقل شد

الامل رحمه لامتی و لو لا الامل ما رضعت والده ولدها و لا غرس غارس شجرا: "امید مایه رحمت امت من است، اگر نور امید نبود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی‌داد، و هیچ باغبانی نهالی نمی‌کاشت" (۱) اشاره به همین واقعیت است.

ولی همین عامل حیات و حرکت اگر از حد بگذرد و به صورت "آرزوی دور و دراز" در آید بدترین عامل انحراف و بدبختی است، و درست همانند آب باران است که مایه حیات است اما این آب اگر از حد گذشت مایه غرق شدن و نابودی خواهد شد.

این آرزوی کشنده همان است که آیات فوق روی آن تکیه کرده و آن را مایه بی‌خبری از خدا و حق و حقیقت می‌شمارد، این آرزوها و امیدهای دور و دراز چنان انسان را به خود مشغول می‌دارد و غرق در عالمی از تخیل می‌سازد، که از زندگی و هدف نهائیش به کلی بیگانه می‌شود.

حدیث معرفی که در نهج البلاغه از علی ع نقل شده نیز بیان گویایی برای این واقعیت است:

ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان: اتباع الهوی و طول الامل، اما اتباع الهوی فیصد عن الحق، و اما طول الامل فینسی الآخرة: "ای مردم مخوفترین چیزی که بر شما از آن می‌ترسم دو چیز است:

ص: ۱۱

پیروی از هوا و هوسها، و آرزوهای دراز، چرا که پیروی از هوسها شما را از حق باز می دارد، و آرزوی دراز آخرت را بدست فراموشی می سپارد" (۱).

و برآستی چه افراد با استعداد و شایسته و لایقی که بر اثر گرفتاری در دام آرزوی دراز به موجودات ضعیف و مسخ شده ای مبدل گشتند که نه تنها به حال جامعه شان مفید نیفتادند، بلکه منافع شخصی خود را نیز پایمال کردند، و از هر گونه تکامل نیز بازماندند آن چنان که در دعای کمیل می خوانیم و حبسنی عن نفعی بعد املی: "آرزوی دراز مرا از منافع واقعی محروم ساخت!" اصولاً آرزو که از حد گذشت، دائماً انسان را در رنج و تعب و آوا می دارد، شب و روز باید تلاش کند به گمان خود دنبال سعادت و رفاه می رود در حالی که چیزی جز بدبختی و شقاوت برای او فراهم نمی شود، و این گونه افراد غالباً در همین حال جان می دهند و زندگی دردناک و غم انگیزشان مایه عبرت است برای آنها که چشم و گوش بینا و شنوا دارند.

ص: ۱۲

اشاره

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ لَمْ تَأْتِنَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷) نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ (۸)

ترجمه:

۶- و گفتند ای کسی که "ذکر" (قرآن) بر تو نازل شده، مسلماً دیوانه ای!! ۷- اگر راست می گویی چرا فرشتگان را برای ما نمی آوری؟! ۸- (اما اینها باید بدانند) ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی کنیم و هر گاه نازل شوند دیگر به اینها مهلت داده نمی شود (و در صورت انکار به عذاب الهی نابود می گردند)

تفسیر:

تقاضای نزول فرشتگان

در این آیات نخست به موضع گیریهای خصمانه کفار در مقابل قرآن و پیامبر ص اشاره کرده، می گوید: آنها گفتند ای کسی که قرآن بر تو نازل شده به طور قطع سوگند یاد می کنیم که دیوانه ای!" (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ). و این تعبیر نهایت گستاخی و جسارت آنها را در برابر پیامبر ص مجسم می کند.

از یک سو تعبیر به **يَا أَيُّهَا الَّذِي** (ای کسی که!) از سوی دیگر تعبیر به **نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ** که به عنوان استهزاء و انکار قرآن می گفتند، و از سوی سوم تاکید آنها بر جنون پیامبر ص بوسیله **"ان"** و **"لام قسم"**.

آری افراد لجوج و بی مایه هنگامی که در برابر یک عقل بزرگ و بی مانند

قرار بگیرند یکی از نخستین وصله‌هایی که به او می‌چسبانند جنون است، چرا که مقیاس را عقل کوچک و ناتوان خودشان قرار می‌دهند و هر چه به این مقیاس ننگجد در نظر آنها بی‌عقلی و دیوانگی است!

اینگونه افراد، تعصب خاصی روی مسائل موجود محیطشان دارند هر چند گمراهی و ضلالت باشد، لذا با هر دعوت تازه‌ای به عنوان دعوت غیر عاقلانه مبارزه می‌کنند، از نوآوریها وحشت دارند، و سخت به سنتهای غلط پایبندند.

علاوه بر این، دنیا پرستان که همه چیز را با معیارهای مادی می‌سنجند، اگر با انسانی برخورد کنند که حاضر است همه منافع مادی خویش و حتی جان خود را در راه رسیدن به یک هدف معنوی از دست دهد باور نمی‌کنند که او عاقل باشد، چرا که عقل در عرف آنها، تهیه اموال بیشتر، همسر زیباتر و زندگی مرفه‌تر و مقام و منصب ظاهری بالاتر است! کاملاً روشن است که با این تفکر اگر ببینند کسی در برابر بهترین اموال و زنان و پستها می‌گوید "اگر خورشید آسمان را در یک دست من، و ماه را در دست دیگرم قرار دهید، و به جای حکومت بر محیط کوچک شما بر تمام منظومه شمسی حکومت کنم، دست از دعوت خویش بر نخواهم داشت" جز اینکه او را مجنون خطاب کنند، کار دیگری نخواهند داشت.

و عجب اینکه این نابخردان وصله‌هایی به رهبران الهی می‌چسبانند که گاهی کاملاً با هم ضد و نقیض بود، گاهی آنها را "دیوانه" می‌خواندند و گاهی "ساحر"، با اینکه ساحر کسی است که باید از زیرکی و هوشیاری خاصی برخوردار باشد و درست در نقطه ضد دیوانه است.

*** آنها نه تنها چنین نسبت‌های نابخردانه‌ای به پیامبر ص می‌دادند بلکه برای بهانه جویی می‌گفتند: "اگر راست می‌گویی چرا فرشتگان را برای ما نمیآوری!"

تا تصدیق گفتار تو کنند و ما ایمان بیاوریم (لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

*** خداوند به آنها چنین پاسخ می گوید: "ما ملائکه را جز به حق نازل نمی کنیم" (مَا نُزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ).

"و اگر فرشتگان نازل شوند (و حقیقت برای آنها جنبه شهود و حسی پیدا کند) و بعد ایمان نیاورند، دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد" و به عذاب الهی نابود می گردند (وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ).

در تفسیر جمله مَا نُزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ مفسران، بیانات مختلفی دارند:

۱- بعضی گفته اند منظور این است که ما نازل کردن فرشتگان را به عنوان اعجاز تنها برای آشکار شدن حق انجام خواهیم داد، نه به عنوان بهانه جویی که ببینند و باز هم ایمان نیاورند، و به تعبیر دیگر اعجاز بازیچه نیست که جنبه اقتراحی داشته باشد، بلکه برای اثبات حق است، و این امر به قدر کافی برای آنها که خواهان حقند ثابت شده، چرا که پیامبر اسلام ص با در دست داشتن این قرآن و اعجازهای دیگر رسالت خود را به ثبوت رسانده است.

۲- منظور از "حق"، همان مجازات نهایی دنیوی و بلای نابود کننده و به تعبیر دیگر "عذاب استیصال" است، یعنی اگر فرشتگان نازل شوند و آنها هم ایمان نیاورند- که با لجاجتی که در آنها هست نخواهند آورد- توأم با نابودی آنها خواهد بود.

جمله دوم آیه (وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ) نیز تأکیدی بر همین معنی است، اما بنا به تفسیر اول مطلب تازه ای را می گوید.

۳- احتمال دیگر اینکه "حق" به معنی "مرگ" است، یعنی فرشتگان تنها به هنگام مرگ و قبض روح نازل می گردند نه زمان دیگر.

ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که ما در قرآن در داستان ابراهیم و لوط و حتی در مورد مسلمانان در بعضی جنگها می خوانیم که فرشتگان بر آنها نازل شدند.

۴- "حق" به معنی شهود است یعنی تا در این عالم دنیا است پرده ها جلو چشم او را گرفته، و از دیدن اینگونه حقایق که مربوط به جهان ما وراء ماده است ناتوان است، تنها در جهان دیگر که پرده ها کنار می رود و عالم شهود است، می تواند فرشتگان الهی را ببیند.

این تفسیر نیز همان اشکال تفسیر سوم را دارد، چرا که حتی قوم لوط که افراد بی ایمان و گمراهی بودند، فرشتگان مامور عذاب را در این دنیا دیدند (۱) بنا بر این تنها دو تفسیر اول و دوم با ظاهر آیه سازگار است.

اما اینکه در ذیل این آیه می خوانیم اگر بعد از اینهمه دلایل روشن باز هم به تقاضای آنها دایر بر ارائه معجزه حسی ترتیب اثر داده شود دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد، برای این است که در چنین حالتی به تمام معنی برای آنها اتمام حجت می گردد، و تمام بهانه ها قطع می شود، و چون مهلت زندگی به منظور اتمام حجت و احتمال تجدید نظر و بازگشت به سوی حق است، و چنین چیزی در مورد اینگونه افراد معنی ندارد پایان عمر آنها اعلام می گردد و به مجازاتی که استحقاق آن را دارند می رسند (دقت کنید).

ص: ۱۶

اشاره

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)

ترجمه:

۹- ما قرآن را نازل کردیم، و ما بطور قطع آن را پاسداری می کنیم.

تفسیر:

اشاره

حفظ قرآن از دستبردها!

به دنبال بهانه جوئیهای کفار و حتی استهزای آنها نسبت به پیامبر ص و قرآن که در آیات گذشته آمده بود، در آیه مورد بحث یک واقعیت بزرگ و پر اهمیت را به عنوان دلداری به پیامبر از یک سو و اطمینان خاطر همه مؤمنان راستین از سوی دیگر بیان می کند و آن اینکه:

"ما این قرآن را که مایه تذکر است نازل کردیم، و ما به طور قطع آن را حفظ خواهیم کرد" (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

چنان نیست که این قرآن بدون پشتوانه باشد، و آنها بتوانند آفتاب وجودش را با گل بپوشانند و یا نور و شعاعش را با پف کردن خاموش کنند که این چراغی است که ایزد آن را برافروخته است، و این آفتابی است که غروب و افول نخواهد داشت.

این گروه اندک و ناتوان که سهل است، اگر همه جباران و زورمندان و سیاستمداران ستمگر و اندیشمندان منحرف و رزم آوران جهان دست به دست هم بدهند که نورش را خاموش کنند، توانایی نخواهند داشت، چرا که خداوند حفظ و پاسداری از آن را به عهده گرفته است.

در اینکه منظور از محافظت و پاسداری قرآن در برابر چه اموری است، باز مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

۱- بعضی گفته اند در برابر تحریف و تغییر و زیاده و نقصان است.

۲- بعضی دیگر گفته اند در برابر فنا و نابودی تا آخر جهان.

۳- بعضی دیگر گفته اند در برابر منطقیهای گمراه کننده ضد قرآنی.

ولی این تفاسیر نه تنها با هم تضادی ندارند بلکه در مفهوم عام "إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ" داخلند چرا این محافظت و پاسداری را که به صورت مطلق و به اصطلاح با حذف متعلق آمده است در یک بعد خاص محصور و محدودش کنیم.

حق این است که، خداوند طبق ظاهر آیه فوق وعده داده که آن را از هر نظر حفظ و پاسداری کند: محافظت از هر گونه تحریف و محافظت از فنا و نابودی و محافظت از سفسطه های دشمنان و سوسه گر.

اما اینکه بعضی از قدمای مفسرین احتمال داده اند که منظور، محافظت شخص "پیامبر" است و ضمیر "له" به پیامبر ص باز می گردد، زیرا کلمه "ذکر" به شخص پیغمبر در بعضی از آیات قرآن (سوره طلاق آیه ۱۰) اطلاق شده بسیار بعید به نظر می رسد.

زیرا در آیات قبل آیه مورد بحث کلمه "ذکر" صریحا به معنی "قرآن" آمده و این آیه که به دنبال آن آمده مسلما به همان معنی اشاره می کند.

بحث در عدم تحریف قرآن

معروف و مشهور در میان همه دانشمندان شیعه و اهل تسنن اینست که هیچگونه تحریفی در قرآن روی نداده است، و قرآنی که امروز در دست ماست درست همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم ص نازل شده، و حتی کلمه و حرفی از آن کم و زیاد نگردیده است.

در میان علمای بزرگ شیعه از قدماء و متاخرین از جمله کسانی را که به این حقیقت تصریح کرده اند دانشمندان زیر را می توان نام برد:

۱- مرحوم شیخ طوسی که به شیخ الطائفه معروف است، او در اول تفسیر

ص: ۱۸

معروفش (تبیان) بحث روشن و صریح و قاطعی در این زمینه دارد.

۲- سید مرتضی که از اعظم علمای امامیه در قرن چهارم هجری است.

۳- رئیس المحدثین مرحوم صدوق محمد بن علی بن بابویه او در بیان عقائد امامیه می گوید: "اعتقاد ما اینست که هیچگونه تحریفی در قرآن رخ نداده است".

۴- مفسر بزرگ مرحوم طبرسی نیز در مقدمه تفسیرش بحث گویایی در این زمینه دارد.

۵- مرحوم کاشف الغطاء که از بزرگان علمای متاخرین است.

۶- مرحوم محقق یزدی در کتاب عروه الوثقی عدم تحریف قرآن را از جمهور مجتهدین شیعه نقل می کند.

۷- و نیز این عقیده از بسیاری از بزرگانی دیگر مانند "شیخ مفید" و "شیخ بهایی" "قاضی نور الله" و سایر محققین شیعه نقل شده است.

بزرگان و محققین اهل سنت نیز غالبا بر همین عقیده اند.

هر چند وقوع تحریف در قرآن از بعضی از محدثین شیعه و اهل سنت که اطلاعات ناقصی در باره قرآن داشته اند نقل شده که با روشنگری بزرگان دانشمندان دو مذهب این عقیده ابطال و به دست فراموشی سپرده شده است.

تا آنجا که مرحوم سید مرتضی در جواب "المسائل الطرابلسیات" می گوید: "صحت نقل قرآن آن قدر واضح و روشن است که مانند اطلاع ما از شهرهای معروف دنیا و حوادث بزرگ تاریخی و کتب مشهور و معروف است".

آیا فی المثل هیچکس می تواند در وجود شهرهایی همچون مکه و مدینه و یا همچون لندن و پاریس شک کند هر چند هرگز به هیچیک از این شهرها مسافرت نکرده باشد؟! و آیا کسی می تواند مساله حمله مغول را به ایران و یا

انقلاب کبیر فرانس و یا جنگ جهانی اول و دوم را منکر شود؟! چرا نمی تواند بخاطر اینکه همه اینها بتواتر بما رسیده است، آیات قرآن نیز همین گونه است به شرحی که بعدا بیان خواهیم کرد.

و اگر افراد مغرضی خواسته اند برای تفرقه میان شیعه و اهل تسنن اعتقاد به تحریف را به شیعه نسبت دهند دلیل بر باطل بودن ادعایشان کتب بزرگ علمای تشیع است.

این عجیب نیست که فردی همچون "فخر رازی" - که می دانیم در مسائل مربوط به "شیعه" حساسیت و تعصب خاصی دارد - در ذیل آیه مورد بحث - بگوید این آیه (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) دلیل بر ابطال قول شیعه است که قائل به تغییر و زیاده و نقصان در قرآن شده اند! صریحا باید گفت: اگر منظور او، بزرگان و محققان شیعه است که هیچیک چنین اعتقادی را نداشته و ندارند، و اگر منظور وجود قول ضعیفی در این زمینه در میان شیعه است، نظیر آن در میان اهل سنت نیز وجود دارد که نه آنها به آن اعتنا کرده اند و نه ما.

محقق معروف "کاشف الغطاء" در کتابش کشف الغطاء چنین می گوید:

لا ریب انه (ای القرآن) محفوظ من النقصان بحفظ الملک الدیان کما دل علیه صریح القرآن و اجماع العلماء فی کل زمان و لا عبره بنادر:

"شک نیست که قرآن از هر گونه کمبود (و تحریف) در پرتو حفظ خداوند محفوظ مانده است، همانگونه است که صریح قرآن و اجماع علما در هر عصر و زمان به این امر گواهی می دهد و مخالفت افراد نادری اصلا قابل ملاحظه نیست (تفسیر آلاء الرحمن صفحه ۳۵).

تاریخ اسلام از اینگونه نسبتهای ناروا که سرچشمه ای جز تعصب ندارد فراوان دیده است، و ما می دانیم عامل پیدایش قسمتی از این سوء تفاهمها دشمنانی

بوده اند که به اینگونه مسائل دامن می زدند و سعی داشتند که هرگز وحدتی میان صفوف مسلمین برقرار نشود.

□
کار به آنجا رسیده که نویسنده معروف حجازی "عبد الله علی القصیمی" در کتاب خود "الصراع" ضمن مذمت از شیعه می گوید:

"شیعه ها همواره از دشمنان مساجد بوده اند! و به همین دلیل کسی که در شهرهای شیعه نشینی حرکت کند از شمال تا به جنوب، و از شرق تا به غرب! کمتر مسجد می بیند! (۱).

خوب فکر کنید ما از شمارش اینهمه مساجد در خیابانها و کوچه ها و بازارها و حتی پس کوچه ها در شهرهای شیعه نشین خسته می شویم، گاهی آن قدر مسجد در یک نقطه زیاد است که صدای عده ای بلند می شود و می گویند بس است بیائید به کارهای دیگر پردازیم، ولی با اینحال می بینیم که نویسنده معروفی با این صراحت سخنی می گوید که برای ما که در این مناطق زندگی می کنیم تنها اسباب خنده است، بنا بر این از نسبت دادن فخر رازی نیز نباید زیاد تعجب کرد.

دلایل عدم تحریف قرآن:

۱- در مورد عدم تحریف قرآن دلائل فراوانی در دست داریم که از همه روشتر، بعد از آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن، سیر تاریخی این کتاب بزرگ آسمانی است.

مقدمه این نکته لازم به یادآوری است که آن اقلیت ضعیفی که احتمال تحریف قرآن را داده اند تنها در مورد کم شدن آنست و گر نه احدی این احتمال

ص: ۲۱

۱- ۱) و الشیعه هم ابداء المساجد و لهذا یقل ان یشاهد الضارب فی طول بلادهم و عرضها مسجدا (الصراع جلد ۲ صفحه ۲۳- طبق نقل علامه امینی در الغدیر جلد ۳ صفحه ۳۰۰).

را نداده که بر قرآن موجود چیزی افزوده شده باشد (دقت کنید).

از این که بگذریم اگر به این موضوع دقت کنیم که قرآن برای مسلمانان همه چیز بوده قانون اساسی، دستور العمل زندگی، برنامه حکومت، کتاب مقدس آسمانی، و رمز عبادت، روشن می شود که اصولاً کم و زیاد در آن امکان نداشته است.

قرآن کتابی بود که مسلمانان نخستین همواره در نمازها، در مسجد، در خانه، در میدان جنگ، بهنگام روبرو شدن با دشمنان و بعنوان استدلال بر حقانیت مکتب از آن استفاده می کردند حتی از تواریخ اسلامی استفاده می شود که تعلیم قرآن را مهر زنان قرار می دادند! و اصولاً تنها کتابی که در همه محافل مطرح بوده و هر کودکی را از آغاز عمر با آن آشنا می کردند و هر کس میخواست درسی از اسلام به خواند آن را به او تعلیم می دادند همین قرآن مجید بود.

آیا با چنین وضعی کسی احتمال می دهد که دگرگونی در این کتاب آسمانی رخ دهد، بخصوص اینکه ما در آغاز جلد اول همین تفسیر ثابت کردیم که قرآن به صورت یک مجموعه با همین شکل فعلی در عصر خود پیامبر جمع آوری شده بود، و مسلمانان سخت به یاد گرفتن و حفظ آن اهمیت می دادند، و اصولاً شخصیت افراد در آن عصر تا حد زیادی به این شناخته می شد که چه اندازه از آیات قرآن را حفظ کرده بودند.

عدد حافظان قرآن به اندازه ای زیاد بود که در تواریخ می خوانیم در یکی از جنگها که زمان ابو بکر واقع شد چهارصد نفر از قاریان قرآن به قتل رسیدند (۱).

و در داستان "بئر معونه" (یکی از آبادیهای نزدیک مدینه) و جنگی که در آن منطقه در حیات پیامبر ص اتفاق افتاد می خوانیم که جمع کثیری

ص: ۲۲

از قاریان قرآن از اصحاب پیامبر در حدود ۷۰ نفر شربت شهادت نوشیدند (۱).

از اینها و نظائر اینها روشن می شود که حافظان و قاریان و معلمان قرآن آن قدر زیاد بودند که تنها در یک میدان جنگ این تعداد از آنها شربت شهادت نوشیدند.

و باید چنین باشد چرا که گفتیم قرآن فقط قانون اساسی برای مسلمانان نبود، بلکه همه چیز آنها را تشکیل می داد، مخصوصاً در آغاز اسلام هیچ کتابی جز آن نداشتند و تلاوت و قرائت و حفظ و تعلیم و تعلم مخصوص به قرآن بود.

قرآن یک کتاب متروک در گوشه خانه و یا مسجد که گرد و غبار فراموشی روی آن نشسته باشد تا کسی از آن کم یا بر آن بیافزاید.

مساله حفظ قرآن بعنوان یک سنت و یک عبادت بزرگ همیشه در میان مسلمانان بوده و هست، حتی پس از آنکه قرآن به صورت یک کتاب تکثیر شد و در همه جا پخش گردید و حتی بعد از پیدایش صنعت چاپ که سبب شد این کتاب بعنوان پرنسبه ترین کتاب در کشورهای اسلامی چاپ و نشر گردد، باز مساله حفظ قرآن بعنوان یک سنت دیرینه و افتخار بزرگ موقعیت خود را حفظ کرد، بطوری که در هر شهر و دیار همیشه جمعی حافظ قرآن بوده و هست.

هم اکنون در حجاز و بعضی دیگر از کشورهای اسلامی مدارس بعنوان مدرسه تحفیظ القرآن الکریم یا نامهای دیگر وجود دارد که برنامه شاگردان آن در درجه اول مساله حفظ قرآن است.

در ملاقاتی که در سفر مکه با رؤسای این مدارس در آن شهر مقدس روی داد معلوم شد گروه بسیار زیادی از پسران و دختران جوان در مکه در این مدارس نام نویسی کرده و مشغول تحصیل هستند.

یکی از مطلعین می گفت هم اکنون در کشور پاکستان در حدود یک میلیون

ص: ۲۳

و پانصد هزار نفر حافظ قرآن وجود دارد! یکی از شرایط امتحان ورودی دانشگاه اسلامی الازهر مصر (طبق نقل دائره المعارف فرید وجدی) حفظ تمام قرآن است که از چهل نمره حد اقل باید بیست نمره بگیرند!

کوتاه سخن اینکه سنت حفظ قرآن از عصر پیامبر ص و به دستور و تاکید خود آن حضرت که در روایات زیادی وارد شده در تمام قرون و اعصار ادامه داشته است.

آیا با چنین وضعی هیچگونه احتمالی در مورد تحریف قرآن امکان پذیر است؟!.

۲- علاوه بر همه اینها مساله "نویسندگان وحی" است، یعنی کسانی که بعد از نزول آیات قرآن بر پیامبر آن را یاد داشت می کردند که عدد آنها را از چهارده نفر تا چهل و سه نفر نوشته اند.

□
ابو عبد الله زنجانی در کتاب ذیقیمت خود "تاریخ قرآن" اینچنین می گوید (کان للنسی کتابا یکتبون الوحی و هم ثلاثه و اربعون اشهرهم الخلفاء الاربعه و کان الزمهم للنبی زید بن ثابت و علی بن ابی طالب علیه السلام):

"پیامبر ص نویسندگان متعددی داشت که وحی را یادداشت می کردند و آنها چهل و سه نفر بودند که از همه مشهورتر خلفای چهار گانه نخستین بودند، ولی بیش از همه زید بن ثابت و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ع ملازم پیامبر در این رابطه بودند (۱).

کتابی که اینهمه نویسنده داشته چگونه ممکن است دست تحریف کنندگان به سوی آن دراز شود؟!.

ص: ۲۴

۳- دعوت همه پیشوایان اسلام به قرآن موجود-قابل توجه اینکه بررسی کلمات پیشوایان بزرگ اسلام نشان می دهد که از همان آغاز اسلام همه یک زبان مردم را به تلاوت و بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می کردند، و این خود نشان می دهد که این کتاب آسمانی بصورت یک مجموعه دست نخورده در همه قرون از جمله قرون نخستین اسلام بوده است.

سخنان علی ع در نهج البلاغه گواه زنده این مدعا است:

در خطبه ۱۳۳ می خوانیم

□
و کتاب الله بین اظهر کم، ناطق لا- یعیا لسانه، و بیت لا- تهدم ارکانه، و عز لا- تهزم اعوانه: "کتاب خدا در میان شما است، سخنگویی است که هرگز زبانش به کندی نمی گراید، و خانه ای است که هیچگاه ستونهایش فرو نمی ریزد، و مایه عزت است آن چنان که یارانش هرگز مغلوب نمی شوند". در خطبه ۱۷۶ می فرماید:

و اعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش و الهادی الذی لا یضل: "بدانید که این قرآن نصیحت کننده ای است که هرگز در نصیحت خود غش و خیانت نمی کند، و هدایت کننده ای است که هیچگاه گمراه نمی سازد.

و نیز در "همین خطبه" می خوانیم:

و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیاده او نقصان: زیاده من هدی، او نقصان من عمی: "هیچکس با این قرآن همنشین نمی شود مگر اینکه از کنار آن با فزونی یا نقصان برمی خیزد:

فزونی در هدایت و نقصان از گمراهی".!

در دنباله همین خطبه باز می خوانیم:

□ □
ان الله سبحانه لم یعظ احدا بمثل هذا القرآن، فانه جبل الله المتین و سببه الامین: "خداوند پاک احدی را بمانند این قرآن اندرز نداده است، چرا که این ریسمان محکم الهی است،

و وسیله مطمئن او است."

و در خطبه ۱۹۸ می خوانیم:"

ثم انزل علیه الكتاب نورا لا تطفا مصابيحہ، و سراجا لا یخبو توقده،... و منهاجا لا یضل نهجه... و فرقانا لا یخمد برہانہ: "سپس خداوند کتابی بر پیامبرش نازل کرد که نوری است خاموش نشدنی، و چراغ پرفروغی است که به تاریکی نمی گراید، طریقه ای است که رهروانش گمراه نمی شوند، و مایه جدایی حق از باطل است که برہانش خاموش نمی گردد."

مانند این تعبیرات در سخنان علی ع و سایر پیشوایان دین فراوان است.

آیا اگر فرض کنیم دست تحریف به دامن این کتاب آسمانی دراز شده بود امکان داشت اینگونه به سوی آن دعوت بشود؟ و به عنوان راه و روش و وسیله جدایی حق از باطل و نوری که هرگز خاموش نمی شود و چراغی که به خاموشی نمی گراید و ریسمان محکم خدا و سبب امین و مطمئن او معرفی گردد؟ ۴-اصولا- پس از قبول خاتمیت پیامبر ص و اینکه آئین اسلام آخرین آئین الهی است و رسالت قرآن تا پایان جهان برقرار خواهد بود چگونه می توان باور کرد که خدا این یگانه سند اسلام و پیامبر خاتم را پاسداری نکنند؟! آیا تحریف قرآن با جاودانگی اسلام طی هزاران سال و تا پایان جهان مفهومی می تواند داشته باشد؟! ۵-روایات ثقلین که با طرق معتبر و متعدد از پیامبر ص نقل شده خود دلیل دیگری بر اصالت قرآن، و محفوظ بودن آن از هر گونه دگرگونی است، زیرا طبق این روایات پیامبر می فرماید: "من از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را برای شما بیادگار می گذارم: نخست قرآن، و دیگری اهل بیت من

ص: ۲۶

است که اگر دست از دامن این دو برندارید هرگز گمراه نخواهید شد" (۱).

آیا این تعبیر در مورد کتابی که دست تحریف به دامن آن دراز شده می تواند صحت داشته باشد؟ (۲).

۶- علاوه بر همه اینها قرآن بعنوان یک معیار سنجش مطمئن اخبار صدق و کذب به مسلمانان معرفی شده و در روایات زیادی که در منابع اسلامی آمده می خوانیم که در صدق و کذب هر حدیثی شک کردید آن را به قرآن عرضه کنید، هر حدیثی موافق قرآن است حق است و هر حدیثی مخالف آن است نادرست! اگر فرضاً تحریفی در قرآن حتی بصورت نقصان رخ داده بود، هرگز ممکن نبود به عنوان معیار سنجش حق از باطل و حدیث درست از نادرست معرفی گردد.

روایات تحریف

مهمترین دستاویزی که بعضی برای مساله تحریف بدست آورده اند روایات مختلفی است که بر اثر عدم درک مفهوم واقعی آن، و یا عدم بررسی سند آنها چنین سوء تعبیری به وجود آمده است.

این روایات بر چند گونه است:

۱- قسمتی از این روایات، روایاتی است که می گوید علی ع بعد از وفات پیامبر ص به جمع آوری قرآن پرداخت، و هنگامی که آن را جمع کرد و بر گروهی از صحابه که اطراف مقام خلافت را گرفته بودند عرضه فرمود، آنها از آن استقبال نکردند و علی ع گفت دیگر آن را نخواهید دید!

ص: ۲۷

۱- ۱، ۲) حدیث ثقلین از احادیث متواتری است که در بسیاری از کتب اهل تسنن از جمعی از صحابه مانند ابو سعید خدری زید بن ارقم، زید بن ثابت، ابو هریره، حذیفه ابن اسید، جابر بن عبد الله انصاری، عبد الله حنطب، عبد بن حمید، جبیر بن مطعم، ضمیره اسلمی، ابو ذر غفاری، ابو رافع، و ام سلمه از پیامبر اکرم نقل شده است.

-۲

ولی با دقت در همین روایات روشن می شود که قرآن نزد علی ع با دیگر قرآن‌ها ابتدا تفاوت نداشت بلکه این تفاوت در سه چیز بود: نخست اینکه آیات و سوره‌ها به ترتیب نزول تنظیم شده بود، و دیگر اینکه شان نزول هر آیه و سوره در کنار آن قید شده بود، سومین امتیاز اینکه تفسیرهایی که از پیامبر ص شنیده بود و همچنین آیات ناسخ و منسوخ در آن درج شده بود.

بنا بر این قرآنی که علی ع به جمع آوری آن پرداخت چیزی جز این قرآن نبود و مازادش "تفسیرها" و "تاویلها" و "شان نزولها" و "تمیز ناسخ و منسوخ" و مانند آن بوده است، و به تعبیر دیگر هم قرآن بود، و هم تفسیر اصیل قرآن.

در کتاب سلیم بن قیس می خوانیم: ان امیر المؤمنین (ع) لما رای غدر الصحابه و قله و فائهم لزم بیته، و اقبل علی القرآن، فلما جمعه کله، و کتابه بیده، و تاویله الناسخ و المنسوخ، بعث الیه ان اخرج فبايع، فبعث الیه انی مشغول فقد آلیت علی نفسی لا ارتدی بردائی الا- لصلاه حتی اؤلف القرآن و اجمعه (۱): "هنگامی که امیر مؤمنان علی ع بی وفایی صحابه را مشاهده کرد خانه را ترک نگفت، و به قرآن روی آورد، و مشغول جمع آوری همه قرآن، و نوشتن آن با دست خود شد، و حتی تاویل و ناسخ و منسوخ آن را جمع آوری فرمود، در این هنگام به سراغ امام فرستادند که از خانه بیرون آی و بیعت کن! او در پاسخ پیغام فرستاد که من مشغولم، سوگند یاد کرده ام که عبا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا همه قرآن را گرد آوری کنم.

۲- قسمتی دیگر از این روایات روایاتی است که اشاره به تحریف معنوی قرآن می کند.

زیرا می دانیم تحریف بر سه گونه است: "تحریف لفظی" و "تحریف معنوی"

ص: ۲۸

و "تحریف عملی".

منظور از تحریف لفظی آنست که در الفاظ و عبارات قرآن کم و زیاد و تغییر داده شود (این همان چیزی است که ما و همه محققان اسلام آن را شدیداً انکار می کنیم).

ولی "تحریف معنوی" آنست که آیه ای را آن چنان معنی و تفسیر کنند که خلاف مفهوم واقعی آن باشد. و نیز "تحریف عملی" آنست که آن را بر خلاف عمل کنند.

مثلاً در تفسیر علی بن ابراهیم از "ابو ذر" چنین می خوانیم: هنگامی که آیه **يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ** (آل عمران ۱۰۶) نازل شد پیامبر ص فرمود روز قیامت از مردم سؤال می کنند که با ثقلین (قرآن و عترت پیامبر) چه کردید؟ می گویند: اما الاکبر فحرفناه، و نبدناه و راء ظهورنا...:

"ما ثقل اکبر (قرآن) را تحریف کردیم و پشت سر انداختیم (۱) پیدا است که منظور از تحریف در اینجا همان دگرگون ساختن مفهوم قرآن و پشت سر انداختن آنست.

۳- قسمت دیگری از این روایات روایاتی است که قطعاً مجعول است و برای بی اعتبار ساختن قرآن بدست دشمنان و منحرفان یا افراد نادان ساخته و پرداخته شده است.

مانند روایات متعددی که از احمد بن محمد بن سیاری نقل شده است که عدد این روایات به صد و هشتاد و هشت روایت! بالغ می شود (۲) و مرحوم حاجی نوری در کتاب "فصل الخطاب" فراوان از او نقل کرده است.

ص: ۲۹

۱- ۱) تفسیر برهان ذیل آیه ۱۰۶ از سوره آل عمران.

۲- ۲) این احصاء و شمارش را نویسنده کتاب "برهان روشن" در آن کتاب آورده است.

"سیاری" راوی این احادیث به گفته بسیاری از بزرگان علم رجال کسی بوده است فاسد المذهب، غیر قابل اعتماد، و ضعیف الحدیث، و به گفته بعضی، اهل غلو، منحرف، معروف به تناسخ و کذاب بوده، و به گفته کشی صاحب رجال معروف، امام جواد ع در نامه خود ادعاهای سیاری را باطل و بی اساس خواند.

البته روایات تحریف منحصر به سیاری نیست ولی قسمت مهمش به او بر می گردد!

در میان این روایات مجعول روایات مضحکی دیده می شود که هر کس مختصر اهل مطالعه باشد فوراً به فساد آن پی می برد. مانند روایتی که می گوید در آیه ۳ سوره نساء و **إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ** (در میان شرط و جزا بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است!!! در حالی که ما در تفسیر سوره نساء گفتیم که شرط و جزا در آیه فوق کاملاً یا یکدیگر مربوطند و حتی یک کلمه در میان این دو اسقاط نشده است.

بعلاوه بیش از یک سوم قرآن حد اقل معادل چهارده جزء قرآن می شود! این بسیار خنده آور است که کسی ادعا کند قرآن با آن همه نویسندگان و کتاب وحی و آن همه حافظان و قاریان از زمان پیامبر ص به بعد چهارده جزاش بر باد رفته و کسی آگاه نشده؟! این دروغگویان و دروغ پردازان توجه به این واقعیت تاریخی نکرده اند که قرآن که قانون اساسی و همه چیز مسلمانان را از آغاز تشکیل می داد، شب و روز در همه خانه ها و مساجد تلاوت می شد، چیزی نبود که حتی یک کلمه آن را بتوان اسقاط کرد تا چه رسد به چهارده جزء! دروغی به این بزرگی دلیل روشنی بر ناشی گری جاعلان اینگونه احادیث است.

بسیاری از بهانه جویان در اینجا به سراغ کتاب "فصل الخطاب" که در بالا

اشاره کردیم (نوشته مرحوم حاجی نوری) می روند که در زمینه تحریف نگاشته است.

ولی این کتاب علاوه بر اینکه با توجه به آنچه در بالا گفتیم وضعیت روشن می شود، مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی که شاگرد مبرز مرحوم حاجی نوری است در شرح حال استادش در جلد اول "مستدرک الوسائل" می گوید:

اما در مورد کتاب "فصل الخطاب" کرارا از استاد شنیدم میفرمود مطالبی که در فصل الخطاب است عقیده شخصی من نیست، بلکه این کتاب را برای طرح بحث و اشکال نوشتم، و اشارتا عقیده خودم راجع به عدم تحریف را آورده ام، و بهتر بود نام کتاب را "فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب" می گذاردم.

سپس مرحوم "محدث تهرانی" می گوید: "ما از نظر عمل روش استاد خودمان را به خوبی می دیدیم که هیچگونه وزن و ارزشی برای اخبار تحریف قائل نبود، بلکه آنها را از اخباری می دانست که باید بر دیوار کوبند، تنها کسی می تواند نسبت تحریف را به استاد ما بدهد که به مرام و عقیده او آشنا نبوده است".

آخرین سخن اینکه آنها که نمی توانستند و یا که نمی خواستند عظمت این کتاب آسمانی را برای مسلمانان احساس کنند کوشش کردند که با اینگونه خرافه ها و اباطیل قرآن را از اصالت بیندازند، و دستهای زیادی در گذشته و امروز در این زمینه کار کرده و می کند.

چندی قبل در جراید خواندیم چاپ جدیدی از قرآن وسیله ایادی اسرائیل و صهیونیسم منتشر شده که آیات فراوانی از آن را تغییر داده اند، ولی آنها کور خوانده بودند، دانشمندان اسلامی بزودی از این توطئه دشمن آگاه شدند، و آن نسخه ها را جمع آوری کردند، این دشمنان سیاه دل نمی دانستند که حتی اگر یک نقطه از قرآن تغییر یابد مفسران و حافظان و قاریان قرآن فوراً آگاه خواهند شد.

"آنها می خواهند نور خدا را خاموش کنند، ولی هرگز نمی توانند" **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** (توبه آیه ۳۲).

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۰ تا ۱۵]

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْخِ الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَمِمَّنْ يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسِيتُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴) لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵)

ترجمه:

۱۰- ما پیش از تو (نیز) پیامبرانی در میان امتهای نخستین فرستادیم.

۱۱- هیچ پیامبری به سراغ آنها نمی آمد مگر اینکه او را به باد استهزاء می گرفتند.

۱۲- ما اینچنین (و با استفاده از تمام وسائل) قرآن را به درون دلهای مجرمان راه می دهیم.

۱۳- (اما با این حال) آنها به آن ایمان نمی آورند، و سنت اقوام پیشین نیز چنین بود.

۱۴- و اگر دری از آسمان به روی آنان بگشاییم و آنها مرتبا در آن بالا روند...

۱۵- باز می گویند: ما را چشم بندی کرده اند! بلکه ما (سر تا پا) سحر شده ایم!!

تفسیر:

لجاجت و انکار محسوسات

در این آیات به عنوان دلداری پیامبر و مؤمنان در برابر مشکلاتی که در

دعوت خود با آن مواجه بودند اشاره به زندگی انبیای پیشین و گرفتاریهای آنها در مقابل اقوام گمراه و متعصب می کند.

نخست می گوید: "ما پیش از تو در میان امتهای نخستین نیز پیامبرانی فرستادیم (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ)." .

*** ولی آنها چنان لجوج و سرسخت بودند که "هر پیامبری به سراغشان می آمد او را به باد استهزاء و سخریه می گرفتند" (وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) .

این استهزاء و سخریه به خاطر اموری بود:

- برای شکستن ابهت پیامبران و متفرق ساختن افراد حقجو و حق طلب از گرد آنان.

- برای ضعف و ناتوانیشان در مقابل منطق نیرومند رسولان الهی، چون نمی توانستند پاسخی به دلایل دندان شکن آنان بدهند متوسل به استهزاء یعنی حربه نادانهای بی منطق می شدند.

- برای اینکه پیامبران سنت شکن بودند و با وضع نابسامان محیط به مبارزه برمی خاستند، اما جاهلان متعصب که این سنتهای غلط را جاودانی و ابدی می پنداشتند از این کار تعجب می کردند و به استهزاء برمی خاستند.

- برای اینکه سرپوشی بر و جدان خفته خود بگذارد، مبادا بیدار شود و تعهد و مسئولیت بیافریند.

- برای اینکه بسیاری از پیامبران دستشان از مال دنیا تهی و زندگانشان بسیار ساده بود، آنها که شخصیت را بر اثر کوردلی در لباس نو، و مرکب زیبا، و زندگانی مجلل، می دانستند، تعجب می کردند که آیا یک انسان فقیر و تهیدست ممکن است رهبر و راهنمای اینهمه جمعیت ثروتمند و مرفه گردد؟!، و به دنبال

آن به استهزاء برمی خاستند.

و سرانجام برای اینکه می دیدند قبول دعوت پیامبران آنها را در برابر شهواتشان محدود می سازد و آزادیهای حیوانیشان را سلب می کند و برای آنها وظائف و مسئولیتهایی ایجاد می نماید به استهزاء برمی خاستند تا خود را از این وظائف راحت کنند! *** می فرماید: آری "ما این چنین آیات قرآن را به دلهای این مجرمان می فرستیم" (كَذَلِكَ نَسِلكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ).

*** اما با اینهمه تبلیغ و تاکید و بیان منطقی و ارائه معجزات باز هم این متعصبان استهزاء کننده "به آن ایمان نمی آورند" (لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ) ولی این منحصر به آنها نیست "پیش از آنها سنت اقوام اولین نیز چنین بود" (وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأُولِينَ).

*** اینها بر اثر غوطه ور شدن در شهوات و اصرار و لجاجت در باطل، کارشان به جایی رسیده که "اگر دری از آسمان را بروی آنها بگشائیم و آنها مرتبا به آسمان صعود و نزول کنند..." (وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ).

*** می گویند ما را چشم بندی کرده اند" (لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا).

"بلکه ما را سحر کرده اند" و آنچه می بینیم ابداء واقعیت ندارد! (بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ).

این جای تعجب نیست که انسان به چنین مرحله ای از عناد و لجاجت برسد، برای اینکه روح پاک و فطرت دست نخورده انسان که قادر به درک حقائق و مشاهده

چهره اصلی واقعیات است، بر اثر گناه و جهل و دشمنی با حق تدریجا به تاریکی می گراید، البته در مراحل نخستین پاک کردن آن کاملا- امکان پذیر است، اما اگر خدای نکرده این حالت در انسان راسخ شود و به صورت "ملکه" در آید دیگر به آسانی نمی توان آن را شست، و در اینجا است که چهره حق در نظر انسان دیگرگون می شود تا آنجا که محکمترین دلائل عقلی، و روشنترین دلائل حسی، در دل او اثر نمی گذارد و کار او به انکار معقولات و محسوسات، هر دو، می رسد.

نکته ها:

اشاره

[۱- معنای لغوی "شیع"]

۱- "شیع" جمع "شیعه" به جمعیت و گروهی گفته می شود که دارای خط مشترکی هستند، "راغب" در کتاب مفردات می گوید: "شیع از ماده شیاع به معنی "انتشار و تقویت" است، و شاع الخبر هنگامی گفته می شود که خبری متعدد و قوی شود و شاع القوم هنگامی گفته می شود که جمعیتی منتشر و فراوان گردند، و "شیعه" به کسانی می گویند که انسان بوسیله آنها قوی می شود".

مرحوم "طبرسی" در مجمع البیان اصل آن را از مشایعت "به معنی "متابعت" دانسته و می گوید شیعه به معنی پیرو و تابع است، و شیعه علی ع به پیروان او و آنهایی که اعتقاد به امامتش دارند گفته می شود، و حدیث معروف ام سلمه از پیامبر ص شیعه علی هم الفائزون یوم القیامه (نجات یابندگان در قیامت، پیروان علی ع هستند) نیز اشاره به همین معنی می کند.

و به هر حال چه اصل این کلمه را از شیاع به معنی انتشار و تقویت بدانیم، یا از مشایعت به معنی متابعت، دلیل بر وجود یک نوع همبستگی فکری و مکتبی در مفهوم شیعه و تشیع است.

ضمنا تعبیر به شیع درباره اقوام گذشته دلیل بر این است که آنها در مبارزه

ص: ۳۵

خود با پیامبران به صورت پراکنده عمل نمی کردند، بلکه دارای خط مشترک و برنامه واحدی بودند که با عملکردهای هماهنگ تقویت می شد، جایی که گمراهان برای خود چنین برنامه ای داشته باشند آیا پیروان راستین راه حق نباید در مسیر خود از طرحهای هماهنگ و مشترک پیروی کنند.

۲- مرجع ضمیر در "نسلکه"

این جمله اشاره به آن می کند که خداوند آیات خود را از طرق مختلف آن چنان به مجرمان و مخالفان تفهیم می کند که گویی در دل آنها وارد شده است اما متأسفانه عدم قابلیت و ناآمادگی محل، سبب بیرون راندن آن و جذب نشدن در درون جانشان می گردد، درست مانند غذای مقوی و مفیدی که معده ناسالم، آن را جذب نکرده و به بیرون باز می گرداند (و این حقیقت درست از ماده سلوک که ماده اصلی نسلکه می باشد فهمیده می شود).

بنا بر این ضمیر "نسلکه" به "ذکر" (قرآن) که در آیات قبل آمده باز می گردد، و همچنین ضمیر "به" در جمله بعد، جمله "لا يؤمنون به" نیز به همین معنی باز می گردد، یعنی با اینهمه آنها ایمان به این آیات نمی آورند.

بنا بر این هماهنگی در میان دو ضمیر کاملاً برقرار است، نظیر همین تعبیر با همین معنی در سوره شعراء آیه ۲۰۰ و ۲۰۱ دیده می شود).

ولی بعضی احتمال داده اند که ضمیر در "نسلکه" به استهزاء که از آیه قبل استفاده می شود باز گردد، بنا بر این معنی جمله چنین می شود ما این استهزاء و مسخره کردن را (به خاطر گناهان و لجاجتهایشان) در قلب آنها داخل می کنیم.

ولی این تفسیر اگر هیچ ایراد دیگری نداشته باشد حد اقل هماهنگی را در میان دو ضمیر از میان می برد و برای تضعیف آن همین کافی است (دقت کنید).

ضمناً از جمله بالا استفاده می شود که وظیفه مبلغان تنها این نیست که مسائلی

را به گوش مردم بخوانند، بلکه باید از تمام وسائل استفاده کنند تا سخن حق را به دل آنها نفوذ دهند آن چنان که دلنشین گردد، حق طلبان ارشاد شوند و نسبت به لجوجان اتمام حجت گردد.

یعنی از تمام وسائل سمعی، بصری، برنامه های عملی، قصص، داستانها، ادبیات شعر و هنر به معنی اصیل و سازنده باید استفاده کرد تا کلمات حق به دلها راه یابد.

۳- سنت پیشینان!

موضع گیریهای طرفداران باطل در برابر پیامبران، و طرح نقشه های همه جانبه برای تحمیق مردم، و پراکندن آنها از اطراف مردان الهی نه چیز تازه ای است و نه منحصر به زمان و مکان خاصی بوده است.

بلکه همانگونه که از تعبیر بالا استفاده می شود، از قدیم الایام و دورترین زمانها، این توطئه ها در میان اقوام گمراه بوده است.

و به همین دلیل هرگز نباید از آن وحشت کرد و یا نومیدی و یاس به خود راه داد، و یا از انبوه مشکلاتی که بدست دشمنان فراهم می شود هراسید، این یک دلداری مؤثر برای همه رهروان راه حق است.

اگر تصور کنیم در زمان یا مکانی می توانیم دعوت حق را نشر و گسترش دهیم، و پرچم عدل و داد را برافرازیم، بی آنکه با عکس العمل منفی دشمنان لجوج و مخالفان سرسخت مواجه باشیم سخت اشتباه کرده ایم، پیامبران الهی و همه پیروان راستین آنها از این مخالفتها هرگز مایوس نشدند و ما نیز باید مایوس نگردیم، بلکه باید هر روز بر عمق دعوت خود بیفزائیم.

۴- تفسیر جمله " فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ "

این جمله و جمله های بعد که در آیات فوق آمده به خوبی نشان می دهد که

منظور آن است اگر دری از آسمان بر آنها گشوده شود (آسمان در اینجا ظاهرا اشاره به جو متراکم اطراف زمین است که خارج شدن از آن به سادگی ممکن نیست) و مرتبا روز روشن در آن رفت و آمد کنند، باز هم از شدت لجاجت می گویند چشم بندی و سحر شده ایم.

توجه داشته باشید "ظلوا" دلیل بر استمرار کاری در روز می باشد، و عرب این تعبیر را در مورد شب نمی کند، بلکه به جای آن باتوا که از ماده بیتوته است، می گوید.

این تفسیر همان چیزی است که غالب مفسرین آن را برگزیده اند، ولی عجب این است که بعضی از مفسران احتمال داده اند که ضمیر در "ظلوا" به فرشتگان باز می گردد، یعنی اگر آنان فرشتگان را با چشم خود ببینند که به آسمان می روند و باز می گردند باز ایمان نمی آورند.

این تفسیر علاوه بر اینکه با آیات قبل و بعد که عموما سخن از مشرکین می گوید سازگار نیست (زیرا ملائکه تنها در شش آیه قبل آمده، و بازگشت ضمیر به آن بسیار بعید است) از بلاغت سخن نیز می کاهد، زیرا قرآن می خواهد بگوید حتی اگر خودشان به صورت اعجاز آمیزی در روز روشن کرارا به آسمان بروند و باز گردند باز هم تسلیم حق نمی شوند. (دقت کنید).

۵- معنی جمله "سکرت ابصارنا"

"سکرت" از ماده "سکر" به معنی پوشاندن است، یعنی کافران لجوج می گویند چشم حقیقت بین ما گویی پوشانده شده و اگر ببینیم که به آسمان عروج می کنیم یک سلسله مسائل خیالی و توهمی است، و این درست همان چیزی است که از آن در فارسی تعبیر به چشم بندی می کنیم، که بر اثر تردستی طرف مقابل، انسان نمی تواند حقیقت را درست ببیند، بلکه خلاف آن را احساس می کند.

ص: ۳۸

و اینکه بعد از آن، جمله بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّشِيحُونَ (بلکه ما گروهی هستیم که سحر شده ایم) آمده با اینکه همین چشم بندی نیز از انواع سحر است شاید اشاره به این باشد که از چشم بندی هم فراتر رفته، سر تا پای ما سحر شده، نه تنها چشممان بلکه تمام وجودمان بر اثر سحر احساس واقعی خود را از دست داده است و آنچه حس می کند بر خلاف واقعیت است.

به عبارت دیگر هر گاه انسانی را با وسیله ای بالا- ببریم و فرود بیاوریم این حالت را نه تنها با چشم خود بلکه با تمام وجود احساس می کند، به همین دلیل اگر چشم شخص را محکم هم ببندیم باز عروج و نزول خود را احساس می کند.

یعنی اگر، فرضاً این مشرکان را به آسمان ببریم، نخست می گویند چشم بندی شده ایم بعد که متوجه می شوند که این حالت با غیر چشم هم قابل احساس است می گویند اصولاً ما سر تا پای وجودمان سحر شده است.

اشاره

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزِينَاتٍ لِلنَّاطِرِينَ (۱۶) وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ (۱۸)

ترجمه:

۱۶- ما در آسمان برجهایی قرار دادیم، و آن را برای بینندگان تزیین کردیم.

۱۷- و آن را از هر شیطان مطرودی حفظ نمودیم.

۱۸- مگر آنها که استراق سمع کنند که "شهاب مبین" آنان را تعقیب می کند (و می راند).

تفسیر:

اشاره

شیاطین با شهب رانده می شوند؟

این آیات اشاره به گوشه ای از نظام آفرینش به عنوان دلیلی بر توحید و شناخت خدا است و بحثهایی را که در زمینه قرآن و نبوت در آیات گذشته آمد تکمیل می کند.

نخست می گوید: "ما در آسمان برجهایی قرار دادیم" (وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا).

"بروج" جمع "برج" در اصل به معنی "ظهور" است، و به همین جهت آن قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد، برج نامیده می شود، و نیز به همین جهت هنگامی که زن، زینت خود را آشکار سازد تبرجت المرأه می گویند.

به هر حال برجهای آسمانی اشاره به منزلگاههای خورشید و ماه است، و به تعبیر دقیقتر هنگامی که ما از کره زمین به ماه و خورشید نگاه می کنیم در هر فصل و موقعی از سال آنها را در مقابل یکی از صورتهای فلکی (صورتهای فلکی

مجموعه ستارگانی است که شکل خاصی را به خود گرفته اند) می بینیم و می گوئیم خورشید مثلا- در برج حمل یا ثور یا میزان و عقرب و قوس است (۱).

بدیهی است وجود این برجهای آسمانی و منزلگاههای ماه و خورشید و آن نظام خاصی که برای حرکت آنها در این برجها وجود دارد که تقویم مجسم جهان هستی ما را تشکیل می دهد دلیل روشنی است بر علم و قدرت آفریدگار، این نظام شگرف با این حساب دقیق و مستمر بیانگر نقشه و هدفی است که در آفرینش این جهان بوده و هر چه در آن بیشتر بیندیشیم ما را به آفریننده جهان نزدیکتر می سازد.

سپس اضافه می کند "ما آسمان و این صورتهای فلکی را برای بینندگان زینت بخشیدیم" (وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ) (۲).

در یک شب تاریک و پر ستاره نظری به آسمان بیفکنید، ستارگانی که در هر گوشه و کنار به صورت گروه گروه دور هم جمع شده اند، گویی هر دسته برای خود انجمنی دارند، و آهسته نجوی می کنند، بعضی خیره خیره به ما نگاه کرده اصلا چشمک نمی زنند و بعضی مرتبا چشمک می زنند، گویی ما را به سوی خود می خوانند، بعضی آن چنان می درخشند که خیال می کنیم دارند به ما نزدیک می شوند، و بعضی با نور کم رنگ خود گویی از آن اعماق آسمانهای دور فریاد بی صدایی می کشند که ما هم اینجائیم! این منظره زیبای شاعرانه که شاید برای بعضی بر اثر تکرار مشاهده، عادی جلوه کند بیش از آنچه فکر کنیم دیدنی و جالب و شوق انگیز است.

ص: ۴۱

۱- ۱) حمل (بره) مجموعه ستارگانی است که تقریبا به این شکل در آسمان در آمده، و همچنین ثور به معنی گاو، و میزان به معنی ترازو، و عقرب به همان معنی معروف، و قوس به معنی کمان است.

۲- ۲) ضمیر "زیناها" به "سما" (آسمان) برمی گردد زیرا سما مؤنث مجازی است.

گاهی که ماه با اشکال مختلفش در جمع آنها ظاهر می شود، چهره تازه و اعجاب انگیز دیگری به خود می گیرند.

بعد از غروب آفتاب یکی بعد از دیگری ظاهر می شوند، گویی از پشت پرده بیرون می روند و به هنگام طلوع صبح فرار کرده و در برابر نیروی خیره کننده آفتاب خود را پنهان می کنند.

از این گذشته، از نظر زیباییهای علمی و اسرار بسیار فراوان، چهره آسمان آن چنان زیبا است که هزاران سال است چشم همه دانشمندان را به خود مشغول داشته به ویژه امروز که با نیرومندترین تلسکوپها و دوربینهای عظیم نجومی به سوی آن خیره می شوند و هر زمان اسرار تازه ای از این عالم پر غوغا، و در عین حال خاموش، برای مردم جهان کشف می کنند.

راستی "چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی"!

*** در آیه بعد اضافه می کند "ما این آسمان را از هر شیطان رجیم و شوم و ملعون محفوظ داشته ایم" (وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ).

*** "مگر آن شیطانهایی که هوس "استراق سمع" (و خبرگیری دزدکی) کنند، که شهاب آشکار آنها را تعقیب می کند و به عقب می راند" (إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ).

*** چگونه شیاطین بوسیله شهب از آسمان رانده می شوند؟! آیه اخیر از آیاتی است که مفسران در تفسیر آن بسیار سخن گفته اند و هر یک مسیر خاصی را پیموده و برداشت معینی از آن دارند.

و از آنجا که عین همین مضمون در سوره صافات (آیه ۶ و ۷) و سوره جن

(آیه ۹) آمده و از مسائلی است که ممکن است برای افراد ناآگاه سؤالهای بدون جوابی ترسیم کند لازم است نخست نظری به آراء مفسران بزرگ اسلامی بیفکنیم، سپس آنچه را که ترجیح می دهیم بیان کنیم.

۱- بعضی مانند نویسنده "تفسیر فی ظلال" به راحتی از این آیات و مانند آن گذشته و به عنوان اینکه اینها حقایقی است که درک آن برای ما ممکن نیست و باید به آنچه در عمل واقعی ما در این زندگی مؤثر است پردازیم به تفسیر اجمالی قناعت کرده، و از توضیح و تبیین این مساله صرف نظر نموده است.

او چنین می نویسد: شیطان چیست؟ و چگونه می خواهد استراق سمع کند؟ و چه چیز را استراق می کند؟ همه اینها از غیبه‌های الهی است که از خلال نصوص نمی توان به آن دست یافت، و پرداختن به آن نتیجه ای ندارد، زیرا بر عقیده ما چیزی نمی افزاید، و جز اشتغال فکر انسان به امری که به او ارتباط خاصی ندارد و او را از انجام عمل حقیقیش در این زندگی باز می دارد ثمره ای نخواهد داشت، به علاوه درک تازه ای نسبت به حقیقت جدیدی به ما نمی دهد!" (۱).

ولی نباید تردید داشت که قرآن یک کتاب بزرگ انسانسازی و تربیت و حیات است، اگر چیزی ارتباط به حیات انسانها نداشته باشد مطلقاً در آن مطرح نخواهد شد، همه آن درس است، درس زندگی، به علاوه هیچکس نمی تواند این سخن را بپذیرد که در قرآن حقایق ناگشودنی باشد، مگر قرآن نور و کتاب مبین نیست؟ و مگر برای فهم و تدبر و هدایت مردم نازل نشده؟ چگونه فهم این آیات به ما ارتباط ندارد؟ به هر حال ما این طرز موضع گیری را در برابر این گونه آیات و مانند آن نمی پسندیم.

۲- جمع قابل توجهی از مفسران، مخصوصاً مفسران پیشین، اصرار دارند

ص: ۴۳

که معنی ظاهری آیات را کاملاً حفظ کنند:

"سما" اشاره به همین آسمان است، و "شهاب" اشاره به همین شهاب است (همین سنگریزه های سرگردانی است که در این فضای بیکران در گردشند و گاه گاه که در حوزه جاذبه زمین قرار می گیرند و به سوی زمین کشیده می شوند و بر اثر سرعت برخورد با امواج هوا، داغ و سوزان و شعله ور و خاکستر می شوند).

و "شیطان" همان موجودات خبیثه متمرند که می خواهند به آسمانها بروند و گوشه ای از اخبار این عالم ما که در آسمانها منعکس است، از طریق استراق سمع (گوش دادن مخفیانه) در یابند، و به دوستان خود در زمین برسانند، ولی شهابها همچون تیر به سوی آنها پرتاب می شوند و آنها را از رسیدن به این هدف باز می دارند (۱).

۳- جمعی دیگر از مفسران مانند مفسر عالیقدر "مؤلف المیزان" و "طنطاوی" در تفسیر "الجواهر" تعبیرات آیات فوق را از قبیل تشبیه و کنایه و ذکر امثال و به اصطلاح بیان "سمبولیک" دانسته، و این تشبیه و کنایه را به صورتهای گوناگونی بیان داشته اند:

الف: در تفسیر المیزان چنین می خوانیم: "توجیهاث مختلفی را که مفسران برای استراق سمع کردن شیاطین، و رانده شدن آنها بوسیله شهب بیان کرده اند، مبتنی بر چیزی است که احیاناً از ظاهر آیات و روایات به ذهن می رسد که افلاکی محیط به زمین است و در آنها گروه هایی از فرشتگان قرار دارند و هر کدام از این افلاک درهایی دارند که جز از آنها نمی توان وارد شد، و گروهی از این فرشتگان،

ص: ۴۴

۱- ۱) "فخر رازی" در تفسیر کبیر خود و همچنین "آلوسی" در "روح المعانی" بعد از ذکر این تفسیر اشکالات مختلفی را که با در نظر گرفتن هیئت قدیم و افلاک پوست پیازی و امثال آن متوجه این تفسیر می شده مشروحا بیان کرده و به پاسخ آن پرداخته اند که با توجه به هیئت امروز، نیازی به ذکر آنها نمی بینیم.

شهابها را بر دست دارند، و منتظر شیاطین استراق سمع کننده هستند تا آنها را با آن بکوبند و برانند! در حالی که امروز روشن شده است این گونه نظریات بی اساس است، نه چنان افلاکی وجود دارد و نه آن درها و نه مانند آن.

آنچه به عنوان یک احتمال می توان در اینجا گفت این است این گونه بیانات در کلام الهی از قبیل امثالی است که برای روشن شدن حقایق غیر حسی در لباس حسی ذکر می شود، همانگونه که خداوند می فرماید وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ: "اینها مثلهایی است که برای مردم می زنیم و جز عالمان آنها را درک نمی کنند" (عنکبوت-۴۳) و امثال این تعبیّرات در قرآن فراوان است، مانند عرش، کرسی، لوح، کتاب.

بنا بر این منظور از آسمان که جایگاه فرشتگان است، یک عالم ملکوتی و ما وراء طبیعی است، که از این جهان محسوس، برتر و بالاتر است، و منظور از نزدیک شدن شیاطین به این آسمان برای استراق سمع و پرتاب کردن شهب به آنها آنست که آنها می خواهند به جهان فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده آگاهی یابند، ولی آنها شیاطین را با انوار معنوی ملکوتی که تاب تحمل آن را ندارند می رانند (۱).

ب: "طنطاوی" در تفسیر معروف خود، گاه می گوید:

"آن گروه از دانشمندان حيله گر و ریاکار و مردم عوامی که از آنها پیروی می کنند شایستگی و اهلیت آن را ندارند که از عجائب آسمانها و شگفتیهای عالم بالا و کرات بی کرائش و نظم و حسابی که بر آنها حکومت می کند، آگاه شوند، خداوند این علم و دانش را از آنها ممنوع ساخته، و این آسمان پر ستاره زیبا و مزین را با آن همه اسرارش در اختیار کسانی گذاشته که عقل و هوش و اخلاص

ص: ۴۵

طبیعی است که گروه اول از نفوذ در اسرار این آسمان منع می شوند، و هر شیطان رانده شده در گاه الهی، خواه از جنس بشر باشد یا غیر بشر، حق وصول به این حقایق را ندارد، و هر گاه به آن نزدیک شود رانده و مطرود می گردد، این گونه افراد ممکن است سالها زندگی کنند و بعد بمیرند ولی هرگز به این اسرار دست نیابند، آنها چشمهای باز دارند و لیکن چشم آنها قدرت دید این حقایق را ندارد، مگر نه این است که علم را جز عاشقانش و جمال را جز عارفانش درک نمی کنند و نمی بینند" (۱).

در جای دیگر می گوید: "چه مانعی دارد این تعبیرات کنایه باشد؟ منع حسی اشاره به منع عقلی گردد، در حالی که کنایات از زیباترین انواع بلاغت است، آیا نمی بینیم بسیاری از مردم که در اطراف شما زندگی می کنند در محدوده همین زمین محبوس و زندانیند و هیچگاه چشمشان به جهان بالا - دوخته نمی شود، و به آوای آن گوش فرا نمی دهند، و از امور این جهان و شگفتیهایش خبری ندارند، آنها بوسیله (شهاب) خودخواهی و شهوت و کینه توزی و طمع و حرص و جنگهای خانمانسوز از درک آن معانی والا مطرودند" (و اگر روزی هم چنین هوسی کنند به خاطر آن همه آلودگی که بر دل و جان دارند رانده می شوند) (۲).

ج- در جای دیگر سخنی دارد که خلاصه اش چنین است: ارواح انسانها هنگامی که از این دنیا به جهان برزخ منتقل می شوند، علاقه و ارتباطی به ارواح زندگان دارند، و هر گاه میان آنها تناسب و همانندی باشد، و بتوانند از طریق احضار ارواح و غیر آن با آنها ارتباط و تفاهم برقرار کنند، مسائلی را در اختیار آنان می گذارند که گاهی حق است و گاهی باطل زیرا آنها نمی توانند به عوالم

۱-۱) تفسیر طنطاوی جلد ۸ صفحه ۱۱.

۲-۲) تفسیر طنطاوی جلد ۱۸ صفحه ۱۰.

اعلی دسترسی پیدا کنند بلکه تنها به عوالم پائین تر دسترسی می یابند، مثلاً همانگونه که ماهی نمی تواند از محیط خود بیرون بیاید و در هوا پرواز کند، آنها نیز قدرت ندارند از محدوده جهان خود بالاتر روند.

د: بعضی دیگر گفته اند که اکتشافات اخیر نشان داده که یک سلسله امواج نیرومند رادیویی از فضاهاى دور دست، مرتباً پخش می شود که می توان آنها را در کره زمین با دستگاههای گیرنده مخصوص به خوبی گرفت، هیچکس بدرستی نمی داند سرچشمه این امواج فوق العاده نیرومند کجاست؟ ولی دانشمندان می گویند احتمال قوی دارد که در کرات دور دست آسمانی موجودات زنده فراوانی هستند که از نظر تمدن از ما بسیار پیشرفته ترند و به همین دلیل می خواهند اخبارشان را در جهان پخش کنند و در آن اخبار مسائلی است که برای ما تازگی دارد، موجوداتی که آنها را پری می نامیم می کوشند، از این امواج استفاده کنند، ولی اشعه نیرومندی آنها را بدور می راند (۱).

این بود نظرات گوناگون مفسران و دانشمندان.

نتیجه بحث:

بحث ها در تفسیر این آیات به درازا کشید اکنون باید برای نتیجه گیری کامل مقدماتاً به چند نکته توجه کنیم:

۱- کلمه "سما" (آسمان) در بسیاری از آیات قرآن به معنی همین آسمان مادی است در حالی که در بعضی دیگر از آیات قطعاً به معنی آسمان معنوی و مقام بالا است.

مثلاً در آیه ۴۰ سوره اعراف می خوانیم إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ: "آنها که آیات ما را تکذیب کردند

ص: ۴۷

و در برابر آن تکبر ورزیدند درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود".

ممکن است منظور از آسمان در اینجا کنایه از مقام قرب خدا بوده باشد همانگونه که در آیه ۱۰ سوره فاطر می خوانیم **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**: "سخنان پاکیزه به سوی او بالا می روند و عمل صالح را ترفیع می دهد".

روشن است که اعمال صالح و سخنان پاکیزه چیزی نیستند که به سوی این آسمان بالا روند بلکه به سوی مقام قرب خدا پیش می روند و عظمت و رفعت معنوی می یابند.

اصولاً- تعبیر به "انزل" و "نزل" در مورد آیات قرآن به روشنی این معنی را می رساند، که منظور "نزول" و "فرود آمدن" از مقام قدس پروردگار بر قلب پیامبر ص است.

در تفسیر آیه ۲۴ سوره ابراهیم **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ** خواندیم: که این درخت پاکیزه که خداوند آن را به عنوان مثال بیان کرده، پیامبر ریشه آن است، و علی ع شاخه آن (همان شاخه ای که سر بر آسمان کشیده) و امامان شاخه های کوچکترند (۱).

مخصوصاً در یکی از آن احادیث می خوانیم "كذلك الكافرون لا تصعد اعمالهم الى السماء": "همین گونه هستند کافران، اعمال به آسمان بالا نمی رود".

روشن است که آسمان در این گونه احادیث، اشاره به این آسمان حسی نیست و از اینجا نتیجه می گیریم که آسمان هم در مفهوم مادی آن استعمال میشود و هم در مفهوم معنوی آن.

۲- نجوم (ستارگان) نیز یک مفهوم مادی دارد که همین ستارگانی هستند

ص: ۴۸

که در آسمان دیده می شوند، و یک مفهوم معنوی که اشاره به دانشمندان و شخصیت‌هایی است که روشنی بخش جوامع انسانی هستند، و همان گونه که مردم راه خود را در شبهای تاریک در بیابانها و بر صفحه اقیانوسها بوسیله ستارگان پیدا می کنند، توده های جمعیت در اجتماعات انسانی نیز راه زندگی و سعادت و حیات را به کمک این دانشمندان و رهبران آگاه و با ایمان می یابند.

حدیث معروفی که از پیامبر ص نقل شده

مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم بایها اخذ اهتدی....: "یاران من همچون ستارگانند که به هر کدام اقتدا شود مایه هدایت است" (۱) نیز اشاره به همین معنی می کند.

در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَحْرِ وَ الْبَحْرِ: "او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا بوسیله آنها هدایت شوید" (آیه ۹۷ سوره انعام) چنین نقل شده که امام فرمود: النجوم آل محمد: "منظور از ستارگان خاندان پیامبرند" (۲).

۳- از روایات متعددی که در تفسیر آیات مورد بحث وارد شده استفاده می شود که ممنوع شدن شیاطین از صعود به آسمانها و رانده شدنشان بوسیله نجوم هنگام تولد پیامبر بود، و از بعضی از آنها استفاده می شود که به هنگام تولد عیسی تا حدی ممنوع شدند و پس از تولد پیامبر بطور کامل ممنوع گشتند (۳).

از مجموعه آنچه گفتیم چنین می توان حدس زد که "سما" در اینجا به مفهوم معنوی اشاره می کند و کنایه از آسمان حق و ایمان و معنویت است.

و همواره شیاطین در تلاشند تا به این محدوده راه یابند و از طریق انواع

ص: ۴۹

۱- ۱) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۹.

۲- ۲) نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۷۵۰.

۳- ۳) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵- تفسیر قرطبی جلد ۵ صفحه ۳۶۲۶.

وسوسه ها در دل مؤمنان راستین و حامیان حق نفوذ کنند.

اما مردان الهی و رهبران راه حق از پیامبران و امامان گرفته تا دانشمندان متعهد، با امواج نیرومند علم و تقوایشان بر آنها هجوم می برند و آنان را از نزدیک شدن به این آسمان می رانند.

و در اینجا است که می توان رابطه و پیوندی میان تولد حضرت مسیح و از آن بالا-تر تولد حضرت محمد ص و طرد این شیاطین از آسمان پیدا کرد.

و نیز اینجا است که می توان ارتباط میان صعود به آسمان و آگاهی از اسرار را یافت- زیرا می دانیم در این آسمان مادی اخبار خاصی وجود ندارد جز شگفتیهای خلقت که حتی از روی زمین نیز قابل مطالعه است، امروز دیگر این مساله قطعی شده است که این کرات آسمانی در این فضای بیکران پخش شده اند، قسمتی از آنها کرات مرده ای هستند، و بعضی زنده اند، و ساکنانی دارند، ولی شاید زندگی آنها با ما تفاوت بسیار داشته باشد.

این موضوع نیز بسیار قابل ملاحظه است که پیدایش شهاب تنها در جو زمین است که بر اثر برخورد قطعات سنگ به هوای اطراف زمین و شعله ور شدن آنها پیدا می شود و الا در بیرون جو زمین شهابی وجود ندارد البته در بیرون جو زمین سنگهای سرگردانی در حرکتند ولی به آنها شهاب گفته نمی شود مگر زمانی که وارد جو زمین گردد و داغ و شعله ور شود، و در برابر چشم انسان به صورت خط آتشی نمایان گردد به گونه ای که تصور می شود ستاره ای است در حال حرکت و این را نیز می دانیم که انسان امروز بارها از این جو زمین به خارج عبور کرده و بسیار از آن فراتر رفته و تا کره ماه رسیده است (توجه داشته باشید که جو زمین صد الی دویست کیلومتر بیشتر نیست، در حالی که کره ماه بیش از سیصد هزار کیلومتر با ما فاصله دارد).

بنا بر این اگر منظور همین شهاب مادی و آسمان مادی باشد، باید پذیرفت

که این منطقه برای دانشمندان بشر کشف شده و مطلب اسرار آمیزی در آن وجود ندارد.

***کوتاه سخن اینکه با قرائن و شواهد فراوانی که ذکر کردیم به نظر می رسد که منظور از آسمان آسمان حق و حقیقت است، و شیاطین همان وسوسه گران هستند که می کوشند به این آسمان راه یابند و استراق سمع کنند و به اغوای مردم پردازند، اما ستارگان و شهب یعنی رهبران الهی و دانشمندان با امواج نیرومند قلمشان آنها را به عقب می رانند و طرد می کنند.

ولی قرآن دریای بیکران است و ممکن است دانشمندان آینده در زمینه این آیات به حقایق تازه ای دست یابند که امروز به آن دست نیافته ایم.

ص: ۵۱

اشاره

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا وَإِلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰) وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱)

ترجمه:

۱۹- زمین را گسترده کردیم، و در آن کوه های ثابتی افکندیم، و از هر گیاه موزون در آن رویاندیم.

۲۰- برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم، و همچنین برای کسانی که شما نمی توانید به آنها روزی دهید.

۲۱- خزائن همه چیز نزد ما است ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.

تفسیر:

گنجینه همه چیز نزد ما است

در اینجا به بخشی از آیات آفرینش، و نشانه های عظمت خدا در زمین، می پردازد تا بحث پیشین تکمیل گردد.

نخست از خود زمین شروع کرده می فرماید: "ما زمین را گسترش دادیم" (وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا).

"مد" در اصل به معنی گسترده ساختن و بسط دادن است، و به احتمال قوی در اینجا اشاره به سر برآوردن خشکیهای زمین از زیر آب است، زیرا میدانیم

در آغاز تمام سطح کره زمین بر اثر بارانهای سیلابی زیر آب پنهان بود، و سالیان درازی بر این منوال گذشت، بارانهای سیلابی فرو نشستند، آبها در گودالهای زمین جای گرفتند، و خشکیها تدریجا از زیر آب نمایان گشتند، این همان چیزی است که در روایات اسلامی عنوان "دحو الارض" معروف شده است.

و از آنجا که آفرینش کوه ها با آن فوائد زیادی که دارند یکی از نشانه های توحید است، به ذکر آن پرداخته و اضافه می کند "ما در زمین کوه های مستقر و ثابتی انداختیم" (وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ).

تعبیر به القاء (افکندن) در مورد کوه ها با اینکه می دانیم کوه ها همان چین خوردگیهای زمین هستند که بر اثر سرد شدن تدریجی پوسته زمین و یا به خاطر مواد آتشفشانی به وجود آمده اند ممکن است از این نظر باشد که "القاء" به معنی ایجاد نیز آمده است، در زبان روز مره خود نیز می گوئیم که ما برای فلان زمین طرحی ریختیم و چند اطاق در آن انداختیم یعنی بنا کردیم و ایجاد نمودیم.

به هر حال این کوه ها علاوه بر اینکه از ریشه به هم پیوسته اند و همچون زرهی زمین را در برابر فشار درونی از لرزشها حفظ می کنند، و علاوه بر اینکه قدرت طوفانها را در هم شکسته و وزش باد و نسیم را به دقت کنترل می نمایند، محل خوبی برای ذخیره آبها به صورت برف و یا چشمه ها می باشند.

مخصوصا تکیه روی کلمه "رواسی" جمع "راسیه" به معنی ثابت و پا بر جا، اشاره لطیفی است به آنچه در بالا بیان کردیم که آنها هم خودشان ثابتند و هم مایه ثبات پوسته زمین و زندگی انسانها می باشند.

به سراغ مهمترین عامل زندگی بشر و همه جانداران یعنی گیاهان میروود، و می فرماید: "ما در روی زمین از هر گیاه موزون رویاندیم" (وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ).

چه تعبیر زیبا و رسایی ای است تعبیر به "موزون" که در اصل از ماده "وزن" به معنی شناسایی اندازه هر چیز گرفته شده است (۱) و اشاره به حساب دقیق و نظم شگرف و اندازه های متناسب در همه اجزای گیاهان است که هر یک از آنها بلکه هر یک از اجزاء آنها از ساقه و شاخه و برگ و گلبرگ و تخم و میوه حساب و کتاب معینی دارد.

در کره زمین شاید صدها هزار نوع گیاه داریم با خواص مختلف و آثار متنوع و گوناگون که شناخت هر یک دریچه ای است برای شناخت "الله" و برگ هر کدام از آنها دفتری است از "معرفت کردگار".

این احتمال نیز در معنی این جمله داده شده است که منظور روئیدن معادن مختلف در کوه ها می باشد زیرا عرب کلمه "انبات" را درباره معدن نیز به کار می برد.

در بعضی از روایات نیز اشاره به این معنی شده است، در روایتی از امام باقر ع می خوانیم: که تفسیر این آیه را از حضرتش پرسیدند، فرمود: "منظور این است که خداوند در کوه ها معادن طلا و نقره و جواهرات و سایر فلزات آفریده است" (۲).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از انبات (رویاندن) در اینجا معنی وسیعی است که همه مخلوقات را که خداوند در زمین ایجاد کرده است، فرا می گیرد، در سوره نوح از قول این پیامبر بزرگ می خوانیم که به مردم می گفت وَ اللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ لِبَاتًا: "خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید" (نوح-۱۷).

ص: ۵۴

۱-۱) الوزن معرفة قدر الشيء (مفردات راغب).

۲-۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۶ (توجه داشته باشید که طبق این تفسیر ضمیر فیها به کوه ها برمی گردد).

و به هر حال هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم گسترده ای داشته باشد که گیاهان و انسانها و معادن و مانند آن را شامل شود.

*** و از آنجا که وسائل زندگی انسان منحصر به گیاهان و معادن نیست در آیه بعد به تمام این مواهب اشاره کرده می گوید: "ما انواع وسائل زندگی را برای شما در زمین قرار دادیم" (وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ).

نه تنها برای شما بلکه برای همه موجودات زنده "و کسانی که شما روزی آنها را نمی دهید" و از دسترس شما خارجند (وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ).

آری برای همه آنها نیازمندیشان را فراهم ساختیم.

"معايش" جمع "معيشه" و آن وسیله و نیازمندیهای زندگی انسان است، که گاهی خود به دنبال آن می رود، و گاهی آن به سراغ او می آید.

گرچه بعضی از مفسران کلمه "معايش" را تنها تفسیر به زراعت و گیاهان و یا خوردنیها و نوشیدنیها کرده اند، ولی پیدا است که مفهوم لغت کاملا وسیع است و تمام وسائل حیات را شامل می شود.

مفسران در جمله "مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ" دو تفسیر گفته اند:

نخست اینکه همانگونه که در بالا گفتیم خداوند می خواهد مواهب خویش را هم درباره انسانها و هم درباره حیوانات و موجودات زنده ای که انسان توانایی تغذیه آنها ندارد بیان کند.

دیگر اینکه خداوند می خواهد به انسانها گوشزد نماید که ما هم وسیله زندگی برای شما در این زمین قرار دادیم و هم موجودات زنده ای در اختیارتان گذاردیم (مانند چهار پایان) که شما توانایی بر روزی دادن آنها ندارید، خداوند

آنها را روزی می دهد هر چند این کار بدست شما انجام پذیرد (۱).

ولی به نظر ما تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد و دلیل ادبی آن را نیز در ذیل صفحه آوریم.

در حدیثی که از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده نیز تاییدی برای این تفسیر می یابیم آنجا که در معنی جمله "مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ" می گوید: لكل ضرب من الحيوان قدرنا شيئاً مقدرًا: "برای هر یک از حیوانات چیزی مقدر داشتیم" (۲).

*** و در آخرین آیه مورد بحث، در حقیقت به پاسخ سؤالی می پردازد که برای بسیاری از مردم پیدا می شود و آن اینکه چرا خداوند آن قدر از ارزاق و مواهب در اختیار انسانها نمی گذارد که بی نیاز از هر گونه تلاش و کوشش باشند.

□
می فرماید: "خزائن و گنجینه های همه چیز نزد ما است، ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم" (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ)

ص: ۵۶

۱-۱) بنا بر تفسیر "من" در جمله "مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ" عطف بر ضمیر "لکم" می باشد و بنا بر تفسیر دوم عطف بر "معایش" - بعضی از مفسران نسبت به تفسیر اول ایراد کرده اند که اسم ظاهر مجرور عطف بر ضمیر مجرور نمی شود مگر با تکرار حرف جر، یعنی در اینجا لازم بود لام بر سر "من" نیز وارد شود، دیگر اینکه چگونه کلمه "من" به غیر انسان از موجودات زنده اطلاق شده ولی هیچیک از این دو ایراد وارد نیست زیرا عدم تکرار حرف جر در عبارات عرب شاهد و مثال دارد، و همچنین اطلاق من بر موجودات غیر عاقل، از طرفی بر تفسیر دوم نیز می توان این خرده را گرفت که کلمه معایش آن چنان مفهوم وسیعی دارد که همه وسائل زندگی حتی چهارپایان و مانند آنها را شامل می شود بنا بر این بعد از ذکر معایش نیازی به ذکر آن نبوده است و به همین دلیل ما تفسیر اول را ترجیح دادیم.

۲-۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۹.

بنا بر این چنان نیست که قدرت ما محدود باشد و از تمام شدن ارزاق وحشتی داشته باشیم، بلکه منبع و مخزن و سرچشمه همه چیز نزد ما است، و ما توانایی بر ایجاد هر مقدار در هر زمان داریم، ولی همه چیز این عالم حساب دارد و ارزاق و روزیها نیز به مقدار حساب شده ای از طرف خدا نازل می گردد.

لذا در جای دیگر از قرآن می خوانیم: **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ:** "اگر خداوند روزی را بی حساب برای بندگانش بگستراند از جاده حق منحرف می شوند و لکن به اندازه ای که می خواهد نازل می گرداند" (شوری-۲۷).

کاملاً روشن است که تلاش و کوشش برای زندگی علاوه بر اینکه تنبلی و سستی و دل مردگی را از انسانها دور می سازد: و حرکت و نشاط می آفریند، وسیله بسیار خوبی برای اشتغال سالم فکری و جسمی آنها است، و اگر چنین نبود و همه چیز بی حساب در اختیار انسان قرار داشت معلوم نبود دنیا چه منظره ای پیدا می کرد؟ یک مشت انسانهای بیکار، با شکمهای سیر، و بدون هیچگونه کنترل، غوغایی به پا می کردند، چرا که می دانیم مردم این جهان همچون انسانهای بهشتی نیستند که هر گونه شهوت و خودخواهی و غرور و انحراف از دل و جانشان شسته شده باشد، بلکه انسانهایی هستند با همه صفات نیک و بد که باید در کوره این جهان قرار گیرند و آبدیده شوند، و چه چیز بهتر از تلاش و حرکت و اشتغال سالم می تواند آنان را آبدیده کند.

بنا بر این همانگونه که فقر و نیاز، انسان را به انحراف و بدبختی می کشاند بی نیازی بیش از حد نیز منشا فساد و تباهی است.

۱- خزائن خداوند چیست؟

در آیات متعددی از قرآن می خوانیم که: خداوند خزائنی دارد، خزائن آسمانها و زمین از آن خدا است، و یا خزائن هر چیز نزد او است.

"خزائن" جمع "خزانه" به معنی محلی است که انسان اموالش را برای حفظ در آن جمع آوری می کند، و در اصل از ماده خزن (بر وزن وزن) به معنی حفظ و نگاهداری چیزی است، بدیهی است، کسی اقدام به جمع آوری و انداختن و حفظ چیزی می کند که قدرتش نامحدود باشد و نتواند در هر عصر و زمانی آنچه می خواهد فراهم سازد، لذا در موقع توانایی، آنچه لزومش را احساس می کند برای موقع ضرورت می اندوزد و در خزانه گردآوری می کند.

ولی آیا این مفاهیم در مورد خداوند تصور می شود؟ مسلمانان، به همین دلیل جمعی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان، و فخر رازی در تفسیر کبیر، و راغب در مفردات، خزائن الله را به معنی "مقدورات الهی" تفسیر کرده اند، یعنی همه چیز در خزانه قدرت خدا جمع است و هر مقدار از آن را لازم و صلاح بداند ایجاد می کند.

ولی بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند منظور از "خزائن خداوند" مجموعه اموری است که در عالم هستی و جهان ماده وجود دارد، اعم از عناصر و اسباب ایجاد آنها، در این مجموعه همه چیز به حد زیاد وجود دارد، ولی هر یک از فرآورده ها و موجودات خاص این عالم به مقدار محدودی ایجاد می شود، بی آنکه امکان وجود تنها منحصر به آن باشد (۱).

این تفسیر گرچه از نظر اصولی مساله قابل قبولیست، ولی تعبیر به عندنا

(نزد ما) بیشتر با تفسیر اول هماهنگ است.

و به هر حال انتخاب تعبیراتی مانند "خَزَائِنُ اللَّهِ" با این که با مفهوم معمولیش در مورد خداوند صادق نیست، به خاطر آن است که خداوند می خواهد با زبان خود مردم با آنها سخن بگوید.

از آنچه گفتیم ضمناً این نکته روشن شد که تفسیر بعضی از مفسران، خزائن را به خصوص "آب و باران" و محدود ساختن آن در این مصداق معین، نه تنها دلیلی ندارد، بلکه متناسب با وسعت مفهوم آیه نیز نیست.

۲- نزول مقامی و نزول مکانی

همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، نزول همیشه به معنی نزول مکانی یعنی از بالا به پائین آمدن بلکه گاهی به معنی نزول مقامی است، مثلاً هر گاه نعمتی از شخص بزرگی به زیر دستان می رسد از آن تعبیر به نزول می شود، به همین جهت در قرآن مجید این کلمه در مورد نعمتهای خداوند به کار رفته، اعم از آنهایی که از آسمان نازل می شود، مانند باران، و یا در زمین پرورش پیدا میکند مانند حیوانات همانگونه که در آیه ۶ سوره زمر می خوانیم: **وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ** و در مورد آهن در سوره حدید آیه ۲۵ می خوانیم **وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ** و مانند اینها.

خلاصه "نزول" و "انزال" در اینجا به معنی وجود و ایجاد و خلقت است، منتها چون از ناحیه خداوند نسبت به بندگان می باشد چنین تعبیری از آن شده است.

اشاره

وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ الْوَاقِحَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاصْبَقْنَا كُفُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَ إِذَا لَنْحُنُّ نُحِيْبِي وَ نُمِيْتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳) وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴) وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)

ترجمه:

۲۲- ما بادها را برای تلقیح (ابرها و بهم پیوستن و بارور ساختن آنها) فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم با آن سیراب ساختیم، در حالی که شما توانایی حفظ و نگهداری آن را نداشتید.

۲۳- مائیم که زنده می کنیم و میمیرانیم و وارث (همه جهان) ما هستیم.

۲۴- ما هم پیشینیان شما را دانستیم و هم متاخران را.

۲۵- پروردگار تو قطعا همه را (در قیامت) جمع و محشور می کند چرا که حکیم و دانا است.

تفسیر:

اشاره

نقش باد و باران

در تعقیب بیان قسمتی از اسرار آفرینش و نعمتهای خدا در آیات گذشته، مانند آفرینش زمین، کوه ها، گیاهان، وسائل زندگی، در نخستین آیه مورد بحث به وزش بادها و نقش مؤثر آنها در نزول بارانها اشاره کرده می گوید: "ما بادها را فرستادیم در حالی که بارور کننده اند" (قطعات ابر را به هم می پیوندند و بارور

می سازند) (وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ).

"و به دنبال آن از آسمان آبی فرو فرستادیم" (فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

"و بوسیله آن همه شما را سیراب کردیم" (فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ).

"در حالی که شما توانایی بر حفظ و نگهداری آن نداشتید" (وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ).

"لواقح" جمع "لاقح" به معنی بارور کننده است، و در اینجا اشاره به بادهایی است که قطعات ابر را به هم پیوند می دهد، و آنها را آماده باران می سازد.

گرچه بعضی از دانشمندان معاصر خواسته اند این آیه را اشاره به تلقیح گیاهان بوسیله بادهای و گردافشانی بگیرند: و از این راه به یکی از مسائلی علمی که در عصر نزول قرآن مورد توجه جوامع بشری نبود تفسیر کنند، و از دلایل اعجاز علمی قرآن بشمارند، ولی در عین قبول این واقعیت که وزش بادهای اثر عمیقی در جابجا کردن گرده های نطفه نر و بارور ساختن گیاهان دارند نمی توان آیه فوق را اشاره به آن دانست.

چرا که بعد از این کلمه بلافاصله، نازل شدن باران از آسمان (آنهم با فاء تفریع) آمده است، که نشان می دهد تلقیح کردن بادهای مقدمه ای برای نزول باران است.

به هر حال تعبیر فوق از زیباترین تعبیراتی است در مورد ابرها و تولد باران از آنها ممکن است گفته شود. ابرها را به مادران و پدرانی تشبیه کرده که به کمک بادهای آمیزش می کنند و باردار می شوند و فرزندان خود، دانه های باران، را به زمین می نهند.

جمله: مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (شما توانایی حفظ و ذخیره کردن این آبها را ندارید) ممکن است اشاره به ذخیره کردن آب باران قبل از نزولش باشد، یعنی

شما نمی توانید این ابرها که منابع اصلی بارانند در اختیار بگیرید، و نیز ممکن است اشاره به ذخیره کردن باران بعد از نزولش باشد، یعنی شما نمی توانید حتی بعد از نزول باران آن را بمقدار زیاد گردآوری و حفظ کنید، این خداست که از طریق منجمد ساختن آنها در قله کوه ها به صورت برف و یخ، و یا فرستادن آنها به اعماق زمین که بعدا به صورت چشمه ها و کاریزها و چاهها ظاهر می شوند، آنها را گردآوری و ذخیره می کند.

*** سپس به دنبال بحثهای توحیدی به معاد و مقدمات آن اشاره کرده، میگوید:

"مائیم که زنده می کنیم و مائیم که میمیرانیم" (وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ).

"و وارث همه روی زمین و تمام این جهان مائیم" (وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ).

اشاره به مساله حیات و مرگ که در واقع مهمترین و قطعی ترین مسائل است هم می تواند مقدمه برای بحث معاد باشد و هم تکمیلی برای بحث توحید، چرا که پدیده حیات شگرف ترین پدیده عالم هستی است، و بررسی این پدیده به خوبی می تواند ما را به آفریننده حیات آشنا سازد، اصولا نظام مرگ و زندگی نظامی است که بدون اتکاء بر یک قدرت و علم بی پایان امکان پذیر نیست.

از سوی دیگر وجود مرگ و زندگی خود دلیل بر این است که موجودات این عالم از خود چیزی ندارد و هر چه دارند از ناحیه دیگری است، و سرانجام وارث همه آنها خدا است!

*** بعد اضافه می کند "ما هم پیشینیان شما را می دانیم و هم متاخران را" (وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ).

بنا بر این هم خود آنها و هم اعمالشان در برابر علم ما روشن و آشکارند، و از

این نظر معاد و رستاخیز و محاسبه اعمال همه آنها کاملاً در برابر ما سهل است.

*** و لذا بلافاصله به دنبال این سخن می گوید: "پروردگار تو به طور قطع همه آنها را به زندگی جدید در رستاخیز باز می گرداند و جمع و محشور می کند" (وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ).

"چرا که او هم حکیم است و هم عالم" (إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ).

"حکمت" او ایجاب می کند که مرگ پایان همه چیز نباشد، زیرا اگر زندگی منحصر به همین چند روز حیات این جهان بود آفرینش جهان بیهوده و بی محتوا می شد، و از خداوند حکیم دور است که یک چنین آفرینش بی نتیجه ای داشته باشد.

ولی هنگامی که این آفرینش مقدمه ای برای آمادگی جهت یک سیر دائمی به سوی بی نهایت، و یا به تعبیر دیگر مقدمه ای برای زندگانی ابدی و جاویدان باشد کاملاً مفهوم و معنی پیدا می کند، و هماهنگ با حکمت او است. زیرا حکیم بی حساب کاری نمی کند.

و علیم بودنش سبب می شود که در امر معاد و حشر، مشکلی ایجاد نشود، هر ذره خاکی که از انسانی به گوشه ای پرتاب شده جمع آوری می کند و حیات جدید به آن می بخشد، و از سوی دیگر پرونده اعمال همگی هم در دل این جهان طبیعت و هم در درون جان انسانها ثبت است. و او از همه اینها آگاه است.

بنا بر این حکیم و علیم بودن خدا دلیل فشرده و پر مغزی بر مساله حشر و معاد محسوب می شود.

پیشینیان و متاخران کیانند؟

در تفسیر آیه و لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُتَقَدِّمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُتَأَخِّرِينَ مفسران احتمالات زیادی داده اند مرحوم طبرسی در مجمع البیان شش تفسیر و قرطبی هشت احتمال، و ابو الفتوح رازی حدود ده احتمال ذکر کرده است، ولی بررسی دقیق آنها نشان می دهد که همه را می توان در یک تفسیر واحد جمع کرد زیرا:

کلمه "مستقدمین" و "مستأخرین" معنی وسیعی دارد که هم شامل پیشگامان و متاخران در زمان می شود، و هم شامل پیشگامان در اعمال خیر، و یا جهاد و مبارزه با دشمنان حق، و یا حتی صفوف نماز جماعت، و مانند اینها.

و با توجه به این معنی جامع، تمام احتمالاتی را که در "تقدم" و "تاخر" در آیه بالا داده اند می توان جمع کرد و پذیرفت.

در حدیثی می خوانیم که پیامبر ص تاکید فراوانی در زمینه شرکت در صف اول نماز جماعت فرمود، و گفت: "خداوند و فرشتگان درود می فرستند بر آنهایی که پیشگامند در این صفوف" و به دنبال این تاکید مردم برای شرکت در صف اول فشار آوردند، قبيله بنام "بنی عذره" بودند که خانه هایشان از مسجد دور بود گفتند ما خانه هایمان را می فروشیم و خانه هایی نزدیک مسجد پیامبر ص خریداری می کنیم تا به صف اول برسیم، آیه فوق نازل شد (و به آنها گوشزد کرد که خدا نیت شما را می داند حتی اگر در صف آخر قرار گیرید چون تصمیم بر این دارید که در صف اول باشید پاداش نیت خود را خواهید داشت) (۱).

مسلم است که محدودیت این شان نزول هرگز سبب محدودیت مفهوم وسیع آیه نخواهد شد.

ص: ۶۴

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۶) وَالْجَنَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷) وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) فَبَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰) إِلَّا- إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲) قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجِدَ لِشَرِّ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴) وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۳۶) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸) قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْمَآرِضِ وَالْأَغْوِيَّتِمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۴۰) قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۴۲) وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳) لَهُمْ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴)

۲۶- ما انسان را از گل خشکیده ای که از گل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم.

۲۷- جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم.

۲۸- بخاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشر را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده بود خلق می کنم.

۲۹- هنگامی که کار آن را پایان رسانیدم و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم همگی برای او سجده کنید.

۳۰- فرشتگان همگی و بدون استثناء سجده کردند.

۳۱- جز ابلیس که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد.

۳۲- (خداوند) فرمود ای ابلیس چرا با سجده کنندگان نیستی.

۳۳- گفت من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده ای سجده نخواهم کرد! ۳۴- فرمود از صف آنها (فرشتگان) بیرون رو که رانده در گاه مایی.

۳۵- و لعنت (و دوری از رحمت حق) بر تو خواهد بود تا روز قیامت.

۳۶- گفت پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار).

۳۷- فرمود تو از مهلت یافتگانی.

۳۸- (اما نه تا روز رستاخیز بلکه) تا روز و وقت معینی.

۳۹- گفت پروردگارا! بخاطر اینکه مرا گمراه ساختی من نعمتهای مادی را در زمین در نظر آنها تزیین می دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت! ۴۰- مگر بندگان مخلصت، ۴۱- فرمود این راه مستقیم من است (و سنت همیشگیم)...

۴۲- که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.

۴۳- و جهنم میعادگاه همه آنها است.

۴۴- هفت در دارد و برای هر دری گروه معینی از آنها تقسیم شده اند!

آفرینش انسان

به مناسبت آیات گذشته که قسمتهایی از آفرینش خداوند و نظام هستی را بیان می کرد، در این آیات به شاهکار بزرگ خلقت یعنی آفرینش انسان پرداخته و طی آیات متعدد و پرمحتوایی بسیاری از جزئیات این آفرینش را بازگو می کند که ما در اینجا نخست به تفسیر اجمالی آیات میپردازیم، سپس نکات مهم را مورد بحث جداگانه ای قرار می دهیم.

نخست می فرماید: "ما انسان را از "صلصال" (خاک خشکیده ای که به هنگام برخورد با چیزی صدا می کند) که از "حمای مسنون" (گل تیره رنگ و متغیر و بدبو) گرفته شده بود آفریدیم" (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ).

*** "و طایفه "جان" را پیش از آن از آتش گرم و سوزان آفریدیم" (وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ).

"سموم" در لغت به معنی باد سوزانی است که گویی در تمام روزنه های پوست بدن انسان نفوذ می کند زیرا عرب به سوراخهای بسیار ریز پوست بدن، مسام، می گوید و سموم نیز به همین مناسبت بر چنین بادی اطلاق می شود و ماده سم نیز از همان است چرا که در بدن نفوذ کرده و انسان را می کشد یا بیمار میسازد.

*** مجدداً به آفرینش انسان باز می گردد و گفتگوی خداوند را با فرشتگان که قبل از آفرینش انسان روی داد، چنین بیان می کند:

"به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشر

را از خاک خشکیده ای که از گل تیره رنگ بد بو گرفته شده می آفرینم" (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ).

*** و هنگامی که خلقت آن را به پایان و کمال رساندم و از روح خود (یک روح شریف و پاک و با عظمت) در آن دمیدم همگی به خاطر آن سجده کنید" (فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ).

*** آفرینش انسان پایان پذیرفت و آنچه شایسته جسم و جان انسان بود به او داده شد و همه چیز انجام یافت: "در این هنگام همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند" (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ).

*** تنها کسی که اطاعت این فرمان را نکرد "ابلیس" بود، لذا اضافه میکند "به جز ابلیس که خودداری کرد از اینکه همراه سجده کننده گان باشد" (إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ).

*** اینجا بود که ابلیس مورد بازپرسی قرار گرفت و خدا "به او گفت: ای ابلیس چرا تو با سجده کننده گان نیستی؟" (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ).

*** ابلیس که غرق غرور و خودخواهی خویش بود آن چنان که عقل و هوش او را پوشانده بود گستاخانه در برابر پرسش پروردگار به پاسخ پرداخت و "گفت:

من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته

شده است آفریده ای سجده نخواهم کرد" (قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ).

آتش نورانی و فروزنده کجا، و خاک تیره و متعفن کجا؟ آیا موجود شریفی همچون من در برابر موجود پست تری باید خضوع و تواضع کند؟! این چه قانونی است!.

*** او که از اسرار آفرینش بر اثر خودخواهی و غرور بی خبر مانده بود و برکات خاک را که منبع هر خیر و برکتی است بدست فراموشی سپرده بود و از آن مهمتر آن روح شریف و عظیم الهی را که در آدم وجود داشت نادیده می گرفت، ناگهان از اوج مقامی که داشت سقوط کرد، دیگر شایسته نبود که او در صف فرشتگان باشد، لذا بلافاصله "خدا به او فرمود از آن (از بهشت یا از آسمانها و یا از صفوف فرشتگان) بیرون رو که تو رجیم و رانده شده در گاه مایی" (قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ).

*** و بدان که این غرورت مایه کفرت شد و این کفر برای همیشه تو را مطرود کرد، "لعنت و دوری از رحمت خدا تا روز رستاخیز بر تو خواهد بود!" (وَ إِنَّ عَلَیْكَ اللَّعْنَةَ إِلَیَّ یَوْمَ الدِّینِ).

*** ابلیس که در این هنگام خود را رانده در گاه خدا دید، و احساس کرد که آفرینش انسان سبب بدبختی او شد، آتش کینه در دلش شعله ور گشت، تا انتقام خویش را از فرزندان آدم بگیرد، هر چند مقصر اصلی خود او بود، نه آدم، و نه فرمان خدا، ولی غرور و خودخواهی توام با لجajتش اجازه نمی داد این واقعیت را درک کند.

لذا" عرض کرد: پروردگارا اکنون که چنین است مرا تا روز رستاخیز مهلت ده!" (قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

نه برای اینکه توبه کند، یا از کرده خود پشیمان باشد و در مقام جبران برآید، بلکه برای اینکه به لجاجت و عناد و دشمنی و خیره سری ادامه دهد! *** خداوند هم این خواسته او را پذیرفت و "فرمود مسلماً تو از مهلت یافتگانی" (قَالَ فَأَنْتَكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ).

*** ولی نه تا روز مبعوث شدن خلایق در رستاخیز، چنان که خواسته ای، بلکه "تا وقت و زمان معینی" (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ).

در اینکه منظور از یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، چه روزی است، مفسران احتمالات متعددی داده اند:

بعضی گفته اند منظور پایان این جهان و بر چیده شدن دوران تکلیف است، چرا که بعد از آن، طبق ظاهر آیات قرآن، همه جهانیان از بین می روند و تنها ذات پاک خداوند باقی میماند، بنا بر این تنها به مقداری از درخواست ابلیس موافقت شد.

بعضی دیگر احتمال داده اند که منظور از "وقت معلوم" زمان معینی است که تنها خدا می داند، و جز او هیچکس از آن آگاه نیست، چرا که اگر آن وقت را آشکار می ساخت ابلیس تشویق به گناه و سرکشی بیشتر شده بود.

بعضی نیز احتمال داده اند منظور روز قیامت است چرا که او می خواست تا آن روز زنده بماند تا از حیات جاویدان برخوردار گردد و با نظر او موافقت گردید، به خصوص اینکه تعبیر به یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ در آیه ۵۰ سوره واقعه درباره روز قیامت نیز آمده است.

ولی این احتمال بسیار بعید است، چرا که اگر چنین می بود باید خداوند به طور کامل با درخواست او موافقت کرده باشد، در حالی که ظاهر آیات فوق این است که بطور کامل با درخواست او موافقت نشده و تنها تا "يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ" موافقت شده است.

و به هر حال تفسیر اول با روح و ظاهر آیه از همه موافقتر است، و در بعضی از روایات که از امام صادق ع نقل شده نیز به این معنی تصریح گردیده است (۱).

*** در اینجا ابلیس نیت باطنی خود را آشکار ساخت هر چند چیزی از خدا پنهان نبود و "عرض کرد: پروردگارا! به خاطر اینکه مرا گمراه ساختی (و این انسان زمینه بدبختی مرا فراهم ساخت) من نعمتهای مادی روی زمین را در نظر آنها زینت می دهم، و انسانها را به آن مشغول می دارم و سرانجام همه را گمراه خواهم ساخت" (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ).

*** اما او به خوبی می دانست که وسوسه هایش در دل "بندگان مخلص خدا" هرگز اثر نخواهد گذاشت، و دامهایش آنها را به خود مشغول نخواهد کرد، خلاصه بندگان خالص و مخلص آن چنان نیرومندند که زنجیرهای اسارت شیطان را از هم می گسلند، لذا بلافاصله برای سخن خود استثنایی قائل شد و گفت: "مگر آن بندگان خالص شده تو" (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ).

بدیهی است که خدا هرگز شیطان را گمراه نساخته بود، بلکه این نسبت شیطنت آمیز بود که از ابلیس صادر شد، برای اینکه خود را به اصطلاح تبرئه کند و توجهی برای اغواگری خود ترتیب دهد، و این رسم همه ابلیسها و شیاطین

ص: ۷۲

است که اولاً- گناهان خویش را به گردن دیگران می افکنند، و ثانیاً همه جا می کوشند تا اعمال زشت خود را با منطقیهای غلطی توجیه کنند، نه تنها در برابر بندگان خدا، حتی در برابر خود خدا که از همه چیز آگاه است؟ ضمناً باید توجه داشت "مخلصین" جمع "مخلص" (بفتح لام) همانگونه که در تفسیر سوره یوسف بیان کردیم کسی است که به مرحله عالی ایمان و عمل پس از تعلیم و تربیت و مجاهده با نفس رسیده باشد که در برابر وسوسه های شیطان و هر وسوسه گر نفوذ ناپذیر شود (۱).

*** خداوند به عنوان تحقیر شیطان و تقویت قلب جویندگان راه حق و پویندگان طریق توحید" فرمود: این راه مستقیم من است... " و این سنت فنا ناپذیری است که من آن را بر عهده گرفته ام... (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ).

*** که "تو هیچگونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری مگر گمراهانی که شخصاً بخواهند از تو پیروی کنند" (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ).

یعنی در واقع این تو نیستی که می توانی مردم را گمراه کنی، بلکه این انسانهای منحرفند که با میل و اراده خویش دعوت تو را اجابت کرده، پشت سر تو گام بر می دارند.

و به تعبیر دیگر این آیه اشاره ای است به آزادی اراده انسانها، و اینکه ابلیس و لشکر او هرگز نمی توانند کسی را اجباراً به راه فساد بکشانند، بلکه این خود انسانها هستند که دعوت او را لیبیک گفته و دریچه های قلب خویش را به روی او می گشایند، و به او اذن دخول می دهند!

ص: ۷۳

خلاصه اینکه وسوسه های شیطان گرچه مؤثر است ولی تصمیم نهایی با شیطان نیست، با خود انسانها هست، چرا که انسان می تواند در برابر وسوسه های او بایستد و دست رد بر سینه او بگذارد.

در واقع خداوند می خواهد این خیال باطل و پندار خام را از مغز شیطان بیرون کند که او حکومت بلامنازعی بر انسانها پیدا خواهد کرد.

*** سپس صریحترین تهدیدهای خود را متوجه پیروان شیطان کرده می گوید:

"جهنم میعادگاه همه آنها است" (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ).

گمان نکنند که آنها از چنگال مجازات می توانند فرار کنند و یا به حساب آنها رسیدگی نمی شود، حساب همه آنها یک جا و در یک محل رسیدگی خواهد شد.

*** "همان دوزخی که هفت در دارد، و برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند" (لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ).

این در در حقیقت درهای گناہانی است که به وسیله آن، افراد وارد دوزخ می شوند، هر گروهی بوسیله ارتکاب گناہی و از دری، همانگونه که درهای بهشت، طاعات و اعمال صالح و مجاهدتهایی است که بوسیله آن بهشتیان وارد بهشت می شوند.

نکته ها:

اشاره

۱- تکبر و غرور سرچشمه بزرگترین بدبختیها است

مهمترین نکته تربیتی که از داستان ابلیس و آفرینش آدم که در سوره های مختلف قرآن آمده استفاده می شود همان سقوط و حشتناک ابلیس از آن مقام

ص: ۷۴

والایی که داشت به خاطر کبر و غرور است! می دانیم ابلیس از فرشتگان نبود(همانگونه که از آیه ۵۰ سوره کهف استفاده می شود)و آن چنان ارتقاء مقام در سایه اطاعت فرمان خدا پیدا کرده بود که در صفوف فرشتگان قرار داشت،حتی بعضی می گویند معلم فرشتگان بود، و طبق آنچه از خطبه قاصعه در نهج البلاغه استفاده می شود هزاران سال پرستش خدا کرده بود.

اما همه این مقامات را به خاطر یک ساعت تکبر و غرور از دست داد،و آن چنان گرفتار تعصب و خودپرستی شد که حتی در مقام عذرخواهی و توبه برنیامد، بلکه هم چنان به کار خود ادامه داد و در جاده لجابت آن چنان ثابت قدم ماند که تصمیم گرفت مسئولیت شرکت در جرم همه ظالمان و گنهکاران از فرزندان آدم را به عنوان یک وسوسه گر بپذیرد،و معادل کیفر و عذاب همه آنها را یک جا تحمل کند! این است نتیجه خودخواهی و غرور و تعصب و خودپسندی و استکبار.

نه تنها ابلیس که،با چشم خود انسانهای شیطان صفتی را دیده ایم،یا شرح حال آنها را در صفحات سیاه تاریخ مطالعه کرده ایم که هنگامی که بر مرکب غرور و تکبر و خودخواهی سوار شدند دنیایی را به خاک و خون کشیدند،گویی پرده ای از خون و جهل،چشمان ظاهر و باطن آنها را از کار انداخته،و هیچ حقیقتی را مشاهده نمی کنند،دیوانه وار در راه ظلم و بیدادگری گام بر می دارند و سرانجام خود را در بدترین پرتگاهها ساقط می کنند.

این استکبار و غرور،آتش سوزان و وحشتناکی است،همانگونه که انسان ممکن است سالیان دراز زحمت بکشد و خانه و وسائل و سرمایه ای برای زندگی فراهم سازد،ولی محصول آن را تنها با یک شعله آتش در چند لحظه تبدیل به خاکستر کند،همچنین کاملاً امکان پذیر است که محصول اطاعت هزاران سال را با ساعتی استکبار و غرور در برابر خدا از دست دهد،چه درسی از این گویا

و تکان دهنده تر؟!.

عجب اینک که او حتی به این نکته روشن نیز توجه نداشت که آتش بر خاک برتری ندارد چرا که منبع همه برکات: گیاهان، حیوانات، معادن، محل ذخیره آبها خلاصه سرچشمه پیدایش هر موجود زنده ای خاک است، ولی کار آتش سوزندگی و در بسیاری از مواقع ویرانگری است.

□
علی ع در همان خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه) از ابلیس به عنوان عدو الله (دشمن خدا) و امام المتعصین و سلف المستکبرین (پیشوای متعصبان لجوج، و سر سلسله مستکبران) نام برده و می گوید "به همین جهت خداوند لباس عزت را از اندام او بیرون کرد، و چادر مذلت بر سر او افکند" سپس اضافه می کند: "آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش کوچک کرد؟ و به خاطر برتری جوئیش پست ساخت؟ در دنیا رانده شد و عذاب دردناک در سرای دیگر برای او فراهم ساخت (الا ترون کیف صغره الله بتکبره، و وضعه بترفعه، فجعله فی الدنيا مدحورا و أعد له فی الآخرة سعیرا).

ضمنا همانگونه که اشاره کردیم ابلیس نخستین پایه گذار مکتب جبر بود، همان مکتبی که بر خلاف و جدان هر انسانی است و یکی از دلایل مهم پیدایش آن، تبرئه کردن انسانهای گنه کار در برابر اعمالشان است، در آیات فوق خواندیم ابلیس برای تبرئه خویش و اثبات اینکه حق دارد در گمراهی فرزندان آدم بکوشد به همین دروغ بزرگ متوسل شد، و گفت: خداوند تو مرا گمراه کردی و من هم به همین خاطر فرزندان آدم را جز مخلصان گمراه خواهم کرد! ***

۲- شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد؟

باز هم ذکر این نکته را ضروری می دانیم که نفوذ وسوسه های شیطانی در انسان یک نفوذ ناآگاه و اجباری نیست، بلکه ما به میل خویش وسوسه او را به دل

راه می دهیم، و گرنه حتی خود شیطان می داند که بر مخلصان-آنها که خویشان را در پرتو تربیت خالص کرده اند و زنگار شرک را از روح و جان زدوده اند-راه ندارد.

به تعبیر رساتر-همان تعبیری که از آیات فوق استفاده می شود-رابطه شیطان و گمراهان، رابطه "پیشوا" و "پیرو" است، نه رابطه "اجبار کننده" و "اجبار شونده".

۳- درهای جهنم!

در آیات فوق خواندیم، جهنم هفت در دارد (بعید نیست عدد هفت در اینجا عدد تکثیر باشد، یعنی درهای بسیار و فراوان دارد، همانگونه که در آیه ۲۷ سوره لقمان نیز عدد هفت به همین معنی آمده است).

ولی واضح است این تعدد درها (مانند تعدد درهای بهشت) نه به خاطر کثرت واردان است به طوری که از یک در کوچک نتوانند وارد شوند، و نه جنبه تشریفاتی دارد، بلکه در حقیقت اشاره به عوامل گوناگونی است که انسان را به جهنم می کشاند، هر نوع از گناهان دری محسوب می شود.

در خطبه جهاد در نهج البلاغه می خوانیم

ان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصه اوليائه: "جهاد دری از درهای بهشت است که آن را به روی بندگان خاصش گشوده است" (۱).

و در حدیث معروف می خوانیم

ان السیوف مقالید الجنة: "شمشیرها کلیدهای بهشتند" این گونه تعبیرات به خوبی منظور از درهای متعدد بهشت و دوزخ را روشن می سازد.

قابل توجه اینکه در حدیث امام باقر ع می خوانیم "بهشت، هشت در

ص: ۷۷

دارد" (۱) در حالی که آیات فوق می گوید: جهنم هفت در دارد، این تفاوت اشاره به این است که هر چند درهای ورود به بدبختی و عذاب فراوان باشد، ولی با این حال درهای وصول به سعادت و خوشبختی از آن افزونتر است (در ذیل آیه ۲۳ سوره رعد نیز در این زمینه صحبت کردیم).

۴- "گل تیره" و "روح خدا".

جالب اینکه از این آیات به خوبی استفاده می شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده که یکی در حد اعلای عظمت، و دیگری ظاهراً در حد ادنی از نظر ارزش.

جنبه مادی انسان را گل بد بوی تیره رنگ (لجن) تشکیل می دهد، و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است.

البته خدا نه جسم دارد و نه روح، و اضافه روح به خدا به اصطلاح "اضافه تشریفی" است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همانگونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش "بیت الله" می خوانند، و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش "شهر الله" (ماه خدا) می نامند.

و به همین دلیل قوس صعودی این انسان آن قدر بالا است که بجایی می رسد که جز خدا نبیند، و قوس نزولیش آن قدر پائین است که از چهار پایان هم پائینتر خواهد شد (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) و این فاصله زیاد میان "قوس صعودی" و "نزولی" خود دلیل بر اهمیت فوق العاده این مخلوق است.

و نیز این ترکیب مخصوص دلیل بر آن است که عظمت مقام انسان به خاطر جنبه مادی او نیست، چرا که اگر به جنبه مادیش باز گردیم لجنی بیش نمی باشد.

ص: ۷۸

این روح الهی است که با استعدادهای فوق العاده ای که در آن نهفته است و می تواند تجلیگاه انوار خدا باشد، به او اینهمه عظمت بخشیده و برای تکامل او تنها راه این است که آن را تقویت کند و جنبه مادی را که وسیله ای برای همین هدف است در طریق پیشرفت این مقصود به کار گیرد (چرا که در رسیدن به آن هدف بزرگ می تواند کمک مؤثری کند).

از آیات خلقت آدم در آغاز سوره بقره نیز استفاده می شود که سجده فرشتگان در برابر آدم به خاطر علم خاص الهی او بود، و اما این سؤال که چگونه سجده برای غیر خدا امکان پذیر است و آیا براستی فرشتگان برای خدا به خاطر این آفرینش عجیب سجده کردند، و یا سجده آن برای آدم بود، پاسخ آن را در ذیل همان آیات مربوط به آفرینش آدم در سوره بقره بیان کردیم (به جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۱۲۷ مراجعه فرمائید)***

۵-جان چیست؟

کلمه "جن" در اصل به معنی چیزی است که از حس انسان پوشیده باشد، مثلاً- می گوئیم جنه اللیل- یا -فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ یعنی هنگامی که پرده سیاه شب او را پوشاند و به همین جهت "مجنون" به کسی که عقلش پوشیده و "جنین" به طفلی که در رحم مادر پوشانده شده و "جنت" به باغی که زمینش را درختان پوشانده اند، و "جان" به قلب که در درون سینه پوشانده شده و "جنه" به معنی سپر که انسان را از ضربات دشمن می پوشاند، آمده است.

البته از آیات قرآن استفاده می شود که "جن" یک نوع موجود عاقلی است که از حس انسان پوشیده شده، و آفرینش آن در اصل از آتش یا شعله های صاف آتش است، و ابلیس نیز از همین گروه است.

بعضی از دانشمندان از آنها تعبیر به نوعی از "ارواح عاقله" می کنند که

مجرد از ماده می باشد،(البته پیدا است مجرد کامل ندارد چرا که چیزی که از ماده آفریده شده است مادی است، ولی نیمه تجردی دارد، چرا که با حواس ما درک نمی شود، و به تعبیر دیگر یک نوع جسم لطیف است).

و نیز از آیات قرآن بر می آید که آنها مؤمن و کافر دارند، مطیع و سرکش دارند و آنها نیز دارای تکلیف و مسئولیتند.

البته شرح این مسائل و همچنین هماهنگی آنها با علم امروز، احتیاج به بحث بیشتری دارد که ما به خاطر رعایت تناسب-به خواست خدا- در تفسیر سوره جن که در جزء ۲۹ قرآن است بحث خواهیم کرد.

نکته ای که در اینجا اشاره به آن لازم است، این است که در آیات فوق کلمه "جان" آمده است که از همان ماده "جن" است.

آیا این دو کلمه (جن و جان) هر دو به یک معنی است، و یا چنان که بعضی از مفسران گفته اند جان نوع خاصی از جن است.

اگر آیات قرآن را که در این زمینه وارد شده در برابر هم قرار دهیم روشن می شود که هر دو به یک معنی می باشد، چرا که در قرآن گاهی "جن" در مقابل انسان قرار داده شده و گاهی "جان" در مقابل انسان.

مثلا در آیه ۸۸-سوره اسراء می خوانیم قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ وَ يَأْتِيَهُمْ سَأْرٌ مِّنَ السَّمَاءِ بِغَمَامٍ كَثِيرٍ مِّن دُونِ السَّمَاءِ لَيُخَذَّبُنَّهُمْ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُنُوا عِبَادًا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبَدُونَ .

در حالی که در آیه ۱۵ سوره رحمان می خوانیم خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ وَ بَارِئُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ وَالنُّجْوَى وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .

از مجموع آیات فوق و آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که جان و جن هر دو به یک معنی است، و لذا در آیات فوق گاهی "جن" در برابر انسان قرار گرفته گاهی "جان".

البته "جان" به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است، که آن نوعی از مار است، چنان که در داستان موسی می خوانیم "كَانَ لَهَا جَانٌّ" (قصص-۳۱) ولی آن از بحث ما خارج است.

۶- قرآن و خلقت انسان.

همانگونه که در آیات فوق دیدیم قرآن بحث فشرده ای در زمینه خلقت انسان دارد که تقریباً به طور سر بسته و اجمالی، از آن گذشته است چرا که منظور اصلی مسائل تربیتی بوده است، و نظیر این بحث در چند مورد دیگر از قرآن مانند سوره سجده، مؤمنون، سوره ص، و غیر آن آمده است.

البته می دانیم قرآن یک کتاب علوم طبیعی نیست، بلکه یک کتاب انسان- سازی است، و بنا بر این نباید انتظار داشت که جزئیات این علوم از قبیل مسائل مربوط به تکامل، تشریح، جنین شناسی، گیاه شناسی و مانند آن در قرآن مطرح شود، ولی این مانع از آن نخواهد بود که به تناسب بحثهای تربیتی اشاره کوتاهش به قسمتهایی از این علوم در قرآن بشود.

به هر حال بعد از توجه به این مقدمه کوتاه در اینجا دو بحث داریم که طرح آنها لازم به نظر می رسد:

۱- تکامل انواع از نظر علمی ۲- تکامل انواع از دیدگاه قرآن نخست به سراغ بحث اول می رویم و منهای آیات و روایات و تنها با تکیه بر معیارهای خاص علوم طبیعی روی این مساله بحث می کنیم:

میدانیم در میان دانشمندان علوم طبیعی دور فرضیه درباره آفرینش موجودات زنده، اعم از گیاهان و جانداران، وجود داشته است:

الف: فرضیه تکامل انواع یا "ترانسفورمیسم" که می گوید انواع

موجودات زنده در آغاز به شکل کنونی نبودند، بلکه آغاز موجودات تک سلولی در آب اقیانوسها و از لابلاهی لجنهای اعماق دریاها با یک جهش پیدا شدند، یعنی موجودات بی جان در شرایط خاصی قرار گرفتند که از آنها نخستین سلولهای زنده پیدا شد.

این موجودات ذره بینی زنده تدریجا تکامل یافتند و از نوعی به نوع دیگر تغییر شکل دادند، از دریاها به صحراها و از آن به هوا منتقل شدند، و انواع گیاهان و انواع جانوران آبی و زمینی و پرندگان به وجود آمدند.

کاملترین حلقه این تکامل همین انسانهای امروزیند که از موجوداتی شبیه به میمون، و سپس میمونهای انسان نما ظاهر گشتند.

ب- فرضیه ثبوت انواع یا "فیکسیسم" که می گوید انواع جانداران هر کدام جداگانه از آغاز به همین شکل کنونی ظاهر گشتند، و هیچ نوع به نوع دیگر تبدیل نیافته است، و طبعاً انسان هم دارای خلقت مستقلی بوده که از آغاز به همین صورت آفریده شده است.

دانشمندان هر دو گروه برای اثبات عقیده خود مطالب فراوانی نوشته اند و جنگها و نزاعهای زیادی در محافل علمی بر سر این مساله در گرفته است، تشدید این جنگها از زمانی شد که لامارک (دانشمند جانورشناس معروف فرانسوی که در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ می زیست) و سپس داروین دانشمند جانورشناس انگلیسی که در قرن نوزدهم می زیست نظرات خود را در زمینه تکامل انواع با دلایل تازه ای عرضه کرد.

ولی در محافل علوم طبیعی امروز شک نیست که اکثریت دانشمندان طرفدار فرضیه تکاملند.

دلایل طرفداران تکامل.

به آسانی می توان استدلالات آنها را در سه قسمت خلاصه کرد:

نخست دلائلی است که از دیرین شناسی و به اصطلاح مطالعه روی فسیلها، یعنی اسکلت های متحجر شده موجودات زنده گذشته، آورده اند آنها معتقدند مطالعات طبقات مختلف زمین نشان می دهد که موجودات زنده، از صورتهای ساده تر به صورتهای کاملتر و پیچیده تر تغییر شکل داده اند.

تنها راهی که اختلاف و تفاوت فسیلها را می توان با آن تفسیر کرد، همین فرضیه تکامل است.

دلیل دیگر قرائنی است که از "تشریح مقایسه ای" جمع آوری کرده اند، آنها طی بحثهای مفصل و طولانی می گویند هنگامی که استخوان بندی حیوانات مختلف را تشریح کرده، با هم مقایسه کنیم شباهت زیادی در آنها می بینیم که نشان می دهد همه از یک اصل گرفته شده اند.

بالآخره سومین دلیل آنها قرائتی است که از "جنین شناسی" بدست آورده اند و معتقدند اگر حیوانات را در حالت جنینی که هنوز تکامل لازم را نیافته اند در کنار هم بگذاریم خواهیم دید که جنینها قبل از تکامل در شکم مادر، یا در درون تخم تا چه اندازه با هم شباهت دارند، این نیز تایید می کند که همه آنها در آغاز از یک اصل گرفته شده اند.

پاسخهای طرفداران ثبوت انواع

ولی طرفداران فرضیه ثبوت انواع یک پاسخ کلی به تمام این استدلالات دارند و آن اینکه هیچیک از این قرائن قانع کننده نیست، البته نمی توان انکار کرد که هر یک از این قرائن سه گانه احتمال تکامل را در ذهن به عنوان یک "احتمال ظنی" توجیه می کند، ولی هرگز یقین آور نخواهد بود.

به عبارت روشنتر اثبات فرضیه تکامل، و تبدیل آن از صورت یک فرضیه

به یک قانون علمی و قطعی، یا باید از طریق دلیل عقلی بوده باشد، و یا از طریق آزمایش و حس و تجربه، و غیر از این دو راهی نیست.

اما از یک سو می دانیم دلایل عقلی و فلسفی را به این مسائل، راهی نیست، و از سوی دیگر دست تجربه و آزمایش از مسائلی که ریشه های آن در میلیونها سال قبل نهفته است کوتاه است!

آنچه ما با حس و تجربه درک می کنیم این است تغییرات سطحی با گذشت زمان به صورت جهش "موتاسیون" در حیوانات و گیاهان رخ می دهد، مثلاً از نسل گوسفندان معمولی ناگهان گوسفندی متولد می شود که پشم آن با پشم گوسفندان معمولی متفاوت است، یعنی بسیار لطیفتر و نرمتر می باشد، و همان سرچشمه پیدایش نسلی در گوسفند بنام "گوسفند مریوس" می شود، با این ویژگی در پشم.

و یا اینکه حیواناتی بر اثر جهش، تغییر رنگ چشم یا ناخن و یا شکل پوست بدن و مانند آن پیدا می کند.

ولی هیچکس تا کنون جهشی ندیده است، که دگرگونی مهمی در اعضای اصلی بدن یک حیوان ایجاد کند و یا نوعی را به نوع دیگر مبدل سازد.

بنا بر این ما تنها می توانیم حدس بزنیم که تراکم جهشها ممکن است یک روز سر از تغییر نوع حیوان در بیاورد، و مثلاً حیوانات خزننده را تبدیل به پرندگان کند، ولی این حدس هرگز یک حدس قطعی نیست، بلکه تنها یک مساله ظنی است چرا که ما هرگز با جهشهای تغییر دهنده اعضاء اصلی به عنوان یک حس و تجربه روبرو نشده ایم.

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که دلایل سه گانه طرفداران ترانسفورمیسم نمی تواند این نظریه را از صورت یک فرضیه فراتر برد، و به همین دلیل آنها که دقیقاً روی این مسائل بحث می کنند، همواره از آن به عنوان

"فرضیه تکامل انواع" سخنی می گویند نه قانون و اصل.

فرضیه تکامل و مساله خداشناسی

با اینکه بسیاری کوشش دارند میان این فرضیه و مساله خداشناسی یک نوع تضاد قائل شوند و شاید از یک نظر حق داشته باشند، چرا که پیدایش عقیده داروینیسیم جنگ شدیدی میان ارباب کلیسا از یک سو، و طرفداران این فرضیه از سوی دیگر به وجود آورد، و روی این مساله در آن عصر به دلایل سیاسی، اجتماعی که اینجا جای شرح آن نیست تبلیغات وسیعی در گرفت که داروینیسیم با خداشناسی سازگار نمی باشد.

ولی امروز این مساله برای ما روشن است که این دو با هم تضادی ندارند یعنی ما چه فرضیه تکامل را قبول کنیم و چه آن را بر اثر فقدان دلیل رد نمائیم در هر دو صورت می توانیم خداشناس باشیم.

فرضیه تکامل اگر فرضاً هم ثابت شود، شکل یک قانون علمی که از روی علت و معلول طبیعی پرده بر می دارد به خود خواهد گرفت، و فرقی میان این رابطه علت و معلولی در عالم جانداران و دیگر موجودات نیست، آیا کشف علل طبیعی نزول باران و جزر و مد دریاها و زلزله ها و مانند آن مانعی بر سر راه خداشناسی خواهد بود؟ مسلماً نه، بنا بر این کشف یک رابطه تکاملی در میان انواع موجودات نیز هیچگونه مانعی در مسیر شناخت خدا ایجاد نمی کند.

تنها کسانی که تصور می کردند کشف علل طبیعی با قبول وجود خدا منافات دارد می توانند چنین سخنی را بگویند، ولی ما امروز به خوبی می دانیم که نه تنها کشف این علل ضرری به توحید نمی زند بلکه خود دلایل تازه ای از نظام آفرینش برای اثبات وجود خدا پیش پای ما می گذارد.

جالب اینکه خود داروین در برابر اتهام الحاد و بیدینی قد علم کرده، و در

کتابش (اصل انواع) تصریح می کند که من در عین قبول تکامل انواع، خدا پرستم، و اصولاً بدون قبول وجود خدا نمی توان تکامل را توجیه کرد.

به این عبارت دقت کنید: "او با وجود قبول علل طبیعی برای ظهور انواع مختلف جانداران، همواره به خدای یگانه، مؤمن باقی میماند، و تدریجاً که سن او افزایش حاصل می کند احساس درونی مخصوصی به درک قدرتی ما فوق بشر در او تشدید می گردد، به حدی که معمای آفرینش را برای انسان لا ینحل می یابد" (۱).

اصولاً او معتقد بود که هدایت و رهبری انواع، در این پیچ و خم عجیب تکامل، و تبدیل یک موجود زنده بسیار ساده به این همه انواع مختلف و متنوع جانداران بدون وجود یک نقشه حساب شده و دقیق از طرف یک عقل کل امکان پذیر نیست! راستی هم چنین است آیا از یک ماده واحد و بسیار ساده و پست، اینهمه مشتقات شگفت انگیز و عجیب، که هر کدام برای خود تشکیلات مفصلی دارد، به وجود آوردن بدون تکیه بر یک علم و قدرت بی پایان امکان پذیر است؟ نتیجه اینکه: غوغای تضاد عقیده تکامل انواع با مساله خداشناسی یک غوغای بی اساس و بی دلیل بوده است (خواه فرضیه تکامل را بپذیریم یا نپذیریم).

تنها این مساله باقی می ماند که آیا فرضیه تکامل انواع با تاریخچه ای که قرآن برای آفرینش آدم ذکر کرده است تضادی دارد یا نه؟! که ذیلاً از آن بحث می شود.

قرآن و مساله تکامل

جالب اینکه هم طرفداران تکامل انواع و هم منکران آن یعنی آنها که در

ص: ۸۶

میان مسلمین بوده اند به آیات قرآن برای اثبات مقصد خویش تمسک جسته اند، ولی شاید هر دو گروه گاهی تحت تاثیر عقیده خود به آیاتی استدلال کرده اند که کمتر ارتباطی با مقصود آنها داشته است، لذا ما از هر دو طرف آیاتی را انتخاب می کنیم که قابل بحث و مذاکره باشد.

□
مهمترین آیه ای که طرفداران تکامل روی آن تکیه می کنند، آیه ۳۳ سوره آل عمران است إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ: "خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید".

آنها می گویند همانگونه که نوح و آل ابراهیم و آل عمران در میان امتی زندگی می کردند و از میان آنها برگزیده شدند، همچنین آدم نیز باید چنین باشد، یعنی در عصر و زمان او انسانهایی که نام "عالمین" (جهانیان) بر آنها گزارده شده، حتما وجود داشته اند و آدم برگزیده خدا از میان آنهاست، و این نشان می دهد که آدم اولین انسان روی زمین نبوده است، بلکه قبل از او انسانهای دیگری بوده اند و امتیاز آدم همان جهش فکری و معنوی او است که سبب برگزیده شدنش از افراد همسانش شد.

آیات متعدد دیگری نیز ذکر کرده اند، که بعضی از آنها اصلا ارتباط با مساله تکامل ندارد، و تفسیر آن به تکامل بیشتر از قبیل تفسیر به رای است، و قسمتی دیگر، هم با تکامل انواع سازگار است، و هم با ثبوت آنها و خلقت مستقل آدم، و به همین دلیل بهتر دیدیم که از ذکر آنها صرف نظر کنیم.

اما ایرادی که به این استدلال می توان کرد این است که "عالمین" اگر به معنی مردم معاصر بوده باشد و اصطفا (برگزیدن) حتما باید از میان چنین اشخاصی صورت گیرد، این استدلال قابل قبول خواهد بود، اما اگر کسی بگوید "عالمین" اعم از معاصران و غیر معاصران است، همانگونه که در حدیث معروف در

فضیلت بانوی اسلام حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از پیامبر اسلام ص نقل شده که می فرماید: اما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الآخرین: "دخترم فاطمه بانوی زنان جهان از اولین و آخرین است". در این صورت آیه فوق دلالتی بر این مقصود نخواهد داشت و درست به این میماند که کسی بگوید خداوند، عده ای را از میان انسانها (انسانهای تمام قرون و اعصار) برگزید که یکی از آنها آدم است در این صورت هیچ لزومی ندارد که در عصر و زمان آدم، انسانهای دیگری وجود داشته باشند که نام عالمین بر آنها اطلاق گردد و یا آدم از میان آنها برگزیده شود.

به خصوص اینکه سخن در برگزیدن خدا است خدایی که از آینده و نسلهایی که در زمانهای بعد می آیند به خوبی آگاه بوده است (۱).

*** و اما مهمتر دلیلی که طرفداران ثبوت انواع از آیات قرآن، انتخاب کرده اند، آیات مورد بحث و مانند آن است که می گوید:

خداوند انسان را از گل خشک که از گل تیره رنگ بد بوی گرفته شده بود آفریده جالب اینکه این تعبیر هم در مورد خلقت "انسان" گفته شده (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صِلَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ - آیه ۲۶ حجر) و هم درباره "بشر" (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صِلَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ - آیه ۲۸ حجر) و هم به قرینه ذکر سجده فرشتگان بعد از آن در مورد شخص آدم آمده است (به آیات ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ سوره حجر که در بالا آوردیم دقت کنید).

ظاهر این آیات در بدو نظر چنین می گوید که آدم نخست از گل تیره رنگی آفریده شد و پس از تکمیل اندام، روح الهی در آن دمیده شد و به دنبال آن

ص: ۸۸

۱- این احتمال نیز وجود دارد که فرزندان آدم در مدتی نه چندان طولانی جامعه کوچکی تشکیل دادند که آدم برگزیده آنان بود.

فرشتگان در برابر او به سجده افتادند، بجز ابلیس.

طرز بیان این آیات چنین نشان می دهد که میان خلقت آدم از خاک و پیدایش صورت کنونی انواع دیگری وجود نداشته است.

و تعبیر به "ثم" که در بعضی از آیات فوق آمده و در لغت عرب برای "ترتیب با فاصله" آورده می شود، هرگز دلیل بر گذشتن میلیونها سال و وجود هزاران نوع نمی باشد، بلکه هیچ مانعی ندارد که اشاره به فاصله هایی باشد که در میان مراحل آفرینش آدم از خاک و سپس گل خشک و سپس دمیدن روح الهی وجود داشته.

لذا همین کلمه "ثم" در باره خلقت انسان در عالم جنین و مراحلی را که پشت سر هم طی می کند آمده است، مانند: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ ... ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلُّغُوا أَشُدَّكُمْ**: "ای مردم اگر تردید در رستاخیز دارید (به قدرت خدا در آفرینش انسان بیندیشید) که ما شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه. سپس از خون بسته شده، سپس از مضغه (پاره گوشتی که شبیه گوشت جویده است)... سپس شما را به صورت طفلی خارج می سازیم، سپس به مرحله بلوغ می رسید" (سوره حج آیه ۵).

ملاحظه می کنید که هیچ لزومی ندارد "ثم" برای یک فاصله طولانی باشد، بلکه همانگونه که در فواصل طولانی به کار می رود در فاصله های کوتاه هم استعمال می شود.

از مجموع آنچه در بالا گفتیم چنین نتیجه می گیریم که آیات قرآن هر چند مستقیماً در صدد بیان مسأله تکامل یا ثبوت انواع نیست، ولی ظواهر آیات (البته در خصوص انسان) با مسأله خلقت مستقل سازگارتر است، هر چند کاملاً صریح نیست اما ظاهر آیات خلقت آدم بیشتر روی خلقت مستقل دور می زند، اما در مورد سایر جانداران قرآن سکوت دارد.

اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۵) أُدْخِلُوها بِسَلَامٍ آمِنِينَ (۴۶) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَيَّ سُرْرًا مُتَقَابِلِينَ (۴۷) لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۴۸) نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹) وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰)

ترجمه:

۴۵- پرهیزگاران در باغها(ی سرسبز بهشت) و در کنار چشمه های آن هستند.

۴۶- (فرشتگان الهی به آنها می گویند) داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت.

۴۷- هر گونه غل (حسد و کینه و عداوت و خیانت) از سینه آنها بر می کنیم (و روحشان را پاک می کنیم) در حالی که همه برادرند و بر سریرها روبروی یکدیگر قرار دارند.

۴۸- هرگز خستگی و تعب به آنها نمی رسد و هیچگاه از آن اخراج نمی گردند.

۴۹- بندگانم را آگاه کن که من غفور و رحیمم.

۵۰- (و نیز آنها را آگاه کن که) عذاب و کیفر من عذاب دردناکی است.

تفسیر:

نعمتهای هشتگانه بهشت

در آیات گذشته دیدیم که چه سان خداوند نتیجه کار شیطان و یاران و

همگامان و پیروان او را شرح داد، درهای هفتگانه جهنم را به روی آنها گشود.

طبق روش قرآن که از مساله مقابله و تقارن، برای تعلیم و تربیت، بهره گیری می کند، در این آیات سخن از "بهشت و بهشتیان" و نعمتهای مادی و معنوی، جسمی و روحانی به میان آمده است.

و در حقیقت هشت نعمت بزرگ مادی و معنوی به تعداد درهای بهشت در این آیات بیان شده است.

۱- در آغاز به یک نعمت مهم جسمانی اشاره کرده، می گوید: "پرهیزکاران در باغهای سر سبز بهشت، و در کنار چشمه های زلال آن خواهند بود" (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

جالب اینکه از میان تمام صفات روی "تقوا" تکیه شده است، همان تقوا و پرهیزکاری و تعهد و مسئولیت که جامع تمام صفات برجسته انسانی است.

ذکر جنات و عیون به صیغه جمع، اشاره به باغهای متنوع و چشمه های فراوان و گوناگون بهشت است که هر کدام لذت تازه ای می آفریند و ویژگی خاصی دارد.

*** ۲ و ۳ سپس به دو نعمت مهم معنوی که "سلامت" و "امنیت" است اشاره می کند، سلامت از هر گونه رنج و ناراحتی، و امنیت از هر گونه خطر، می گوید: "فرشتگان الهی به آنها خوش آمد می گویند و می گویند که داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت کامل" (أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ).

*** در آیه بعد سه نعمت مهم معنوی دیگر با صراحت بیان شده است:

۴- "ما هر گونه حسد و کینه و عداوت و خیانت را از سینه های آنها

می شوئیم و بر می کنیم" (وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ) (۱).

۵- "در حالی که همه برادرند" و نزدیکترین پیوندهای محبت در میان آنها حکمفرما است (اخوانا).

۶- "در حالی که بر سریرها روبروی یکدیگر قرار گرفته اند" (عَلِيٍّ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ) (۲).

آنها در جلسات اجتماعی‌شان گرفتار تشریفات آزار دهنده این دنیا نیستند و مجلسشان بالا و پائین ندارد، و از اصول زندگی طبقاتی رنج آور این دنیا در آنجا خبری نیست، همه برادرند، همه روبروی یکدیگر و در یک صف، نه یکی بالای مجلس و دیگری در کفش کن.

البته این منافات با تفاوت مقام آنها از نظر درجات معنوی ندارد، این مربوط به جلسات اجتماعی آنها است و گر نه هر کدام بر حسب درجه تقوا و ایمان مخصوص به خود دارد.

*** ۷- سپس به هفتمین نعمت مادی و معنوی اشاره کرده می گوید: "هرگز خستگی و تعب به آنها نمی رسد" (لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ).

و همانند زندگی این دنیا که رسیدن به یک روز آسایش، خستگیهای

ص: ۹۲

۱- ۱) "غل" در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است و به همین جهت به حسد و کینه و دشمنی که به طرز مرموزی در جان انسان نفوذ می کند "غل" گفته می شود، بنا بر این غل مفهوم وسیعی که دارد که بسیاری از صفات زشت و مزاحم اخلاقی را شامل می گردد (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۵۲ پاورقی مراجعه فرمائید).

۲- ۲) "سرر" جمع "سریر" در اصل به معنی تخت یا صندلی و مانند آن است که روی آن می نشینند و مجالس پر سروری را برگزار می نمایند (توجه داشته باشید "سرر" و "سرور" از یک ماده است).

فراوانی قبل و بعد از آن دارد که فکر آن، آرامش انسان را بر هم می زند، نیست.

۸- همچنین فکر فنا و نابودی و پایان گرفتن نعمت، آنان را آزار نمی دهد، چرا که "آنها هرگز از این باغهای پر نعمت و سرور اخراج نمی شوند" (وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ).

*** اکنون که نعمتهای فراوان و دل انگیز بهشتی به طرز مؤثری بیان گردید، و در بست در اختیار پرهیزکاران و متقین قرار داده شد "ممکن است افراد گنهکار و آلوده در هاله ای از غم و اندوه فرو روند که ای کاش ما هم می توانستیم به گوشه ای از این همه موهبت دست یابیم، در اینجا خداوند رحمان و رحیم درهای بهشت را به روی آنها نیز می گشاید، اما به صورت مشروط.

با لحنی مملو از محبت و عالیتین نوازش، روی سخن را به پیامبرش کرده می گوید "پیامبرم! بندگانم را آگاه کن که من غفور و رحیمم، گناه بخش و پر محبتم" (يَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ).

تعبیر به عبادی (بندگان من) تعبیری است، لطیف که هر انسانی را بر سر شوق می آورد، و دنبال آن توصیف خدا به آمرزنده مهربان این اشتیاق را به اوج می رساند.

*** اما از آنجا که قرآن، همیشه جلو سوء استفاده از مظاهر رحمت الهی را با جمله های تکان دهنده ای که حاکی از خشم و غضب او است می گیرد، تا تعادل میان خوف و رجاء که رمز تکامل و تربیت است برقرار گردد، بلا فاصله اضافه می کند که به بندگانم نیز بگو که "عذاب و کیفر من همان عذاب دردناک است" (وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ).

۱- باغها و چشمه های بهشت

گرچه برای ما که در این جهان محدود دنیا هستیم درک ابعاد نعمتهای بهشتی، بسیار مشکل بلکه غیر ممکن است، چرا که نعمتهای این جهان در برابر آن نعمتها تقریباً در حکم صفر در برابر یک عدد فوق العاده بزرگ است، ولی این مانع از آن نیست که پرتوهایی از آن را با فکر و جان خود احساس کنیم.

قدر مسلم این است که نعمتهای بهشتی بسیار متنوع است، و تعبیر به جنات (باغها) که در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات دیگر آمده و همچنین تعبیر به عیون (چشمه ها) گواه این حقیقت است.

البته در قرآن (در سوره های انسان-الرحمن-و دخان و محمد و غیر آن) اشاره به انواع مختلفی از این چشمه ها شده است، و با اشارات کوتاهی تنوع آنها مجسم گردیده، که شاید تجسمی از انواع کارهای نیک و اعمال صالح در این جهان باشد، و ان شاء الله در تفسیر این سوره ها به شرح آنها اشاره خواهیم کرد.

۲- نعمتهای مادی و معنوی

بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند، قرآن در همه جا مردم را به نعمتهای مادی بهشت بشارت نداده، بلکه از نعمتهای معنوی نیز کرارا سخن به میان آورده است، که آیات فوق نمونه روشنی از آنهاست، بطوری که نخستین خوش آمد و بشارتی را که فرشتگان به بهشتیان در هنگام ورود به این کانون بزرگ نعمت، می گویند بشارت سلامت و امنیت است.

شسته شدن کینه ها از سینه ها، و صفات زشتی همچون حسد و خیانت و مانند آن که روح اخوت و برادری را به هم می زند، و همچنین حذف امتیازات تشریفاتی غلط که آرامش فکر و جان را در هم می ریزد، نیز از نعمتهای دیگر معنوی

روحانی است که در آیات بالا به آنها اشاره رفته است.

این نکته نیز شایان توجه است که "سلامت" و "امنیت" که سر آغاز نعمتهای بهشتی قرار داده شده پایه هر نعمت دیگری است، که بدون این دو هیچ نعمتی قابل بهره گیری نیست، حتی در این دنیا نیز سر آغاز همه نعمتها نعمت سلامت و امنیت می باشد.

۳- کینه ها و حسادتها دشمن برادری است

جالب اینکه بعد از ذکر نعمت سلامت و امنیت در آیات فوق و قبل از بیان نعمت اخوت و برادری، مساله ریشه کن شدن انواع صفات مزاحم، همچون کینه و حسد و غرور و خیانت ذکر شده و با کلمه "غل" که مفهوم وسیعی دارد، به همه آنها اشاره گردیده است.

در حقیقت اگر قلب انسان از این "غل" شستشو نشود، نه نعمت سلامت و امنیت فراهم خواهد شد و نه برادری و اخوت، بلکه همیشه جنگ است و ستیز، و همیشه دعوا و کشمکش، و به دنبال آن بریدن رشته های اخوت و سلب سلامت و امنیت.

۴- پاداش کامل

به گفته بعضی از مفسران پاداش و ثواب در صورتی کامل می شود که چهار شرط در آن جمع گردد:

منفعت قابل ملاحظه ای باشد- با احترام مقرون باشد- از هر گونه ناراحتی خالی باشد- و جاودانی و همیشگی باشد.

در آیات فوق، در زمینه نعمتهای بهشتی به هر چهار قسمت اشاره شده است.

جمله إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ اشاره به قسمت اول است.

ص: ۹۵

جمله اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ دلیل بر احترام و تعظیم است.

جمله وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَيَّ سِرِّرٍ مُتَقَابِلِينَ ، اشاره به نفی هر گونه ناراحتی و ضررهای روحانی، و جمله لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ ، اشاره به نفی زیانهای جسمانی است.

اما جمله وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ بیانگر آخرین شرط، یعنی دوام و بقاء این نعمتهاست و به این ترتیب، این پاداش از هر نظر کامل خواهد بود (۱).

۵- بیایید بهشت را در این دنیا بسازیم

آنچه در آیات فوق از نعمتهای مادی و معنوی بهشتی تصویر شده، در حقیقت اصول نعمتهای مهم این جهان را نیز همانها تشکیل می دهد، و گویا می خواهد به ما این نکته را نیز تفهیم کند که شما با فراهم ساختن این نعمتها در زندگی دنیا می توانید بهشت کوچکی بسازید که نمونه ای از آن بهشت بزرگ باشد.

اگر کینه ها و عداوتها را از سینه ها بشوئیم.

اگر اصول اخوت و برادری را تقویت کنیم.

اگر تشریفات زائد و تفرقه افکن را از زندگی و مخصوصا اجتماعاتمان حذف کنیم.

اگر سلامت و امنیت را به جامعه خود باز گردانیم.

و اگر به همه مردم این اطمینان داده شود که کسی مزاحم آبرو، شخصیت، موقعیت اجتماعی و منافع مشروع آنها نیست، تا اطمینان به بقاء مواهب خویش پیدا کنند.

آن روز است، که نمونه ای از بهشت در مقابل چشم شما قرار خواهد داشت.

ص: ۹۶

اشاره

وَبَيَّنُّهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (۵۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲) قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳)
قَالَ أَبَشِّرْهُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ بَشِّرُونَ (۵۴) قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ (۵۵) قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶) قَالُوا فَلَمَّا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸) إِلَّا آلَ لُوطٍ إِذْ أَنَا لَمُنْجُوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹) إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّمَا لِمَنِ الْغَابِرِينَ (۶۰)

ترجمه:

۵۱- و به آنها(بندگانم)از میهمانهای ابراهیم خبر ده.

۵۲- هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند(ابراهیم)گفت ما از شما بیمناکیم! ۵۳- گفتند نترس ما تو را به پسری دانا بشارت می دهیم.

ص: ۹۷

۵۴- گفت آیا به من بشارت می دهید با اینکه پیر شده ام؟ به چه چیز بشارت می دهید؟ ۵۵- گفتند تو را به حق بشارت دادیم، از مایوسان مباش! ۵۶- گفت چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش مایوس می شود.

۵۷- (سپس) گفت ماموریت شما چیست ای فرستادگان خدا؟ ۵۸- گفتند ما به سوی یک قوم گنهکار ماموریت پیدا کرده ایم (تا آنها را هلاک کنیم).

۵۹- مگر خاندان لوط که همگی آنها را نجات خواهیم داد...

۶۰- بجز همسرش که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر و هلاک شوندگان) باشد.

تفسیر:

میهمانان ناشناس؟

از این آیات به بعد، قسمت‌های آموزنده ای را از تاریخ پیامبران بزرگ و اقوام سرکش به عنوان نمونه های روشنی از بندگان مخلص، و پیروان شیطان، بیان می کند.

جالب اینکه نخست از داستان مهمانهای ابراهیم شروع می کند (همان فرشتگانی که در لباس بشر به سراغ او آمدند نخست بشارت به تولد فرزند برومندی و سپس خبر از مجازات دردناک قوم لوط دادند).

چرا که در دو آیه قبل به پیامبر اسلام ص دستور داده شد که هم مقام رحمت خدا را برای بندگان باز گو کند، و هم عذاب الیم او را، و در داستان مهمانهای ابراهیم، دو نمونه زنده از دو صفت فوق دیده می شود، و به این ترتیب پیوند میان این آیات گذشته مشخص می گردد.

نخست می گوید: "به بندگانم از مهمانهای ابراهیم خبر ده" (وَ نَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ).

گرچه "ضیف" در اینجا به صورت مفرد است، ولی همانگونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند "ضیف" هم معنی مفرد دارد و هم معنی جمع (مهمان)

و مهمانان). این مهمانهای ناخوانده همان فرشتگانی بودند که "به هنگام وارد شدن بر ابراهیم، به صورت ناشناس، نخست بر او سلام گفتند" (إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا).

ابراهیم آن گونه که وظیفه یک میزبان بزرگوار و مهربان است برای پذیرایی آنها آماده شد و غذای مناسبی فوراً فراهم ساخت، اما هنگامی که سفره غذا گسترده شد میهمانهای ناشناس دست به غذا دراز نکردند، او از این امر وحشت کرد و وحشت خود را کتمان نمود، با صراحت به آنان "گفت ما از شما ترسانیم" (قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ) (۱).

این ترس به خاطر سنتی بود که در آن زمان و زمانهای بعد و حتی در عصر ما در میان بعضی از اقوام معمول است که هر گاه کسی نان و نمک کسی را بخورد به او گزندى نخواهد رساند و خود را مدیون او می داند و به همین دلیل دست نبردن به سوی غذا دلیل بر قصد سوء و کینه و عداوت است.

*** ولی چیزی نگذشت که فرشتگان ابراهیم را از نگرانی بیرون آوردند، و "به او گفتند ترسان مباش، ما تو را به فرزند دانایی بشارت می دهیم" (قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ).

در اینکه منظور از غلام علیم (پسر دانا) کیست؟ با توجه به آیات دیگر قرآن شک نیست که منظور، "اسحاق" است چرا که هنگامی که فرشتگان این بشارت را به ابراهیم دادند، همسر ابراهیم "ساره که ظاهراً زن عقیمی بود حاضر

ص: ۹۹

۱- ۱) گرچه در آیات فوق اشاره ای به پذیرایی ابراهیم و دست نزدن مهمانها به غذا نشده ولی همانگونه که در ذیل آیه ۶۹ و ۷۰ سوره هود خواندیم این دو مطلب وجود داشته است (تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۶۸ و ۱۶۹).

بود و این بشارت به او نیز داده شد، چنان که در آیه ۷۱ سوره هود می خوانیم: **وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ**
:"همسر او ایستاده بود، خندید و ما او را بشارت به اسحاق دادیم."

این را نیز می دانیم ساره مادر اسحاق است و ابراهیم قبلا از هاجر (همان کنیزی که به همسری انتخاب کرده بود) صاحب پسری بنام اسماعیل شده بود.

*** ولی ابراهیم به خوبی می دانست که از نظر موازین طبیعی تولد چنین فرزندی از او بسیار بعید است، هر چند در برابر قدرت خدا هیچ چیزی محال نیست، ولی توجه به موازین عادی و طبیعی تعجب او را برانگیخت، لذا "گفت: آیا چنین بشارتی به من می دهید در حالی که من به سن پیری رسیده ام"؟! **(قَالَ أَ بَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ)**.

"راستی به چه چیز مرا بشارت می دهید"؟! **(فَبِمَ تُبَشِّرُونَ)**.

آیا به امر و فرمان خدا است این بشارت شما یا از ناحیه خودتان؟ صریحا بگوئید تا اطمینان بیشتر پیدا کنم! تعبیر به "مَسَّنِيَ الْكِبَرُ" (پیری مرا لمس کرده است) اشاره به این است که آثار پیری از موی سپیدم، و از چینهای صورتم، نمایان است، و آثار آن را در تمام وجود خود به خوبی لمس می کنم.

ممکن است گفته شود که ابراهیم از این نظر آدم خوش سابقه ای بود چرا که در همین سن پیری فرزندش اسماعیل متولد شده بود، و با توجه به آن نباید دیگر در مورد مولود جدید یعنی اسحاق تعجب کند، ولی باید دانست که اولاً در میان تولد اسماعیل و اسحاق به گفته بعضی از مفسران بیش از ده سال فاصله بود و با گذشتن ده سال آن هم در سن بالا، احتمال تولد فرزند بسیار کاهش می یابد، ثانياً وقوع يك مورد بر خلاف موازین عادی که ممکن است جنبه استثنایی داشته

باشد مانع از تعجب در برابر موارد مشابه آن نخواهد بود، زیرا به هر حال تولد فرزند در چنین سن و سال امر عجیبی است (۱).

*** ولی به هر حال فرشتگان مجال تردید یا تعجب بیشتری به ابراهیم ندادند، با صراحت و قاطعیت به او "گفتند که ما تو را به حق بشارت دادیم" (قَالُوا بَشْرًا كَبَّالْحَقِّ).

بشارتی که از ناحیه خدا و به فرمان او بود و به همین دلیل، حق است و مسلم.

و به دنبال آن برای تاکید-به گمان اینکه مبدا یاس و ناامیدی بر ابراهیم غلبه کرده باشد-گفتند "اکنون که چنین است از مایوسان مباش" (فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ).

*** ولی ابراهیم بزودی این فکر را از آنها دور ساخت که یاس و نومیدی از رحمت خدا بر او چیره شده باشد، بلکه تنها تعجبش روی حساب موازین طبیعی است، لذا با صراحت "گفت: چه کسی از رحمت پروردگارش مایوس می شود جز گمراهان؟! (قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ).

همان گمراهانی که خدا را بدرستی نشناخته اند و پی به قدرت بی پایانش نبرده اند، خدایی که از ذره ای خاک، انسانی چنین شگرف می آفریند، و از نطفه ناچیزی فرزندی برومند به وجود می آورد، درخت خشکیده خرما به فرمانش به بار می نشیند، و آتش سوزانی را به گلستانی تبدیل می کند، چه کسی می تواند

ص: ۱۰۱

۱-۱) بعضی از مفسران گفته اند ابراهیم به هنگام تولد نخستین فرزندش اسماعیل ۹۹ ساله بود و به هنگام تولد اسحاق ۱۱۲ سال داشت!

در قدرت چنین پروردگاری شک کند یا از رحمت او مایوس گردد؟! *** ولی به هر حال ابراهیم ع پس از شنیدن این بشارت، در این اندیشه فرو رفت که این فرشتگان با آن شرایط خاص، تنها برای بشارت فرزند نزد او نیامده اند، حتما ماموریت مهمتری دارند و این بشارت تنها گوشه ای از آن را تشکیل می دهد، لذا در مقام سؤال بر آمد "و از آنها پرسید شما ای رسولان خداوند بگوئید بینم برای چه ماموریت مهمی فرستاده شده اید: (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ).

*** "گفتند ما به سوی یک قوم گنهکار فرستاده شده ایم" (قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ).

*** و از آنجا که می دانستند ابراهیم با آن حس کنجکاویش مخصوصا در زمینه این گونه مسائل به این مقدار پاسخ قناعت نخواهد کرد، فوراً اضافه کردند که این قوم مجرم کسی جز قوم لوط نیست ما ماموریم این آلودگان بی آزر را در هم بکوییم و نابود کنیم "مگر خانواده لوط که ما همه آنها را از آن مهلکه نجات خواهیم داد" (إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ).

*** ولی از آنجا که تعبیر به آل لوط آن هم با تاکید به اجمعین شامل همه خانواده او حتی همسر گمراهش که با مشرکان هماهنگ بود می شد، و شاید ابراهیم نیز از این ماجرا آگاه بود، بلافاصله او را استثناء کردند و گفتند:

"بجز همسرش که ما مقدر ساخته ایم از بازماندگان در شهر محکوم به فنا باشد" و نجات نیابد (إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّا لَمِنَ الْغَابِرِينَ).

تعبیر به قدرنا(ما مقدر ساختیم) اشاره به ماموریتی است که از ناحیه خداوند در این زمینه داشتند.

در مورد ملاقات فرشتگان با ابراهیم، و داستان بشارت تولد اسحاق به او، و همچنین گفتگو با آنها در زمینه قوم لوط، مشروحا در ذیل آیات ۶۹ تا ۷۶ سوره هود بحث کردیم (به جلد نهم تفسیر نمونه صفحه ۱۶۷ به بعد مراجعه کنید)!

ص: ۱۰۳

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۲) قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳) وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ (۶۴) فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أذْيَابَهُمْ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ أَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵) وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُضْبِحِينَ (۶۶) وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (۶۷) قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضُرُوفٌ فَلا تَفْضَحُونِ (۶۸) وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزَوْنَ (۶۹) قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰) قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۱) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ (۷۳) فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۴) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۵) وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ (۷۶) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۷)

۶۱- هنگامی که فرستادگان (خدا) به سراغ خاندان لوط آمدند...

۶۲- (لوط) گفت شما گروه ناشناسی هستید! ۶۳- گفتند ما همان چیزی را برای تو آورده ایم که آنها (کافران) در آن تردید داشتند (ما مامور عذابیم).

۶۴- ما واقعیت مسلمی را برای تو آورده ایم و راست می گوئیم.

۶۵- بنا بر این خانواده ات را در اواخر شب با خود بردار و از اینجا بپر، تو بدنبال سر آنها حرکت کن، احدی از شما به پشت سر خویش ننگرد. و به همانجا که مامور هستید بروید.

۶۶- و ما به لوط این موضوع را وحی فرستادیم که صبحگاهان همه آنها ریشه کن خواهند شد.

۶۷- (از سوی دیگر) اهل شهر (با خبر شدند و به سوی خانه لوط) آمدند در حالی که به یکدیگر بشارت می دادند.

۶۸- (لوط) گفت اینها میهمانان منند، آبروی مرا نریزید! ۶۹- و از خدا بپرهیزید و مرا شرمنده نسازید! ۷۰- گفتند مگر ما تو را از جهانیان نهی نکردیم (و نگفتیم احدی را به میهمانی نپذیر!) .

۷۱- گفت دختران من حاضرند اگر می خواهید کار صحیحی انجام دهید (با آنها ازدواج کنید و از گناه و آلودگی بپرهیزید).

۷۲- بجانست سوگند اینها در مستی خود سرگردانند (و عقل و شعور خود را از دست داده اند).

۷۳- سرانجام بهنگام طلوع آفتاب صیحه (مرگبار، بصورت صاعقه یا زمین لرزه) آنها را فرو گرفت.

۷۴- سپس (شهر و آبادی آنها را زیر و رو کردیم) بالای آن را پائین قرار دادیم و بارانی از سنگ بر آنها فرو ریختیم.

۷۵- در این (سرگذشت عبرت انگیز) نشانه هایی است برای هوشیاران.

۷۶- و ویرانه های سرزمین آنها بر سر راه (کاروانها) همواره ثابت و برقرار است.

۷۷- در این نشانه ای است برای مؤمنان.

تفسیر:

سرنوشت گنهکاران قوم لوط

در آیات گذشته داستان ملاقات فرشتگان مامور عذاب قوم لوط را با ابراهیم خواندیم، و در این آیات داستان خارج شدن آنها از نزد ابراهیم و آمدن به ملاقات لوط را می خوانیم.

نخست می گوید: "هنگامی که فرستادگان خداوند نزد خاندان لوط آمدند" (فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ...) ***

لوط "به آنها گفت شما افرادی ناشناخته اید" (قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ) مفسران می گویند این سخن را به این جهت به آنها گفت که آنان به صورت جوانانی خوش صورت و زیبا نزد او آمدند، او که می دانست محیطش تا چه حد آلوده گناه انحراف جنسی است، فکر می کرد مبادا ورود این میهمانان مایه دردسر برای او گردد، از یک سو میهمان است و محترم و قدومش مبارک، و از سوی دیگر محیطی است ننگین و آلوده و پر از مشکلات.

لذا در آیات سوره هود که همین داستان به مناسبت دیگری در آن آمده است، تعبیر به "سَيِّءٌ بِهِمْ" می کند، یعنی این موضوع بر لوط پیامبر بزرگ خدا سخت ناگوار آمد، و از آمدنشان ناراحت شد، سپس گفت امروز روز سختی در پیش دارم!

*** ولی فرشتگان زیاد او را در انتظار نگذارند، با صراحت "گفتند: ما چیزی را برای تو آورده ایم که آنها در آن تردید داشتند" (قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ كَأَنؤَا فِيهِ يَمْتَرُونَ).

یعنی مامور مجازات دردناکی هستیم که تو کرارا به آنها گوشزد کرده ای ولی هرگز آن را جدی تلقی نکردند؟ *** سپس برای تاکید گفتند "ما واقعیت مسلم و غیر قابل تردیدی را برای تو آورده ایم" یعنی عذاب حتمی و مجازات قطعی این گروه بی ایمان منحرف (وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ).

باز برای تاکید بیشتر اضافه کردند "ما مسلما راست می گوئیم" (وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ).

یعنی این گروه تمام پلها را پشت سر خود خراب کرده اند و جایی برای

شفاعت و گفتگو در مورد آنها باقی نمانده است، تا لوط حتی به فکر شفاعت نیفتد و بداند اینها ابدا شایستگی این امر را ندارند.

*** و از آنجا که باید گروه اندک مؤمنان(خانواده لوط بجز همسرش) از این مهلکه جان به سلامت ببرند دستور لازم را به لوط چنین دادند: "تو شبانه هنگامی که چشم مردم گنهکار در خواب است و یا مست شراب و شهوت، خانواده ات را بر دار و از شهر بیرون شو" (فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ).

ولی "تو پشت سر آنها باش" تا مراقب آنان باشی و کسی عقب نماند (وَ اتَّبِعْ أَذْبَارَهُمْ).

ضمناً "هیچیک از شما نباید به پشت سرش نگاه کند" (وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ).

"و به همان نقطه ای که دستور به شما داده شده است(یعنی سرزمین شام یا نقطه دیگری که مردمش از این آلودگیها پاک بوده اند) بروید" (وَ امضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ).

*** سپس لحن کلام تغییر می یابد و خداوند می فرماید "ما به لوط چگونگی این امر را وحی فرستادیم که به هنگام طلوع صبح همگی ریشه کن خواهند شد، به گونه ای که حتی یک نفر از آنها باقی نماند" (وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ).

*** (دقت کنید)سپس قرآن داستان را در اینجا رها کرده و به آغاز باز می گردد، و بخشی را که در آنجا ناگفته مانده بود به مناسبتی که بعداً اشاره خواهیم کرد بیان می کند و می گوید:

"مردم شهر از ورود میهمانان تازه وارد لوط آگاه شدند و به سوی خانه او حرکت کردند، و در راه به یکدیگر بشارت می دادند" (وَ لَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ).

آنها در آن وادی گمراهی و ننگین خود فکر می کردند طعمه لذیذی به چنگ آورده اند، جوانانی زیبا و خوشرو، آنها در خانه لوط! تعبیر به "أَهْلُ الْمَدِينَةِ" نشان می دهد که حد اقل گروه زیادی از مردم شهر به سوی خانه لوط حرکت کردند و این امر روشن می سازد که آنها تا چه حد وقیح و رسوا و جسور شده بودند، مخصوصاً که جمله یستبشرون (یکدیگر را بشارت می دادند) حکایت از عمق آلودگی آنها می کند، چرا که این عمل ننگین را شاید کمتر کسی در میان حیوانات و چارپایان نظیرش را دیده است، اگر کسی هم انجام دهد، لا اقل با کتمان و اختفاء و احساس شرمساری است اما این ملت زشتکار و فرومایه آشکارا به یکدیگر تبریک می گفتند!! *** "لوط" که سر و صدای آنها را شنید در وحشت عجیبی فرو رفت و نسبت به میهمانان خود بیمناک شد، زیرا هنوز نمی دانست که این میهمانان ماموران عذابند و فرشتگان خداوند قادر قاهرند، لذا در مقابل آنها ایستاد و "گفت: اینها میهمانان منند، آبروی مرا نریزید" (قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ).

یعنی از مساله خدا و پیغمبر و جزا و کیفر، اگر صرف نظر کنیم، حد اقل این مساله انسانی و سنتی که میان همه افراد بشر اعم از مؤمن و کافر وجود دارد می گوید که به میهمان احترام باید گذارد شما چگونه بشری هستید که حتی ساده ترین مسائل انسانی را نمی فهمید، اگر دین ندارید لا اقل آزاده باشید! ***

سپس اضافه کرد بیاید و "از خدا بترسید و مرا در برابر میهمانانم شرمنده نسازید" (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ) (۱).

*** ولی آنها چنان جسور و به اصلاح پر رو بودند که نه تنها احساس شرمندگی در خویش نمی کردند بلکه از لوط پیامبر، چیزی هم طلبکار شده بودند، گویی جنایتی انجام داده، زبان به اعتراض گشودند و "گفتند: مگر ما به تو نگفتیم احدی را از مردم جهان به مهمانی نپذیری و به خانه خود راه ندهی" (قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ) چرا خلاف کردی، و به گفته ما عمل نمودی؟! و این به خاطر آن بود که قوم و جمعیت مزبور افرادی خسیس و بخیل بودند، و هرگز کسی را به خانه خود میهمان نمی کردند، و اتفاقاً شهرهای آنها در مسیر قافله ها بود و می گویند آنها برای اینکه کسی در آنجا توقف نکند، این عمل شنیع را با بعضی از واردین انجام داده بودند، و کم کم برای آنها عادت شده بود، لذا گویا هر گاه لوط پیامبر با خبر می شد که شخص غریبی به آن دیار گام نهاده برای اینکه گرفتار چنگال آنها نشود وی را به خانه خود دعوت می کرد اما آنها پس از آنکه از این جریان آگاه شدند خشمگین گشتند و به او صریحا گفتند حق نداری بعد از این میهمانی به خانه خود راه دهی!

ص: ۱۱۰

۱-۱) در آیات فوق لوط از این قوم بی آزر می خواهد که او را به "فضیحت" نکشند و گاهی به "خزی"، فضیحت در اصل لغت به معنی منکشف شدن چیزی است و سپس به معنی ظهور عیب آمده است و معادل آن در فارسی رسوا کردن است (گویا لوط می خواهد به آنها بفهماند که این کار شما آبروی مرا در برابر این میهمانان می برد و میفهمند که اهل شهر من تا چه حد آلوده اند). اما خزی در اصل به معنی دور ساختن است و سپس به معنی شرمندگی آمده است (گویی لوط می خواهد بگوید مرا در برابر این میهمانها شرمنده و از آنها دور نسازید).

بنا بر این به نظر می‌رسد که کلمه "عالمین" در آیه فوق اشاره به رهگذران و افرادی است که اهل آن شهر و دیار نبودند و گذارشان به آنجا می‌افتاد.

*** به هر حال لوط که این جسارت و وقاحت را دید از طریق دیگری وارد شد، شاید بتواند آنها را از خواب غفلت و مستی انحراف و ننگ، بیدار سازد، رو به آنها کرده گفت: چرا شما راه انحرافی می‌پوئید، اگر منظورتان اشباع غریزه جنسی است چرا از طریق مشروع و ازدواج صحیح وارد نمی‌شوید؟ این‌ها دختران منند (آماده ام آنها را به ازدواجتان در آورم) اگر شما می‌خواهید کار صحیحی انجام دهید راه این است " (قَالَ هُوَ لَأَبْنَاتِي إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ).

بدون شک دختران لوط تعداد محدودی بودند، و آن جمعیت افراد زیادی، ولی هدف لوط این بود که به آنها اتمام حجت کند و بگوید من تا این حد نیز آماده فداکاری برای حفظ حیثیت مهمانان خویش، و نجات شما از منجلاب فساد هستم.

بعضی نیز گفته‌اند منظور از "هُوَ لَأَبْنَاتِي" اشاره به دختران شهر است، که به عنوان یک پدر روحانی و معنوی همه را دختر خویش می‌خواند (ولی تفسیر اول به معنی آیه نزدیکتر است).

ناگفته پیداست که لوط نمی‌خواست دختران خود را به ازدواج مشرکان گمراه در آورد بلکه هدفش این بود که بیایند و ایمان بیاورید و بعد هم دختران خود را به ازدواج شما در می‌آورم.

*** اما وای از مستی شهوت، مستی انحراف، و مستی غرور و لجاجت، اگر ذره‌ای از اخلاق انسانی و عواطف بشری در آنها وجود داشت، کافی بود که آنها را در برابر چنین منطقی شرمنده کند، لا اقل از خانه لوط باز گردند و حیا کنند،

اما نه تنها منفعل نشدند، بلکه بر جسارت خود افزودند و خواستند دست به سوی میهمانان لوط دراز کنند!! اینجا است که خدا روی سخن را به پیامبر اسلام کرده، می گوید: "قسم به جان و حیات تو که اینها در مستی خود سخت سرگردانند!" (لَعْمُرُكُ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ).

و در سوره هود به دنبال بحثی مشابه همین بحث خواندیم که فرشتگان پرده از روی کار خود برداشتند، رو به سوی لوط کرده، گفتند: نترس آنها به تو آسیبی نمی رسانند. و در آیه ۳۷ سوره قمر می خوانیم: هنگامی که آنها بر جسارت خویش افزودند و تصمیم بر تجاوز به میهمانان گرفتند چشمانشان را نابینا ساختیم وَ لَقَدْ رَأَوْهُ عَنِ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ وَ چنان که در بعضی از روایات آمده یکی از فرشتگان مستی خاک به صورت آنها پاشید، همه نابینا شدند، (و فریاد زنان باز گشتند).

*** در اینجا سخن الهی درباره این قوم اوج می گیرد و در دو آیه فشرده و کوتاه سرنوشت شوم آنها را به صورتی قاطع و کوبنده و بسیار عبرت انگیز بیان می کند، و می گوید: "سرانجام فریاد تکان صیحه وحشتناکی به هنگام طلوع آفتاب، همه را فرا گرفت" (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ).

این صیحه ممکن است صدای یک صاعقه عظیم و یا صدای یک زلزله وحشتناک بوده باشد، و به هر حال فریادی بود که از وحشت آن همگی بیهوش شدند، و یا جان خویش را از دست دادند، و می دانیم امواج صوتی هنگامی که از حد معینی بگذرد، آزار دهنده و وحشت انگیز، و از آنهم که فراتر برود انسان را مدهوش می کند، و یا ارگانهای حیاتی را به کلی از کار می اندازد، و حتی

ممکن است ساختمانها را ویران سازد.

*** ولی به این اکتفاء نمودیم بلکه شهر آنها را به کلی زیر و رو کردیم "بالای آن را پائین و پائین را بالا- قرار دادیم!" (فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلًا). این مجازات نیز برای آنها کافی نبود "به دنبال آن بارانی از سجیل (گل‌های متحجر شده) بر سر آنان فرو ریختیم!" (وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ).

ریزش این باران سنگ، ممکن است برای هدف گیری کسانی بوده باشد که از آن صیحه وحشتناک نابود نشده و یا زیر آوار نرفته بودند، و نیز ممکن است برای محو اجساد پلید و آثار این قوم بوده است، آن چنان که پس از این باران سنگ اگر کسی از آن دیار می گذشت نمی توانست به آسانی باور کند که روزی در این منطقه شهرهای آبادی بوده است! نازل شدن این عذابهای سه گانه (صیحه وحشتناک- زیر و رو شدن- بارانی از سنگ) هر کدام به تنهایی کافی بود که قومی را به هلاکت برساند، اما برای شدت گناه و جسور بودن آنها در تن دادن به آلودگی و ننگ، و همچنین برای عبرت دیگران، خداوند مجازات آنها را مضاعف کرد.

*** اینجاست که قرآن به نتیجه گیری تربیتی و اخلاقی پرداخته می گوید "در این داستان نشانه هایی است برای افراد با هوش!" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ)، آنها که با فراست و هشیاری و بینش مخصوص خود از هر علامتی جریانی را کشف می کنند و از هر اشاره ای حقیقتی و از هر نکته ای، مطلب مهم و آموزنده ای را (۱).

ص: ۱۱۳

۱- ۱) متوسم از ماده وسم (بر وزن رسم) به معنی اثر گذاردن است. و "متوسم" به کسی می گویند که از کمترین اثر، پی به واقعیهایی می برد، و معادل آن در فارسی، هوشیار، با فراست و با ذکاوت است.

*** اما تصور نکنید که آثار آنها به کلی از میان رفته، نه "بر سر راه کاروانیان و گذر کنندگان همواره ثابت و برقرار است" (وَ إِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَّقِيمٌ).

اگر باور ندارید برخیزید و بروید و ویرانه های این شهرهای بلا دیده را که بر سر راه مسافران در طریق شام (از سوی مدینه قرار دارد بنگرید و بیندیشید، بیندیشید و عبرت بگیرید، عبرت بگیرید و به سوی خدا باز گردید، و راه توبه را پیش بگیرید، و آلودگیها را از دل و جان خود بشوئید.

*** باز هم به عنوان تاکید بیشتر و دعوت افراد با ایمان به تفکر و اندیشه در این داستان عبرت انگیز اضافه می کند که در این داستان نشانه ای است برای افراد با ایمان (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ).

چگونه ممکن است انسان ایمان داشته باشد و این سرگذشت تکان دهنده را بخواند و عبرتها نگیرد؟! *** درباره معنی "سجیل" و اینکه چرا بر این قوم آلوده، بارانی از سنگ فرود آمد، و چرا شهر آنها زیر و رو شد، و چرا لحظه نزول عذاب، صبحگاهان بود و چرا به خانواده لوط دستور داده شد که به پشت سر خود نگاه نکنند، و همچنین در زمینه تحریم همجنس گرایی در ادیان آسمانی، و فلسفه آن، و نیز اخلاق قوم لوط، در ذیل آیات سوره هود بحث کافی کردیم (به جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۸۹ تا ۱۹۸ مراجعه فرمائید).

ولی باز نکته هایی باقی مانده که ذیلا از نظرتان می گذرد.

۱- منظور از بَقِطِعِ مِنَ اللَّيْلِ چیست؟

"قطع" به معنی تاریکی شب است، مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: گویا "قطع" جمع "قطعه" است، و به همین دلیل از این تعبیر در آیه فوق گذشتن قسمت عمده شب را فهمیده است، ولی از گفته "راغب" در "مفردات" بر می آید که "قطع" به معنی "قطعه" و مفرد است.

اما بسیاری از مفسران این کلمه را به معنی اواخر شب و هنگام سحر گرفته اند، شاید این تفسیر به خاطر بعضی دیگر از آیات قرآن است که صریحا درباره آل لوط می گوید: نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ (ما آنان را سحرگاهان نجات بخشیدیم سوره قمر آیه ۳۴).

یعنی در همان هنگام که شهوت پرستان آلوده دامان در خواب غفلت فرو رفته بودند و مستی شراب و غرور و شهوت در وجودشان بهم آمیخته بود، و شهر برای خارج شدن خاندان لوط کاملا آماده بود خارج شدند.

و عجب اینکه شروع مجازات کوبنده آنها نیز در هنگام صبح، وقت طلوع آفتاب بود، و شاید انتخاب این وقت به خاطر آن بوده است که گروه مهاجم هنگامی که نایبنا شدند و به خانه های خود بازگشتند کمی در فکر فرو رفتند به همین جهت آن شب را به آنها مهلت داد شاید توبه کنند و باز گردند، و در مقام جبران بر آیند.

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود بعضی از آنها هنگامی که به خانه های خود بازگشتند سوگند یاد کردند که ما صبحگاهان حتی یک نفر از خانواده

لوط را زنده نخواهیم گذارد، اما پیش از آنکه بتوانند گامی در این راه بردارند عذاب الهی آنها را درو کرد! (۱)***

۲- تفسیر جمله " وَ اَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ "

گفتیم فرشتگان به خاندان لوط توصیه کردند که در آخر شب به همان نقطه ای که به شما دستور داده شده است حرکت کنید، ولی در آیات قرآن توضیح بیشتری درباره این نقطه دیده نمی شود، به همین دلیل مفسران بیانات گوناگونی دارند: بعضی گفته اند آنها مامور بودند به سوی سرزمین شام بروند که محیط آن نسبتاً پاک بود.

بعضی دیگر گفته اند که فرشتگان قریه معینی را مشخص کردند و به آنها توصیه نمودند به آنجا بروید، و در تفسیر المیزان همین قدر از این جمله استفاده شده که آنها یک نوع هدایت الهی و راهنمای واقعی در مسیرشان با خود داشتند و طبق آن رفتار نمودند.

۳- رابطه "متوسم" و "مؤمن"

در آیات فوق دیدیم که گاهی می گوید "در سرگذشت عبرت انگیز قوم لوط، نشانه هایی برای متوسمین است" و گاهی می گوید "برای مؤمنین است" جمع میان این دو تعبیر به ما می فهماند که مؤمنان راستین، متوسم هستند یعنی با فراست، سریع الانتقال و کاملاً هوشیار.

در روایتی از امام باقر ع می خوانیم: **فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ** را از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: "منظور امت اسلام است" سپس اضافه کرد

قال رسول الله اتقوا فراسه المؤمن، فانه ينظر بنور الله عز و جل! "پیامبر فرمود: از فراست مؤمن بپرهیزید چرا که به نور خدا

ص: ۱۱۶

می بیند!" (۱).

در روایت دیگری می خوانیم که امام صادق ع فرمود: متوسمین، امامانند" (۲).

و از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که فرمود: "متوسم، پیامبر بود، و من بعد از او و سپس امامان از دودمان من" (۳).

۴- مستی شهوت و غرور!

گرچه مستی شراب مشهور است ولی مستی هایی بدتر از مستی شراب نیز پیدا می شود که از آن جمله مستی مقام و مستی شهوت است، در آیات فوق خواندیم که خداوند به جان پیامبرش سوگند یاد می کند که این گروه در مستی خود سرگردان و حیرانند، آن چنان که روشترین جاده نجات را نمی بینند، کار به جایی می رسد که پیامبر بزرگی همچون لوط حاضر می شود دختران خود را به ازدواج آنها در آورد تا از طریق حلال و مشروع اشباع شوند و از گناه و آلودگی و ننگ رهایی یابند اما باز هم آنها دست رد بر سینه او می گذارند! ضمناً این پیامبر بزرگ، این درس آموزنده را به ما می دهد که برای مبارزه با فساد تنها روی نفی تکیه نکنید، بلکه روی اثبات هم باید تکیه کرد، یعنی باید غرائز بشر را از طریق صحیح اشباع نمود تا به فساد نگرایید، گرچه قوم لوط افراد فاسد استثنایی بودند که این برنامه در آنها مؤثر نیفتاد، ولی معمولاً این روش یکی از مؤثرترین روشهاست.

هنگامی که بخواهیم با سرگرمیهای غیر سالم مبارزه کنیم باید در درجه اول بکوشیم و سرگرمی سالم برای مردم فراهم سازیم، همین گونه در برنامه های دیگر.

جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم، لوط این پیامبر پر استقامت

ص: ۱۱۷

۱- ۱ و ۲ و ۳) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۲۳.

-۲

-۳

حدود سی سال در میان این جمعیت پست و فرومایه به تبلیغ مشغول بود اما هیچکس جز خانواده اش به او ایمان نیاوردند(به استثنای همسرش) (۱).

چه پرشکوه است اینهمه استقامت، آنهم در میان این چنین فرومایگان که انسان حتی از یک ساعت زندگی در میان آنها به ستوه می آید، و چه درد آور است با چنین همسری ساختن! در سوره ذاریات آیه ۳۵ و ۳۶ می خوانیم: فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؟ "ما تمام کسانی را که ایمان داشتند از آن سرزمین قبل از نزول بلا بیرون بردیم، اما جز یک خانواده با ایمان در آن وجود نداشت!".

و از اینجا نیز روشن می شود که مجازات الهی خشک و تر را هرگز با هم نمی سوزاند، حتی اگر یک نفر مؤمن راستین و وظیفه شناس باشد او را نجات می بخشد.

ص: ۱۱۸

اشاره

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ (۷۸) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ (۷۹) وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجَرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰) وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱) وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ (۸۲) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ (۸۳) فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴)

ترجمه:

۷۸- اصحاب الايکه (صاحبان سرزمینهای پر درخت- قوم شعیب) مسلماً قوم ستمگری بودند.

۷۹- ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه) شهرهای ویران شده شان بر سر راه آشکار است! ۸۰- اصحاب الحجر (قوم ثمود) پیامبران را تکذیب کردند.

۸۱- ما آیات خود را برای آنها فرستادیم ولی آنها از آن روی گرداندند.

۸۲- آنها خانه های امن و امانی در دل کوه ها می تراشیدند.

۸۳- اما سرانجام صیحه (مرگبار) صبحگاهان آنها را فرو گرفت.

۸۴- آنچه را بدست آورده بودند آنان را از عذاب الهی نجات نداد.

پایان زندگی دو قوم ستمگر

در این آیات، قرآن به دو بخش دیگر از سرگذشت اقوام پیشین تحت عنوان "أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ" و "أَصْحَابُ الْحِجْرِ" اشاره می کند، و بحثهای عبرت انگیزی را که در آیات پیشین پیرامون قوم لوط بود تکمیل می نماید.

نخست می گوید: "اصحاب الایکه مسلما مردمی ظالم و ستمگر بودند" (وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ) (۱).

*** "و ما از آنها انتقام گرفتیم" و در برابر ظلمها و ستمگریها و سرکشی ها، مجازاتشان نمودیم (فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ).

و سرزمین های این گروه و قوم لوط که داستانشان گذشت، بر سر راه شما قرار داد و آشکار است، (وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ).

چشم باز کنید و سرنوشت آنها را بنگرید سپس عبرت بگیرید.

أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ

کیانند؟

بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته اند که "ایکه" به معنی درختان در هم پیچیده و یا بیشه است و "أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ" همان قوم شعیند که در سرزمینی پر آب و مشجر در میان حجاز و شام زندگی می کردند.

آنها زندگی مرفه و ثروت فراوانی داشتند و به همین جهت، غرور و غفلت آنها را فرا گرفته بود و مخصوصا دست به کم فروشی و فساد در زمین زده بودند.

شعب آن پیامبر بزرگ، آنها را از این کارشان بر حذر داشت و دعوت به توحید

ص: ۱۲۰

۱ - ۱) کلمه "ان" در این آیه "ان" شرطیه نیست، بلکه "ان" مخففه از مثقله "می باشد و در تقدیر چنین بوده "انه کان اصحاب الایکه للظالمین".

و راه حق نمود، اما همانگونه در آیات سوره هود دیدیم، آنها تسلیم حق نشدند و سرانجام بر اثر مجازات دردناکی نابود گشتند، گرمای شدیدی چندین روز پی در پی آنها را فرو گرفت، و در آخرین روز ابر بزرگی در آسمان نمایان شد، آنها به سایه ابر پناه بردند، اما صاعقه ای فرود آمد، و آن بیدادگران را نابود کرد.

شاید تکیه کردن قرآن روی کلمه " أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ " (صاحبان سرزمینهای پر درخت) به خاطر این باشد که می خواهد بگوید با اینهمه نعمتی که به آنها بخشیده بودیم باز بجای شکران، کفران کردند، و ظلم و ستم بنیاد نمودند و صاعقه آنها و درختانشان را از میان برد.

شرح بیشتر حالات آنها- با تصریح بنام شعیب- در سوره " شعراء " از آیه ۱۷۶ تا ۱۹۰ آمده است.

ضمنا باید توجه داشت که جمله " فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ " (آنها را مجازات کردیم) ممکن است اشاره هم به قوم لوط باشد و هم اصحاب الایکه، زیرا بلافاصله بعد از این جمله می خوانیم، " وَ إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ " : " سرزمینهای این دو بر سر راه شما آشکار است " .

در تفسیر جمله " إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ " مشهور و معروف همین است که اشاره به شهر قوم لوط و شهر اصحاب الایکه می باشد، و کلمه " امام " به معنی راه و جاده است (زیرا از ماده " ام " بی معنی قصد کردن گرفته شده، چون انسان برای رسیدن به مقصد، از راهها عبور می کند).

این احتمال را نیز بعضی داده اند که منظور از " لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ " همان لوح محفوظ باشد به قرینه آیه ۱۲ سوره یس، ولی این احتمال بسیار بعید است، چرا که قرآن می خواهد برای مردم درس عبرت بیان کند، و بودن نام این دو شهر،

در لوح محفوظ نمی تواند تاثیری در عبرت گیری مردم داشته باشد، در حالی که بودن این دو شهر بر سر راه کاروانها و سایر رهگذران می توانست اثر عمیقی در آنها بگذارد، لحظه ای در آنجا درنگ کنند، و بیندیشند و دل عبرت بینشان از دیده نظر کند، و این سرزمین بلا- دیده را آینه عبرت داند، گاهی در کنار سرزمین قوم لوط و گاهی در کنار سرزمین اصحاب ال-ایکه، سرانجام سیلاب اشک را بر سرنوشت آنها از دیده روان سازند! *** و اما در مورد "أَصْحَابُ الْحَجَرِ"، همان قوم سرکشی که در سرزمینی به نام "حجر"، زندگی مرفهی داشتند و پیامبر بزرگشان "صالح" برای هدایت آنها مبعوث شد، چنین می گوید:

"اصحاب حجر، فرستادگان خدا را تکذیب کردند" (وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجَرِ الْمُرْسَلِينَ!) در اینکه این شهر در کجا واقع شده بود، بعضی از مفسران و مورخان چنین نگاشته اند که شهری بود در مسیر کاروان مدینه و شام در یک منزلی "وادی القری" و در جنوب "تیمه" و امروز تقریباً اثری از آن نیست.

می گویند این شهر در گذشته یکی از شهرهای تجاری عربستان بوده، و تا آنجا اهمیت داشته که "بطلمیوس" در نوشته هایش به عنوان یک شهر تجاری از آن نام برده است، و "پلین" جغرافی دان رومی از آن بنام "حجری" یاد می کند.

در روایتی می خوانیم که در سال نهم هجرت که پیامبر برای دفع سپاه روم به تبوک لشکر کشی کرد، سربازان اسلام می خواستند در این منزل توفقی کنند، پیامبر ص مانع آنها شد و فرمود: اینجا همان منطقه قوم ثمود است که عذاب الهی

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن در مورد اصحاب الحجر (و همچنین در مورد قوم نوح و قوم شعیب و قوم لوط در آیات سوره شعراء به ترتیب آیه ۱۰۵ و ۱۲۳ و ۱۶۰ و بعضی دیگر از اقوام پیشین) می گوید آنها "پیامبران" را تکذیب کردند، در حالی که ظاهر امر چنین نشان می دهد که هر کدام یک پیامبر بیشتر نداشتند و تنها او را تکذیب نمودند.

این تعبیر شاید به خاطر آنست که برنامه و هدف پیامبران، آن چنان با یکدیگر پیوستگی دارد که تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها خواهد بود.

این احتمال را نیز داده اند که این اقوام پیامبران متعددی داشته اند که از میان آنها یک نفر سرشناستر و معروفتر بود، ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

*** به هر حال قرآن درباره "أَصْحَابِ الْحِجْرِ" چنین ادامه می دهد: "ما آیات خود را برای آنها فرستادیم ولی آنها از آن روی گرداندند" (وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ).

تعبیر به اعراض (روی گرداندن) نشان می دهد که آنها حتی حاضر نبودند این آیات را بشنوند و یا به آن نظر بيفکنند.

*** اما به عکس در کار زندگی دنیایشان آن قدر سخت کوش بودند که: "برای خود خانه های امن و امانی در دل کوه ها می تراشیدند" (وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ).

و این نشان می دهد که اولاً منطقه آنها یک منطقه کوهستانی بوده، و ثانياً

تمدن مادی پیشرفته ای داشتند که به آنها امکان می داد در درون کوه ها خانه های امن تهیه کنند که در برابر طوفانها و سیل و حتی زلزله ها کاملاً، مقاومت داشته باشد.

عجیب است که انسان برای چند روز زندگی دنیا اینهمه محکم کاری می کند، ولی برای زندگی جاویدان و ابدیش آن چنان سهل انگار است که حتی گاهی حاضر به شنیدن سخن خدا و نظر افکندن در آیات او نیست! *** خوب، چه انتظاری درباره چنین قومی می توان داشت، جز اینکه طبق قانون "انتخاب اصلح الهی" و ندادن حق ادامه حیات به اقوامی که به کلی فاسد و مفسد می شوند، بلای نابود کننده ای بر سر آنها فرود آید و نابودشان سازد، لذا قرآن می گوید: "سرانجام صیحه آسمانی صبحگاهان دامانشان را گرفت" (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ).

این صیحه صدای صاعقه مرگباری بوده که بر خانه های آنها فرود آمد و آن چنان کوبنده و تکان دهنده و وحشتناک بود که اجساد بی جانیشان را به روی زمین افکند.

شاهد این سخن آیه ۱۳ سوره فصلت می باشد فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ .

*** نه آن کوه های سر به آسمان کشیده و نه آن خانه های امن و امان و نه اندام نیرومند این قوم سرکش و نه آن ثروت سرشار، هیچکدام نتوانستند در برابر این عذاب الهی مقاومت کنند، لذا در پایان داستان آنها می فرماید: "آنچه را بدست آورده بودند، آنان را از عذاب الهی نجات نداد" (فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

در سوره شعراء ضمن آیاتی از ۱۴۱ تا ۱۵۸ حالات آنها به طور مشروحتر بیان شده است که بخواست خدا در تفسیر این آیات خواهد آمد.

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۱]

اشاره

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْرِفْ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷) لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَيْكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹) كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضًا يَنْ (۹۱)

ترجمه:

۸۵- ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است، جز به حق نیافریدیم، و ساعت موعود

ص: ۱۲۵

(قیامت) قطعاً فرا خواهد رسید، از آنها (دشمنان) به خوبی صرف نظر کن (و آنها را به نادانیهایشان ملامت ننما).

۸۶- پروردگار تو آفریننده آگاه است.

۸۷- ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم.

۸۸- (بنا بر این) هرگز چشم خود را به نعمتهای (مادی) که به گروه هایی از آنها (کفار) دادیم میفکن، و بخاطر آنچه آنها دارند غمگین مباش و بال و پر خود را برای مؤمنین فرود آر.

۸۹- و بگو من انذار کننده آشکارم.

۹۰- (ما بر آنها عذابی می فرستیم) همانگونه که بر "تجزیه گران" (آیات الهی) فرستادیم.

۹۱- همانها که قرآن را تقسیم کردند (آنچه را به سودشان بود پذیرفتند، و آنچه بر خلاف هوسهایشان بود ترک نمودند)!

تفسیر:

تجزیه گران و التقاطیها!

از آنجا که گرفتاری همیشگی انسان به خاطر نداشتن یک ایدئولوژی و عقیده صحیح و خلاصه پای بند نبودن به مبدء و معاد است، پس از شرح حالات اقوامی همچون قوم لوط و قوم شعیب و صالح که گرفتار آن همه بلا شدند، به مساله "توحید" و "معاد" باز می گردد و در یک آیه به هر دو اشاره می کند "ما آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است جز به حق نیافریدیم" (وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ).

هم نظام حاکم بر آنها حق است و حساب شده، و هم هدف آفرینش آنها حق است، و به همین دلیل این نظم شگرف، و آفرینش دقیق و منظم دلیل روشنی است بر آفریدگار دانا و توانایی که او هم حق است، بلکه حقیقت حق او است، و هر حقی تا آنجا حق است که با وجود بی پایانش هماهنگ است و هر چه جز او

است و با او پیوندی ندارد باطل و بیهوده است.

این در مورد توحید، سپس در رابطه با معاد می گوید: "ساعت موعود سرانجام به طور مسلم خواهد آمد" (وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ).

و اگر دیر آید عاقبت بیاید.

بعید نیست که جمله اول به منزله دلیلی بر جمله دوم بوده باشد چرا که حق بودن این جهان پهناور در صورتی خواهد بود که تنها برای این چند روز زندگی مملو از ناراحتیها آفریده نشده باشد، بلکه هدفی عالتر که بتواند این آفرینش بزرگ را توجیه کند در نظر باشد، بنا بر این حق بودن آفرینش آسمان و زمین و عالم هستی خود دلیلی است بر اینکه رستاخیزی در پیش خواهیم داشت و گرنه آفرینش بیهوده بود. (دقت کنید).

و به دنبال آن به پیامبرش دستور می دهد که در برابر لجاجت، نادانیها، تعصبها، کارشکنی ها و مخالفتهای سرسختانه آنان، ملایمت و محبت نشان ده، و "از گناهان آنها صرف نظر کن، و آنها را ببخش، بخششی زیبا که حتی توام با ملامت نباشد" (فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ).

زیرا تو با داشتن دلیل روشن در راه دعوت و رسالتی که به آن ماموری، برای تحکیم پایه های مبدء و معاد در قلوب مردم، نیازی به خشونت نداری، چرا که منطق و عقل با تو است، به علاوه خشونت در برابر جاهلان، غالباً موجب افزایش خشونت و تعصب آنها است.

"صفح" به معنی روی هر چیزی است مانند صفحه صورت (۱) و به همین جهت "فاصفح" به معنی روی بگردان و صرف نظر کن آمده است و از آنجا که

ص: ۱۲۷

۱ - ۱) فیروزآبادی در قاموس می گوید: دامنه کوه را "صفح" و پهنی شمشیر را نیز "صفح" و صورت را نیز "صفح" گویند و "صفح" به معنی طرف و روی هر چیزی است.

روی گرداندن از چیزی گاهی به خاطر بی‌اعتنایی و قهر کردن و مانند آنست، و گاهی به خاطر عفو و گذشت بزرگوارانه، لذا در آیه فوق بلافاصله آن را با کلمه جمیل (زیبا) توصیف می‌کند تا معنی دوم را برساند.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

العفو من غیر عتاب: "منظور، عفو کردن خالی از مؤاخذة و سرزنش است" (۱).

نظیر این حدیث از امام زین العابدین ع نیز نقل شده است (۲).

*** آیه بعد-به طوری که جمعی از مفسران گفته‌اند- در واقع به منزله دلیلی بر لزوم گذشت و عفو و صفح جمیل است، می‌گوید: "پروردگار، آفریننده و آگاه است" (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ).

او می‌داند که همه مردم یکسان نیستند، او از اسرار درون و طبایع و میزان رشد فکری و احساسات مختلف آنها با خبر است، نباید از همه آنها انتظار داشته باشی که یکسان باشند بلکه باید با روحیه عفو و گذشت با آنها برخورد کنی تا تدریجا تربیت شوند، به راه حق آیند.

البته این سخن به آن معنی نیست که مردم در راه و روش خود و اعمالی که انجام می‌دهند مجبورند بلکه صرفا اشاره به یک دستور تربیتی است که مربوط به تفاوت تفکر و استعدادها می‌باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی تصور کرده‌اند، این دستور مخصوص دوران زندگی پیامبر ص در مکه بوده است، و پس از آنکه به مدینه هجرت نمود و مسلمانان قدرت یافتند این دستور نسخ شد و دستور جهاد جای آن را گرفت.

ولی با توجه به اینکه این دستور در سوره های مدنی نیز آمده (مانند سوره

ص: ۱۲۸

بقره و سوره نور و سوره تغابن و سوره مائده که در بعضی به پیامبر ص دستور صفتح و عفو داده شده و در بعضی به مؤمنان، روشن می شود که این یک دستور عمومی و ابدی است، و اتفاقاً هیچ منافاتی با دستور جهاد ندارد، زیرا هر یک از این دو جای مخصوص به خود دارند، در جایی باید با عفو و گذشت پیشرفت کرد، و به هنگامی که عفو و گذشت سبب جرات و جسارت و سوء استفاده طرف گردد چاره ای جز شدت عمل نیست.

*** سپس به پیامبر خود دلداری می دهد که از خشونت دشمنان و انبوه جمعیت آنها و امکانات فراوان مادی که در اختیار دارند، هرگز نگران نشود، چرا که خداوند مواهبی در اختیار او گذارده که هیچ چیز با آن برابری نمی کند می گوید: "ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم!" (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ).

می دانیم "سبع" در لغت به معنی "هفت" و "مثنی" به معنی "دو تاها" است، و بیشتر مفسران و روایات، سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي را کنایه از سوره "حمد" گرفته اند، زیرا سوره حمد بنا بر معروف، هفت آیه است و از این نظر که به خاطر اهمیت این سوره و عظمت محتوایش دو بار بر پیامبر ص نازل گردیده و یا اینکه از دو بخش تشکیل شده (نیمی از آن حمد و ثنای خدا است و نیمی از آن تقاضاهای بندگان است) و یا اینکه دو بار در هر نماز خوانده می شود، به این جهات، کلمه مثنی یعنی دو تاها بر آن اطلاق شده است (۱)(۲).

بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که "سبع اشاره به هفت سوره

ص: ۱۲۹

-
- ۱-۱) در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) می خوانیم که خداوند می فرماید: من نماز (سوره حمد) را بین خود و بنده ام به دو قسمت تقسیم کرده ام، نیمی مربوط به من و نیم دیگر از بندگان می باشد (مجمع البیان جلد اول صفحه ۱۷).
- ۲-۲) به تفسیر نور الثقلین جلد سوم صفحه ۲۸ و ۲۹ مراجعه فرمائید.

بزرگ آغاز قرآن است، و مثنای کنایه از خود قرآن، چرا که قرآن دو بار بر پیامبر ص نازل شد یک بار به طور جمعی، و یک بار تدریجی و به حسب نیازها و در زمانهای مختلف، بنا بر این سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي یعنی هفت سوره مهم، از مجموعه قرآن.

ضمناً آیه ۲۳ "سوره زمر" را نیز شاهد بر این معنی گرفته اند **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي** : "خداوند همان کسی است که بهترین حدیث را نازل فرمود، کتابی که محتوایش هماهنگ و شبیه یکدیگر، کتابی که دو بار بر پیامبر ص نازل گردید".

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد بخصوص اینکه در روایاتی که از ائمه اهل بیت ع نقل شده کرارا به همین معنی یعنی سوره حمد تفسیر شده است.

"راغب" در "مفردات" اطلاق کلمه مثنای را بر قرآن از این نظر می داند که به طور مکرر آیات آن خوانده می شود و همین تجدید و تکرار، آن را از دستبرد حوادث، محفوظ می دارد (به علاوه حقیقت قرآن در هر زمان، تکرار و تجلی تازه ای دارد که همه اینها ایجاب می کند به آن مثنای گفته شود) و به هر حال ذکر کلمه "قرآن عظیم" بعد از ذکر سوره حمد با اینکه همه جزء قرآن است، دلیل بر اهمیت و عظمت این سوره می باشد، چرا که بسیار می شود جزئی از کل را به خاطر اهمیتش به طور مستقل، در برابر کل ذکر می کنند، و این تعبیر در ادبیات عربی و فارسی و مانند آن فراوان است.

خلاصه اینکه خداوند به پیامبرش این واقعیت را بازگو می کند که تو دارای چنین سرمایه عظیمی هستی، سرمایه ای همچون قرآن به عظمت تمام عالم هستی، سرمایه ای که تمامش نور است و برکت، درس است و برنامه، راهنماست و راهگشا، مخصوصاً سوره حمد که چنان محتوایش عالی است که در یک لحظه

کوتاه انسان را به خدا پیوند داده و روح او را در آستانش به تعظیم و تسلیم و راز و نیاز وا می دارد.

*** و به دنبال بیان این موهبت بزرگ چهار دستور مهم به پیامبر ص می دهد، نخست می گوید، "هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروه هایی از کفار داده ایم میفکن" (لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ) (۱).

این نعمتهای مادی نه پایدارند، نه خالی از درد سر، حتی در بهترین حالاتش نگاهداری آن سخت مشکل است، بنا بر این چیزی نیست که چشم تو را به سوی خود جلب کند و در برابر آن موهبت بزرگ معنوی (قرآن) که خدا به تو داده است، قابل اهمیت باشد، سپس اضافه می کند "هرگز به خاطر این مال و ثروت و نعمتهای مادی که در دست آنهاست، غمگین مباش" (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ).

در حقیقت دستور اول راجع به چشم ندوختن به نعمتهای مادی است، و دستور دوم درباره غم نخوردن در برابر محرومیت از آنست.

این احتمال نیز در تفسیر جمله و لا تحزن علیهم داده شده است که اگر آنها به تو ایمان نمی آورند غمگین مباش، زیرا ارزشی ندارند و لیاقتی، ولی تفسیر اول با جمله های قبل مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال نظیر همین مضمون در سوره طه آیه ۱۳۱ به طور واضحتر آمده است: وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثْنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ: "چشم خود را به نعمتهایی که به گروه هایی از آنها داده ایم نیفکن، اینها گلهای زندگی دنیا است (گلهایی ناپایدار که

ص: ۱۳۱

۱- ۱) "ازواجاً" مفعول "متعنا" و "منهم" جار و مجرور، متعلق به فعل عموم مقدر می باشد و مجموعاً چنین معنی می دهد: "گروه های مختلفی از کفار...".

زود پژمرده و پرپر می شوند) اینها به خاطر آن است که می خواهیم آنها را با آن بیازمائیم، آنچه خدا به تو روزی داده است برای تو بهتر و پایدارتر است."

دستور سومی که به پیامبر می دهد در زمینه تواضع و فروتنی و نرمش در برابر مؤمنان است می فرماید: "بالهای خود را برای مؤمنان بگستر و پائین بیاور" (وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ).

این تعبیر کنایه زیبایی از تواضع و محبت و ملاطفت است همانگونه که پرندگان به هنگامی که می خواهند نسبت به جوجه های خود اظهار محبت کنند آنها را زیر بال و پر خود می گیرند، و هیجان انگیزترین صحنه عاطفی را مجسم می سازند، آنها را در مقابل حوادث و دشمنان حفظ می کنند و از پراکنندگی نگه می دارند! در حقیقت این تعبیر کنایی فشرده کوتاه مطالب فراوانی را در خود نهفته دارد!

ضمنا ممکن است ذکر این جمله بعد از دستورات فوق اشاره به این باشد مبادا در مقابل کفار متنعم به خاطر دارا بودن نعمتهای مادی، تواضع و فروتنی کنی بلکه تواضع و فروتنی و محبت و عواطف را متوجه مؤمنان ساز، هر چند دستشان از مال دنیا تهی باشد.

*** سرانجام دستور چهارم را به پیامبر ص می دهد و می گوید در برابر این افراد بی ایمان و ثروتمند محکم بایست" و صریحا بگو من انذار کننده آشکارم" (وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ).

*** بگو: من به شما اعلام خطر می کنم که خدا فرموده عذابی بر شما فرو می فرستم" آن گونه که بر تقسیم کنندگان فرستادم" (كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ) ***

"همان تقسیم کنندگانی که آیات الهی را تجزیه کردند" (الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ) (۱).

آنچه به سودشان بود گرفتند و آنچه به زیانشان بود کنار گذاشتند، در حقیقت بجای اینکه کتاب الهی و دستوراتش رهبر و راهنمای آنها باشد به صورت آلت دست در آوردند و آن را وسیله ای برای رسیدن به مقاصد شومشان ساختند، اگر یک کلمه به نفعشان بود به آن چسبیدند و اگر هزاران کلمه به زیانشان بود کنار گذاشتند!***

نکته ها:

اشاره

۱- قرآن موهبت بزرگ الهی

خدا در آیات فوق، به پیامبرش - به عنوان اخطار به همه مسلمانان جهان - اعلام می کند که این کتاب بزرگ آسمانی، سرمایه عظیم و بزرگی است، موهبتی است بی نظیر که در اختیار شما مسلمین قرار داده شده است، برنامه ای است جاودانی که اگر در زندگی انسانها پیاده شود دنیایی آباد، آزاد، و امن و امان، و مملو از معنویت خواهد ساخت.

این حقیقت است که حتی دیگران هم به آن معترفند و معتقدند اگر مسلمانان این قرآن و معارف آن را زنده می کردند، و به فرمانهای آن گردن می نهادند، آن چنان نیرومند و پیشرفته بودند که هیچکس نمی توانست سلطه خود را بر آنها بیفکند.

این سوره حمد (سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي) که فاتحه الکتاب و آغازگر و فهرست قرآن نامیده شده یک دوره درس زندگی است:

ص: ۱۳۳

۱-۱) "عضین" جمع "عضه" به معنی متفرق ساختن است و به هر بخش از چیزی نیز گفته می شود بنا بر این عضین یعنی بخش ها و قسمتها.

توجه به مبدا بزرگی که همه جهانیان را در مسیر تکاملی پرورش می دهد، رحمت خاص و عامش همه را فرا گرفته، توجه به دادگاه بزرگی که ایمان به آن دقیقترین کنترل را روی اعمال انسان می گذارد.

□
عدم اتکاء به غیر الله، و عدم خضوع و تسلیم در برابر غیر او، و بالآخره گام نهادن در صراط مستقیم که نه انحراف در آن است، نه به شرق می گراید و نه به غرب، نه به افراط و نه به تفریط، نه گمراهی در آن است و نه خشم و غضب پروردگار.

اینها مجموعه ای را تشکیل می دهند که پیاده شدنش در روح انسان برای ساختن یک شخصیت والا و تکامل یافته کافی است.

اما افسوس که این سرمایه بزرگ به دست کسانی افتاده که نه به عمق آن راه یافته اند، و نه به ارزش والای آن، حتی گاهی ناآگاهانی در میان آنها پیدا می شوند که آیاتش را رها کرده و دست نیاز به قوانین و برنامه های ساخت انسانهایی که خود اسیر چنگال شهواتند و حد اقل پر از نارسایی های فکری هستند دراز می کنند، و یا تعلیماتش را به "ثمن بخت" و بهای ناچیزی می فروشند، یا مختصر پیشرفت تمدن مادی دیگران چنان توجه آنها را به خود جلب می کند که از آنچه خود دارند غافل می شوند.

مفهوم این سخن آن نیست که ما پیشرفت مادی را نادیده بگیریم بلکه هدف این است که همه چیز خود را در آن منحصر و محصور نسازیم، و اتفاقاً قرآن نه تنها سرچشمه پر بار و غنی از نظر معنویات است بلکه برنامه مؤثری برای پیشرفت و رفاه مادی نیز محسوب می شود که در آیات مناسب در گذشته شرح داده ایم و در آینده نیز به خواست خدا خواهیم داد.

۲- چشم به امکانات دیگران دوختن مایه انحطاط است

بسیارند افراد تنگ نظری که همیشه مراقب این و آن هستند که اینها چه دارند و آنها چه دارند؟ و مرتباً وضع مادی خویش را با دیگران مقایسه می کنند، و از کمبودهای مادی در این مقایسه رنج می برند هر چند آنها این امکانات را به بهای از دست دادن ارزش انسانی و استقلال شخصیت به دست آورده باشند.

این طرز تفکر که نشانه عدم رشد کافی و احساس حقارت درونی و کمبود همت می باشد، یکی از عوامل مؤثر عقب ماندگی در زندگی - حتی در زندگی مادی - خواهد بود.

کسی که در خود احساس شخصیت می کند به جای اینکه گرفتار چنین مقایسه زشت و رنج آوری شود، نیروی فکری و جسمانی خویش را در راه رشد و ترقی خویشتن به کار می گیرد، و به خود می گوید من چیزی از دیگران کمتر ندارم و دلیلی ندارد که نتوانم از آنها پیشرفت بیشتری کنم، من چرا چشم بمال و مقام آنها بدوزم من خودم بهتر و بیشتر تولید می کنم.

اصلاً زندگی مادی هدف و همت او نیست، او آن را می خواهد اما تا آنجا که به معنویت او کمک کند و به دنبال آن می رود اما تا آنجا که استقلال و آزادی او را حفظ کند، نه حریصانه به دنبال آن می دود و نه همه چیزش را با آن مبادله می کند که این مبادله آزاد مردان و بندگان خدا نیست، و نه کاری می کند که نیازمند دیگران گردد.

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم

من رمی ببصره مافی ید غیره کثر همه و لم یشف غیضه: "کسی که چشم خود را به آنچه در دست دیگران است بدوزد، همیشه اندوهگین و غمناک خواهد بود و هرگز آتش خشم در دل او فرو نمی نشیند!" (۱).

ص: ۱۳۵

۳- تواضع رهبر

در آیات قرآن کراراً به پیامبر ص توصیه شده است که نسبت به مؤمنان متواضع، مهربان و نرم و ملایم باشد، این منحصر به پیامبر اسلام نیست، هر کس در شعاع وسیع یا محدودی وظیفه رهبری بر دوش دارد این اصل را که از اصول اساسی مدیریت صحیح است باید به کار بندد، چرا که سرمایه بزرگ یک رهبر محبت و پیوند معنوی پیروانش با او است، و این بدون تواضع و خوشرویی و خیر خواهی حاصل نمی شود، همیشه خشونت و قساوت رهبران عامل مهم تفرقه و پراکندگی مردم از گرد آنان است.

امیر مؤمنان علی ع در نامه خود به محمد بن ابی بکر چنین می فرماید

فاخفض لهم جناحك و ان لهم جانبك و ابسط لهم وجهك و آس بينهم فی اللحظه و النظرة: "بالهای خود را برای آنها فرود آر! و در برابر آنها نرمش کن و چهره خود را گشاده دار، و میان آنان حتی در نگاه کردن مساوات کن" (۱).

۴- مقتسمین چه اشخاص هستند؟

برنامه های الهی بدون شک عموماً حافظ منافع همه انسانها است ولی در ظاهر و نظر ابتدایی معمولاً بعضی مطابق میل ما است، و بعضی بر خلاف میل ما است، و اینجاست که مؤمنان راستین از مدعیان دروغین شناخته می شوند، گروه اول همه را در بست می پذیرند حتی آنجا که ظاهراً به سود آنها نیست و می گویند: كُلُّ مَنْ عِنْدِ رَبَّنَا "همه از ناحیه خدا است"، و هیچگونه تجزیه و تقسیم و تبعیض در میان احکام الهی قائل نیستند.

اما آنها که دلهای بیماری دارند و حتی می خواهند دین و حکم خدا را

ص: ۱۳۶

به خدمت منافع خویش گیرند، تنها آن قسمتی را می پذیرند که به سود آنهاست و بقیه را پشت سر می افکنند، آنها آیات قرآن و حتی گاهی یک آیه را تجزیه می کنند، بخشی را که در مسیر تمایل خود می بینند قبول کرده، و بخش دیگر را کنار می گذارند.

این افتخار نیست که همچون بعضی از اقوام گذشته نغمه "تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ" ساز کنیم چرا که همه دنیا پرستان همین کار را می کنند، آنچه معیار شناخت پیروان حق از طرفداران باطل است، همان تسلیم در مقابل آن بخش از فرمانها است که با تمایلات و هوسها و منافع ظاهری ما هماهنگ نیست، اینجاست که سره از ناسره، و مؤمن از منافق، شناخته می شوند.

علاوه بر آنچه در بالا گفتیم تفسیرهای دیگری نیز برای "مقتسمین" ذکر کرده اند، حتی قرطبی در تفسیرش هفت تفسیر برای این کلمه ذکر کرده که بسیاری از آنها نامناسب به نظر می رسد ولی بعضی را که بی مناسبت نیست ذیلا می آوریم.

از جمله اینکه جمعی از سران مشرکان در ایام حج بر سر جاده ها و کوچه های مکه می ایستادند و هر کدام از آنها به واردین سخنی درباره پیامبر و قرآن می گفتند که آنها را بد بین سازند، بعضی می گفتند او مجنون است و آنچه می گوید ناموزون، بعضی می گفتند او ساحر است و قرآنش نیز بخشی از سحر او است، بعضی او را شاعر می خواندند و آهنگ روح بخش این آیات آسمانی را به دروغ، شعر می شمردند، بعضی پیامبر را کاهن معرفی می کردند، و اخبار غیبی قرآن را، یک نوع کهنات، و از این رو آنها را "مقتسمین" نامیدند چرا که جاده و گذرگاههای مکه را میان خود با برنامه حساب شده ای تقسیم کرده بودند.

و مانعی ندارد که هم این تفسیر و هم تفسیری که گفتیم هر دو، در مفهوم آیه جمع باشد.

اشاره

فَو رَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهٗمْ أَجْمَعِينَ (۹۲) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴) إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ
(۹۵) الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶) وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضَعُ يَدَاكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۷) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸) وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

ترجمه:

۹۲- به پروردگارت سوگند از همه آنها سؤال خواهیم کرد...

۹۳- از آنچه عمل می کردند! ۹۴- آشکار آنچه را ماموریت داری بیان کن و از مشرکان روی گردان (و به آنها اعتنا نکن) ۹۵- ما شر استهزا کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.

۹۶- آنها که با خدا معبود دیگری قرار دادند اما به زودی می فهمند.

۹۷- ما می دانیم سینه تو از آنچه آنها می گویند تنگ می شود (و تو را سخت ناراحت می کنند).

۹۸- (برای دفع ناراحتی آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو، و از سجده کنندگان باش.

۹۹- و پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) فرا رسد.

تفسیر:

مکتبت را آشکارا بگو!

در این آیات که آخرین آیات سوره "حجر" است نخست به سرنوشت "مقتسمین" (تجزیه گران) که در آیات قبل از آنها سخن به میان آمده بود می پردازد و می گوید: "سوگند به پروردگارت که ما بطور قطع از همه آنها سؤال خواهیم کرد" (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ...)**" از تمام کارهایی که انجام می دادند" (عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

روشن است که سؤال خداوند برای کشف مطلب پنهان و پوشیده ای نیست، چرا که او از اسرار درون و برون آگاه است، و ذره ای در آسمان و زمین از علم بی پایان او مخفی نیست، بنا بر این سؤال مزبور به خاطر تفهیم به خود طرف است تا به زشتی اعمالش پی ببرد، و یا به عنوان یک نوع مجازات روانی است، چرا که بازجویی از کارهای خلاف، آنهم توام با سرزنش و ملامت، آنهم در جهانی که انسان به حقایق نزدیکتر و آگاهتر می شود، دردناک و زجرآور است، بنا بر این، در حقیقت این پرسشها بخشی از مجازات آنهاست.

ضمناً عمومیت "عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ" نشان می دهد که از همه اعمال آدمی بدون استثناء سؤال خواهد شد و این خود درسی است برای همه انسانها که لحظه ای از اعمال خود غافل نمانند، و اینکه بعضی از مفسران این سؤال را محدود مساله توحید و ایمان به انبیاء و یا مربوط به معبودهای مشرکان دانسته اند سخنی است بی دلیل بلکه مفهوم آیه کاملاً تعمیم دارد.

و اما این سؤال که چگونه در آیه فوق خداوند تاکید بر مساله سؤال می کند در حالی که در سوره الرحمن آیه ۳۹ می خوانیم **فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ**: "در آن روز از هیچکس نه انسان و نه جن سؤالی نمی شود" پاسخش را سابقا گفته ایم که خلاصه آن این است: در قیامت مراحل است، در بعضی از مراحل، از مردم سؤال می شود، و در بعضی از مراحل سؤال و جوابی در کار نیست، و مسائل خود بخود روشن است، و یا اینکه سؤال زبانی وجود ندارد، چرا که طبق آیه ۶۵ سوره یس بر دهانها مهر گذارده می شود، و تنها سؤال از اعضای پیکر و حتی پوست بدن می شود (۱).

*** سپس فرمان قاطعی به پیامبر ص می دهد و می گوید: در برابر هیاهوی مشرکان و مجرمان نه تنها ضعف و ترس و سستی به خود راه مده و ساکت مباش، بلکه "آشکار آنچه را ماموریت داری بیان کن" و حقایق دین را با صراحت برملا ساز (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ).

"و از مشرکان، روی گردان و نسبت به آنها بی اعتنایی کن" (وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ).

"فاصدع" از ماده "صدع" در لغت به معنی شکافتن به طور مطلق، و یا شکافتن اجسام محکم است، و از آنجا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می شود، این کلمه به معنی اظهار و افشا و آشکار کردن آمده است، و به درد سر شدید هم "صداع" می گویند، به خاطر اینکه گویی می خواهد سر را از هم بشکافد!

به هر حال اعراض از مشرکان در اینجا یا به معنی بی اعتنایی است، و با ترک مبارزه و پیکار با آنها، زیرا در آن زمان هنوز قدرت مسلمانان به مرحله ای نرسیده بود که در مقابل خشونت دشمن دست به مبارزه مسلحانه بزنند.

ص: ۱۴۰

(۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد ۶ صفحه ۸۸ تفسیر نمونه مراجعه فرمائید.

سپس خداوند برای تقویت قلب پیامبر ص به او اطمینان می دهد که در برابر استهزاء کنندگان از وی حمایت می کند، می فرماید. "ما شر استهزاء کنندگان را از تو دفع کردیم" (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ).

ذکر این جمله بصورت "فعل ماضی" با اینکه مربوط به آینده است ظاهراً اشاره بر حتمی بودن این حمایت است، یعنی بطور مسلم ما شر آنها را از تو دفع خواهیم کرد، و این مساله ای است حتمی و تمام شده.

البته بعضی از مفسران، حدیثی نقل کرده اند، که شش گروه (یا کمتر) هر کدام به نوعی پیامبر ص را به باد استهزاء می گرفتند و هر گاه او به دعوت برمی خاست، با سخنان خود تلاش می کردند که مردم از اطراف وی متفرق شوند، ولی خداوند هر یک از آنها را به بلائی مبتلا ساخت و آن چنان در خود فرو رفتند که پیامبر را فراموش کردند (شرح ابتلای آنها در بعضی از تفاسیر آمده است).

*** سپس "مستهزین" را چنین توصیف می کند: "آنها کسانی هستند که با خدا معبود دیگری قرار می دهند، ولی به زودی از نتیجه شوم کار خود آگاه خواهند شد" (الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

ممکن است این تعبیر اشاره به آن باشد که اینها کسانی هستند که افکار و اعمالشان خود مسخره است، چرا که آن قدر نادانند که در برابر خداوندی که آفریننده جهان هستی است معبودی از سنگ و چوب تراشیده اند، با این حال می خواهند تو را استهزاء کنند! *** بار دیگر به عنوان دلداری و تقویت هر چه بیشتر روحیه پیامبر ص اضافه می کند: "ما می دانیم که سخنان آنها سینه تو را تنگ و ناراحت می سازد"

(وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ).

روح لطیف تو و قلب حساست، نمی تواند اینهمه بدگویی و سخنان کفر و شرک آمیز را تحمل کند و به همین دلیل ناراحت می شوی.

*** ولی ناراحت مباش برای زدودن آثار سخنان زشت و ناهنجارشان" به تسبیح پروردگارت پرداز و در برابر ذات پاکش سجده کن" (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ)! چرا که این تسبیح خداوند اولاً- اثرات بد گفتار آنها را از دلهای مشتاقان الله می زداید، و از آن گذشته به تو نیرو و توان می بخشد، نور و صفا می دهد، روشنایی و جلا می آفریند، پیوندت را با خدا محکم می کند، اراده ات را نیرومند می سازد، و به تو قدرت تحمل بیشتر و جهاد پی گیرتر و قدم را سخته می بخشد.

لذا در روایات از ابن عباس می خوانیم: هنگامی که پیامبر(ص) غمگین می شد به نماز برمی خاست و "آثار این حزن و اندوه را در نماز از دل می شست" *** و سرانجام آخرین دستور را در این زمینه به او می دهد که دست از عبادت پروردگارت در تمام عمر بر مدار" و همواره او را بندگی کن تا یقین فرارسد" (وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ).

معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور از "یقین" در اینجا همان مرگ است و به این جهت مرگ، یقین نامیده شده که یک امر مسلم است، و انسان در هر چیز شک کند در مرگ نمی تواند تردید به خود راه دهد.

و یا اینکه به هنگام مرگ پرده ها کنار می رود و حقایق در برابر چشم انسان آشکار می شود، و حالت یقین برای او پیدا می گردد.

در سوره مدثر آیه ۴۶ و ۴۷ از قول دوزخیان می خوانیم: وَ كُنَّا نُكذِّبُ

بِیَوْمِ الدِّینِ حَتَّىٰ أَتَانَا الْیَقِینُ "ما همواره روز رستاخیز را تکذیب می کردیم تا اینکه یقین (مرگ ما) فرا رسد".

از اینجا روشن می شود که آنچه از بعضی از صوفیه نقل شده که آیه فوق را دستاویزی برای ترک عبادت قرار داده اند و گفته اند "آیه می گوید: عبادت کن تا زمانی که یقین فرا رسد، بنا بر این بعد از حصول یقین نیازی به عبادت نیست!" گفتار بی اساس و بی پایه ای است، چرا که اولاً: به شهادت بعضی از آیات قرآن که در بالا اشاره کردیم یقین به معنی مرگ است، که هم برای مؤمنان و هم برای دوزخیان، برای همه خواهد بود.

ثانیاً: مخاطب به این سخن، پیامبر ص است، و مقام یقین پیامبر بر همه محرز است آیا کسی می تواند ادعا کند که دارای مقام یقین از نظر ایمان نبوده است.

و ثالثاً: تواریخ متواتر نشان می دهد که پیامبر ص تا آخر ساعات عمرش عبادت را ترک نگفت و علی ع در محراب عبادت کشته شد، و همچنین سایر امامان.

نکته ها:

اشاره

۱- آغاز دعوت علنی اسلام

به طوری که از بعضی از روایات استفاده می شود آیات "فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ كَفَيْتَنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ" در مکه نازل شد، بعد از آن که پیامبر اسلام سه سال مخفیانه دعوت کرد و عده قلیلی از نزدیکان پیامبر ص به او ایمان آوردند که نخستین آنها، از زنان خدیجه. و از مردان علی ع بود.

ص: ۱۴۳

بدیهی است دعوت به توحید خالص و در هم ریختن نظام شرک و بت پرستی در آن زمان و در آن محیط کار عجیب و وحشتناکی بود و به همین جهت از همان آغاز این مساله نمایان بود که گروهی به استهزاء برمی خیزند به همین جهت خداوند به پیامبرش قوت قلب می دهد که از انبوه دشمنان و استهزاء کنندگان نهراسد و دعوت خود را آشکارا و علنی سازد، و به یک مبارزه پی گیر منطقی در این راه دست بزند (۱).

۲- تاثیر توجه به خدا در قدرت روح

در زندگی انسان همیشه مشکلاتی بوده و هست و این طبیعت زندگی دنیا است، و هر قدر انسان بزرگتر باشد این مشکلات بزرگتر است، و از این رو می توان به عظمت مشکلاتی که پیامبر در آن دعوت بزرگش با آن روبرو بود پی برد.

ولی می بینیم خداوند به پیامبرش دستور می دهد که برای کسب نیرو و سعه صدر بیشتر در برابر انبوه این مشکلات، به تسبیح پروردگار و نیایش و سجده بر آستانش روی آورد، این نشان می دهد که عبادت اثر عمیقی در تقویت روح و ایمان و اراده آدمی دارد.

از روایات مختلف نیز استفاده می شود که پیشوایان بزرگ هنگامی که با بحرانها و مشکلات عظیم روبرو می شدند به در خانه خدا می رفتند و در پرتو عبادتش آرامش و نیرو می یافتند.

۳- عبادت و تکامل

می دانیم انسان موجودی است که بالاترین استعداد تکامل را دارد، از نقطه عدم آغاز به حرکت کرده، و به سوی بی نهایت هم چنان پیش می رود و هرگز

ص: ۱۴۴

چرخ تکامل او(هر گاه در مسیر باشد)متوقف نخواهد شد.

از طرفی می دانیم عبادت مکتب عالی تربیت است، اندیشه انسان را بیدار و فکر او را متوجه بی نهایت می سازد، گرد و غبار گناه و غفلت را از دل و جان می شوید، صفات عالی انسانی را در وجود او پرورش می دهد، روح ایمان را تقویت و آگاهی و مسئولیت به انسان می بخشد.

و به همین دلیل ممکن نیست انسان لحظه ای در زندگی از این مکتب بزرگ تربیتی بی نیاز گردد، و آنها که فکر می کنند، انسان ممکن است به جایی برسد که نیازی به عبادت نداشته باشد یا تکامل انسان را محدود پنداشته اند، و یا مفهوم عبادت را درک نکرده اند.

علامه طباطبائی در تفسیر "المیزان" در این زمینه بیانی دارد که فشرده و خلاصه آن را ذیلا- می آوریم: "همه موجودات این جهان به سوی تکامل می روند، و نوع انسان تکاملش در دل اجتماع صورت می گیرد، به همین دلیل ذاتا اجتماعی آفریده شده است.

از طرفی اجتماع در صورتی می تواند پرورش و تکامل انسان را تضمین کند که دارای احکام و قوانین منظمی باشد، و افراد مجتمع در پرتو احترام به آن قوانین، امور خود را سامان دهند و از تصادمها پیشگیری کنند و حدود مسئولیتها را مشخص نمایند.

و به تعبیر دیگر اگر جامعه انسانی صالح گردد، افراد می توانند به هدف نهایی خویش در آن برسند و اگر فاسد شود افراد از این تکامل باز میمانند.

این احکام و قوانین، اعم از قوانین اجتماعی و یا عبادی، در صورتی مؤثر خواهد بود که از طریق نبوت و وحی آسمانی گرفته شود.

این را نیز می دانیم که احکام عبادی بخشی از این تکامل فردی و اجتماعی را تشکیل می دهد:

و از اینجا روشن می شود، تا جامعه انسانی بر پا است و زندگی او در این جهان ادامه دارد تکالیف الهی هم ادامه خواهد داشت، و بر چیده شدن بساط تکلیف از انسان مفهومی فراموش کردن احکام و قوانین و نتیجه اش فساد مجتمع انسانی است!

این نکته نیز قابل توجه است که اعمال نیک و عبادات سرچشمه حصول ملکات فاضله نفسانی است، و هنگامی که این اعمال به حد کافی انجام گرفت و آن ملکات فاضله در نفس انسان قوت یافت، آن ملکات نیز به نوبه خود سرچشمه اعمال نیک بیشتر و اطاعت و بندگی خدا خواهد شد.

و از اینجا روشن می شود آنها که گمان کرده اند هدف از تکلیف، تکمیل انسان است بنا بر این هنگامی که انسان به کمال خود رسید، بقاء تکلیف معنی ندارد مغالطه ای بیش نیست چرا که اگر انسان دست از انجام تکالیف بردارد فوراً جامعه رو به فساد خواهد گذاشت، و در چنان جامعه ای چگونه یک فرد کامل می تواند زندگی کند و اگر با داشتن ملکات فاضله دست از عبادت و بندگی خدا بردارد مفهومی تخلف این ملکات از آثار قطعی آنها است (دقت کنید) (۱).

***پایان سوره حجر

ص: ۱۴۶

(۱۶) سوره نحل این سوره ۱۲۸ آیه دارد که قسمتی از آن در مکه و قسمتی در مدینه نازل گردیده است.

اشاره

ص: ۱۴۷

گرچه بعضی از مفسران تمام آیات این سوره را مکی می دانند، ولی بیشتر مفسران عقیده دارند که قسمتی از آیات آن در مکه و قسمتی در مدینه نازل شده است، و با توجه به آنچه از محتوای سوره های مکی و مدنی می دانیم، این سخن صحیحتر به نظر می رسد بخصوص که در بعضی از آیات آن مانند آیه ۴۱ (وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ... و آیه ۱۱۰) تَمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا تَمَّ جَاهِدُوا وَ صَبَرُوا...) صریحا بحث از "هجرت" و "یا" هجرت" و "جهاد" هر دو به میان آمده، و می دانیم این دو موضوع تناسب با حوادث بعد از هجرت پیامبر ص دارد.

و اگر هجرت را که در آیه ۴۱ به آن اشاره شده مربوط به هجرت نخستین یعنی هجرت گروهی از مسلمانان به سرپرستی جعفر بن ابی طالب از مکه به حبشه بدانیم، هجرت و جهاد که در آیه ۱۰۱ با هم ذکر شده است بسیار بعید است که اشاره به این هجرت بوده باشد و جز بر هجرت پیامبر ص به مدینه قابل تطبیق نیست.

به علاوه معروف در تفسیر آیه ۱۲۶ وَ إِنَّ عَاقِبَتَكُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ... این است که در جریان جنگ احد نازل گردیده است و جنگ احد بعد از هجرت است.

روی این جهات، بعضی از مفسران گفته اند که چهل آیه نخستین این سوره در مکه نازل شده است و بقیه آن در مدینه، در حالی که بعضی دیگر همه آیات آن را مکی می دانند، جز سه آیه آن را که می گویند در رابطه با غزوه احد نازل

گردیده است:

قدر مسلم این است که این سوره را باید ترکیبی از آیات "مکی و مدنی" دانست، هر چند دقیقاً نمی توان -جز در موارد معینی- مکی و مدنی بودن یک یک آیات آن را مشخص ساخت.

و به هر حال در آیات این سوره هم بحثهای خاص سوره های مکی دیده می شود (مانند بحث قاطع از توحید و معاد و مبارزه شدید با شرک و بت پرستی) و هم بحثهای مخصوص سوره های (مدنی مانند بحث از احکام اجتماعی و مسائل مربوط به جهاد و هجرت).

و بطور کلی می توان گفت که محتوای این سوره را امور زیر تشکیل می دهد که به شکل جالب و متناسبی با هم آمیخته شده است:

۱- بیش از همه بحث از نعمتهای خداوند در این سوره به میان آمده و آن چنان ریزه کاریهای آن تشریح گردیده که حس شکرگزاری هر انسان آزاده ای را بیدار می کند، و از این راه او را به آفریننده اینهمه نعمت و موهبت نزدیک می سازد.

این نعمتها شامل نعمتهای مربوط به باران، نور آفتاب، انواع گیاهان و میوه ها و مواد غذایی دیگر، و حیواناتی که خدمتگزار انسانها هستند و منافع و برکاتی که از این حیوانات عائد انسان می شود و انواع وسائل زندگی و حتی نعمت فرزند و همسر، و خلاصه شامل "انواع طیبات" می گردد.

و درست به همین علت است که بعضی آن را سوره "نعم" (جمع نعمت) نامیده اند.

ولی مشهور و معروف در نامگذاری این سوره همان سوره نحل است، چرا که ضمن بر شمردن نعمتهای گوناگون الهی اشاره ای کوتاه و پر معنی و عجیب به زنبور عسل کرده، مخصوصاً روی ماده غذایی مهمی که از آن عائد انسانها

می شود، و نشانه های توحیدی که در زندگی این حشره وجود دارد تکیه نموده است.

۲- بخش دیگری از آن از دلایل توحید و عظمت خلقت خدا، و معاد، و تهدید مشرکان و مجرمان بحث می کند.

۳- قسمت دیگری از آن از احکام مختلف اسلامی همانند دستور به عدل و احسان و هجرت و جهاد و نهی از فحشاء و منکر و ظلم و ستم و پیمان شکنی و همچنین دعوت به شکرگزاری از نعمتهای او سخن می گوید، و در همین رابطه از ابراهیم قهرمان توحید به عنوان یک بنده شکرگزار در چند آیه نام می برد.

۴- بخش دیگری از بدعتهای مشرکان سخن می گوید و در همین رابطه، مثلتهای حسی جالبی ذکر می کند.

۵- و بالاخره در قسمت دیگری انسانها را از وسوسه های شیطان بر حذر می دارد.

فضیلت سوره

در بعضی از روایات از پیامبر ص در فضیلت این سوره چنین نقل شده که فرمود: من قراها لم يحاسبه الله تعالى بالنعمة التي انعمها عليه في دار الدنيا: "کسی که این سوره را بخواند خداوند او را در برابر نعمتهایی که در این جهان به او بخشیده محاسبه نخواهد کرد" ۱. روشن است تلاوت این آیات که قسمت مهمی از نعمتهای الهی را بر شمرده، آنهم تلاوتی توأم با تفکر و سپس تصمیم گیری و عمل، و گام نهادن در طریق شکرگزاری، سبب می شود که هر نعمتی را درست در هدفی که برای آن آفریده شده است مصرف کنند، و با چنین حالی دیگر چه محاسبه ای از او خواهند کشید مگر نعمت را بجا مصرف ننموده است؟!.

ص: ۱۵۰

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ / أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱) يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (۲)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-فرمان خدا(دائر به مجازات مشرکان و مجرمان)فرا رسیده است برای آن عجله نکنید منزّه و برتر است خداوند از اینکه شریک برای او قائل می شوند.

۲-فرشتگان را با روح الهی به فرمانش بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می کند(و به آنها دستور می دهد)که مردم را انداز کنید(و بگوئید)معبودی جز من نیست بنا بر این از مخالفت(دستور)من پرهیزید.

تفسیر:

فرمان عذاب نزدیک است

همانگونه که قبلا گفته شد قسمت مهمی از آیات آغاز این سوره در مکه نازل شده است،در همان ایام که پیامبر ص درگیری شدیدی با مشرکان و بت پرستان داشت،و هر روز در برابر دعوت حیات آفرین و آزادی بخش او به بهانه هایی متوسل می شدند،از جمله اینکه هر گاه پیامبر ص آنها را تهدید به عذاب الهی می کرد بعضی از لجوجان می گفتند اگر این عذاب و کیفر که می گویی راست است پس چرا به سراغ ما نمی آید؟!

و شاید گاهی اضافه می کردند که اگر فرضاً عذابى در کار باشد ما دست به دامن بتها می شویم تا در پیشگاه خدا شفاعت کنند تا این عذاب را از ما بردارد، مگر نه این است که آنها شیعیان در گاه اویند؟! نخستین آیه این سوره، خط بطلان بر این اوهام کشیده و می گوید: "عجله نکنید فرمان خدا برای مجازات مشرکان و مجرمان، قطعاً فرا رسیده است" (أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ).

و اگر فکر می کنید بتان شیعیان در گاه اویند سخت در اشتباهید "خداوند منزّه و برتر از آنست که آنها برای او شریک می سازند" (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

بنا بر این "أَمْرُ اللَّهِ" در آیه فوق اشاره به فرمان خداوند در مورد عذاب مشرکان است، و کلمه "اتی" هر چند فعل ماضی است و به معنی تحقق این فرمان در گذشته است، اما مفهوم آن مضارعى است که قطعاً تحقق می یابد، و این در قرآن فراوان است که مضارع قطعى الوقوع با صیغه ماضی ذکر می شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که امر الله اشاره به خود عذاب است نه فرمان عذاب، و بعضی نیز آن را به معنی "روز قیامت" گرفته اند، ولی تفسیری که ذکر کردیم از همه اینها نزدیکتر به نظر می رسد.

*** و از آنجا که هیچ مجازات و کیفری بدون بیان کافی و اتمام حجت عادلانه نیست، در آیه بعد اضافه می کنند "خداوند فرشتگان را با روح الهی به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند" (يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) (۱).

ص: ۱۵۲

۱-۱) "من" در "من امر" به معنی "ب" می باشد و در اینجا معنی سببیت را می رساند.

"و به آنها دستوا می دهد که مردم را انذار کنید و از شرک و بت پرستی بترسانید، و بگوئید معبودی جز من نیست" (أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا).

"بنا بر این تنها از مخالفت من بپرهیزید" و در برابر من احساس مسئولیت کنید (فَاتَّقُونِ).

در اینکه منظور از "روح" در این آیه چیست؟ مفسران گفتگوی بسیار کرده اند، ولی ظاهر این است که منظور از آن، وحی و قرآن و نبوت است که مایه حیات و زندگی انسانها است.

گرچه بعضی از مفسران، وحی را از قرآن، و هر دو را از نبوت در اینجا جدا کرده اند و به صورت سه تفسیر بیان داشته اند، ولی ظاهر این است که همه به یک حقیقت باز می گردد.

و به هر حال "روح" در اینجا جنبه معنوی دارد، و اشاره به هر چیزی است که مایه حیات دلها است و سبب تربیت نفوس و هدایت عقلها می گردد، همانگونه که در آیه ۲۴ سوره انفال می خوانیم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ: "ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را به چیزی فرا می خواند که مایه حیات و زندگی شما است".

و در سوره غافر آیه ۱۵ می خوانیم يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ: "او روح را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القا می کند" و در سوره شوری آیه ۵۲ چنین آمده: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ: "این گونه، روحی را به فرمان خود بر تو وحی فرستادیم، تو پیش از آن، از کتاب و ایمان آگاه نبودی!" روشن است که "روح" در این آیات به معنی "قرآن" و "محتوای وحی"

و "فرمان نبوت" است.

گرچه روح در سایر آیات قرآن به معانی دیگری نیز آمده است ولی با توجه به قرائنی که ذکر شد مفهوم روح در آیه مورد بحث، قرآن و محتوای وحی می باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است جمله " عَلِيٍّ مِّنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ " (بر هر کس از بندگانش بخواهد) هرگز به این معنی نیست که موهبت وحی و نبوت بی حساب و کتاب است، زیرا "مشیت" الهی هرگز از "حکمت" او جدا نمی باشد، و به مقتضای حکیم بودنش این موهبت را در محل شایسته و لایق قرار می دهد: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ: "خداوند می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد" (انعام-۱۲۴).

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که اگر نخستین فرمان الهی به پیامبران، به مقتضای جمله " أَنْ أَنْذِرُوا " انذار و بیم دادن است، به خاطر این است که برای بیدار کردن یک قوم گمراه و آلوده به شرک و فساد هیچ چیز مؤثرتر از انذار نیست، انذاری بیدار کننده، آگاه کننده و حرکت آفرین!

درست است که انسان هم طالب سود است، و هم دافع زیان، ولی تجربه نشان داده که تشویق در افراد آماده تر اثر می گذارد، در حالی که اثر تهدید در آنها که آلوده ترند بیشتر است، و برای آغاز نبوت باید انذارهای کوبنده در راس برنامه باشد.

ص: ۱۵۴

اشاره

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۴) وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۵) وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ (۶) وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا يَبِشِقُ الْإِنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُوفٌ رَحِيمٌ (۷) وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸)

ترجمه:

۳- آسمانها و زمین را به حق آفرید، او برتر است از اینکه شریک برای او می سازند ۴- انسان را از نطفه بی ارزشی خلق کرد و سرانجام او موجودی فصیح و مدافع آشکار از خویشتن گردید.

۵- چهار پایان را آفرید در حالی که برای شما در آنها وسیله پوشش و منافع دیگر است و از گوشت آنها می خورید.

۶- در آنها برای شما زینت و شکوه است به هنگامی که به استراحتگاهشان باز می گردانید و هنگامی که (صبحگاهان) آنها را به صحرا می فرستید.

۷- آنها بارهای سنگین شما را به شهری که جز با مشقت زیاد به آن نمی رسید حمل می کنند چرا که پروردگارتان رؤوف و رحیم است.

۸- (و همچنین) اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا بر آنها سوار شوید و هم مایه زینت شما باشد و چیزها (وسائل نقلیه دیگری) می آفریند که شما نمی دانید!

تفسیر:

اشاره

منافع گوناگون حیوانات

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از نفی شرک به میان آمد در این آیات برای ریشه کن ساختن شرک و توجه به خداوند یکتا از دو راه وارد می شود: نخست از طریق دلائل عقلی بوسیله نظام شگرف آفرینش و عظمت خلقت، و دیگر از طریق عاطفی و بیان نعمتهای گوناگون خداوند نسبت به انسان، تا حس شکر- گزاری او تحریک گردد و سرانجام وی را به خدا نزدیک سازد.

در آغاز می گوید: "خداوند آسمانها و زمین را بحق آفرید" (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

حقانیت آسمان و زمین هم از نظام عجیب و آفرینش منظم و حساب شده آن روشن است و هم از هدف و منافی که در آنها وجود دارد.

و به دنبال آن اضافه می کند: "خدا برتر از آن است که برای او شریک می سازند" (تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ).

آیا بتهایی که آنها را شریک او قرار داده اند هرگز قادر به چنین خلقتی هستند؟ و یا حتی می توانند پشه کوچک و یا ذره غباری بیافرینند! با این حال چگونه آنها را شریک او قرار می دهند؟! جالب اینکه خود مشرکان این نظام عجیب و خلقت بدیع را که بیانگر علم و قدرت خالق است تنها از "الله" می دانستند، ولی با این حال به هنگام عبادت در برابر بتهای خاک می افتادند.

ص: ۱۵۶

بعد از اشاره به مساله آفرینش آسمان و زمین و اسرار بی پایان آنها، سخن از خود انسان می گوید، انسانی که به خودش از هر کس نزدیکتر است، میفرماید:

"انسان را از نطفه بی ارزشی آفرید، اما سرانجام به جایی رسید که موجودی متفکر و فصیح و بلیغ و مدافع از خویش و سخن گوی آشکار شد" (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ).

"نطفه" در اصل به معنی آب کم یا آب صاف است، سپس به قطرات آبی که از طریق "لقاح" سرچشمه پیدایش انسان می شود، اطلاق شده است، در حقیقت با این تعبیر می خواهد عظمت قدرت خدا را مجسم کند که از قطره آب بی ارزشی چه آفرینش عجیبی کرده است که میان قوس نزول و صعودی او اینهمه فاصله است.

این در صورتی است که "خصیم" را به معنی "مدافع و بیانگر درون خویش" بدانیم، همانگونه که در آیه ۱۰۵ سوره نساء می خوانیم وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا: "ای پیامبر مدافع خائنان مباش".

ولی در مقابل این تفسیر که مورد قبول گروهی از مفسران است، تفسیر دیگری از سوی جمع دیگری از مفسران اظهار شده است، و آن اینکه "خداوند انسان را با قدرت کامله اش از نطفه بی ارزش آفرید ولی این انسان ناسپاس، به مجادله و مخاصمه آشکار در برابر خدا برخاست" (آیه ۷۷ سوره یس را گواه بر این تفسیر گرفته اند).

ولی معنی اول صحیحتر به نظر می رسد زیرا آیات فوق در مقام بیان عظمت آفرینش خدا است و عظمت آن گاه آشکار می شود که از موجود ظاهرا ناچیزی موجود بسیار پر ارزشی بسازد:

در تفسیر علی بن ابراهیم نیز چنین می خوانیم: خلقه من فطره من ماء متتن فیکون خصیما متکلما بلیغا: "خداوند انسان را از قطره آب بدبویی

*** پس از آفرینش انسان به نعمت مهم دیگری یعنی خلقت چهار پایان، و فوائد مختلفی که از آنها عاید می شود اشاره کرده می گوید "خداوند چهار پایان را آفرید در حالی که در آنها وسیله پوشش برای شما است و منافع دیگر و از گوشت آنها می خورید" (وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ).

در این آیه نخست به مساله خلقت چهار پایان که دلیلی بر علم و قدرت خدا است، پرداخته، سپس به بیان نعمتهای مختلفی که در آنها وجود دارد می پردازد، و از میان این نعمتها به سه قسمت اشاره کرده نخست مساله "دفع" که به معنی هر گونه پوشش است می باشد، (با استفاده از پشم و پوست آنها) مانند لباس و لحاف و کفش و کلاه و خیمه، و دیگر "منافع" که اشاره به شیر و مشتقات آنست، و سوم گوشت که با جمله وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ بیان شده است:

جالب اینکه در میان اینهمه فوائد، قبل از هر چیز مساله پوشش و مسکن را مطرح می کند، زیرا بسیاری از مردم (بخصوص بادیه نشینان) هم لباسشان از پشم و مو یا پوست تهیه می شود، و هم خیمه هایشان که آنها را از سرما و گرما حفظ می کند، و به هر حال این دلیل بر اهمیت پوشش و مسکن و مقدم بودن آن بر هر چیز دیگر است.

نکته دیگر اینکه آن را قبل از "منافع" ذکر کرده، اشاره به اینکه پوشش در واقع برای دفع ضرر است، و دفع ضرر مقدم بر جلب منفعت می باشد.

ممکن است کسانی که مخالف گوشت خواری هستند، این استفاده را از آیه فوق نیز بکنند که خداوند مساله خوردن گوشت حیوانات را جزء منافع آنها نشمرد، لذا بعد از ذکر "منافع" با جمله "وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ" (از آن حیوانات

می خورید) از آن یاد شده، حد اقل این استفاده را از تعبیر فوق می توان کرد که اهمیت لابیات بمراتب بیشتر است.

*** جالب اینکه تنها به منافع معمولی و عادی این چهار پایان سودمند اکتفاء نمی کند بلکه روی جنبه استفاده روانی از آنها در آیه بعد تکیه کرده می گوید:

"در این حیوانات برای شما زینت و شکوهی است به هنگامی که آنها را به استراحتگاهشان باز می گردانید، و هنگامی که صبحگاهان به صحرا میفرستید" (وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ).

"تریحون" از ماده "اراحه" به معنی باز گرداندن حیوانات به هنگام غروب به آغلها و استراحتگاهشان است، لذا محلی را که در آن استراحت میکنند "مراح" می گویند.

"تسرحون" از ماده "سروح" به معنی بیرون کردن چهار پایان به هنگام صبح به سوی چراگاه است.

منظره جالب حرکت دستجمعی گوسفندان و چهارپایان به سوی بیابان و چراگاه، سپس بازگشتشان به سوی آغل و استراحتگاه که قرآن از آن تعبیر به "جمال" کرده تنها یک مساله ظاهری و تشریفاتی نیست، بلکه بیانگر واقعیتی است در اعماق جامعه، و گویای این حقیقت است که چنین جامعه ای خود کفا است، فقیر و مستمند و وابسته به این و آن نمی باشد، خودش تولید می کند، و آنچه را خود دارد مصرف می نماید!

این در واقع جمال استغناء و خود کفایی جامعه است، جمال تولید و تامین فرآورده های مورد نیاز یک ملت است، و به تعبیر گویاتر جمال استقلال اقتصادی و ترک هر گونه وابستگی است!

این واقعیت را روستائیان و روستازادگان بهتر از مردم شهرنشین درک

می کنند که مشاهده رفت و آمد این چهار پایان سودمند چگونه به آنها آرامش خیال می دهد، آرامشی که از احساس بی نیازی برمی خیزد، آرامشی که از انجام مؤثر یک وظیفه اجتماعی حاصل می شود.

و جالب اینکه در آیه فوق، نخست به بازگشت آنها از صحرا اشاره می کند چرا که در هنگام بازگشت پستانهایشان پر شیر، شکمهایشان سیر، و در چهره هایشان نشانه های رضایتمندی دیده می شود، به همین دلیل از آن حرص و ولع و عجله ای که صبح به هنگام حرکت به صحرا دارند در آنها خبری نیست، آرام و مطمئن گام بر می دارند و به استراحتگاه نزدیک می شوند و از مشاهده منظره پستانهای پر شیرشان هر کس احساس بی نیازی می کند.

*** در آیه بعد به یکی از منافع مهم این حیوانات اشاره کرده می گوید:

"آنها بارهای سنگین شما را بر دوش خود حمل می کنند و به سوی شهر و دیاری که جز با مشقت زیاد به آن نمی رسیدید می برند" (و تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ).

این نشانه رحمت و رافت خداوند است که این چهار پایان را با این قدرت و نیرو آفریده است، و آنها را رام و تسلیم شما نیز گردانیده، "چرا که پروردگار شما رءوف و رحیم است (إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ).

"شق" از ماده "مشقت" است، ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که به معنای شکافتن و نصف کردن باشد، یعنی شما نمی توانید خودتان این بارها را بر دوش کشیده و به مقصد برسانید مگر اینکه نیمی از قوت شما از میان برود و به اصطلاح نیم جان شوید، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

به این ترتیب این چهار پایان در درجه اول، پوشش و وسائل دفاعی برای انسان در برابر گرما و سرما تولید می کنند، و در درجه بعد از فرآورده های لبنیاتی

آنها استفاده می شود، و سپس از گوشه‌شان، و بعد آثار روانی که در دلها میگذارند، مورد توجه قرار گرفته و سرانجام باربری آنها.

قابل توجه اینکه حتی در عصر و زمان ما که عصر ماشین و وسائل ماشینی است، باز در بسیاری موارد تنها باید از همین چهار پایان استفاده کرد، و راه دیگری ندارد.

*** آن گاه به سراغ گروه دیگری از حیوانات می رود که برای سواری انسان از آنها استفاده می شود می فرماید "خداوند اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا شما بر آن سوار شوید، و هم مایه زینت شما باشد" (وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً).

بدیهی است زینت در اینجا باز یک مساله تشریفاتی نیست و برای کسی که با محتوای تعلیمات قرآن آشنا است این مطلب روشن است، بلکه یک نوع زینت است که اثر آن در زندگی اجتماعی ظاهر می گردد، برای پی بردن به این حقیقت کافی است است منظره و حال کسی که با پای پیاده یک راه طولانی بیابانی را پیموده، و خسته و کوفته و ناتوان به مقصد رسیده، به طوری که تا مدتی هیچ کاری از او ساخته نیست و نشاطی در او دیده نمی شود، با منظره کسی مقایسه کنیم که بر یک مرکب را هوار سوار شده زودتر به مقصد رسیده نیروی خود را از دست نداده، نشاط خود را کاملاً حفظ کرده و آماده انجام هدفهای خود و استفاده از وقت و نیروی خویش است، آیا این زینت نیست؟ در پایان آیه به مساله مهمتری اشاره کرده و افکار را به وسائل نقلیه و مرکبهای گوناگونی که در آینده در اختیار بشر قرار می گیرد و بهتر و خوبتر از این حیوانات می تواند استفاده کند متوجه می سازد، و می گوید "خداوند چیزها (وسائل نقلیه دیگری) می آفریند که شما نمی دانید" (وَ يَخْلُقُ مَا لَا

گر چه بعضی از مفسران پیشین این جمله را اشاره به حیواناتی گرفته اند که در آینده آفریده می شود و رام بشر می گردد.

ولی همانگونه که در تفسیر "مراغی" و تفسیر "فی ظلال" آمده است درک مفهوم این جمله برای ما که در عصر ماشین و وسائل و مرکبهای سریع السیر زندگی می کنیم، ساده و آسان است.

و اگر ملاحظه می کنید که تعبیر به یخلق (می آفریند) کرده است دلیلش واضح است، زیرا کار انسان در این اختراعات در حقیقت چیزی جز جفت و جور کردن و به هم پیوستن نیست، اساس آنها که مواد اصلی را تشکیل می دهد، تنها با آفرینش خداوندی است، از این گذشته آن ابتکاری که بشر در طریق اختراع این وسائل به کار می برد آن هم مولود استعدادی است که خدا به او داده است.

اهمیت دامداری و کشاورزی

حتی امروز که دستگاههای تولیدی، ماشینی آن قدر گسترده شده که همه چیز را تحت الشعاع قرار داده باز دامداری و کشاورزی مهمترین بخش تولید زندگی انسان را تشکیل می دهد، چرا که می دانیم پایه اصلی تغذیه در این دو قسمت نهفته شده، و به همین دلیل رسیدن به حد خود کفایی در قسمت دامداری و کشاورزی نه تنها ضامن استقلال اقتصادی است که استقلال سیاسی نیز تا حد زیادی به آن مربوط است.

بنا بر این جای تعجب نیست که تمام ملتهای دنیا کوشش می کنند که صنعت کشاورزی و دامداری خود را تا سر حد امکان توسعه دهند و از صنایع مدرن برای این توسعه کمک گیرند.

نیاز به این دو، تا آن حد اساسی است که گاه کشورهای به اصطلاح

ابر قدرتی همچون روسیه برای رفع نیازمندی خود در این زمینه ناچار می شوند با دادن امتیازهای سیاسی دست نیاز خود را به سوی کشورهای که درست در قطب مخالفند دراز کنند! و به همین جهت در اسلام و تعلیمات حیات آفرین آن اهمیت فوق العاده زیادی به مساله دامداری و کشاورزی داده شده است و با استفاده از هر فرصت مسلمانان را تشویق به این دو نموده:

در آیات فوق دیدیم که با چه لحن تشویق آمیزی از موضوع دامها سخن می گوید و منافع آن را اعم از منافع غذایی و پوششی بر می شمرد و حتی رفت و آمد آنها را به صحرا با تعبیر زیبایی که بسیار شوق انگیز است بیان می کند.

همچنین درباره اهمیت زراعت و میوه های مختلف، و کشاورزی بطور کلی، در آیات آینده سخن به میان خواهد آمد.

در روایات اسلامی در زمینه دامداری تعبیرات جالبی دیده می شود و همچنین در زمینه کشاورزی که به عنوان نمونه احادیث زیر را از منابع مختلف یادآور می شویم:

۱- پیامبر به یکی از بستگانش فرمود چرا در خانه ات "برکت" نمی آوری؟ عرض کرد منظور تان از برکت چیست؟ فرمود: شاه تحلب: "گوسفند شیرده" اسپس اضافه فرمود:

انه من کانت فی داره شاه تحلب او نعجه او بقره فبرکات کلهن: "هر کس در خانه خود گوسفند شیرده یا گاو ماده داشته باشد سر تا پا برکت است" (۱).

۲- و نیز از پیامبر ص نقل شده که درباره اهمیت گوسفند فرمود:

نعم

ص: ۱۶۳

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۶۸۶ ط قدیم- در حدیث فوق علاوه بر شاه (گوسفند) و بقره (گاو) به نعجه نیز اشاره شده که در لغت برای آن چند معنی ذکر شده است: گاو وحشی، گوسفند کوهی و گوسفند ماده.

المال الشاه "گوسفند سرمایه بسیار خوبی است" (۱).

۳- در تفسیر نور الثقلین ذیل آیات مورد بحث از امام امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

افضل ما يتخذہ الرجل فی منزله لعیالہ الشاه فمن كان فی منزله شاه قدست علیہ الملائکہ مرتین فی کل یوم: "بهترین چیزی که انسان در خانه برای خانواده خود تهیه می کند گوسفند است، هر کس در منزل خود گوسفندی داشته باشد در هر روز فرشتگان خدا دو بار او را تقدیس می کنند" اشتباه نشود ممکن است شرایط تربیت کردن گوسفند در خانه برای بسیاری فراهم نباشد ولی هدف اصلی این است که به تعداد خانواده ها تولید و تربیت گوسفند بطور مستمر انجام گیرد (دقت کنید).

۴- در اهمیت زراعت همین بس که امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

من وجد ماء و ترابا ثم افتقر فابعده الله: "هر کس آب و خاکی داشته باشد و با این حال فقیر باشد، خدا او را از رحمت خویش دور کند" (۲).

بدیهی است این گفتار بزرگ همانگونه که در باره یک فرد صادق است در باره یک ملت نیز صدق می کند، مردمی که آب و خاک بقدر کافی دارند، باز هم نیازمند به دیگران هستند، مسلما از رحمت خدا دورند! ۵- و نیز از پیامبر ص نقل شده است که فرمود

علیکم بالغنم و الحرث فانهما یروحان بخیر و یغدوان بخیر: وظیفه شماست که به تربیت گوسفند و کشاورزی پردازید که رفت و آمد هر دو خیر و برکت است" (۳).

۶- از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

ما فی الاعمال شیء احب

ص: ۱۶۴

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۶۸۶ قدیم.

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۱۹.

۳- ۳) بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۳۰۴.

الی الله من الزراعة: "هیچ عملی نزد خدا از زراعت محبوبتر نیست" (۱).

بالآخره در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم

□
الزارعون کنوز الانام تزرعون طيبا اخرجہ الله عز و جل و هم يوم القيامة احسن الناس مقاما و اقربهم منزله يدعون المباركين:
"کشاورزان گنج های مردمند، غذای پاکیزه را که خداوند ارزانی داشته زراعت می کنند و آنها در روز قیامت برترین مقام را دارند و به خدا نزدیکترند و آنها را بنام "مبارکها" صدا می زنند" (۲).

ص: ۱۶۵

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۰.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۳ صفحه ۱۹۴.

اشاره

وَ عَلَى اللَّهِ قَضِيَّةُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِزٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱) وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مَسِيحَرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲) وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳)

ترجمه:

۹- بر خداست که راه است را به بندگان نشان دهد، اما بعضی از راهها بیراهه است و اگر خدا بخواهد همه شما را (به اجبار) هدایت می کند (ولی اجبار سودی ندارد).

۱۰- او کسی است که از آسمان آبی فرستاد که شرب شما از آن است، و گیاهان و درختان که حیوانات خود را در آن به چرا می برید نیز از آن است.

۱۱- خداوند با آن (آب باران) برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور می رویاند، و از همه میوه ها، مسلماً در این نشانه روشنی است برای گروهی که تفکر می کنند

۱۲- او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت، و نیز ستارگان به فرمان او مسخر شمایند، در این نشانه‌هایی است (از عظمت خدا) برای گروهی که عقل خود را بکار می‌گیرند.

۱۴- (علاوه بر این) مخلوقاتی را که در زمین آفریده نیز مسخر (فرمان شما) ساخت، مخلوقاتی با رنگهای مختلف در این نشانه روشنی است برای گروهی که متذکر می‌شوند.

تفسیر:

همه چیز در بند تسخیر تو است ای انسان

به دنبال نعمتهای مختلفی که در آیات گذشته بیان شد، قسمت دیگری از نعمتهای مهم الهی در آیات مورد بحث آمده است نخست به یکی از نعمتهای بسیار مهم معنوی اشاره کرده می‌فرماید: "بر خدا است که راه راست و صراط مستقیم را که هیچگونه انحراف و کژی در آن نیست در اختیار بندگان بگذارد" (وَ عَلَيَّ اللَّهُ قَضُ السَّبِيلِ) "قصد" به معنی صاف بودن راه است، و بنا بر این قَضُ السَّبِيلِ به معنی راه راست می‌باشد راهی که انحراف و ضلالت در آن وجود ندارد (۱).

در اینکه این راه راست اشاره به جنبه تکوینی یا تشریحی می‌کند، مفسران تفسیرهای مختلفی دارند، ولی هیچ مانعی ندارد که هر دو جنبه را شامل شود.

توضیح اینکه: خداوند انسان را با نیروهای مختلفی مجهز ساخته، و استعدادهای گوناگونی به او داده تا در مسیر تکامل که هدف آفرینش است به او کمک کند، و از این نظر همانند گیاهان و یا انواع جانداران است، که نیروها و غرائز لازم برای رسیدن به این هدف در اختیارشان گذارده شده است، با این تفاوت که انسان

ص: ۱۶۷

۱ - ۱) بعضی از مفسران بزرگ مانند علامه طباطبائی در المیزان، "قصد" را به معنی "قاصد" گرفته‌اند که نقطه مقابل "جائر" یعنی منحرف از حق است.

با اراده خود و آزادانه تصمیم می گیرد ولی حیوانات و گیاهان بی اختیار به سوی هدفشان پیش می روند، و قوس صعودی تکامل انسان نیز قابل مقایسه با جانداران دیگر نیست به این ترتیب از نظر خلقت و آفرینش و تکوین انسان را مجهز به عقل و استعداد و نیروهای لازم برای پیمودن این صراط مستقیم کرده است.

و از سوی دیگر، خدا پیامبران را با وحی آسمانی و تعلیمات کافی و قوانین مورد نیاز انسان فرستاده است، تا از نظر تشریح، راه را از چاه مشخص کرده و با انواع بیانها او را تشویق به پیمودن این راه کنند و از مسیرهای انحرافی باز دارند.

و جالب اینکه خداوند در آیه فوق این امر را به عنوان فریضه ای بر خود لازم شمرده و با کلمه **عَلَى اللَّهِ** (بر خدا لازم است) از آن یاد کرده است که همانند آن را در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم **إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ**: "بر ما است که انسان را هدایت کنیم" (لیل-۱۲)، اگر ما، در وسعت مفهوم **عَلَى اللَّهِ قَضِيْدُ السَّبِيلِ** و مجموعه نیروهای مادی و معنوی که در آفرینش انسان و تعلیم و تربیت او به کار رفته دقیق شویم، به عظمت این نعمت بزرگ که از همه نعمتها برتر است، آگاه خواهیم شد.

سپس از آنجا که راههای انحرافی فراوان است، به انسانها هشدار می دهد و می گوید "بعضی از این راهها منحرف و بیراهه است" (**وَ مِنْهَا جَائِرٌ**) (۱).

و از آنجا که نعمت اختیار و آزادی اراده و انتخاب، یکی از مهمترین عوامل تکامل انسان می باشد با یک جمله کوتاه به آن اشاره کرده می گوید "اگر خدا می خواست همه شما را به اجبار به راه راست هدایت می کرد" به گونه ای که نتوانید گامی از آن فراتر بگذارید (**وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ**).

ص: ۱۶۸

۱-۱) ضمیر "منها" به سیبل باز می گردد، و سیبل مؤنث مجازی است.

ولی این کار را نکرد، چرا که هدایت اجباری، نه افتخار است و نه تکامل، بلکه به شما آزادی داد تا این راه را با پای خود بپیمائید و به بالاترین اوج تکامل برسید.

جمله فوق ضمنا به این واقعیت اشاره می کند که گام نهادن گروهی از انسانها در طریق جائز و راه منحرف، نباید این توهم را ایجاد کند که خدا در برابر آنها مغلوب شده است بلکه این خواست او است و مقتضای حکمت است که انسانها آزاد باشند.

*** در آیه بعد باز به سراغ مادی می رود تا حس شکرگزاری انسانها را برانگیزد، آتش عشق خدا را در دلهایشان بیفروزد، و آنها را به شناخت بیشتر بخشنده این نعمتها دعوت کند.

می گوید: "او کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاد" (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

آبی حیاتبخش، زلال، شفاف، و خالی از هر گونه آلودگی "که شما از آن می نوشید" (لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ).

"و نیز گیاهان و درختانی از آن به وجود می آید که حیوانات خود را در آن به چرا می فرستید" (و مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ).

"تسیمون" از ماده "اسامه" به معنی چراندن حیوانات است و می دانیم حیوانات هم از گیاهان زمین استفاده می کنند هم از برگهای درختان، و اتفاقاً "شجر" در لغت عرب معنی وسیعی دارد که هم به درخت گفته می شود و هم به گیاه.

بدون شک منافع آب باران تنها نوشیدن انسان و روئیدن درختان و گیاهان نیست، بلکه شستشوی زمینها، تصفیه هوا، ایجاد رطوبت لازم برای طراوت پوست

تن انسان و راحتی تنفس او، و مانند آن همه از فوائد باران است، ولی از آنجا که دو قسمت یاد شده، از اهمیت بیشتری برخوردار بوده روی آن تکیه شده.

*** باز همین مساله را چنین ادامه می دهد "به وسیله این آب باران برای شما زراعت را می رویانند، و همچنین زیتون و نخل و انگور را" (يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ).

"و خلاصه از تمام میوه ها" (وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).

"مسلم در آفرینش این میوه های رنگارنگ و پر برکت و این همه محصولات کشاورزی نشانه روشنی است از خدا برای کسانی که اهل تفکرند" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

"زرع" هر گونه زراعتی را شامل می شود، "زیتون" هم نام آن درخت مخصوص است و هم نام میوه آن (ولی به گفته بعضی از مفسران "زیتون" فقط نام درخت است، و "زیتونه" نام میوه آن در حالی که در آیه ۳۵ سوره نور زیتونه به خود درخت اطلاق شده است).

"نخیل" (درخت خرما) هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می شود، و اعناب جمع "عنبه" به معنی انگور است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا از میان همه میوه ها، قرآن مجید، تنها روی این سه میوه تکیه کرده است، زیتون و خرما و انگور، دلیل آن را به خواست خدا در ذیل همین آیات می خوانید.

*** سپس به نعمت تسخیر موجودات مختلف جهان در برابر انسان اشاره کرده، می فرماید: "خداوند شب و روز را برای شما مسخر کرد و همچنین خورشید و ماه را" (وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

"ستارگان نیز به فرمان او مسخر شما هستند" (وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ).

"مسلمانان در این امور نشانه‌هایی است از عظمت خدا و بزرگی آفرینش برای آنها که اندیشه می‌کند" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

در ذیل آیات سوره رعد و ابراهیم گفتیم که مفهوم واقعی تسخیر موجودات برای انسان آنست که در خدمت منافع او باشند، و به نفع او کار کنند، و به او امکان بهره‌گیری دهند، به همین جهت شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان که هر کدام به نوعی در زندگی انسان اثر دارند و مورد بهره‌برداری او قرار می‌گیرند در تسخیر اویند.

این تعبیر جالب (مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا) علاوه بر اینکه شخصیت و عظمت واقعی انسان را از دیدگاه اسلام و قرآن روشن می‌سازد، و به او عظمتی می‌بخشد که درخور مقام خلیفه الهی است، نعمتهای گوناگون خدا را به خاطرش می‌آورد، حس قدردانی را در او برمی‌انگیزد، و از نظام بدیعی که در چگونگی این تسخیر به کار رفته، وی را به خدا نزدیک می‌سازد.

و به همین جهت در پایان آیه می‌گوید: در این تسخیر نشانه‌هایی است برای آنها که اندیشه می‌کنند.

برای آگاهی بیشتر از اسرار این تسخیر به شرح مبسوطی که در سوره ابراهیم آیات ۳۲ و ۳۳ آوردیم مراجعه فرمائید.

*** علاوه بر اینها "مخلوقاتی را که در زمین آفریده نیز مسخر فرمان شما ساخت" (وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ).

"مخلوقاتی گوناگون و رنگارنگ" (مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ).

از انواع پوششها، غذاها، همسران پاک، وسایل رفاهی گرفته تا انواع معادن و منابع مفید زیر زمینی و روی زمینی و سایر نعمتها.

"در اینها نیز نشانه ای است آشکار برای مردمی که متذکر می شوند" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ) ***

نکته ها:

اشاره

۱- نعمتهای مادی و معنوی

جالب اینکه در آیات فوق نعمتهای مادی و معنوی آن چنان به هم آمیخته شده است که نمی توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد، با این حال لحن آیات مزبور در زمینه نعمتهای معنوی با مادی متفاوت است.

در هیچ مورد نمی گوید بر خدا است که فلان رزق و روزی را برای شما بیافریند، اما در مورد هدایت، راه راست می گوید "بر خدا است که راه راست را به شما نشان دهد"، و نیروهای لازم را برای پیمودن این راه از نظر تکوین و تشریح در اختیاران بگذارد.

اصولاً بحثهای یک بعدی از روش قرآن دور است، حتی آنجا که سخن از آفرینش درختان و میوه ها و تسخیر خورشید و ماه به میان می آورد باز آن را در مسیر یک هدف معنوی قرار می دهد و می گوید: "این نعمتهای مادی نیز نشانه ای است از عظمت آفرینش و آفریدگار".

۲- چرا تنها زیتون و نخل و انگور؟!

ممکن است چنین به نظر آید که اگر قرآن در آیات فوق از میان انواع میوه ها روی زیتون و خرما و انگور تکیه کرده به خاطر وجود آنها در محیط نزول

ص: ۱۷۲

قرآن بوده است، ولی با توجه به جهانی و جاودانی بودن قرآن، و عمق تعبیراتش روشن می شود که مطلب از این فراتر است.

غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند به ما می گویند کمتر میوه ای است که برای بدن انسان از نظر غذایی به اندازه این سه میوه، مفید و مؤثر باشد.

همانها می گویند "روغن زیتون" برای تولید سوخت بدن ارزش بسیار فراوان دارد، کالری حرارتی آن بسیار بالا است، و از این جهت یک نیروبخش است و آنها که می خواهند همواره سلامت خود را حفظ کنند، باید به این اکسیر علاقمند شوند.

روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی است، و برای رفع عوارض کلیه ها و سنگ های صفراوی و قولنج های کلیوی و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤثر است.

به همین دلیل در روایات اسلامی نیز از آن مدح و تمجید فراوان شده، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع درباره زیتون چنین می خوانیم: "غذای خوبی است، دهان را خوشبو و بلغم را بر طرف می سازد، صورت را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت نموده و بیماری و درد را از میان می برد و آتش خشم و غضب را فرو می نشاند" (۱).

و از آن مهمتر اینکه در خود قرآن از درخت زیتون به عنوان شجره مبارکه (درخت پر برکت) یاد شده است.

با پیشرفت دانش پزشکی و غذاشناسی اهمیت دارویی "خرما" نیز به ثبوت رسیده است. در خرما کلسیم وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوانها است و نیز فسفر وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب

ص: ۱۷۳

و خستگی است، و قوه بینایی را می‌افزاید.

و نیز پتاسیم موجود است که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می‌دانند، و وجود آن برای ماهیچه‌ها و بافت‌های بدن بسیار پر ارزش است.

این سخن امروز در میان غذاشناسان معروف است که خرما از سرطان جلوگیری می‌کند، زیرا آمارهایی که در این زمینه تهیه شده نشان می‌دهد در مناطقی که خرما بیشتر می‌خورند ابتلای به سرطان کمتر است، و اعراب و صحرا نشینانی که در فقر غذایی به سر می‌برند بواسطه خوردن خرما هرگز مبتلا به سرطان نمی‌شوند، عامل این موضوع را وجود "منیزیم" می‌دانند.

قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالمترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد مبتلایان به بیماری قند نیز می‌توانند براحتی از آن استفاده کنند.

دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین کشف کرده‌اند که آن را به صورت یک منبع غذایی غنی و بسیار پر ارزش در آورده است (۱).

به همین دلیل در روایات اسلامی نیز روی این ماده غذایی تاکید فراوان دیده می‌شود، از علی ع نقل شده که فرمود:

کل التمر فان فيه شفاء من الادواء: "خرما بخورید که شفای بیماریها است."

و نیز روایت شده که در بسیاری از اوقات غذای علی ع را نان و خرما تشکیل می‌داد.

و در روایت دیگر می‌خوانیم: "خانه‌ای که در آن خرما نیست اهل آن

ص: ۱۷۴

۱-۱) اولین دانشگاه و آخرین پیامبر جلد ۷ صفحه ۶۵-جالب اینکه جلد هفتم این کتاب از آغاز تا به آخر پیرامون خواص غذایی و درمانی خرما و انگور سخن می‌گوید که مطالعه آن انسان را به اهمیت این دو غذا آشنا می‌سازد.

خانه در واقع گرسنه اند!" (۱).

در آیات سوره مریم نیز خواهد آمد که خداوند مریم را در آن بیابان که فاقد وسیله بود هنگامی که عیسی را به دنیا آورده بود از رطب تازه روزی داد، و این اشاره ای است به اینکه یکی از بهترین غذاها برای مادری که فرزند به دنیا آورده رطب تازه است، و حتی در روایاتی که ذیل آیه آمده می خوانیم بهترین دارو برای چنین زنان همین میوه است (۲).

و اما در مورد "انگور" به گفته دانشمندان غذاشناس بقدری عوامل مؤثر دارد که می توان گفت، یک داروخانه طبیعی است؟ علاوه بر این انگور از نظر خواص، بسیار نزدیک به شیر مادر است، یعنی یک غذای کامل محسوب می شود انگور دو برابر گوشت، در بدن حرارت ایجاد می کند، و علاوه بر این ضد سم است، برای تصفیه خون، دفع رماتیسم، نقرس، و زیادی اوره خون، اثر درمانی مسلمی دارد، انگور معده و روده را لایروبی می کند، نشاط آفرین و بر طرف کننده اندوه است، اعصاب را تقویت کرده، و ویتامینهای مختلف موجود در آن به انسان نیرو و توان می بخشد.

انگور علاوه بر اینکه غذای بسیار پر ارزشی است قدرت میکرب کشی قابل ملاحظه ای دارد و حتی عامل مؤثری است برای مبارزه با بیماری سرطان (۳).

به همین دلیل در حدیثی از پیامبر ص:

خیر طعامکم الخبز و خیر فاکهتکم العنب: "بهترین طعام شما نان و بهترین میوه شما انگور است" (۴).

اگر ما بخواهیم آنچه را غذاشناسان در زمینه این میوه ها گفته اند و روایات

ص: ۱۷۵

۱- ۱) سفینه البحار جلد اول صفحه ۱۲۵.

۲- ۲) مدرک قبل.

۳- ۳) اولین دانشگاه و آخرین پیامبر جلد ۷ صفحات ۱۰۱ و ۱۴۲.

۴- ۴) اسلام پزشک بی دارو.

فراوانی که در منابع اسلامی در این رابطه نقل شده در اینجا بیاوریم مسلماً از روش تفسیر خارج خواهیم شد، مقصود این بود روشن سازیم که تکیه کردن قرآن بر این سه نوع میوه بی دلیل نیست، و شاید در آن روز قسمت مهمی از آن بر مردم پوشیده بوده است.

۳- تفکر، تعقل، تذکر

در آیات فوق، بعد از بیان سه بخش از نعمتهای الهی مردم را دعوت به اندیشه کرده منتها در یک مورد می گوید: در اینها نشانه هایی است برای قومی که تفکر می کنند، در مورد دیگر می گوید برای قومی که تعقل دارند، و در مورد سوم برای قومی که متذکر می شوند.

این اختلاف تعبیر مسلماً جنبه تفنن در عبارت ندارد، بلکه آنچه از روش قرآن می دانیم هر کدام اشاره به نکته ای است، و شاید نکته این تفاوت آن باشد که در مورد الوان نعمتهای موجود در زمین آن قدر مساله روشن است که تنها تذکر و یادآوری کافی است، ولی در مورد زراعت و زیتون و نخل و انگور و به طور کلی میوه ها کمی بیشتر اندیشه لازم است، تا به خواص غذایی و درمانی آنها آشنا شویم، به همین جهت تعبیر به "تفکر" می کند.

اما در مورد تسخیر خورشید و ماه و ستارگان و اسرار شب و روز باز هم اندیشه بیشتری لازم است، لذا تعبیر به "تعقل" که گویای سطح بالاتری از اندیشه است فرموده.

در هر حال روی سخن قرآن همه جا با اندیشمندان و متفکران و صاحبان مغز و عقل است، و با توجه به اینکه قرآن از محیطی بر خاسته که در آنجا جز جهل حکومت نمی کرد، عظمت این تعبیرات آشکارتر می شود و هم پاسخی است دندان شکن به آنها که به خاطر بعضی از مذاهب خرافی خط سرخ روی همه

ص: ۱۷۶

مذاهب راستین کشیده اند و می گویند مذهب، وسیله تخدیر و از کار انداختن اندیشه ها است و ایمان به خدا مولود جهل آدمی است!.

اینگونه آیات قرآن تقریبا در همه سوره ها گسترده است، به وضوح می گوید مذهب راستین زائیده اندیشه و تفکر و تعقل است و اسلام در همه جا سر و کار با متفکران و اندیشمندان و اولوا الالباب دارد، نه با جاهلان و خرافاتیان، یا روشنفکر نمایان بی منطق.

ص: ۱۷۷

اشاره

وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَآكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسِيْرَتَخْرُجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُوْنَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَآخِرَ فِيْهِ وَ لِيَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۱۴) وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ (۱۵) وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُوْنَ (۱۶) أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ (۱۷) وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوْهَا إِنْ اللَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيْمٌ (۱۸)

ترجمه:

۱۴- او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن گوشت تازه بخورید و وسائل زینتی برای پوشش از آن استخراج نمائید، و کشتیها را می بینید که سینه دریا را می شکافند تا شما (به تجارت پردازید) و از فضل خدا بهره گیرید، شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید.

۱۵- در زمین کوه های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد، و نهرها ایجاد کرد، و راههایی تا هدایت شوید.

۱۶- (نیز) علاماتی قرار داد و (شب هنگام) آنها بوسیله ستارگان هدایت می شوند.

۱۷- آیا کسی که می آفریند همچون کسی است که نمی آفریند؟ آیا متذکر نمی شوید!! ۱۸- و اگر نعمتهای خدا را بشمارید هرگز نمی توانید آن را احصا کنید، خداوند غفور و رحیم است.

تفسیر:

نعمت کوه ها و دریاها و ستارگان

این آیات به سراغ بخش مهم دیگری از نعمتهای بی پایان خداوند در مورد انسانها می رود و نخست از دریاها که منبع بسیار مهم حیات و زندگی است آغاز می کند و می گوید:

" و او کسی است که دریاها را برای شما تسخیر کرد و به خدمت شما گمارد" (وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ).

می دانیم قسمت عمده روی زمین را دریاها تشکیل می دهند، و نیز می دانیم نخستین جوانه حیات در دریاها آشکار شده، و هم اکنون نیز دریا منبع مهمی برای ادامه حیات انسان و همه موجودات روی زمین است، و قرار دادن آن در خدمت بشر یکی از نعمتهای بزرگ خدا است:

سپس به سه قسمت از منافع دریاها اشاره کرده می فرماید:

"تا از آن گوشت تازه بخورید" (لِنَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا).

گوشتی که زحمت پرورش آن را نکشیده اید تنها دست قدرت خدا آن را در دل اقیانوسها پرورش داده و رایگان در اختیارتان گذارده است.

مخصوصاً تکیه روی طراوت و تازگی این گوشت، با توجه به اینکه در آن عصر و زمان از یک جهت، و در عصر و زمان ما از جهت دیگر، گوشتهای کهنه فراوان بوده و هست، اهمیت این نعمت را آشکارتر می سازد، و هم اهمیت تغذیه از گوشت تازه را.

با تمام پیشرفتی که در زندگی و تمدن مادی بشر به وجود آمده، هنوز دریا یکی از مهمترین منابع تغذیه انسان را تشکیل می دهد، و همه سال صدها هزار تن از گوشت تازه ای که دست لطف پروردگار برای انسانها پرورش داده، از دریا صید می شود.

لذا اکنون که جمعیت کره زمین رو به افزایش است و بعضی در مطالعات ابتدایی خود احساس می کنند خطر کمبود مواد غذایی مردم جهان را برای آینده تهدید می کند، افکار دانشمندان متوجه دریاها شده و چشم امید خود را به آن دوخته اند تا از طریق پرورش و تکثیر نسل انواع ماهیها بتوانند این کمبود را به مقدار قابل ملاحظه ای بر طرف سازند.

این از یک سو، از سوی دیگر مقرراتی برای جلوگیری از آلوده شدن آب دریاها و از میان رفتن نسل ماهی ها وضع کرده اند که از مجموع آن اهمیت جمله فوق که در چهارده قرن قبل در قرآن نازل شده است روشنتر می شود.

دیگر از منافع آن مواد زینتی است که از دریاها استخراج می شود لذا اضافه می کند: "تا از آن زینتی برای پوشیدن استخراج کنید" (وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا).

انسان مانند چهارپایان نیست که ذوق نداشته باشد، بلکه یکی از ابعاد معروف چهارگانه روح انسان را حس زیبایی تشکیل می دهد که سرچشمه پیدایش شعر و هنر اصیل و مانند آنها است.

بدون شک این بعد از روح انسانی نقش مؤثری در حیات بشر دارد، لذا باید بطرز صحیح و سالمی - دور از هر گونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر - اشباع گردد.

آنها که غرق در تجمل پرستی و انواع زینتند به همان گونه گمراهند که افراد خشک و مخالف هر گونه زینت چرا که یکی در طرف افراط و مایه نابودی

سرمایه ها و ایجاد فاصله طبقاتی و کشتن معنویات است، و دیگری در طرف تفریط و باعث خمودی و رکود.

به همین دلیل در اسلام، استفاده از زینت به صورت معقول و خالی از هر گونه اسراف مانند بهره گیری از لباسهای خوب، انواع عطریات، بعضی سنگهای قیمتی و مانند آن-مخصوصا در مورد زنان- که نیاز روحیشان به زینت بیشتر است توصیه شده است، ولی باز تاکید می کنیم که باید خالی از اسراف و تبذیر باشد.

بالآخره سومین نعمت دریا را حرکت کشتی ها به عنوان یک وسیله مهم برای انتقال انسان و نیازمندیهای او، ذکر می کند، و می فرماید: "کشتی ها را می بینی که آبها را بر صفحه اقیانوسها می شکافند" (وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَّاجِرَ فِيهِ).

صحنه ای که در برابر سرنشینان کشتی به هنگام حرکت بر صفحه اقیانوسها ظاهر می شود چقدر دیدنی است "خدا این نعمت را به شما داد تا از آن بهره گیرید و از فضل او در مسیر تجارت خود از کشتی ها استفاده کنید" (وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ (۱)).

با توجه به اینهمه نعمت، حس شکرگزاری را در شما زنده کند "شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید" (وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

"فلک" (کشتی) هم به معنی مفرد آمده و هم به معنی جمع.

"مواخر" جمع "ماخره" از ماده "مخر" (بر وزن فخر) به معنی شکافتن آب از چپ و راست است، و به صدای وزش بادهای شدید نیز گفته می شود،

ص: ۱۸۱

۱- ۱) جمله "وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ" با او عطف ذکر شده باید معطوف علیه داشته باشد که قاعدتا در تقدیر است و در تقدیر چنین بوده "لَتَبْتَغُوا بِهَا وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ": کشتیها را می بینی که با سینه خود آبها را می شکافند تا از آنها استفاده مختلف کنید و تا برای تجارت از آن بهره گیرید.

و از آنجا که کشتیها به هنگام حرکت آبها را با سینه خود می شکافند به آنها "ماخر" یا "ماخره" می گویند.

اصولاً چه کسی این خاصیت را در ماده ای که کشتی را از آن می سازند قرار داد تا روی آب بایستد، آیا اگر همه چیز از آب سنگین تر بود و فشار مخصوص آب نیز نبود، هرگز می توانستیم بر صفحه بی کران اقیانوسها حرکت کنیم؟ به علاوه چه کسی بادهای منظم را بر صفحه اقیانوسها به حرکت در آورد؟ و یا چه کسی در بخار آن همه قدرت آفرید تا با نیروی آن کشتیهای موتوری را بر صفحه اقیانوسها به حرکت در آوریم؟ آیا هر یک از اینها نعمت بزرگی نیست؟ توجه به این نکته که راههای دریایی از جاده های خشکی بسیار وسیعتر، کم خرج تر و آماده تر است، و نیز توجه به اینکه کشتیهای غول پیکر که گاهی به عظمت یک شهر می باشند، عظیمترین وسیله نقلیه بشر را تشکیل می دهند عظمت نعمت دریاها را برای کشتیرانی واضحت می کند.

*** پس از بیان نعمت دریاها، به سراغ کوه های سخت و سنگین می رود و می گوید: "در زمین کوه های ثابت و مستقری افکند تا از لرزش و حرکت آن جلوگیری کند، و به شما آرامش بخشد" (وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ) (۱).

در گذشته نیز گفته ایم کوه ها از ریشه به هم پیوسته اند و همچون زرهی کره زمین را در بر گرفته اند، و این سبب می شود که از لرزه های شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی هر لحظه ممکن است رخ دهد تا حد زیادی جلوگیری شود.

ص: ۱۸۲

۱- ۱) أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ در تقدیر "لئلا تمید بکم" یا "کراهه ان تمید بکم" بوده است.

از این گذشته وضع خاص کوه ها مقاومت پوسته زمین را در مقابل جاذبه ماه (جزر و مد) زیاد می کند و اثر آن را به حد اقل می رساند.

از سوی سوم از قدرت طوفانهای شدید و حرکت دائمی بادهای بر پوسته زمین می کاهد چرا که اگر کوه ها نبودند سطح هموار زمین دائما در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی متصور نبود.

و از آنجا که کوه ها یکی از مخازن اصلی آبها (چه به صورت برف و یخ و چه به صورت آبهای درونی) می باشند بلافاصله بعد از آن، نعمت وجود نهرها را بیان کرده، می گوید "و برای شما نهرهایی قرار دادیم" (وَ أَنْهَارًا).

و از آنجا که وجود کوه ها ممکن است این توهم را به وجود آورد که بخشهای زمین را از یکدیگر جدا می کند، و راهها را می بندد، چنین اضافه می کند "و برای شما راهها قرار داد تا هدایت شوید" (وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) (۱).

این مساله قابل توجه است که در میان بزرگترین سلسله جبال دنیا غالبا بریدگیهایی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آنها پیدا کند، و کمتر اتفاق می افتد که این کوه ها به کلی بخشهای زمین را از هم جدا کنند.

*** و از آنجا که راه بدون نشانه و علامت و راهنما، انسان را به مقصد نمی رساند بعد از ذکر نعمت "راه" به این "نشانه ها" اشاره کرده می گوید:

"و علاماتی قرار داد" (وَ عِلْمَاتٍ).

این علامتها انواع زیادی دارد: شکل کوه ها و دره ها و بریدگیهای آنها،

ص: ۱۸۳

۱- ۱) به هر حال آیه فوق یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که حد اقل در آن روز برای انسانها کشف نشده بود، شرح بیشتر در این زمینه را در بخش معجزات علمی قرآن در کتاب ما "قرآن و آخرین پیامبر" بخوانید.

فراز و نشیبهای قطعات مختلف زمین، رنگ خاکها و کوه ها، و حتی چگونگی وزش بادها هر یک، علامتی برای پیدا کردن راههاست.

برای اینکه بدانیم وجود این علامات تا چه حد به رهروان کمک می کند و آنها را از دور گشتن و گم شدن رهایی می بخشد، کافی است وضع بعضی از بیابانهای یک نواخت را که در پاره ای از مناطق وجود دارد در نظر بگیریم که عبور از آنها فوق العاده مشکل و خطرناک است، و چه بسیار کسانی که از آنها رفتند و هیچگاه باز نگشتند، فکر کنید اگر همه روی زمین این چنین یک نواخت بود کوه ها به یک اندازه، دشتهای یک رنگ، درها شبیه هم، آیا انسانها می توانستند به آسانی راه خود را پیدا کنند؟! ولی از آنجا که در پاره ای از اوقات در بیابانها، در شبهای تاریک، یا هنگامی که انسان شبانه در دل اقیانوسها سفر می کند از این علامات خبری نیست، خداوند علامات آسمانی را به کمک فرستاده تا اگر در زمین علامتی نیست، از علامت آسمان استفاده کنند و گمراه نشوند! لذا اضافه می کند " و بوسیله ستارگان، مردم هدایت می شوند" (و بِاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ).

البته این یکی از فوائد ستارگان است، آنها فوائد بسیاری دارند ولی اگر تنها همین فایده بود باز مهم بود، مخصوصا پیش از آنکه قطب نما اختراع شود و کشتیها بتوانند بوسیله آن طبق نقشه ها راه خود را به سوی مقصد باز یابند، حرکت در روی دریاها بدون استفاده از ستارگان امکان پذیر نبود، و به همین جهت شبهایی که ابر آسمان را می پوشانید کشتیها از حرکت باز می ماندند، و اگر به راه خود ادامه می دادند خطر مرگ آنها را تهدید می کرد.

البته می دانیم ستارگانی که در نظر ما در آسمان جابجا می شوند پنج ستاره بیشتر نیستند که آنها را سیارات می گویند، (البته سیارات بیش از اینند، اما بقیه با چشم کمتر دیده می شوند) باقی ستاره ها جای نسبی خود را حفظ می کنند،

گویی همچون مرواریدهایی هستند که به روی پارچه تیره رنگی دوخته شده اند این پارچه را از یک طرف افق می کشند و به سوی دیگر می برند، و به تعبیر دیگر حرکت ثوابت حرکت گروهی و دستجمعی است، اما حرکت سیارات حرکت انفرادی می باشد بطوری که فاصله هایشان با بقیه ستاره ها تغییر می کند.

علاوه بر این، ستاره های ثوابت شکلهای مخصوصی را تشکیل داده اند که به "اشکال فلکی" معروفند، و شناخت آنها برای پیدا کردن جهات چهارگانه (شمال و جنوب و مشرق و مغرب) بسیار مؤثر است.

*** پس از بیان آن همه نعمتهای بزرگ و الطاف خفی پروردگار، و جدان انسانها را به داوری می طلبد و می گوید: "آیا کسی که می آفریند همچون کسی است که نمی آفریند، آیا متذکر نمی شوید؟! (أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

این یک روش مؤثر تربیتی است که قرآن در بسیاری از موارد از آن استفاده کرده است، مسائل را بصورت استفهامی طرح، و پاسخ آن را بر عهده وجدانهای بیدار می گذارد، و حس خود جوشی مردم را به کمک می طلبد تا پاسخ از درون جانشان بجوشد و همچون فرزندشان به آن عشق ورزند، و آن را پذیرا گردند.

اصولا از نظر روانی ثابت شده که برای تعلیم و تربیت صحیح باید حد اکثر کوشش را به کار برد تا طرف مقابل، مطالب را از خود بداند یعنی احساس کند از درون خودش جوشیده، نه چیزی که از بیرون به او القا شده است تا با تمام وجودش آن را قبول کند و از آن دفاع نماید.

تکرار این نکته نیز لازمست که مشق کانی که در برابر انواع بتها به سجده می افتادند هرگز معتقد نبودند بت آفریننده و خالق است، بلکه آفرینش را مخصوص "الله" می دانستند، اینجاست که قرآن می گوید آیا باید در برابر خالق

اینهمه نعمتها سجده کرد؟ یا موجوداتی که خود مخلوق ناچیزی بیش نیستند و هرگز خلقتی نداشته و ندارند.

*** سرانجام برای اینکه هیچکس تصور نکند نعمت خدا منحصر به اینها است می گوید: "و اگر بخواهید نعمتهای خدا را شماره کنید قادر بر احصای آن نیستید" (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا).

سر تا پای وجود شما غرق نعمتهای او است، در هر نفس که فرو می رود و بر می آید نه تنها دو نعمت که هزاران نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب، هر دقیقه ای که از عمر ما می گذرد حیات و سلامت ما مدیون فعالیت ملیونها موجود زنده در درون بدنمان و ملیونها موجود جاندار و بی جان در بیرون بدنمان است که بدون فعالیت آنها ادامه حیات حتی یک لحظه ممکن نیست.

اصولا ما از وجود همه نعمتها، آگاه نیستیم و هر قدر دامنه علم و دانش بشری گسترده تر می شود افقهای تازه ای از این نعمتها بر ما گشوده خواهد شد، افقهایی که کرانه های آنها هم چنان ناپیدا است، آیا با این حال قدرت احصای نعمتهای خدا را داریم؟! اکنون این سؤال پیش می آید که پس ما چگونه می توانیم حق شکر او را ادا کنیم؟ آیا با این حال در زمره ناسپاسان نیستیم؟ پاسخ این سؤال را قرآن در آخرین جمله این آیه بیان می کند و می گوید "خداوند غفور و رحیم است" (إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

آری خدا مهربانتر و بزرگوارتر از آنست که شما را به خاطر عدم توانایی بر شکر نعمتهایش مؤاخذه یا مجازات کند، همین قدر که بدانید سر تا پای شما غرق نعمت او است و از ادای حق شکرش عاجزید و عذر تقصیر به پیشگاهش برید، نهایت شکر او را انجام داده اید.

کس نتواند که بجا آورد!

ولی اینها همه مانع از آن نیست که ما به مقدار توانایی به احصای نعمتهایش پردازیم، چرا که این توجه هم درجه معرفت و جهان بینی و جهان شناسی توحید ما را بالا می برد و هم شعله عشق خدا را در اعماق قلب ما فروزانتر می کند، و هم حس شکرگزاری را در ما تحریک می نماید. به همین دلیل پیشوایان و بزرگان دین در سخنان خود و حتی در دعاها و مناجاتهایشان به شمردن گوشه ای از نعمتهای بی پایانش می پرداختند تا درسی باشد برای دیگران.

(در زمینه شکر نعمت و عدم توانایی انسان بر احصای نعمتهای پروردگار در ذیل آیه ۳۴ سوره ابراهیم نیز بحث کرده ایم).

نکته ها:

راه، نشانه، رهبر

گرچه در آیات فوق سخن از راهها و طریق زمین به عنوان یک نعمت الهی به میان آمده، چرا که راهها مهمترین وسیله ارتباط پیشرفت تمدن انسانی هستند و به همین دلیل در برنامه های سازندگی قبل از هر چیز به سراغ ایجاد راه مناسب می روند، زیرا بدون آن هیچ فعالیت عمرانی ممکن نیست.

ولی به هر حال بیان قرآن در این زمینه می تواند الگویی برای "زندگی معنوی" انسانها نیز باشد چرا که برای رسیدن به هر هدف مقدس قبل از هر چیز انتخاب راه صحیح لازم است، و علاوه بر راه وجود علامات و نشانه ها نیز اهمیت حیاتی دارند، زیرا راههای مشابه هم بسیارند، و گم کردن راه اصلی در میان آنها کاملاً ممکن است، اینجا است که نقش "علامات" مشخص می شود.

مخصوصاً مؤمنان که در آیات قرآن به عنوان متوسمان (هوشیاران)

توصیف شده اند باید به دقت مراقب این نشانه ها باشند.

مکتبها، سنتها، دعوتها و حتی اشخاص را با نشانه ها بشناسند، و حق را در سایه نشانه هایش از باطل تشخیص دهند.

و اهمیت مساله رهبر نیز احتیاجی به توضیح ندارد.

جالب توجه اینکه روایات بسیار از ائمه اهل بیت ع وارد شده که در آنها "نجم" (ستاره) به پیامبر و علامات به امامان تفسیر شده است، و در بعضی نجم و علامات هر دو به امامان و رهبران راه حق تفسیر شده اند که به عنوان نمونه به چند حدیث اشاره می شود:

۱- در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق ع چنین می خوانیم:

□
النجم رسول الله و العلامات الأئمة عليهم السلام: "ستاره اشاره به پیامبر است و علامات امامان هستند" (۱).

عین همین مضمون از امام علی بن موسی الرضا ع نیز نقل شده است.

۲- در حدیث دیگری از امام باقر می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود:

"

نحن النجم "ستاره مائیم" (۲).

۳- و نیز در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده که پیامبر ص به علی ع فرمود:

انت نجم بنی هاشم "تو ستاره بنی هاشمی" (۳).

و در روایت دیگری فرمود:

انت احد العلامات "تو یکی از آن نشانه ها هستی" (۴).

اینها همه اشاره به تفسیر معنوی آیات فوق است.

ص: ۱۸۸

۱- ۱ و ۲ و ۳ و ۴) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۴۵.

-۲

-۳

-۴

اشاره

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۱۹) وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰) أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۱) إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لَا جَزْمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳)

ترجمه:

۱۹- خداوند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می سازید می داند.

۲۰- معبودهایی را که غیر از خدا می خوانند چیزی را خلق نمی کنند بلکه خودشان هم مخلوقند.

۲۱- آنها موجودات مرده ای هستند که هرگز استعداد حیات ندارند، و نمی دانند در چه زمانی عبادت کنندگان محشور می شوند.

۲۲- معبود شما خداوند یگانه است، اما آنها که به آخرت ایمان ندارند دلهایشان حق را انکار می کند، و مستکبرند.

۲۳- قطعاً خداوند از آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است او مستکبران را دوست نمی دارد.

معبودهای مرده و فاقد شعور!

از آنجا که در آیات گذشته به دو قسمت از مهمترین صفات خدا اشاره شد که هیچیک از آن در بتها و معبودهای ساختگی نیستند (خالقیت موجودات، و بخشیدن نعمتها) در نخستین آیات مورد بحث به سومین صفت "معبود حقیقی" اشاره می شود که علم و دانایی است، می گوید: "و خداوند می داند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می سازید" (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ).

پس چرا به دنبال بتها می روید که نه کمترین سهمی در خالقیت جهان دارند، نه کوچکترین نعمتی به شما بخشیده اند، و نه از اسرار درون و اعمال برون شما آگاهند؟ اینها چگونه معبودی هستند که فاقد همه صفات لازم و ارزشمندند؟! *** بار دیگر روی مساله خالقیت تکیه می کند، ولی از آیه مشابه آن که قبلا داشتیم فراتر می رود و می گوید: "معبودهایی را که آنها می خوانند نه تنها چیزی را خلق نمی کنند بلکه خودشان مخلوقند" (وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ).

تا کنون بحث در این بود که اینها خالق نیستند و به همین دلیل لایق عبادت نمی باشند اکنون می گوید آنها خود مخلوقند، نیازمند و محتاجند، با اینحال چگونه می توانند تکیه گاه انسانها گردند و گروهی از کارشان بکشایند؟ این چه داوری ابلهانه ای است؟! ***

از این گذشته "آنها موجودات مرده ای هستند که هرگز بویی از حیات نبرده و نه استعداد آن را دارند" (أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ).

آیا نباید معبود حد اقل موجود زنده ای باشد، و از نیاز یا عبادت عابدانش آگاه گردد؟ بنا بر این چهارمین صفت معبود حقیقی یعنی "حیات" نیز در آنها به کلی منتفی است.

سپس اضافه می کند "این بتها اصلاً نمی دانند در چه زمانی عبادت کنندگانشان مبعوث خواهند شد" (وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ).

اگر پاداش و جزا به دست آنها بود حد اقل باید از "رستاخیز بندگان خود" با خبر باشند، با این نادانی چگونه لائق عبادتند؟ و این پنجمین صفتی است که معبود به حق باید داشته باشد و آنها فاقد آنند (۱).

شاید بارها تا کنون گفته ایم که بت و بت پرستی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد، بسیار وسیعتر از خدایان ساختگی از سنگ و چوب و فلزات.

هر موجود و هر کسی را که تکیه گاه خود در برابر خدا قرار دهیم و سر نوشت خود را دست او بدانیم او بت ما محسوب می شود، به همین دلیل تمام آنچه در آیات فوق آمده درباره کسانی که امروز ظاهراً خداپرستند اما استقلال یک فرد مؤمن راستین را از دست داده و تکیه گاهی برای خود از بندگان ضعیف

ص: ۱۹۱

۱- ۱) در تفسیر آیه "أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ" مفسران غیر از آنچه در بالا گفتیم احتمالات دیگری هم داده اند، از جمله اینکه منظور این است که بتها نمی دانند کی مبعوث می شوند سپس به بعضی از آیات استشهاد کرده اند که می گوید: "مشرکان و بتهایشان هر دو در جهنم خواهند بود" (سوره انبیاء ۶۸). ولی روشن است که اگر منظور این باشد ارتباط قابل ملاحظه ای با محتوای آیات قبل و بعد نخواهد داشت، بنا بر این صحیح همان تفسیری است که در بالا آورده ایم (دقت کنید).

انتخاب کرده اند و به صورت وابسته زندگی می کنند، شامل می شود.

آنهایی که تصور می کنند قدرتهای بزرگ جهان می توانند تکیه گاه روزهای تاریکشان باشند، هر چند این قدرتها جهنمی هستند و بیگانه از خدا، آنها نیز عملاً بت پرست و مشرکند و باید به آنها گفت آیا این معبودهای شما چیزی آفریده اند؟ آیا سرچشمه نعمتی هستند؟ آیا از اسرار درون و برون شما آگاهند؟ و آیا می دانند شما چه زمانی مبعوث می شوید تا جزا و کیفرتان بدهند؟ پس چرا آنها را همچون بت می پرستید؟ *** به دنبال این استدلالات زنده و روشن بر نفی صلاحیت بتها، چنین نتیجه گیری می کنند؟ بنا بر این "معبود شما معبود واحدی است" (إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

و از آنجا که ایمان به مبدء و معاد همه جا با یکدیگر قرین و لازم و ملزوم یکدیگرند بلافاصله اضافه می کند: "آنها که ایمان به آخرت ندارند (و طبعاً ایمان درستی به مبدء نیز ندارند) دلهایشان حقیقت را انکار می کند و در برابر حق مستکبرند" (فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) (۱).

و گرنه دلائل توحید برای آنها که حقجو و متواضع در مقابل حقیقتند آشکار است، و هم دلائل معاد، ولی خوی استکبار و عدم تسلیم در برابر حق سبب می شود که آنها دائماً حالت انکار و نفی به خود بگیرند، حتی حقائق حسی را نیز منکر شوند تا آنجا که این معنی به صورت حالت و ملکه ای در می آید و با وجود آن هیچ سخن حق و دلیل و منطقی در آنها نفوذ نمی کند.

ص: ۱۹۲

۱ - ۱) کلمه "ف" در "فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ" چنان که می دانیم برای تفریع است، یعنی انکار قیامت و رستاخیز که از استکبار سرچشمه می گیرد به خاطر انکار مبدء است.

آیا دلائل زنده ای که در آیات قبل در زمینه عدم شایستگی بتها برای پرستش گذشت کافی نیست که هر ذی شعوری تصدیق کند بت لایق پرستش نیست؟ ولی باز می بینیم این جمعیت با کمال تعجب از پذیرفتن این حقیقت آشکار خودداری می کردند.

*** آخرین آیه مورد بحث بار دیگر روی علم خدا به غیب و شهود و پنهان و آشکار مجددا تکیه کرده، می گوید: قطعاً خداوند از آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است ("لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ").

این جمله در واقع تهدیدی است در برابر کفار و دشمنان حق که خدا از حال آنها هرگز غافل نیست، نه تنها برون بلکه درونشان را هم می داند و به موقع به حسابشان خواهد رسید.

آنها مستکبرانند، و "خداوند مستکبران را دوست نمی دارد" ("إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ").

چرا که استکبار در برابر حق اولین نشانه بیگانگی از خدا است.

کلمه "لا جرم" کلمه ای است مرکب از "لا" و "جرم" که معمولاً برای تاکید و به معنی "قطعاً" به کار می رود، و گاهی به معنی "لا بد" (ناچار) و حتی گاهی به معنی "قسم" استعمال می شود، مثل این که می گوئیم "لا جرم لافعلن" "سوگند می خورم که این کار را انجام می دهم".

و اما اینکه چگونه این معانی از "لا جرم" استفاده شده از این جهت است که "جرم" در اصل به معنی چیدن و قطع کردن میوه از درخت است، و هنگامی که "لا" بر سر آن در آید مفهومش این می شود که هیچ چیزی نمی تواند این موضوع را قطع کند، و از آن جلوگیری نماید و به این ترتیب معنی "مسلماً" و "ناچار" و گاهی "سوگند" از آن استفاده می شود.

مستکبران کیانند؟!

در چندین آیه از آیات قرآن "استکبار" به عنوان یک صفت ویژه کفار به کار رفته، و از همه آنها استفاده می شود، که منظور از آنها تکبر از قبول حق است.

در سوره نوح آیه ۷ می خوانیم: **وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيُغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا بِبَاهِمٍ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا:**

هنگامی که من این گروه بی ایمان را دعوت می کنم تا مشمول عفو تو شوند انگشتها را در گوش گذارده و در زیر لباس خود را پنهان می کنند، و در گمراهی اصرار می ورزند و در برابر حق استکبار دارند.

و در سوره "منافقین" آیه ۵ می خوانیم: **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَقْعُودُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ:** "و هنگامی که به آنها بگویی بیائید تا رسول خدا برای شما آمرزش بطلبد، سرپیچی می کنند و آنها را می بینی که مردم را از راه حق باز می دارند و استکبار می ورزند".

و در سوره "جاثیه" آیه ۸ درباره همین گروه می خوانیم: **يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا:** "آیات خدا را که بر او خوانده می شود می شنود، اما چنان با حالت استکبار اصرار بر کفر دارد که گویی آن آیات را هرگز نشنیده است!" و در حقیقت بدترین استکبار همان تکبر از قبول حق است، چرا که تمام راههای هدایت را به روی انسان می بندد و تمام عمر در بدبختی و گناه و بی ایمانی می ماند.

علی ع "در نهج البلاغه" در خطبه "فاصعه" صریحا شیطان را

به عنوان "سلف المستکبرین"^{۱۱۱} پیش کسوت و سر سلسله مستکبران معرفی می کند، چرا که او نخستین گام را در مخالفت با حق و عدم تسلیم در مقابل این واقعیت که آدم از او کاملتر است برداشت.

و به این ترتیب تمام کسانی که از پذیرش حق سر باز می زنند، خواه از نظر مالی تهیدست باشند یا متمکن، مستکبرند، ولی نمی توان انکار کرد که در بسیاری از اوقات تمکن زیاد مالی سبب می شود که انسان از پذیرش حق خودداری کند.

در روضه کافی از امام صادق ع می خوانیم:

و من ذهب یری ان له علی الآخر فضلا فهو من المستکبرین، فقلت انما یری ان له علیه فضلا بالعافیه اذا رآه مرتکبا للمعاصی؟ فقال هیهات هیهات! فلعله ان یکون قد غفر له، ما اتی، و انت موقوف تحاسب، أ ما تلوت قصه سحره موسی (ع) (۱).

"کسی که برای خود بر دیگری امتیاز قائل است، از مستکبران است - راوی حدیث می گوید از امام پرسیدم که آیا مانعی دارد اگر انسان کسی را مشغول گناه ببیند، برای خود که مرتکب گناه نیست امتیازی بر او قائل باشد؟ امام فرمود اشتباه کردی! چه بسا خدا سرانجام گناه او را ببخشد، ولی تو را در پای حساب حاضر سازد، آیا قصه ساحران زمان موسی را در قرآن نخواندی" (که یک روز به خاطر پاداش فرعون و تقرب به دربار او حاضر شدند در برابر پیامبر اولوا العزم پروردگار قیام کنند، ولی با دیدن چهره حق ناگهان تغییر مسیر دادند تا آنجا که در برابر تهدید فرعون به کشتن نیز مقاومت کردند و خدا آنها را مشمول عفو و رحمت خود قرار داد؟!).

ص: ۱۹۵

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٢٤) لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ
أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (٢٥) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَنَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (٢٦) ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ وَ يَقُولُ أَيُّ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ
الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (٢٧) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٢٨) فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (٢٩)

۲۴- و هنگامی که به آنها گفته شود پروردگار شما چه نازل کرده است! می گویند اینها (وحی الهی نیست) همان افسانه های دروغین پیشینیان است.

۲۵- آنها باید روز قیامت بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش کشند، و هم سهمی از گناهان کسانی را که بخاطر جهل گمراهشان ساختند، بدانید آنها بار سنگین بدی بر دوش می کشند.

۲۶- کسانی که قبل از ایشان بودند (نیز) از این توطئه ها داشتند، ولی خداوند به سراغ شالوده (زندگی) آنها رفت و آن را از اساس ویران کرد، و سقف بر سرشان از بالا فرو ریخت، و عذاب (الهی) از آنجایی که نمی دانستند به سراغشان آمد!

۲۷- سپس روز قیامت خدا آنها را رسوا می سازد، و می گوید شریکانی که شما برای من ساختید، و بخاطر آنها با دیگران دشمنی می کردید کجا هستند؟ (در این هنگام) عالمان می گویند: رسوایی و بدبختی، امروز بر کافران است.

۲۸- همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند، در این هنگام آنها تسلیم می شوند (و می گویند) ما کار بدی انجام نمی دادیم، آری خداوند به آنچه انجام می دادید عالم است.

۲۹- اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود، چه جای بدی است جایگاه مستکبران؟!

شان نزول

در تفسیر مجمع البیان می خوانیم که بر طبق بعضی از روایات آیه نخست درباره مقتسمین (تبعیض گران) که قبلا درباره آنها بحث شد نازل گردیده است، آنها ۱۶ نفر بودند که به چهار گروه تقسیم شدند و هر گروه چهار نفری بر سر راه مردم در یکی از جاده های مکه در ایام حج ایستادند تا پیش از آنکه مردم وارد شوند ذهن آنها را نسبت به قرآن و اسلام بدبین سازند، و بگویند محمد ص دین و آئین تازه ای نیاورده بلکه همان افسانه های دروغین پیشینیان است.

آنها که بار گناه دیگران را بر دوش می کشند

در آیات گذشته سخن از مستکبران بود که هرگز در برابر حق تسلیم نمی شدند، بلکه کوشش داشتند به نحوی از زیر بار آن شانه خالی کنند.

و در این آیات منطق همیشگی این گروه بی ایمان منعکس شده است، می گوید: "هنگامی که به آنها گفته شود پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟ در پاسخ می گویند اینها وحی الهی نیست، همان افسانه های دروغین پیشینیان است" (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

و با این تعبیر موزیانه دو مطلب را بیان می داشتند نخست اینکه سطح فکر ما از این مسائل بسیار برتر است، اینها افسانه ای بیش نیست که بر سرگرمی عوام الناس ساخته شده، و از این گذشته تازگی ندارد زیرا اولین بار نیست که انسانی چنین سخنانی را اظهار می دارد، حتی "محمد" از خود ابتکاری به خرج نداده همان اسطوره های گذشتگان را تکرار می کند.

"اساطیر" جمع "اسطوره" (۱) به حکایات و داستانهای خرافی و دروغین گفته می شود، و این کلمه ۹ بار در قرآن از زبان کفار بی ایمان در برابر انبیاء نقل شده است که غالباً برای توجیه مخالفت خود با دعوت رهبران الهی به این بهانه متوسل می شدند، و عجب اینکه همیشه کلمه "اساطیر" را با "اولین" توصیف می کردند، تا ثابت کنند اینها تازگی ندارد، و حتی گاه می گفتند "اینها مهم نیست ما هم اگر بخواهیم می توانیم مانند آن را بیاوریم"

ص: ۱۹۸

۱ - ۱) بعضی آن را جمع جمع دانسته اند به این ترتیب که "اساطیر" را جمع "اسطار" و "اسطار" را جمع "سطر" دانسته اند و بعضی معتقدند اساطیر از جمعهایی است که مفرد از جنس خود ندارد ولی مشهور همان است که ما در متن تفسیر آوردیم.

جالب اینکه مستکبران امروز نیز غالباً مودیانۀ برای فرار از حق و همچنین برای گمراه ساختن دیگران متوسل می شوند، حتی در کتب جامعۀ شناسی شکل به اصطلاح علمی به آن داده اند و مذهب را زائیدۀ جهل بشر و تفسیرهای مذهبیه را اسطوره ها می نامند! اما اگر درست به اعماق فکر آنها نفوذ کنیم می بینیم مسالۀ چیز دیگر است، آنها با مذاهب خرافیه و ساختگی هرگز جنگ و ستیز ندارند، بلکه خود عامل پیدایش یا نشر آنها، مخالفت آنها تنها با مذاهب راستین است که افکار انسانها را بیدار می کند، و زنجیرهای استعمار را در هم می شکنند و سد راه مستکبران و استعمارگران است.

آنها می بینند قبول تعلیمات مذهبیه که اصول عدل و انصاف را پیشنهاد می کند و با تبعیض و ستمگری و هر گونه خودکامگی می جنگد با نقشه های آنها مخالف است.

آنها می بینند پذیرش دستورات اخلاقی مذهب با هوسهای سرکش و آزادیهایی که مورد نظر آنها است سازگار نیست، مجموع این جهات سبب می شود که این سد و مانع را از سر راه خود بردارند، و حتماً باید پاسخی برای مردم درست کنند، چه پاسخی از این بهتر که آنها را به نام اسطوره و افسانۀ دروغین معرفی کنند.

آنچه متأسفانه آنها را در این برچسب زدن به مذهب تا حدی موفق می کند خرافاتی است که گاهی افراد نادان و بی اطلاع ساخته و پرداخته و به نام مذهب قالب می زنند، بر همه طرفداران مذهب راستین لازم است شدیداً با اینگونه خرافات به مبارزه برخیزند، و دشمنان را خلع سلاح کنند، این حقیقت را همه جا بنویسند و بگویند که اینگونه خرافات هیچگونه ارتباطی به مذاهب راستین

ندارد و دشمن نباید آن را دستاویز قرار دهد، و گرنه تعلیمات پیامبران هم در زمینه اصول عقائد مذهبی، و هم در زمینه مسائل عملی آن چنان با عقل و منطق هماهنگ است که جایی برای اینگونه تهمتها وجود ندارد.

*** آیه بعد نتیجه اعمال این کوردلان را چنین بیان می کند: "اینها باید روز رستاخیز هم بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش بکشند و هم سهمی از گناهان کسانی را که بخاطر جهل گمراه کرده اند!" (لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

"بدانید آنها بدترین وزر و مسئولیت را بر دوش می کشند" (أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ).

چرا که گاهی گفتار آنها سبب گمراهی هزاران نفر می شود، چقدر دشوار است که انسان هم بار گناهان خود را بر دوش کشد و هم بار گناهان هزاران نفر دیگر را، و هر گاه سخنان گمراه کننده آنها باقی بماند و سرچشمه گمراهی نسلها شود بار آنها نیز بر دوششان سنگینی می کند! جمله "لیحملوا" (باید این بار را بر دوش کشند) به صورت امر است، مفهومی بیان نتیجه و عاقبت کار است، درست همانند اینکه به کسی می گوئیم اکنون که این عمل خلاف را انجام دادی باید نتیجه آن را تحمل کنی و تلخی آن را بچشی (بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که "لام" لیحملوا لام عاقبت باشد).

"اوزار" جمع "وزر" به معنی بار سنگین و نیز به معنی گناه آمده است و اینکه به وزیر، "وزیر" گفته می شود برای اینکه مسئولیت سنگینی به دوش می کشد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه قرآن گفته است "قسمتی از بار گناهان کسانی را که گمراه کرده اند بر دوش دارند" و نگفته همه بار گناهان آنها را، با اینکه در روایات می خوانیم اگر کسی سنت بدی بگذارد تمام گناهان کسانی که به آن عمل کرده اند بر دوش می کشد.

بعضی از مفسران در پاسخ این سؤال گفته اند که "پیروان گمراه" دو نوع گناه دارند گناهانی را که به عنوان پیروی از رهبران مرتکب می شوند، و گناهانی را که مستقلاً دارند، آنچه بر دوش رهبران سنگینی می کند نوع اول است.

و بعضی "من" را در آیه فوق برای تبعیض نگرفته اند بلکه برای بیان اینکه گناهان پیروان بر دوش رهبران است دانسته اند.

ولی تفسیر دیگری به نظر می رسد که از همه اینها دلچسب تر است، و آن اینکه پیروان گمراه دو حالت دارند، گاهی آگاهانه به دنبال این رهبران منحرف می افتند که نظیرش را در طول تاریخ فراوان دیده ایم، در این صورت عامل گناه هم دستور رهبران است و هم تصمیم خودشان، و در اینجا است که یک سهم از مسئولیت گناهانشان بر دوش رهبران است (بی آنکه چیزی از گناهان آنها کاسته شود).

اما گاه می شود که پیروان بدون اینکه مایل باشند اغفال می شوند و تحت تاثیر وسوسه های رهبران گمراه قرار می گیرند که نمونه آن در میان مردم عوام در بسیاری از جوامع دیده می شوند، آنها حتی ممکن است با قصد "تقرب الی الله" به دنبال چنین برنامه هایی حرکت کنند، در این صورت همه بار گناهانشان بر دوش پیشوایان گمراه است، و خودشان اگر در تحقیق کوتاهی نکرده باشند مسئولیتی ندارند، ولی دسته اول که با علم و آگاهی تبعیت کرده اند مسلماً سر سوزنی از گناهشان کم نمی شود در عین اینکه پیشوایانشان سهمی از مسئولیت را

بر دوش می کشند.

ذکر این نکته نیز لازم است که تعبیر "بَغَيْرِ عِلْمٍ" دلیل بر آن نیست که پیروان این گمراهان هیچگونه آگاهی از وضع رهبرانشان نداشتند و به طور کلی اغفال شده بودند تا هیچگونه مسئولیتی شخصا نداشته باشند، بلکه این تعبیر همانند آنست که می گوئیم افراد جاهل و نادان زود به دام اغواگران می افتند، اما افراد دانا بسیار دیر.

لذا قرآن در آیات دیگر این پیروان را تبرئه نکرده و سهمی از مسئولیت را نیز برای آنان قائل شده است، چنان که در آیه ۴۷ و ۴۸ سوره مؤمن می خوانیم وَ إِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ - قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدِ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ: "گمراه کنندگان و گمراه شوندگان در دوزخ با هم بحث و جدل می کنند، پیروان نادان و ضعیف به مستکبرین می گویند ما پیرو شما بودیم، آیا سهمی از آتش را به جای ما می پذیرید؟! آنها پاسخ می دهند ما همگی در دوزخیم خداوند حکم (عادلانه ای) بین بندگانش کرده است!" *** آیه بعد به بیان این نکته می پردازد که این اولین بار نیست که مستکبران به رهبران الهی تهمت می زنند و وحی آسمانی را اساطیر اولین می شمارند، بلکه "آنهايي که قبل از اينها بودند نیز از این گونه توطئه ها داشتند، ولی خداوند به سراغ شالوده زندگی آنها رفت و از اساس آن را ویران نمود، و سقف بر سرشان از بالا فرود آمد!" (قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ).

"و عذاب و مجازات الهی از آنجا که باور نمی کردند و نمی دانستند به سراغشان آمد" (وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ).

ص: ۲۰۲

گر چه بعضی از مفسران آیه فوق را به جریان کار "نمرود" و ساختمانی که به پندارش برای صعود به آسمان و مبارزه با خدای آسمان!! ساخته بود تفسیر کرده اند، و بعضی دیگر به جریان بخت النصر، ولی مسلم است که مفهوم آیه عام است، و توطئه های همه مستکبران و رهبران گمراه را در بر می گیرد.

جالب اینکه قرآن می گوید: خداوند برای بر هم زدن توطئه های این مستکبران اقدام روبنایی نمی کند، بلکه به سراغ ریشه و زیربنای کار آنها رفته، تشکیلاتشان را از اساس به هم می ریزد، و سقفها را بر سرشان فرود می آورد.

آری چنین است مجازات الهی درباره این گونه افراد.

مسلم ریشه کن کردن ساختمان و فرود آمدن سقف، ممکن است اشاره به ساختمان و سقف ظاهری آنها باشد که بر اثر زلزله ها و صاعقه ها در هم کوبیده شد و بر سر آنان فرود آمد، و ممکن است کنایه از سازمان و تشکیلات آنها باشد که به فرمان خدا از ریشه بر کنده شد، و نابود گشت، ضمناً مانعی ندارد که آیه اشاره به هر دو معنی باشد.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که قرآن بعد از ذکر کلمه "سقف" تعبیر به "مِنْ فَوْقِهِمْ" می کند، با اینکه مسلماً سقف همیشه در طرف بالا است، این ممکن است به خاطر تاکید باشد و هم به خاطر بیان این نکته که گاهی ممکن است سقف فرود آید ولی صاحب خانه در آنجا نباشد اما در مورد این تبهکاران سقف فرود آمد و آنها زیر آن بودند و نابود شدند تاریخ امروز و گذشته چقدر زنده و روشن صحنه های این مجازات الهی را نشان می دهد، زورمندان و جبارانی بوده اند که دستگاه خویش را آن چنان مستحکم می پنداشتند که نه برای خود بلکه برای آینده فرزندانشان در آن دستگاه نقشه می کشیدند و طرح می ریختند و ظاهراً تمام مقدمات برای حفظ قدرت و ثبات نظامشان را فراهم ساخته بودند، ولی ناگهان از همانجا که آنها

هیچ فکرش را نمی کردند عذاب الهی به سراغشان آمد و سقف بارگاهشان را بر سرشان فرو ریخت، آن چنان نابود یا پراکنده شدند که گویی هرگز بر صفحه زمین نبودند! *** آنچه گفته شد عذاب دنیای آنها است ولی مجازات آنها به همین جا پایان نمی گیرد، بلکه "بعد از این در روز رستاخیز خدا آنها را رسوا می سازد" (ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ).

و آنها را مورد سؤال قرار می دهد" و می گوید کجا هستند آن شریکانی که شما برای من ساخته بود، و به آنها عشق می ورزیدید، و به خاطر آنها با دیگران به مجادله و حتی دشمنی برمی خاستید؟! (وَ يَقُولُ أَإِنَّ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ) (۱).

در اینجا آنها پاسخی برای این سؤال مسلماً ندارند ولی "عالمان در آنجا زبان به سخن می گشایند و می گویند شرمندگی و رسوایی و همچنین بدبختی امروز برای کافران است" (قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ).

و از اینجا روشن می شود که سخن گویان در قیامت، عالمان و دانشمندانند چرا که در آن محضر بزرگ باید سخنی گفت که خلافتی در آن نباشد و این از کسی جز عالمان با ایمان ساخته نیست.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت ع تفسیر به امامان معصوم شده است، به خاطر آن است که آنها مصداق اتم و اکمل عالمان با ایمانند (۲).

ص: ۲۰۴

۱- ۱) تشاقون از ماده شقاق به معنی مخالفت و دشمنی است و اصل آن از ماده "شق" به معنی نصف کردن (و شکاف ایجاد نمودن) آمده است.

۲- ۲) به تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۰ مراجعه فرمائید.

ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از این سؤال و جواب که میان مشرکان و عالمان رد و بدل می شود کشف مطلب پنهان و مکتومی نمی باشد، بلکه این خود یک نوع مجازات و کیفر روانی است، به خصوص اینکه مؤمنان آگاه در این جهان همواره مورد ملامت و سرزنش این مشرکان مغرور بودند، و در آنجا باید این مغروران کیفر خود را از همین راه ببینند و مورد ملامت و شماتت واقع شوند در جایی که هیچ راه انکار و نجات برای آنها نیست.

*** آیه بعد توصیفی از کافران می کند که آیه قبل با نام آنها پایان یافته بود با تعبیری که درس تکان دهنده ای برای بیدار کردن غافلان و بیخبران است می گوید "آنها کسانی هستند که فرشتگان مرگ روح آنها را می گیرند، در حالی که به خود ظلم کرده بودند" (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ).

زیرا انسان هر ظلم و ستمی کند در درجه اول به خودش باز می گردد و خانه خویشتن را قبل از خانه دیگران ویران می سازد، چرا که گام اول ظلم گام اول ویرانگری ملکات درونی و صفات برجسته خود انسان است، و از این گذشته بنیاد ظلم در هر جامعه ای برقرار شود، با توجه به پیوندهای اجتماعی، سرانجام دور می زند و به خانه ظالم بر می گردد.

اما آنها هنگامی که خود را در آستانه مرگ می بینند و پرده های غرور و غفلت از مقابل چشمانشان کنار می رود "فورا تسلیم می شوند، و می گویند ما کار بدی انجام نمی دادیم" (!فَالْقَوُّوا السَّلْمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ).

چرا آنها انجام هر گونه کار بد را انکار می کنند؟ آیا دروغ می گویند، به خاطر اینکه دروغ بر اثر تکرار، صفت ذاتی آنها شده است؟ و یا می خواهند بگویند ما می دانیم این اعمال را انجام داده ایم ولی اشتباه کرده ایم و سوء نیت نداشته ایم، ممکن است هر دو باشد.

ولی بلافاصله به آنها گفته می شود شما دروغ می گوئید، اعمال زشت فراوانی انجام دادید "آری خداوند از اعمال و همچنین از نیت‌های شما با خبر است" (بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

بنا بر این جای انکار کردن و حاشا نمودن نیست! *** "اکنون که چنین است از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود" (فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا).

"چه جای بدی است جایگاه متکبران" (فَلْيَسَّ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ).

نکته ها:

اشاره

۱- سنت حسنه و سيئه

برای انجام یک عمل قطعاً مقدمات زیادی لازم است، و در این میان نقش رهبران و ارشاد کنندگان و یا وسوسه گران، نقش مهمی است، همچنین نقش سنت‌های خوب یا زشت و ننگین که زمینه فکری و اجتماعی را برای این گونه اعمال فراهم می کند نمی توان از نظر دور داشت، بلکه گاه می شود که نقش رهبران، و یا سنت گذاران بر همه عوامل دیگر پیشی می گیرد.

از این رو هیچ دلیلی ندارد که آنها شریک جرم و یا شریک در نیکیه نباشند.

روی همین منوط در آیات قرآن و روایات اسلامی به مساله "دلالت بر نیکی و بدی" و یا "سنت گذاردن، اعم از نیک و بد" تکیه فراوان شده است.

در آیات فوق خواندیم که مستکبران گمراه و اغواگر، هم بار گناهان خویش را بر دوش می کشند و هم سهمی از بار گناهان پیروانشان را (بی آنکه از مسئولیت پیروان کاسته شود).

ص: ۲۰۶

این موضوع تا آنجا مورد اهمیت، که به گفته پیامبر اسلام ص

الذال علی الخیر کفاعله: "آن کس که دعوت به نیکی می کند همانند فاعل آنست" (۱).

در حدیثی که در ذیل آیات فوق، از پیامبر ص نقل شده می خوانیم:

ایما داع دعی الی الهدی فاتبع، فله مثل اجورهم، من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و ایما داع دعی الی ضلاله فاتبع علیه، فان علیه مثل اوزار من اتبعه، من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئا! "هر کسی دعوت به هدایت کند و از او پیروی کنند، پاداشی همچون پاداش پیروانش خواهد داشت، بی آنکه از پاداش آنها چیزی کاسته شود. و هر کس دعوت به ضلالت کند و از او پیروی کنند همانند کیفر پیروانش را خواهد داشت، بی آنکه از کیفر آنها کاسته شود" (۲).

و از امام باقر ع چنین نقل شده:

من استن بسنه عدل فاتبع کان له اجر من عمل بها، من غیر ان ینتقص من اجورهم شیء و من استن سنه جور فاتبع کان علیه مثل وزر من عمل به، من غیر ان ینتقص من اوزارهم شیء:

"کسی که سنت عدلی ایجاد کند و از آن پیروی شود همانند پاداش کسانی را که به آن عمل می کنند خواهد داشت، بی آنکه از پاداش آنها کم شود و کسی که سنت ظلمی بگذارد و از آن پیروی شود همانند گناه کسانی که به آن عمل می کنند خواهد داشت، بی آنکه چیزی از گناهان آنها کاسته شود" (۳).

به همین مضمون روایات متعدد دیگری از پیشوایان معصوم نقل شده که شیخ حر عاملی (ره) در جلد یازدهم وسائل "کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر"

ص: ۲۰۷

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۴۳۶.

۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۳- ۳) وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۴۳۷.

باب شانزدهم، آنها را جمع آوری کرده است.

در صحیح مسلم نیز حدیثی از پیامبر اسلام ص به مضمون زیر آمده است:

پیامبر ص در میان یاران نشسته بود، جمعی پا برهنه و فاقد لباس خدمتش رسیدند در حالی که شمشیرها را بر کمر بسته بودند (و آماده جهاد بودند) از مشاهده فقر آنها، چهره پیامبر ص دگرگون شد، به خانه رفت و سپس برگشت و به بلال دستور داد مردم را دعوت به اجتماع و نماز کند، بعد از برگزاری نماز پیامبر خطبه ای خواند و فرمود: ای مردم از خدا بترسید همان خدایی که شما را همگی از یک نفس آفرید و بدانید خدا مراقب شما است، مردم! تقوا پیشه کنید و به فکر فردای قیامت باشید، هر کدام بتوانید از دینار، درهم، لباس، گندم، خرما، حتی بخشی از یک دانه خرما به نیازمندان کمک کنید.

در این هنگام مردی از انصار، کیسه پولی آورد که در دستش جای نمیگرفت این امر سبب تشویق مردم شد و پشت سر هم کمکهای مختلف فراهم کردند بحدی که دو کوبه از مواد غذایی و لباس جمع شد، آثار سرور در چهره پیامبر ص نمایان گشت در این هنگام فرمود:

من سن فی الاسلام سنه حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء و من سن فی الاسلام سنه سیئه کان علیه وزرها و وزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء (۱).

معنی این بخش از حدیث همانند احادیث سابق است.

در اینجا سؤالی پیش می آید که این احادیث و مانند آن از آیات قرآن، با آیه ۱۶۴ انعام \square وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرٰی \square (کسی گناه دیگری را بر دوش نمی کشد) چگونه سازگار است؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته کاملاً روشن است، و آن اینکه اینها

ص: ۲۰۸

۱- ۱) صحیح مسلم جلد ۲ صفحه ۷۰۴ (باب الحث علی الصدقه و لو بشق تمره).

مسئول گناهان دیگری نیستند بلکه مسئول گناهان خویشند، زیرا در تحقق گناه دیگران شرکت داشتند و از یک نظر گناه خودشان محسوب می شود.

۲- تسلیم بیهوده!

کتر کسی پیدا می شود که حقیقت را در مرحله شهود ببیند و باز هم آن را انکار کند، به همین دلیل گنهکاران و ستمگران هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند و پرده های غفلت و غرور کنار می رود و چشم برزخی پیدا می کنند اظهار ایمان می کنند، همانگونه که در آیات فوق خواندیم "فَالْقَوُّوا السَّلْمَ".

منتها در این هنگام سخنان مختلفی دارند، بعضی اعمال زشت خود را حاشا می کنند و می گویند: ما عمل بدی انجام ندادیم (همانگونه که در آیات فوق آمده) یعنی آن قدر دروغ گفتند که دروغ جزء خمیره وجودشان شده و با اینکه می دانند جای دروغ نیست باز هم دروغ می گویند! حتی از بعضی آیات قرآن استفاده می شود که در رستاخیز نیز جمعی دروغ می گویند قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ: "مشرکان می گویند سوگند به پروردگار که ما مشرک نبودیم!" (سوره انعام آیه ۲۳).

بعضی دیگر اظهار ندامت می کنند و تقاضای بازگشت به دنیا (سوره سجده آیه ۱۲).

بعضی دیگر تنها ابراز ایمان می کنند مانند فرعون (سوره یونس - ۹۰) ولی به هر حال هیچیک از این سخنان پذیرفته نخواهد شد، چرا که وقت آن گذشته است و این گونه ابراز ایمان جنبه اضطراری دارد و کرارا گفته ایم که ایمان اضطراری بی اثر است.

اشاره

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلِمَنْ دَارَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰)
 جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (۳۱) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ
 يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲)

ترجمه:

۳۰- و هنگامی که پرهیزگاران گفته می شد پروردگار شما چه نازل کرده است؟ میگفتند:

خیر(و سعادت) برای کسانی که نیکی کردند در این دنیا نیکی است، و سرای آخرت از آنهم بهتر است، و چه خوب است سرای پرهیزکاران.

۳۱- باغهایی از بهشت جاویدان است که همگی وارد آن می شوند، نهرها از زیر آن جریان دارد و هر چه را بخواهند در آنجا هست! ۳۲- همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند به آنها می گویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید!

سرنوشت پاکان و نیکان

در آیات گذشته اظهارات مشرکان درباره قرآن و نتایج آن را خواندیم، اما در آیات مورد بحث، اعتقاد مؤمنان را با ذکر نتایجش می خوانیم:

نخست می گوید: "هنگامی که به پرهیزگاران گفته می شود پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟ می گویند خیر و نیکی" (وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا).

در تفسیر قرطبی می خوانیم در آن هنگام که پیامبر ص در مکه بود، در موسم حج که از اطراف جزیره عربستان مردم گروه گروه وارد مکه می شدند، چون جسته گریخته مطالبی درباره پیامبر اسلام ص به گوششان رسیده بود، با افراد مختلف که روبرو می شدند از آنها پیرامون این موضوع سؤال میکردند، هر گاه از مشرکان این سؤال را می کردند آنها می گفتند: چیزی نیست، همان افسانه های خرافی و اسطوره های پیشینیان، و هر گاه با مؤمنان روبرو می شدند و این سؤال را مطرح می کردند و می گفتند پروردگار ما جز خیر و نیکی نازل نکرده است.

چه تعبیر رسا و زیبا و جامعی؟ "خیر" آنها خیر مطلق، که مفهوم گسترده اش همه نیکیها، سعادتها و پیروزیهای مادی و معنوی را در بر می گیرد، خیر در رابطه با دنیا، خیر در رابطه با آخرت، خیر برای فرد و خیر برای جامعه، خیر در زمینه تعلیم و تربیت و در زمینه سیاست و اقتصاد و امنیت و آزادی خلاصه خیر از هر نظر (زیرا می دانیم هنگامی که متعلق یک کلمه را حذف کنیم مفهوم آن عمومیت پیدا خواهد کرد).

ذکر این نکته نیز لازم است که درباره قرآن تعبیرات گوناگونی در خود

قرآن وارد شده است، تعبیر به نور، شفاء، هدایت، فرقان (جدا کننده حق از باطل) حق، تذکره و مانند اینها، ولی شاید این تنها آیه ای است که در آن تعبیر به "خیر" شده است و می توان گفت همه آن مفاهیم خاص، در این مفهوم عام جمع است.

ضمناً تفاوت تعبیری که مشرکان و مؤمنان درباره قرآن می کردند، قابل ملاحظه است: مؤمنان می گفتند: خیرا یعنی انزل خیرا (خداوند خیر و نیکی نازل کرده است) و به این وسیله ایمان خود را به وحی بودن قرآن آشکار می ساختند (۱).

اما هنگامی که از مشرکان سؤال می کردند پروردگارتان چه چیز نازل کرده، آنها می گفتند اینها اساطیر الاولین است، و به این ترتیب، وحی بودن قرآن را به کلی انکار می کردند (۲).

سپس همانگونه که در آیات گذشته، نتیجه اظهارات مشرکان، به صورت کفرهای مضاعف دنیوی و اخروی، مادی و معنوی، بیان شد، در آیه مورد بحث نتیجه اظهارات مؤمنان به این صورت بیان شده است: "برای کسانی که نیکی کردند در این دنیا نیکی است" (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ).

جالب اینکه "حسنه" که پاداش آنها همانند خیر که "اظهار" آنها بوده، مطلق گذاشته شده است و انواع حسنات و نعمتهای این جهان را در بر می گیرد، این پاداش دنیای آنها است، سپس اضافه می کند "سرای آخرت از این هم بهتر است، و چه خوبست سرای پرهیزکاران؟"

ص: ۲۱۲

-
- ۱-۱) خیرا در حقیقت مفعول است برای فعل محذوف و در تقدیر انزل خیرا بوده است.
 - ۲-۲) اساطیر الاولین، خبر است برای مبتدای محذوف و در تقدیر هذه اساطیر الاولین بوده است.

(وَ لِدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لِنِعْمِ دَارُ الْمُتَّقِينَ).

باز در این تعبیر به کلمه "خیر" و جمله "لِنِعْمِ دَارُ الْمُتَّقِينَ" برخورد می کنیم که هر دو، مطلقند با مفهوم گسترده شان، و باید هم چنین باشد چرا که پاداشها، بازتابهایی هستند از اعمال انسانها، در کیفیت و کمیت آنها!

ضمنا از آنچه گفتیم روشن شد که جمله لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا... تا آخر آیه ظاهرا کلام خدا است، و قرینه مقابله میان این آیات و آیات گذشته، این معنی را تقویت می کند، هر چند بعضی از مفسران، در تفسیر آن دو احتمال داده اند، نخست اینکه کلام خدا باشد، و دیگر اینکه دنباله کلام پرهیزکاران است.

*** آیه بعد سرای پرهیزکاران را که قبلا بطور سربسته بیان شد، توصیف کرده می گوید: "سرای پرهیزکاران باغهای جاویدان بهشت است که همگی وارد آن می شوند" (جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا).

"نهرهای جاری از پای درختان آنها می گذرد" (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

تنها مساله باغ و درخت مطرح نیست، بلکه "هر چه بخواهند در آنجا هست" (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ).

آیا تعبیری از این وسیعتر و مفهومی از این جامعتر درباره نعمتهای بهشتی پیدا می شود؟ حتی این تعبیر از تعبیری که در آیه ۷۱ سوره زخرف آمده است وسیعتر به نظر می رسد آنجا که می گوید وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ: "در بهشت هر آنچه دلها بخواهد و چشم ها از آن لذت برد وجود دارد" آنجا سخن از خواست دلها است و اینجا سخن از خواست مطلق (یشان) است.

بعضی از مفسران از مقدم بودن "لَهُمْ فِيهَا" بر "مَا يَشَاءُونَ" انحصار

استفاده کرده اند یعنی تنها در آنجا است که انسان هر چه را بخواهد می یابد و گرنه چنین امری در دنیا غیر ممکن است!

*** گفتیم آیات مورد بحث که توضیحی از چگونگی زندگی و مرگ پرهیزکاران است هماهنگ و همقرینه با آیات گذشته است که از مشرکان مستکبر سخن می گفت، در آنجا خواندیم که فرشتگان مرگ آنها را قبض روح می کنند در حالی که ستمگرند و مرگ آنها آغاز دوران جدیدی از بدبختی آنهاست و سپس به آنها فرمان داده می شود که به درهای جهنم ورود کنید.

اما در اینجا می خوانیم که "پرهیزکاران کسانی هستند که فرشتگان قبض ارواح، روح آنان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند" (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ).

پاکیزه از آلودگی شرک پاکیزه از ظلم و استکبار و هر گونه گناه.

در اینجا فرشتگان "به آنها می گویند سلام بر شما باد" (يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ).

سلامی که نشانه امنیت و سلامت و آرامش کامل است.

سپس می گویند "وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید" (أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

تعبیر به "توفاهم" (روح آنها را دریافت می دارند) تعبیر لطیفی است درباره مرگ، اشاره به اینکه مرگ به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز نیست، بلکه انتقالی است از یک مرحله به مرحله بالاتر.

در تفسیر المیزان می خوانیم که در این آیه، سه موضوع مطرح است:

۱- طیب و پاکیزه بودن ۲- سلامت و امنیت از هر نظر ۳- راهنمایی به بهشت.

این سه موهبت همانست که در آیه ۸۲ سوره انعام نظیر آن را می خوانیم الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ
الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ: "آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستمی نیالودند، امنیت برای آنها است، و هدایت می
شوند".

ص: ۲۱۵

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
(۳۳) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ لِحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۴) وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ
نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْهُنَّ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵) وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي
كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۳۶) إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۷)

۳۳- آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند یا فرمان پروردگارت (دائر بمجازاتشان) فرا رسد (آن گاه توبه کنند، که توبه آنها در آن زمان بی اثر است؟ آری) آنها که پیش از ایشان بودند نیز چنین کردند، خداوند به آنها ستم نکرد، ولی آنان به خویشتن ستم نمودند.

۳۴- و سرانجام سیئات اعمالشان به آنها رسید و آنچه را استهزا می کردند (از وعده های عذاب) بر آنها وارد شد.

۳۵- مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست نه ما، و نه پدران ما غیر او را عبادت نمی کردند و چیزی را بدون اجازه او تحریم نمی نمودیم (آری) آنها که قبل از ایشان بودند نیز همین کارها را انجام دادند، ولی آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟! ۳۶- ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را پرستید، و از طاغوت اجتناب کنید خداوند گروهی را هدایت کرد، و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت پس در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود؟ ۳۷- هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی (سودی ندارد) چرا که خداوند کسی را که گمراه ساخت هدایت نمی کند و یاورانی نخواهند داشت.

وظیفه پیامبران ابلاغ آشکار است

بار دیگر به تجزیه و تحلیل، پیرامون طرز فکر و برنامه مشرکین و مستکبرین

پرداخته و با زبان تهدید می گوید:

آنها چه انتظاری می کشند؟" آیا انتظار این را دارند که فرشتگان مرگ به سراغشان بیایند، درهای توبه بسته شود، پرونده اعمال پیچیده گردد و راه بازگشت باقی نماند؟! (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ).

و یا اینکه انتظار می کشند "فرمان پروردگارت دائر به عذاب و مجازات آنها صادر گردد"؟! (أَوْ يَأْتِي أَمْرٌ رَبِّكَ).

که در این حال نیز درهای توبه بسته خواهد شد و راه بازگشت و جبران نیست، این چه طرز تفکری است که آنها دارند، و چه لجاجت و سرسختی ابلهانه ای؟ در اینجا "ملائکه" گرچه بطور مطلق ذکر شده ولی با توجه به آیات گذشته که سخن از فرشتگان قبض ارواح می نمود اشاره به همین مطلب است.

و جمله **يَأْتِي أَمْرٌ رَبِّكَ** (فرمان خدا فرا رسد) گرچه احتمالات مختلفی را می پذیرد، اما با توجه به اینکه این تعبیر در آیات مختلفی از قرآن به معنی نزول عذاب آمده است در اینجا نیز همین معنی را می رساند، و به هر حال مجموع این دو جمله تهدیدی است برای این مستکبران که اگر اندرزه‌های الهی و پیامبران او شما را بیدار نکنند تازیانه‌های عذاب و مرگ بیدار خواهد ساخت، اما در آن زمان دیگر بیدار شدن سودی ندارد.

سپس اضافه می کند تنها این گروه نیستند که این چنین می کنند بلکه "مشرکان و مستکبرین پیشین نیز چنین کردند" (كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

"خداوند به آنها ستم نکرد ولی آنها به خویشان ستم کردند" (وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

چرا که آنها در حقیقت تنها نتیجه اعمال خود را باز می یابند.

این جمله بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که هر ظلم و ستم و شری

از انسان سر می زند سرانجام دامن خودش را می گیرد، بلکه قبل از همه به آنها می رسد، زیرا عمل بد، آثار شوم خود را در روح و جان فاعلش می پاشد، قلبشان تاریک و روحشان آلوده و آرامشان نابود خواهد شد.

*** باز به نتیجه اعمال آنها می پردازد و می گوید: "سرانجام، سیئات اعمالشان به آنها رسید" (فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا).

"و آنچه را استهزاء می کردند (از وعده های عذاب الهی) بر آنها وارد شد" (وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).

جمله "حاق بهم" به معنی "وارد شد بر آنها" می باشد، اما بعضی مانند قرطبی در ذیل آیه مورد بحث، و فرید و جدی در تفسیرش به معنی احاطه کردن گرفته اند، و می توان معنی جامعی برای آن ذکر کرد که هم وارد شدن را بگیرد و هم احاطه کردن را.

و به هر حال تعبیر آیه فوق که می گوید "سیئات اعمالشان به آنها رسید" باز این واقعیت را تاکید می کند که این اعمال انسان است که دامان او را در این جهان و آن جهان می گیرد و در چهره های مختلف تجسم می یابد و او را رنج و آزار و شکنجه می دهد نه چیز دیگر (۱).

*** آیه بعد به یکی از منطق های سست و بی اساس مشرکان اشاره کرده می گوید: "مشرکان گفتند اگر خدای می خواست نه ما و نه نیاکان ما غیر او را عبادت نمی کردیم" و به سراغ بتها نمی رفتیم (وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا).

ص: ۲۱۹

(۱-۱) بنا بر این هیچ لزومی ندارد که ما کلمه "جزاء" را قبل از "سیئات" در تقدیر بگیریم.

"و چیزی را بدون اذن او تحریم نمی نمودیم" (وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ).

این جمله اشاره به قسمتی از چهارپایانی است که مشرکان در عصر جاهلیت، از پیش خود تحریم کرده بودند، و به خاطر آن شدیداً مورد انتقاد از طرف پیامبر اسلام واقع شدند.

خلاصه اینکه آنها می خواستند ادعا کنند که آنچه ما انجام می دهیم، از پرستش بتها، و حرام و حلال کردنها، همه مورد رضای خدا است و بدون اذن او نیست.

این سخن ممکن است به این معنی باشد که آنها عقیده به "جبر" داشتند، و همه چیز را بسته به فرمان سرنوشت می دانستند (همانگونه که بسیاری از مفسران فهمیده اند).

ولی این احتمال نیز وجود دارد که آنها این سخن را به خاطر اعتقاد به جبر نمی دانستند بلکه می خواستند چنین استدلال کنند که اگر اعمال ما مورد رضای خدا نیست پس چرا قبلاً پیامبرانی نفرستاده و از آن نهی نکرده است، چرا از همان روز اول به نیاکان ما نگفت من به این کار راضی نیستم، این سکوت او دلیل بر رضای او است! این تفسیر با ذیل این آیه و آیات بعد سازگارتر است.

لذا بلافاصله می فرماید: "پیشینیان آنها نیز همین کارها را انجام دادند (و به همین بهانه ها متوسل شدند) ولی آیا پیامبران الهی وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟" (كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

یعنی اولاً اینکه می گوئید خداوند سکوت کرده هرگز سکوت نکرده است، و هر پیامبری آمده آشکارا دعوت به توحید و نفی شرک نموده است، ثانیاً

وظیفه خدا و پیامبر مجبور ساختن نیست، بلکه نشان دادن راه و ارائه طریق است و این کار انجام شده است.

ضمناً جمله **كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** (کسانی که قبل از آنها بودند نیز همین گونه انجام دادند) یک نوع دلداری برای پیامبر است که بدانند این کارهایی که آنها می کنند همانست که بر سر همه پیامبران آورده اند، محزون مباش و سخت استقامت کن و بایست که خدا یار و یاور تو است.

*** به دنبال اعلام این واقعیت که وظیفه پیامبران تنها ابلاغ آشکار است، آیه بعد اشاره کوتاه و جامعی به وضع دعوت پیامبران کرده، می گوید: "ما در هر امتی رسولی فرستادیم" (**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا**).

"امت" از کلمه "ام" به معنی مادر و یا به معنی هر چیزی که دیگری را به خود ضمیمه می کند آمده است، و از این رو به هر جماعتی که در میان آنها یک نوع وحدت، از نظر زمان یا مکان یا تفکر و یا هدف بوده باشد امت میگویند، و از بررسی موارد استعمال آن در قرآن که به ۶۴ مورد بالغ می شود این واقعیت تایید می گردد.

سپس اضافه می کند که محتوای دعوت همه این رسولان این بود "خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید" (**أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**) (۱).

به این ترتیب دعوت به سوی "توحید" و "مبارزه با طاغوت" اساس دعوت تمام پیامبران را تشکیل می داده، و نخستین چیزی بوده است که همه بدون استثناء به آن دعوت می کردند، چرا که اگر پایه های توحید محکم نشود، و طاغوتها از جوامع انسانی و محیط افکار طرد نگردند، هیچ برنامه اصلاحی قابل پیاده کردن نیست.

ص: ۲۲۱

□
(۱-۱) این جمله در تقدیر چنین بوده است ليقول لهم اعبدوا الله...

"طاغوت"، همانگونه که قبلاً نیز گفته ایم، صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنی متجاوز و متعدی از حد و مرز است، و به هر چیزی که وسیله تجاوز از حد گردد نیز گفته می شود، از این جهت به شیطان، بت، حاکم جبار و ستمگر و مستکبر، و بالاخره مسیری که به غیر حق منتهی گردد، طاغوت گفته می شود.

این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می شود، هر چند گاهی آن را به "طواغیت" جمع می بندند.

اکنون بینیم نتیجه دعوت انبیا به توحید به کجا رسید، در اینجا قرآن می گوید:

"گروهی از آن امتهای کسانی بودند که خدایشان هدایت کرد" (فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ).

"و گروهی از آنان ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت" (وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ).

گرچه باز در این آیه پیروان مکتب جبر سر و صدا بلند کرده اند این هم دلیل دیگری بر مکتب ما! ولی کرارا گفته ایم اگر آیات هدایت و ضلالت را در کنار هم بچینیم هیچگونه ابهامی در آنها نیست، و نه تنها اشاره ای به جبر نمی کند بلکه به وضوح مسأله اختیار و اراده و آزادی انسان را بیان می دارد، چرا که بسیاری از آیات قرآن می گوید هدایت و ضلال الهی به دنبال شایستگیها یا ناشایستگیهایی است که در انسانها بر اثر اعمالشان پیدا می شود.

خداوند ظالمان، مسرفان، دروغگویان و مانند آنها را، طبق صریح آیات قرآن، هدایت نمی کند، ولی به عکس آنهایی که در راه خدا جهاد و تلاش و کوشش می کنند و آنهایی که دعوت پیامبران را می پذیرند، همه را مشمول الطاف خود قرار داده و در مسیر پر فراز و نشیب تکامل و سیر الی الله هدایتشان می کند، ولی گروه اول را به حال خود وا می گذارد، تا نتیجه اعمالشان دامان آنها را بگیرد

و در بیراهه ها سرگردان شوند.

و از آنجا که خاصیت اعمال اعم از نیک و بد از ناحیه خدا است، نتایج آنها را می توان به خدا نسبت داد.

آری سنت خداوند بر این است که نخست اقدام به هدایت تشریحی می کند، یعنی پیامبران را مبعوث می دارد تا هماهنگ با فطرت، مردم را به توحید و نفی طاغوت دعوت کنند، و به دنبال این هدایت تشریحی، هر شخص و گروهی لیاقت و شایستگی از خود نشان داد مشمول لطف او و هدایت تکوینی اش می گردد.

آری این است سنت همیشگی خدا، نه آن گونه که فخر رازی و امثال او از طرفداران مکتب جبر گفته اند که خداوند نخست به وسیله انبیاء دعوت می کند، و بعد خودش ایمان و کفر را جبراً در افراد (بدون هیچ دلیلی) می آفریند و عجب اینکه هیچ سؤال و پرسشی از خدا در این زمینه نمی توان کرد؟ راستی چه ترسیم وحشتناکی از خدا کرده اند که با هیچ عقل و عاطفه و منطقی سازگار نیست.

جالب توجه اینکه تعبیر آیه فوق در مورد هدایت و ضلالت متفاوت است:

در مورد اول می گوید "گروهی را خدا هدایت کرد" اما در مورد دوم نمی گوید "گروهی را خدا گمراه ساخت" بلکه می گوید حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ (گمراهی برای آنها ثابت شد و دامانشان را چسبید!).

این تفاوت در تعبیر ممکن است اشاره به واقعیتی باشد که در آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات وارد شده است که خلاصه اش چنین است:

در رابطه با مساله هدایت بیشترین سهم مربوط به مقدماتی است که خدا آفریده، عقل داده، فطرت را برای توحید بسیج کرده، پیامبران را فرستاده، آیات تشریحی و تکوینی را ارائه نموده است، تنها یک تصمیم گیری آزادانه از ناحیه بندگان کافی است که آنها را به سر منزل مقصود برساند.

ولی در مساله ضلالت تمام سهم را بندگان گمراه دارند، زیرا بر ضد

مسیر حوادث تکوین و تشریح حرکت می کنند، فطرت الهی را زیر پا می گذارند، قوانین او را نادیده می گیرند، آیات تشریحی و تکوینی را پشت سر قرار می دهند، چشم و گوش دل را بر دعوت انبیاء می بندند، و خلاصه با توسل به اینهمه تخریب و تحریف در وادی ضلالت گام می نهند آیا همه این امور از ناحیه خودشان نیست؟ این همان چیزی است که آیه ۷۹ سوره نساء به آن اشاره می کند ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾: "هر نیکی که به تو برسد از ناحیه خدا است و هر بدی که بتو برسد از ناحیه خود تو است".

در اصول کافی حدیثی از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که این مطلب را روشتر می سازد که به یکی از یارانش که از مسأله جبر و اختیار سؤال کرد چنین فرمود:

بنویس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا بَنَ آدَمَ بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ، وَبِقُوَّتِي أَدِيتَ إِلَيَّ فَرَائِضِي، وَبِنِعْمَتِي قَوَّيْتُ عَلَيَّ مَعْصِيَّتِي، جَعَلْتُكَ سَمِيعًا بَصِيرًا، ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾ وَذَلِكَ أَنِّي أُولَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أُولَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي ^(۱): "بنام خداوند بخشنده مهربان امام زین العابدین ع فرمود: خداوند (در حدیث قدسی) چنین می فرماید: ای فرزند آدم به اراده من است که تو می توانی اراده کنی (من آزادی اراده به تو داده ام) و به نیروی من است که می توانی واجبات را انجام دهی، و با سوء استفاده از نعمت من است که قدرت بر معصیت را پیدا کرده ای! من ترا شنوا و دانا آفریدم (و راه و چاه را به تو نشان دادم) آنچه از نیکی به تو می رسد از ناحیه خدا است، و آنچه بدی به تو می رسد از ناحیه خود تو است، و این بخاطر آنست که من نسبت به کارهای

ص: ۲۲۴

۱-۱) اصول کافی جلد ۱ صفحه ۱۶۰ (باب الجبر و القدر حدیث ۱۲).

نیکی که انجام می دهی از تو اولی هستم، و تو نسبت به کارهای بدی که مرتکب می شوی از من اولی هستی".

و در پایان آیه برای بیدار کردن گمراهان و تقویت روحیه هدایت یافتگان این دستور عمومی را صادر می کند در روی زمین سیر کنید و آثار گذشتگان را که بر صفحه زمین و در دل خاک نهفته است بررسی نمایید و ببینید سرانجام کار کسانی که آیات خدا را تکذیب کردند به کجا کشید" (فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ).

این تعبیر خود دلیل زنده ای بر آزادی اراده انسان است، چرا که اگر هدایت و ضلالت اجباری بود، سیر در ارض و مطالعه حالات پیشینیان بیهوده بود، و این دستور خود تأکیدی است بر اینکه سرنوشت هیچکس به طور اجباری قبلاً تعیین نشده است بلکه بدست خود او است.

قرآن مجید درباره "سیر در ارض" و مطالعه آثار پیشینیان بحثهای فراوان و جالبی دارد که ما در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران مشروحاً بیان کردیم (به جلد سوم صفحه ۱۰۲ مراجعه فرمائید).

*** در آخرین آیه مورد بحث ضمن دلداری به پیامبر ص تأکید می کند که سرانجام کار این گروه گمراه و لجوج به جایی می رسد که هر قدر "بر هدایت آنها حریص باشی و تلاش کنی فایده ای ندارد زیرا خداوند کسی را که گمراه کرد هدایت نمی کند!" (إِنْ تَحْرِصْ عَلَيَّ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ).

"و برای آنها هیچ یار و یآوری نیست" (وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

"تحرص" از ماده "حرص" به معنی طلب کردن چیزی با جدیت و کوشش است!

بدیهی است این جمله در حق همه منحرفان نیست، زیرا وظیفه پیامبر ص

تبلیغ و هدایت است و می دانیم و تاریخ نیز گواهی داده که این تبلیغ و هدایت در مورد بسیاری از گمراهان اثر می گذارد و به آئین حق می پیوندند و عاشقانه از آن دفاع می کنند.

بنا بر این جمله فوق مخصوص آن گروه است که خیره سری و لجاجت را به حد اعلا رسانده، و آن چنان در استکبار و غرور و غفلت و گناه غرقند که دیگر درهای هدایت به روی آنها گشوده نخواهد شد، اینها هستند که هر چند پیامبر ص برای هدایت آنها بکوشد نتیجه ای ندارد، زیرا به خاطر اعمالشان آن چنان گمراه شده اند که دیگر قابل هدایت نیستند.

طبیعی است چنین افرادی یار و یآوری نیز نمی توانند داشته باشند زیرا هر ناصر و یاور در زمینه مناسب اقدام می کند.

ضمناً این تعبیر خود دلیلی بر نفی جبر است، چرا که "ناصر" مربوط به جایی است که جوششی از درون خود انسان باشد و نقش او نقش کمک و یاری باشد (دقت کنید).

تعبیر به "ناصرین" به صورت جمع شاید اشاره به آنست که گروه مؤمنان بر عکس این گروه نه یک یار بلکه یاران و یاوران متعدد دارند، خدا یار آنهاست، پیامبران و بندگان صالح خدا یار آنها هستند و فرشتگان رحمت نیز یاورشان محسوب می شوند:

در سوره مؤمن آیه ۵۱ می خوانیم **إِنَّا لَنَنْصِرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ**: "ما پیامبران خویش و همچنین مؤمنان را در زندگی این جهان، و در روز قیامت، روزی که شاهدان برای شهادت قیام می کنند یاری خواهیم کرد".

و در سوره فصلت آیه ۳۰ می خوانیم **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَمُوا تَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ**

تُوَعَدُونَ: "کسانی که بگویند پروردگار ما الله است و در راه این عقیده، استقامت به خرج دهند، فرشتگان آسمان بر آنها نازل می شوند و می گویند نرسید و محزون نباشید و بشارت باد بر شما، بهشتی که به آن وعده داده شده آید."

نکته ها:

اشاره

۱- بلاغ مبین چیست!

در آیات فوق دیدیم که وظیفه اصلی همه پیامبران بلاغ مبین است (فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

یعنی رهبران الهی نمی توانند مخفیانه به دعوت خود ادامه دهند مگر اینکه برای مدتی محدود و موقت باشد، برنامه مخفی کاری آنها در عصر دعوت رسالت چیزی نیست که قابل قبول و نتیجه بخش باشد، صراحت توأم با رشادت و قاطعیت، همگام با تدبیر، شرط این دعوت است.

به همین دلیل در تاریخ همه پیامبران می خوانیم که آنها با اینکه غالباً تنها بودند با بیانی صریح و عریان و آشکار، دعوت خود را ابراز می داشتند، و به تمام پی آمدهای آن تن در می دادند.

و این چنین است راه و رسم همه رهبران راستین (اعم از پیامبران و غیر آنها) که در اصل دعوت هرگز به اصطلاح دندان روی حرف نمی گذارند، و از سخنان دو پهلو استفاده نمی کنند، در بیان حقیقت چیزی فرو گذار نمی نمایند و تمام عواقب این صراحت و قاطعیت را نیز به جان پذیرا هستند.

۲- هر امتی رسولی دارد

در آیات فوق خواندیم که خداوند می گوید: "در میان هر امتی، رسولی

ص: ۲۲۷

مبعوث کردیم" و به دنبال آن این سؤال پیش می‌آید که اگر در هر امتی رسولی فرستاده شده باشد، باید پیامبران از تمام کشورهای جهان برخاسته باشند، زیرا هر یک از آنها حد اقل امتی هستند، در حالی که تاریخ چنین چیزی به ما نشان نمی‌دهد؟! پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه هدف از فرستادن پیامبران این است که دعوت الهی به گوش امتها برسد، و گرنه می‌دانیم مثلاً در زمانی که پیامبر اسلام در مکه یا مدینه قیام کرد، در شهرهای دیگر حجاز پیامبری نبود، ولی فرستادگان رسول الله به آن مناطق گسیل شدند و صدای پیامبر را به گوش همگان رساندند.

علاوه بر این خود پیامبر ص نامه‌هایی نوشت و با رسولانی به کشورهای مختلف مانند ایران و روم و حبشه فرستاد و پیام الهی را به آنها ابلاغ کرد.

هم اکنون ما امتی هستیم که دعوت پیامبر اسلام ص را از وراء اعصار و قرون وسیله دانشمندان که پیام آوران آن پیامبرند شنیده ایم و منظور از مبعوث ساختن رسول در هر امتی چیزی غیر از این نیست.

اشاره

وَ أَقْبَسُوا بِاللَّهِ جَهْدَ آيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۸) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي
يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيُعَلِّمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (۳۹) إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَن نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰)

ترجمه:

۳۸- آنها مؤکدا سوگند یاد کردند که خدا آنها را که میمیرند هرگز مبعوث نمی کند، آری این وعده قطعی خدا است (که همه مردگان را به زندگی باز می گرداند) ولی اکثر مردم نمی دانند.

۳۹- هدف اینست که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ می گفتند.

۴۰- (معاد برای ما مشکل نیست چرا که) هنگامی که چیزی را اراده می کنیم فقط به آن می گوئیم موجود باش، بلافاصله موجود می شود!

شان نزول:

مفسران در شان نزول آیه نخستین چنین نقل کرده اند که مردی از مسلمانان از یکی از مشرکان طلبی داشت، هنگامی که از او مطالبه کرد او در پرداخت دین خود تعلل ورزید، مرد مسلمان ناراحت شد و ضمن سخنانش چنین سوگند یاد کرد: قسم به چیزی که بعد از مرگ در انتظار او هستم... (و هدفش قیامت

و حساب خدا بود) مرد مشرک گفت: گمان می بری ما بعد از مرگ زنده میشویم؟! سوگند به خدا که او هیچ مرده ای را زنده نخواهد کرد (این سخن را به این جهت گفت که آنها بازگشت مردگان را به حیات و زندگی مجدد، محال، یا بیهوده می پنداشتند) آیه فوق نازل شد و به او و مانند او پاسخ گفت، و مساله معاد را با دلیل روشنی بیان کرد، در حقیقت گفتگوی این دو نفر سببی بود برای طرح مجدد مساله معاد (۱).

تفسیر:

معاد و پایان گرفتن اختلافها

در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون مساله "توحید" و رسالت پیامبران "آمد این آیات با ذکر گوشه ای از مباحث "معاد"، این بحثها را تکمیل می کند.

نخست می گوید: "آنها مؤکدا سوگند یاد کردند که خداوند کسانی را که میمیرند هرگز مبعوث نمی کند"، و به زندگی جدید باز نمی گرداند (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ).

این انکار بی دلیل، آنها انکاری توأم با قسمهای مؤکد، نشانه ای از نادانی آنها و بیخبریشان بود، لذا قرآن در پاسخ آنها چنین می گوید:

"این وعده قطعی خداوند است (که همه مردگان را به حیات جدید باز می گرداند تا نتیجه اعمالشان را ببینند) ولی غالب مردم نمی دانند" و بر اثر ناآگاهی دست به انکار می زنند (بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

ص: ۲۳۰

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان، و قرطبی و ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث.

تعبیر به "بلی" (آری) و "حقا" و سپس ذکر وعده، آنهم وعده ای که بر خدا است همگی نشانه تاکید و قطعیت مساله معاد است.

اصولا در مقابل کسی که حقیقتی را با قاطعیت انکار می کند باید با قاطعیت سخن گفت، تا آثار سوء روانی آن نفی قاطع با اثبات قاطع بر چیده شود، و مخصوصا باید روشن کرد که این نفی، از بی اطلاعی و نادانی است تا اثر خود را به کلی از دست دهد.

*** سپس به بیان یکی از هدفهای معاد، و بعد از آن به ذکر قدرت خدا بر این کار، می پردازد، تا نشان دهد اگر سرچشمه انکار آنها این است که بازگشت به حیات مجدد را از قدرت خدا دور می دانند این اشتباه بزرگی است، و اگر منشا این کار بی هدف بودن معاد است آن نیز اشتباه دیگری است.

نخست می گوید "خداوند مردگان را مبعوث می کند تا برای همگان روشن سازد آنچه را که در آن اختلاف داشتند" (لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ).

"و تا کسانی که این واقعیت را انکار کردند بدانند دروغ می گفتند" (و لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ).

چرا که آن جهان، جهان کشف غطاء، و کنار رفتن پرده ها، و آشکار شدن حقایق است، چنان که در سوره ق آیه ۲۲ می خوانیم: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ: "به انسان گفته می شود تو در غفلت از چنین روزی بودی، ولی ما پرده را از برابر دیدگانت برداشتیم و امروز بسیار تیز بین هستی!" و در آیه ۹ سوره طارق می خوانیم يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ: "رستاخیز روزی است که اسرار درون آشکار می گردد" و در آیه ۴۸ سوره ابراهیم می خوانیم

وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: "در آن روز همگی در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می شوند".

بالآخره آن روز، روز شهود، و کشف اسرار، و آشکار شدن پنهانیهها، و ظهور و بروز است، و در چنین شرایط و محیطی اختلاف در عقیده معنی ندارد، هر چند ممکن است بعضی از منکران لجوج برای تبرئه خویش به دروغ در بعضی از مواقف قیامت متوسل شوند، ولی آن یک امر استثنایی و زودگذر است! این درست به آن میماند که مجرمی را در پای میز دادگاه حاضر کنند، او همه چیز را منکر شود، ولی بلافاصله نوار ضبط صوت و دستخط او و سایر مدارک زنده و حسی را به او ارائه دهند، و به اتفاق او تمام آثار جرم را از درون خانه و اطاقش بیرون بیاورند، اینجا است که دیگر جایی برای گفتگو باقی نمی ماند و تسلیم می شود ظهور حقایق در عالم قیامت حتی از این هم واضحتر و آشکارتر است! گرچه حیات پس از مرگ و رستخیز، اهداف متعددی دارد که در آیات قرآن بطور پراکنده به آنها اشاره شده است: تکامل انسان، اجرای عدالت، هدف دادن به زندگی این جهان، ادامه فیض خداوند و مانند آن.

ولی آیه مورد بحث به هدف دیگری اشاره می کند، و آن بر طرف کردن اختلافات و بازگشت به توحید است.

می دانیم مهمترین اصلی که در عالم حکومت می کند اصل توحید است این اصل فراگیر هم در ذات و صفات و افعال خدا صادق است و هم در مجموعه عالم آفرینش و قوانینی که بر آن حکومت می کند، و هر چیز باید سرانجام به این اصل باز گردد.

و لذا ما معتقدیم که این اختلافها و جنگها و ستیزها روزی همگی پایان می گیرد و همه مردم جهان در زیر پرچم حکومت واحدی، حکومت مهدی ع

جمع می شوند، چرا که آنچه بر خلاف روح عالم هستی یعنی توحید است باید سرانجام روزی بر چیده شود.

ولی اختلاف عقیده ها هرگز بطور کامل در این دنیا، از بین نخواهد رفت چرا که عالم غطاء و پوشش است، ولی سرانجام روزی فرا می رسد که این پوششها و پرده ها از میان خواهد رفت و یوم البروز و یوم الظهور است.

بنا بر این بازگشت به وحدت و پایان گرفتن اختلافات عقیدتی یکی از اهداف معاد را تشکیل می دهد که در آیه فوق به آن اشاره شده است.

در آیات فراوانی از قرآن مجید این مساله تکرار و تاکید شده که خداوند در روز قیامت در میان مردم داوری می کند و اختلافات بر طرف می شود (۱).

*** سپس به دومین نکته یعنی بیان این حقیقت می پردازد که اگر آنها بازگشت انسان را به زندگی جدید محال می شمردند باید بدانند که قدرت خداوند برتر و بالاتر از اینها است، "هنگامی که ما چیزی را اراده کنیم فقط به آن می گوئیم موجود باش! آن نیز بلافاصله موجود می شود" (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

با چنین قدرت کامله ای که تنها فرمان موجود باش، برای وجود هر چیز کافی است، دیگر چه جای شک و تردید در قدرت خدا بر بازگشت مردگان به زندگی باقی میماند.

شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که تعبیر به "کن" (موجود باش) نیز به اصطلاح از ضیق بیان و عدم گنجایش الفاظ است، و الا حتی نیاز به جمله "کن" نیست، اراده خدا همان و تحقق یافتن همان.

ص: ۲۳۳

۱-۱) در این باره به آیات ۵۵ آل عمران، ۴۸ مائده، ۱۶۴ انعام، ۹۲ نحل و ۶۹ حج مراجعه فرمائید.

اگر بخواهیم مثال کوچک و ناقصی برای این مساله در زندگی خود بزنیم می توانیم آن را تشبیه به ایجاد تصورات در مغز به مجرد اراده کنیم، آیا هنگامی که ما تصمیم می گیریم تصویری از یک کوه عظیم یا یک اقیانوس پهناور، یا یک باغ وسیع با اشجار فراوان، و مانند اینها در مغز خود داشته باشیم هیچگونه مشکلی برای ما وجود دارد؟ و اصلا نیاز به جمله و کلمه ای داریم؟ بلکه به محض اراده تصویر این موجودات ذهنی در افق ذهن ما نمایان می گردد.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(ع) می خوانیم که یکی از یاران پرسید درباره اراده خدا و اراده خلق توضیحی بفرمائید، امام گفت: "اراده از خلق همان تصمیم باطنی و سپس افعالی است که بعد از آن آشکار می شود، ولی اراده خدا همان ایجاد کردن او است و نه غیر آن، زیرا که در خداوند نه اندیشه ای وجود دارد و نه تصمیم و نه تفکری، این صفات (که همگی زائد بر ذات است) درباره خدا مفهوم ندارد، اینها صفات مخلوقات است، بنا بر این اراده خدا همان ایجاد افعال است لا غیر، خداوند می گوید: موجود باش، آنهم موجود می شود بی آنکه حتی نیاز به لفظ و سخن گفتن به زبان و تصمیم گرفتن و تفکر داشته باشد، و این اراده خدا همچون ذاتش غیر قابل توصیف است" (۱).

ص: ۲۳۴

اشاره

وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَي رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۲)

ترجمه:

۴۱- آنها که مورد ستم واقع شدند سپس برای خدا هجرت کردند در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آنها می دهیم و پاداش آخرت، اگر بدانند، از آنهام بزرگتر است.

۴۲- آنها کسانی هستند که صبر و استقامت پیشه کردند و تنها توکلشان بر پروردگارشان است.

شان نزول

بعضی از مفسران در شان نزول این آیات چنین نقل کرده اند که گروهی از مسلمانان مانند "بلال" و "عمار یاسر" و "صهیب" و "خباب" پس از اسلام آوردن در مکه سخت تحت فشار بودند، و برای تقویت اسلام و رساندن صدای خود به دیگران، پس از هجرت پیامبر ص به مدینه هجرت کردند، هجرتی که باعث پیروزی آنها و دیگران شد، در این میان صهیب که مرد مسنی بود به مشرکان مکه چنین پیشنهاد کرد: من پیر مردم و بودن من با شما سودی به حال شما ندارد، و اگر مخالفتان باشم قدرت بر زیان زدن به شما ندارم، بیائید اموال مرا بگیرید و بگذارید به "مدینه" بروم، آنها موافقت کردند.

صهیب تمام اموال خود را به آنها داد و به سوی پیامبر ص هجرت کرد، بعضی به صهیب گفتند معامله پر سودی کردی! آیات فوق نازل شد و پیروزی او

و امثال او را در این جهان و جهان دیگر بازگو کرد.

در تواریخ آمده است که در زمان خلفاء هنگامی که اموال بیت المال تقسیم می شد، و نوبت به مهاجرین میرسید به آنها می گفتند: سهم خود را بگیرید، این همانست که خدا در این دنیا به شما وعده داده و آنچه در انتظار شما در جهان دیگر است بیشتر است، سپس آیه فوق را می خواندند (۱).

تفسیر:

پاداش مهاجران

بارها گفته ایم یکی از مؤثرترین روشها در برنامه های تربیتی که قرآن از آن استفاده می کند روش مقایسه و مقارنه است که هر چیزی را با خودش در برابر هم قرار دهند تا موضع هر کدام به روشنی مشخص شود، در تعقیب آیات گذشته که از منکران قیامت و مشرکان لجوج سخن می گفت، آیات مورد بحث از مهاجران راستین و پاکباز سخن می گوید، تا وضع دو گروه در مقایسه با یکدیگر روشن گردد.

نخست می گوید: "کسانی که مورد ستم واقع شدند سپس برای خدا هجرت کردند، در این دنیا جایگاه و مقام خوبی به آنها می دهیم" (وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً).

این پاداش دنیای آنهاست "اما پاداش آخرت، اگر بدانند، بسیار بزرگتر است" (وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

*** در آیه بعد این مهاجران راستین و پر استقامت و با ایمان را با دو صفت

ص: ۲۳۶

۱-۱) مجمع البیان ذیل آیه

توصیف می کند می گوید: "آنها کسانی هستند که شکیبایی و صبر و استقامت را پیشه خود ساخته، و توکل و تکیه آنها بر پروردگارشان است" (الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

نکته ها:

۱- هر چند مسلمانان دو هجرت داشتند که هجرت اول در محدوده نسبتاً کوچکی بود (هجرت گروهی از مسلمانان و در رأس آنها جعفر بن ابی طالب به حبشه) و هجرت دوم هجرت عمومی و همگانی پیامبر و مسلمین از مکه به مدینه، ولی ظاهر آیات فوق هجرت دوم را بیان می کند و شان نزول نیز آن را تایید می نماید.

درباره اهمیت و نقش هجرت در زندگی و تاریخ مسلمانان در گذشته و حال، و تداوم این مساله در هر عصر و زمان، بحث مشروحي در ذیل آیه ۱۰۰ سوره نساء و همچنین ذیل آیه ۷۵ سوره انفال داشتیم (۱).

و به هر حال مقام مهاجران در اسلام مقام فوق العاده پرجای است، هم خود پیامبر و هم مسلمانان بعد، همگی برای آنها احترام خاصی قائل بودند، چرا که آنها به تمام زندگی خویش، برای گسترش دعوت اسلام، پشت پا زدند، بعضی جان خود را به خطر انداختند، و بعضی مانند صهیب از همه اموال خود چشم پوشیدند، و جالب اینکه خود را در این معامله نیز برنده می دانستند.

اگر فداکاری آن مهاجران در آن روزها نبود، محیط خفقان بار مکه و عناصر شیطانی که بر آن حکومت می کردند هرگز اجازه نمی دادند صدای

ص: ۲۳۷

اسلام به گوش کسی برسد، و این صدا را برای همیشه در گلوی مؤمنان خفه می کردند، اما آنها با این جهش حساب شده، نه تنها مکه را زیر سیطره خود درآوردند، بلکه صدای اسلام را به گوش جهانیان رساندند و این سنتی است برای همه مسلمانان، در چنین شرائطی، و در همه تاریخ.

۲- تعبیر به هَاجَرُوا فِي اللَّهِ که حتی کلمه "سبیل" هم در آن ذکر نشده اشاره به نهایت اخلاص این مهاجران است که تنها برای خدا و در مسیر الله و به خاطر رضای او و حمایت و دفاع از آئینش دست به چنین هجرتی زدند، نه برای نجات جان خود و یا استفاده مادی دیگر.

***۳- جمله " مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا " نشان می دهد که نباید فوراً میدان را خالی کرد، بلکه باید تا آنجا که ممکن است ایستاد و تحمل نمود، اما هنگامی که تحمل آزار دشمن جز جرأت و جسارت او و تضعیف مؤمنان ثمری نداشته باشد، در اینجا باید دست به هجرت زد، تا با کسب قدرت بیشتر و فراهم ساختن سنگرهای محکمتر، جهاد در تمام زمینه ها از موضع بهتری تعقیب شود، و به پیروزی طرفداران حق در زمینه های نظامی، فرهنگی، تبلیغاتی منتهی گردد.

***۴- جمله " لَتَبُوَنَّهْمُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً " که از ماده "بوات له مکانا" (مکانی برای او آماده ساختم و او را در آن جای دادم) گرفته شده نشان می دهد که مهاجران راستین اگر چه در آغاز کار، امکانات مادی خود را از دست می دهند، ولی سرانجام حتی از نظر زندگی دنیا پیروزی با آنها است (۱).

ص: ۲۳۸

۱- ۱) " لَتَبُوَنَّهْمُ " در اصل از ماده "بواء" به معنی تساوی اجزای مکان است، به عکس "نبوه" (بر وزن مبدء) که به معنی عدم تساوی اجزاء مکان است، بنا بر این جمله بوات له مکانا یعنی محل را برای اوصاف کردم و سپس به معنی آماده ساختن محلی برای کسی آمده است.

چرا انسان زیر فشار ضربات دشمن بماند و ذلیلانه بمیرد، چرا با شجاعت مهاجرت نکند و از موضع تازه ای به مبارزه بپردازد تا حق خویش را بگیرد؟! در سوره نساء آیه ۱۰۰ همین مسأله با صراحت بیشتری بیان شده است وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً: "کسانی که در راه الله هجرت کنند در این دنیای پهناور خدا، نقاط فراوان امن و وسیعی پیدا می کنند که می توانند در آنجا بینی مخالفان را به خاک بمالند!" ***۵- انتخاب دو صفت "صبر" و "توکل" برای مهاجران، دلیلش روشن است، زیرا در چنین حوادث سخت و طاقت فرسا که در زندگی انسان پیش می آید در درجه اول شکیبایی و صبر و استقامت لازم است، استقامتی به عظمت حادثه و یا برتر و بیشتر، سپس توکل و اعتماد بر خدا، و اصولاً اگر انسان در این گونه حوادث تکیه گاه محکم و مطمئن معنوی نداشته باشد، صبر و استقامت برای او ممکن نیست.

□
بعضی گفته اند انتخاب "صبر" بخاطر این است که در آغاز این مسیر به سوی الله شکیبایی و استقامت در برابر خواسته های نفس، لازم است، و انتخاب توکل به خاطر آن است که پایان این مسیر به انقطاع و بریدن از هر چه غیر خدا است و پیوستن به او می انجامد، بنا بر این صفت اول آغاز راه است و دوم پایان آن (۱).

و به هر حال هجرت در بیرون، بدون هجرتی در درون، ممکن نیست، انسان نخست باید از علائق پست مادی درونی ببرد، و به سوی فضائل اخلاقی هجرت کند تا بتواند در بیرون دست به چنین هجرتی بزند و از دار الکفر- با پشت پا زدن به همه چیز- به دار الایمان منتقل گردد.

ص: ۲۳۹

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴)

ترجمه:

۴۳- ما پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی می کردیم نفرستادیم، اگر نمی دانید از اهل اطلاع سؤال کنید.

۴۴- (از آنها که آگاهند) از دلایل روشن و کتب (پیامبران پیشین) و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی، شاید اندیشه کنند.

تفسیر:

اگر نمی دانید پرسید!

گرچه دو آیه اخیر به تناسب بحثهای مربوط به مشرکان سخن از مهاجران راستین داشت، ولی آیات مورد بحث بار دیگر به بیان مسائل گذشته در رابطه با اصول دین می پردازد، و به یکی از اشکالات معروف مشرکان پاسخ می گوید:

آنها می گفتند: چرا خداوند فرشته ای را برای ابلاغ رسالت نازل نکرده است (و یا می گفتند چرا پیامبر ص مجهز به یک نیروی فوق العاده نیست که ما را مجبور به ترک کارهایمان بنماید).

خداوند در پاسخ آنها می گوید: "مَلِّيشِمْ اَزْ تُوْنِيزْ رَسُوْلَانِیْ فَرَسْتَادِیْمْ وَ اَیْنِ رَسُوْلَانِ جَزْ مَرْدَانِیْ كِهْ وَحِیْ بَهْ اَنهَآ فَرَسْتَادَهْ مِیْ شَدْ نَبُوْدَنْد" (وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اِلَّا رِجَالًا نُوْحِیْ اِلَیْهِمْ).

آری این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرائز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می دادند، و نیازهای آنها را به خوبی درک می کردند، در حالی که هیچ فرشته ای نمی تواند از این امور به خوبی آگاه گردد، و آنچه را در درون یک انسان می گذرد به وضوح درک کند.

مسلم مردان وحی وظیفه ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آنها گرفتن وحی و رساندن به انسانها و کوشش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود، نه اینکه با یک نیروی خارق العاده الهی، و بر هم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترک همه انحرافات کنند، که اگر چنین می کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود.

سپس برای تاکید و تایید این واقعیت اضافه می کند: "اگر این موضوع را نمی دانید بروید و از اهل اطلاع پرسید" (فَسَلُّوْا اَهْلَ الدُّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ).

"ذکر" به معنی آگاهی و اطلاع است و اهل ذکر مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه های مختلف شامل می شود، و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤال درباره پیامبران و رسولان پیشین و اینکه آنها مردانی از جنس بشر با برنامه های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتا می بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود، درست است که آنها با مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با

اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنا بر این علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می شدند.

راغب در "مفردات" می گوید: ذکر دو معنی دارد گاهی به معنی حفظ و گاهی به معنی یادآوری است، البته این یادآوری ممکن است بوسیله دل بوده باشد (که ذکر درونی و باطنی محسوب می شود) و ممکن است بوسیله زبان باشد (که ذکر لفظی محسوب می گردد) و اگر می بینیم به قرآن، ذکر گفته شده است به خاطر همانست که حقایقی را بازگو می کند.

*** آیه بعد می گوید "اگر شما آگاه از دلائل روشن پیامبران و کتب آنها نیستید به آگاهان مراجعه کنید" (بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ) (۱).

بینات جمع "بینه" به معنی دلائل روشن است، و ممکن است در اینجا اشاره به معجزات و سایر دلائل اثبات حقانیت انبیاء باشد، "زبر" جمع "زبور" به معنی کتاب است، در واقع "بینات"، دلائل اثبات نبوت را می گوید، و "زبر" اشاره به کتابهایی است که تعلیمات انبیاء در آن جمع بوده است.

سپس روی سخن را به پیامبر کرده و می گوید: "ما این ذکر را (قرآن را) بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی"

ص: ۲۴۲

۱-۱) در اینکه بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ از نظر ترکیب، متعلق به کدام فعل است، مفسران احتمالات متعددی داده اند، بعضی آن را متعلق به "لا تعلمون" دانسته اند (همانگونه که ما در بالا گفتیم و با ظاهر آیات سازگارتر است) - توجه داشته باشید که علم هم بدون باء و هم بوسیله "باء" متعدی می شود (بعضی دیگر گفته اند که جمله "ارسلنا" قبل از آن در تقدیر است و در اصل چنین بوده ارسالنا هم بالبینات و الزبر، بعضی دیگر گفته اند متعلق آن جمله وَمَا أَرْسَلْنَا در آیه قبل است، و بعضی دیگر آن را متعلق به جمله نُوحِي إِلَيْهِمْ دانسته اند، روشن است که طبق هر کدام از اینها معنی آیه مفهوم خاصی خواهد داشت ولی در مجموع تفاوت زیادی ایجاد نمی کند.

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ).

" و تا اینکه آنها در این آیات، و وظائفی که در برابر آن دارند، بیندیشند " (وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).

در واقع دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی چیز نو ظهور و بی سابقه ای نیست همانگونه که بر رسولان پیشین، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظائفشان در برابر خدا و خلق و خویشتن آشنا سازند بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم، تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن پردازای و اندیشه انسانها را بیدار سازی، تا با احساس تعهد و مسئولیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش بروند.

نکته:

اهل ذکر کیانند؟

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع وارد شده می خوانیم که اهل ذکر امامان ع هستند، از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه فوق فرمود:

نحن اهل الذکر و نحن المسؤولون: " ما اهل ذکریم، و از ما باید سؤال شود " (۱).

و در روایت دیگری از امام باقر ع می خوانیم که در تفسیر همین آیه فرمود:

الذکر القرآن، و آل الرسول اهل الذکر، و هم المسؤولون: " ذکر، قرآن است، و اهل بیت پیامبر ص اهل ذکرند، و از آنها باید سؤال کرد " (۲).

در بعضی دیگر می خوانیم که " ذکر " شخص پیامبر ص است و اهل بیت او اهل الذکر هستند (۳).

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون رسیده.

ص: ۲۴۳

۱- ۱ و ۲ و ۳) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۵ و ۵۶.

-۲

-۳

در بسیاری از تفاسیر و کتب اهل سنت نیز روایاتی به همین مضمون میخوانیم از جمله در تفسیرهای دوازده گانه معروف اهل سنت از ابن عباس در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که گفت: هو محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين (ع) هم اهل الذکر و العقل و البیان: "اینان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع هستند آنها اهل ذکرنند و اهل علم و عقل و بیان" (۱).

این نخستین بار نیست که ما در روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده است بیان مصداقهای معینی را می بینیم که مفهوم وسیع آیه را هرگز محدود نمی کند، و همانگونه که گفتیم: ذکر به معنی هر گونه آگاهی و یاد آوری و اطلاع است، و اهل الذکر، آگاهان و مطلعین را در همه زمینه ها در بر می گیرد.

ولی از آنجا که قرآن مجید نمونه بارز یادآوری و علم و آگاهی است به آن "ذکر" اطلاق شده و همچنین شخص پیامبر ص نیز مصداق روشن ذکر است، به همین ترتیب امامان معصومین که اهل بیت او و وارث علم او هستند، روشنترین مصداق اهل الذکرنند.

ولی قبول همه این مساله هیچگونه منافاتی با عمومیت مفهوم آیه و همچنین مورد نزول آن که دانشمندان اهل کتاب است ندارد، و به همین دلیل علمای اصول و فقههای ما در مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و پیروی ناآگاهان در مسائل دینی از آگاهان و مجتهدین به این آیه استدلال کرده اند.

ص: ۲۴۴

۱- ۱) احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۴۸۲- منظور از تفسیرهای دوازده گانه تفسیر ابو یوسف و ابن حجر و مقاتل بن سلیمان و کعب بن جراح و یوسف بن موسی و تفسیر قتاده و تفسیر حرب الطائی و تفسیر سدی و مجاهد و مقاتل بن حیان و ابو صالح و محمد بن موسی الشیرازی است. حدیث دیگری از جابر جعفی در تفسیر همین آیه در کتاب ثعلبی نقل شده که می گوید لما نزلت هذه الايه قال علي (ع) نحن اهل الذکر: "هنگامی که آیه فوق نازل شد علی (ع) فرمود: اهل ذکر مائیم" (به همان مدرک فوق مراجعه شود).

در اینجا این سؤال پیش می آید که در روایتی که در عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا نقل شده است می خوانیم که امام به آن کسانی که آیه فوق را به دانشمندان یهود و نصاری تفسیر کرده بودند خرده می گیرد و می گوید: "سبحان الله مگر چنین چیزی ممکن است؟ اگر ما به علمای یهود و نصاری مراجعه کنیم مسلما ما را به مذهب خود دعوت می کنند، سپس فرمود:

اهل ذکر ما هستیم" (۱).

ولی پاسخ این سؤال روشن است، امام این سخن را به کسانی می گوید که آیه را منحصرأ به معنی مراجعه به علمای اهل کتاب در هر عصر و زمان تفسیر کرده بودند، در حالی که مسلما چنین نیست در عصر و زمانی همچون عصر و زمان امام علی بن موسی الرضا هرگز مردم موظف نبودند که برای درک حقایق به علمای یهود و نصاری مراجعه کنند، در این گونه اعصار، مرجع علمای اسلام که در رأس آنها ائمه اهل بیت قرار داشتند بودند.

به عبارت دیگر اگر مشرکان عصر پیامبر ص برای آگاهی از این مساله که پیامبران خدا همیشه از جنس بشر بودند وظیفه داشتند به آگاهان از اهل کتاب مراجعه کنند، مفهومی این نیست که تمام مردم در هر زمانی باید به آنها مراجعه نمایند، بلکه هر مساله ای را در هر زمانی باید از آگاهان نسبت به آن مساله پرسید، و این مطلب روشنی است.

به هر حال آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تاکید می کند که آنچه را نمی دانند از اهل اطلاعش بپرسند و پیش خود در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند.

به این ترتیب "مساله تخصص" نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه زمینه ها مورد قبول و تاکید

ص: ۲۴۵

است، و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه ها داشته باشند که اگر کسانی مسائلی را نمی دانند به آنها مراجعه کنند.

ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی نظری آنها ثابت و محقق است، آیا ما هرگز به یک طیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و درستکاریش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می کنیم؟! لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلیت قرار داده اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیزکار.

ص: ۲۴۶

اشاره

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۴۵) أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۶) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۴۷)

ترجمه:

۴۵- آیا توطئه گران از این عذاب الهی ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فرو برد و یا مجازات (حق) از آنجا که انتظارش را ندارند به سراغشان بیايد.

۴۶- یا به هنگامی که (برای کسب مال و ثروت فزونتر) در رفت آمدند دامانشان را بگیرد در حالی که قادر به فرار نیستند.

۴۷- یا بطور تدریجی با هشدارهای خوف انگیز آنها را گرفتار سازد چرا که پروردگار رؤوف و رحیم است.

تفسیر:

انواع مجازاتها در برابر انواع گناهان!

قرآن در بسیاری از بحثها، مطالب استدلالی را با مسائل عاطفی چنان به هم می آمیزد که برترین اثر را در نفوس شنوندگان داشته باشد، آیات فوق، نمونه ای از این روش است، آیات گذشته یک بحث منطقی در زمینه نبوت و معاد با مشرکان داشت، ولی آیات مورد بحث به تهدید جباران و مستکبران و گنهکاران لجوج می پردازد و آنها را به انواع عذابهای الهی بیم می دهد.

نخست می گوید: "آیا این توطئه گرانی که برای خاموش کردن نور حق به انواع نقشه های شوم متوسل شدند از عذاب الهی ایمن گشتند که ممکن است خداوند هر آن آنها را در زمین فرو ببرد"؟! (أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ).

آیا بعید است که در زمین لرزه وحشتناکی رخ دهد، پوسته زمین بشکافد و دهان باز کند و آنها و همه زندگانشان را در خود فرو برد، همانگونه که در تاریخ اقوام، کرارا اتفاق افتاده است؟.

جمله "مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ" به معنی توطئه چینی و نقشه کشی برای مقاصد شوم و رسیدن به هدفهای نادرست می باشد، همانند توطئه هایی که مشرکان برای خاموش کردن نور قرآن و نابود کردن پیامبر اسلام و اذیت و آزار مؤمنان می چیدند.

یخسف از ماده "خسف" (بر وزن وصف) به معنی پنهان گشتن و مخفی شدن است، لذا پنهان شدن نور ماه در زیر سایه زمین را خسوف می نامند و چاه "مخسوف" به چاهی می گویند که آب در آن پنهان گردد، و نیز پنهان شدن انسانها و خانه ها را در شکاف زمین (شکافی که بر اثر زلزله ها پدید می آید) خسف می گویند.

سپس اضافه می کند: "یا اینکه هنگامی که آنها در حال غفلتند عذاب الهی از همانجا که انتظارش را ندارند به سراغشان بیاید" (أَوْ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ).

*** و یا به هنگامی که آنها برای کسب مال بیشتر و در آمد فزونتر در رفت و آمد هستند، عذاب دامانشان را بگیرد" (أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ).

"در حالی که قادر به فرار از چنگال عذاب نیستند" (فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ).

همانگونه که سابقاً هم گفته ایم "معجزین" از ماده اعجاز به معنی ناتوان ساختن است، و در این موارد به معنی فرار کردن از چنگال عذاب و مقاومت در برابر آن می باشد.

*** و یا اینکه مجازات الهی یک مرتبه به سراغشان نیاید بلکه "بطور تدریجی و ضمن هشدارهای پی در پی، آنها را گرفتار سازد"؟ (أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَيْهِ تَخَوُّفٍ).

امروز همسایه آنها گرفتار سانحه ای می شود، فردا یکی از بستگانشان گرفتار حادثه ای و روز دیگر بعضی از اموالشان نابود می گردد، و خلاصه هشدارها یکی بعد از دیگری به سراغ آنها می آید اگر بیدار شدند چه بهتر، و گرنه مجازات نهایی آنها را فرو خواهد گرفت.

تدریجی بودن عذاب و مجازات در این گونه موارد برای آن است که هنوز احتمال هدایت در این گروه وجود دارد، و رحمت خداوند اجازه نمی دهد که با اینها همچون سایرین رفتار شود "زیرا پروردگار شما رؤوف و رحیم است" (فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ).

جالب توجه اینکه در آیات فوق سخن از چهار نوع مجازات به میان آمده است، نخست خسف و فرو رفتن در زمین، دوم مجازات غافلگیرانه از آنجایی که انسان انتظار آن را ندارد سوم عذابی که به هنگام تلاش و کوشش در جمع مال به سراغ انسان می آید و چهارم مجازات تدریجی.

مسلم است که هر یک از این چهار نوع مجازات، تناسب با نوعی از گناه دارد، هر چند همه آنها در مورد الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ (آنها که توطئه های شوم می چینند) وارد شده است، زیرا می دانیم همه کار خدا بر طبق حکمت و تناسب استحقاقها است.

مفسران تا آنجا که ما دیده ایم در این زمینه سخنی ندارند، ولی چنین

به نظر می‌رسد که: مجازات نخست مخصوص آن گروه از توطئه‌گرانی است که در صف جباران و مستکبران خطرناکند همچون قارون‌ها که خداوند چنان آنها را از اوج قدرت پائین می‌کشد و بدرون خاک و اعماق زمین فرو می‌فرستد که مایه عبرت همگان گردد.

نوع دوم ویژه توطئه‌گرانی است که در عیش و نوش و هوسهای سرکش خود غرقند، ناگهان عذاب الهی دامانشان را از آنجا که انتظار ندارند می‌گیرد.

نوع سوم مخصوص دنیا پرستان زراندوزی است که شب و روز در تلاشند که از هر طریق و با هر جنایتی که ممکن است بر حجم ثروت خود بیفزایند که خداوند آنها را در همان حال که سرگرم جمع ثروتند گرفتار عذاب می‌کند (۱).

و اما مجازات نوع چهارم از آن کسانی است که طغیان و توطئه و گناهایشان به آن حد و پایه نرسیده است که راه بازگشتی برای آنان وجود نداشته باشد، در اینجا خداوند از طریق "تخوف" (هشدار و تهدید) آنها را کیفر می‌دهد یعنی نخست با حوادث دردناکی که در اطراف آنها به وقوع می‌پیوندد به آنها بیدار باش می‌دهد، اگر بیدار شدند و وضع خود را اصلاح کردند چه بهتر و گرنه آنان را در کام عذاب فرو می‌برد.

بنا بر این ذکر رأفت و رحمت خداوند به عنوان یک علت مربوط به گروه چهارم است که هنوز تمام پیوندهای خود را از خدا نبریده‌اند و همه پلها را پشت سر خود ویران نساخته‌اند.

ص: ۲۵۰

۱- ۱) "تقلب" گرچه در لغت عرب به معنی هر گونه رفت و آمد است، ولی در این گونه موارد-همانگونه که بسیاری از مفسران گفته‌اند و در بعضی از روایات اسلامی نیز تاکید شده- به معنی رفت و آمد در طریق تجارت و کسب مال است (دقت کنید).

اشاره

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَتِحُوا ظِلَالَهُ عِزِّ الْيَمِينِ وَالسَّمَاءِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَسَجِدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ (۴۸) وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يُسْتَكْبِرُونَ (۴۹) يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۵۰)

ترجمه:

۴۸- آیا آنها مخلوقات خدا را ندیدند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده می کنند! ۴۹- (نه تنها سایه ها بلکه) تمام آنچه در آسمانها و در زمین از جنبندگان وجود دارد و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می کنند و هیچگونه تکبری ندارند.

۵۰- آنها از (مخالفت) پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند، و آنچه را ماموریت دارند انجام می دهند.

تفسیر:

اشاره

سجده همه جنبندگان حتی سایه هایشان برای خدا!

این آیات بار دیگر به بحث توحید باز می گردد، نخست می گوید: "آیا آنها (مشرکان توطئه گر) مخلوقات خدا را ندیدند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده می کنند"

(أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَٰهِي مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّوْنَ ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ) (۱).

"يتفتئو" از ماده "فیء" به معنی بازگشت و رجوع است.

بعضی گفته اند عرب سایه موجودات را به هنگام صبحگاهان، "ظل" می نامد و در عصرگاهان "فیء"، و اگر می بینیم به قسمتی از غنائم و اموال فیء گفته می شود، اشاره لطیفی به این حقیقت است که بهترین غنائم دنیا همچون سایه عصرگاه است که بزودی زائل و فانی می شود.

ولی با توجه به اینکه در آیه فوق به سایه های راست و چپ اشیاء اشاره شده و کلمه "فیء" برای همه آنها به کار رفته استفاده می شود که فیء در اینجا معنی وسیعی دارد و هر گونه سایه را شامل می شود.

هنگامی که انسان در موقع طلوع آفتاب رو به طرف جنوب بایستد می بیند قرص خورشید از سمت چپ، از افق مشرق، سر بر می آورد، و سایه همه اجسام به طرف راست او می افتند که همان طرف غرب است، این امر هم چنان ادامه دارد و سایه ها مرتباً به طرف راست جابجا می شوند، تا زوال ظهر در این هنگام، سایه ها به طرف چپ تغییر مکان می دهند تا هنگام غروب آفتاب که سایه های بزرگ و طولانی اجسام در طرف مشرق گسترده می شوند و با غروب آفتاب، همه آنها پنهان می گردند.

در اینجا خداوند حرکت سایه های اجسام را در راست و چپ بعنوان نشانه ای از عظمتش معرفی می کند و آنها را در حال سجده برای پروردگار و تواضع خضوع می داند.

ص: ۲۵۲

۱-۱) "داخر" در اصل از ماده دخور به معنی تواضع و کوچکی است.

بدون شک سایه های اجسام نقش مؤثری در زندگی ما دارند که شاید بسیاری از آن غافل باشند و انگشت گذاردن قرآن روی مساله سایه ها برای توجه دادن به همین نکته است.

سایه ها با اینکه چیزی جز عدم نور نیستند فوائد فراوانی دارند:

۱- همانگونه که نور آفتاب و اشعه حیاتبخش آن مایه زندگی و رشد و نمو موجودات است، سایه ها نیز برای تعدیل تابش اشعه نور، نقش حیاتی دارند، تابش یک نواخت آفتاب آنهم در یک مدت طولانی، همه چیز را پژمرده می کند و می سوزاند، ولی نوازش متناوب سایه ها آن را در حد متعادل و مؤثری نگاه می دارد:

۲- برای آنها که بیابانگردند و یا گرفتار بیابان می شوند، نقش مؤثر سایه ها در نجات انسانها فوق العاده محسوس است، آنهم سایه ای که متحرک است و در یک جا متمرکز نمی شود و به هر سو حرکت می کند، هماهنگ با خواسته ها و نیاز انسان! ۳- موضوع مهم دیگر اینکه بر خلاف تصور عمومی تنها نور سبب رؤیت اشیاء نیست، بلکه همواره باید نور با سایه ها و نیم سایه ها توأم گردد، تا مشاهده اشیاء تحقق پذیرد، به تعبیر دیگر اگر در اطراف موجودی نور یکسان بتابد به طوری که هیچگونه سایه و نیم سایه ای نداشته باشد هرگز چنین اشیایی که غرق در نورند مشاهده نخواهند شد.

یعنی همانطور که در تاریکی مطلق چیزی قابل مشاهده نیست، در نور مطلق نیز چیزی قابل رؤیت نمی باشد، بلکه دیدن اشیاء از آمیختن نور و ظلمت (نور و سایه ها) امکان پذیر می شود، به این ترتیب، سایه ها نقش بسیار مؤثری در مشاهده و تشخیص و شناخت اشیاء از یکدیگر دارند (دقت کنید).

نکته دیگر اینکه یمین (راست) در آیه فوق به صورت مفرد و شمائل (جمع "شمال" بر وزن مشعل به معنی چپ) به صورت جمع آمده است.

این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که سایه در آغاز صبح (برای کسانی که متوجه نقطه جنوب هستند) در طرف راست می افتد سپس دائماً به طرف چپ حرکت می کند تا به هنگام غروب که در افق مشرق محو می گردد (۱).

این احتمال را نیز مفسران داده اند که یمین گرچه مفرد است ولی گاهی از آن اراده جمع می شود و در اینجا منظور جمع است (۲).

*** در آیه گذشته تنها سخن از "سجده" سایه ها-با آن مفهوم وسیعش- به میان آمده بود، ولی در آیه بعد این مساله را به عنوان یک برنامه عمومی برای همه موجودات مادی و غیر مادی، آسمانی و زمینی بیان کرده، می گوید: "آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان است و همچنین فرشتگان برای خدا سجده می کنند" (وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ).

"و آنها در این راه هیچگونه استکبار نمی ورزند" (وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ) و در برابر خدا و فرمان او تسلیم محضند.

حقیقت سجده، نهایت خضوع و تواضع و پرستش است، و آن سجده معمولی ما که بر هفت عضو انجام می دهیم مصداقی از این مفهوم عام است، و منحصر به آن نیست.

و از آنجا که همه موجودات و مخلوقات خدا، در جهان تکوین و آفرینش، تسلیم قوانین عمومی عالم هستی می باشند، و از مسیر این قوانین منحرف نمی شوند و این

ص: ۲۵۴

۱-۱) تفسیر قرطبی ذیل آیه فوق.

۲-۲) تفسیر ابو الفتوح رازی جلد ۷ صفحه ۱۱۰.

قوانین همگی از ناحیه خدا است پس در حقیقت همه در پیشگاه او سجده می کنند، همه بیانگر عظمت علم و قدرت او هستند همه نشانه بزرگی و بی نیازی او می باشند و بالاخره همه دلیل بر ذات مقدس اویند.

دابه به معنی موجودات جنبنده است، و از آن مفهوم حیات و زندگی نیز استفاده می شود، و اینکه آیه فوق می گوید تمام جنبندگان که در آسمان و زمین هستند برای خدا سجده می کنند از آن استفاده می کنیم که موجودات زنده مخصوص به کره زمین نیست، بلکه در کرات آسمانی نیز موجودات زنده و جنبنده ای وجود دارد.

گرچه بعضی احتمال داده اند که کلمه "من دابه" تنها قید برای "ما فی الارض" باشد یعنی تنها از جنبندگان زمین سخن می گوید، ولی بسیار بعید به نظر می رسد، بخصوص اینکه در آیه ۲۹ سوره شوری می خوانیم: **وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ**: "از نشانه های خدا آفرینش آسمانها و زمین و جنبندگان است که در آن دو وجود دارند".

درست است که سجده و خضوع و تواضع تکوینی منحصر به موجودات زنده و جنبنده نیست، ولی از آنجا که اینها اسرار و شگفتیهای بیشتری از آفرینش را از خود نشان می دهند انگشت روی اینها گذاشته شده است.

و از آنجا که مفهوم آیه هم انسانهای عاقل و با ایمان و فرشتگان را شامل می شود و هم حیوانات و جانداران دیگر، کلمه سجده، در معنی عام خود که هم شامل سجده اختیاری و تشریعی می شود و هم سجده تکوینی و اضطراری، استعمال شده است.

و اما اینکه در آیه فوق، ملائکه بطور جداگانه ذکر شده، به خاطر آنست دابه تنها به جنبندگان گفته می شود که جسمانی هستند، و اگر فرشتگان رفت

و آمدی دارند و حضور و غیابی، نه به معنی جسمانی و مادی است تا در مفهوم دابه داخل گردند.

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم: "خداوند فرشتگانی دارد که از آغاز آفرینش آنها تا روز رستاخیز برای خدا سجده می کنند و در آن روز سر از سجده بر می دارند و می گویند

ما عبدناك حق عبادك: ما حق عبادت ترا انجام ندادیم!" جمله "وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ" اشاره به وضع حال فرشتگان است، که آنها در خضوع و سجده در پیشگاه حق کمترین استکبار به خود راه نمی دهند.

*** لذا بلافاصله بعد از آن به دو قسمت از صفات آنها که تأکیدی است بر نفی استکبار اشاره کرده می گوید: "آنها از مخالفت پروردگارشان که حاکم بر آنها است می ترسند" (يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ).

"و آنچه را ماموریت دارند به خوبی انجام می دهند" (وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).

همانگونه که در آیه ۶ سوره تحریم درباره گروهی از فرشتگان می خوانیم (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) : "آنها در اطاعت فرمان خدا سربچی نمی کنند و آنچه را دستور داده شده است انجام می دهند".

از این آیه به خوبی استفاده می شود که نشانه نفی استکبار دو چیز است:

ترس در برابر مسئولیتها، و انجام فرمانهای خدا بدون چون و چرا که یکی اشاره به وضع روانی افراد غیر مستکبر دارد، و دیگری اشاره به طرز عمل آنها و برخوردشان با قوانین و دستورات، و دومی انعکاسی است از اولی و تحقق عینی آن است.

مسلم کلمه مِنْ فَوْقِهِمْ اشاره به بالا بودن حسی و مکانی نیست بلکه به برتری مقامی اشاره می کند، چرا که خدا از همه برتر و بالاتر است.

در آیه ۶۱ سوره انعام می خوانیم وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عَدُوِّهِ: "او بر فراز" بندگان قاهر است" و حتی فرعون هنگامی که می خواست قدرت و قوت خود را نشان بدهد می گفت وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ: "من بر فراز آنها قاهرم" (۱).

در تمام این موارد، "فوق" همان برتری مقامی را بیان می کند.

ص: ۲۵۷

۱-۱) اعراف آیه ۱۲۷.

اشاره

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۵۱) وَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَاصِباً أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (۵۲) وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَأَلَيْهِ تَجْتَرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمْتَعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

ترجمه:

۵۱- خداوند فرمان داده دو معبود انتخاب نکنید، معبود (شما) تنها یکی است، تنها از (کیفر) من بترسید.

۵۲- آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است، و همواره دین (و قوانین دینی) از او می باشد و آیا از غیر او می ترسید؟! ۵۳- آنچه از نعمتها دارید همه از ناحیه خداست، سپس هنگامی که ناراحتیها به شما می رسد او را می خوانید.

۵۴- و هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قائل می شوند.

۵۵- (بگذار) نعمتهایی را که به آنها داده ایم کفران کنند و چند روزی (از این متاع دنیا) بهره گیرند، اما بزودی خواهید دانست (سرانجام کارتان به کجا خواهد کشید).

دین یکی و معبود یکی!

در تعقیب بحث توحید و خداشناسی از طریق نظام آفرینش، آیات مورد بحث به نفی شرک می پردازد، تا با تقارن این دو به یکدیگر، حقیقت آشکارتر شود.

در آغاز می گوید: "خدا دستور داده که دو معبود برای خود انتخاب نکنید" (وَ قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ).

"معبود تنها یکی است" (إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

وحدت نظام آفرینش و وحدت قوانین حاکم بر آن، خود دلیلی بر وحدت آفریدگار و وحدت معبود است.

اکنون که چنین است، "تنها از کیفر من بترسید و از مخالفت فرمان من بیم داشته باشید نه غیر آن" (فَإِنِّي فَارُهْبُونِ).

مقدم شدن کلمه "ایای" دلیل بر حصر است مانند "إِيَّاكَ نَعْبُدُ" یعنی تنها و تنها باید از مخالفت و کیفر من ترس داشته باشید.

جالب اینکه در این آیه تنها نفی دو معبود شده است، در حالی که می دانیم مشرکان عرب، بتها و معبودهای بسیار زیادی داشته، و بتخانه های آنها مملو از انواع و اشکال بتهای مختلف بود، این تعبیر ممکن است اشاره به یکی از چند نکته و یا همه نکات زیر باشد:

۱- آیه می گوید حتی پرستش دو معبود غلط است تا چه رسد به پرستش معبودهای متعدد و به تعبیر دیگر حد اقل را بیان کرده تا بقیه به طور مؤکدتری نفی شوند، زیرا هر عددی را بخواهیم ما فوق واحد انتخاب کنیم باید از دو بگذریم.

۲- در اینجا همه معبودهای باطل، یکی محسوب شده، می گوید آنها را در مقابل حق قرار ندهید، و دو معبود (حق و باطل) را نپرستید.

۳- عربهای جاهلی در حقیقت دو معبود برای خود انتخاب کرده بودند:

معبودی که خالق و آفریننده جهان است یعنی الله که به او اعتقاد داشتند، و دیگر معبودی که او را واسطه میان خود و الله و منشا خیر و برکت و نعمت می دانستند، یعنی بتها.

۴- ممکن است آیه فوق ناظر به نفی عقیده "ثنوین" (دو گانه پرستان) همانها که قائل به خدای خیر و خدای شر بودند باشد، چرا که آنها منطقی هر چند ضعیف و نادرست برای خود در این دو گانه پرستی داشتند ولی بت پرستان عرب حتی این منطق ضعیف را هم نداشتند.

مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه جمله لطیفی از بعضی از حکماء نقل می کند و آن اینکه "پروردگار به تو دستور داده است که دو معبود را مپرست، اما تو آن همه معبود برای خود ساختی، نفس سرکش تو بتی است، و هوی و هوست بت دیگر، و دنیا و هدفهای مادیت بتهای دیگر، تو حتی در برابر انسانها سجده می کنی تو چگونه یگانه پرستی؟! *** و به دنبال این دستور ضمن سه آیه، دلیل توحید عبادت را با چهار بیان مشخص می کند:

نخست می گوید: "آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است" (وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

آیا در مقابل کسی که مالک عالم هستی است باید سجده کرد یا بتهای فاقد همه چیز؟ سپس اضافه می کند نه تنها آسمانها و زمین از آن او است که "همواره دین

و تمام قوانین نیز از ناحیه او می باشد" (وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا).

هنگامی که ثابت شد عالم هستی از آن او است و قوانین تکوینی را او ایجاد کرده مسلم است که قوانین تشریحی هم باید به وسیله او تعیین گردد و طبعاً اطاعت نیز مخصوص او است.

"واصب" در اصل از ماده "وصوب" به معنی دوام گرفته شده است، و بعضی آن را به معنی "خالص" تفسیر کرده اند (طبعاً تا چیزی خالص نباشد دوام پیدا نخواهد کرد) و ممکن است تعبیر آیه فوق اشاره به هر دو جهت باشد، یعنی همیشه و هر زمان دین خالص از آن خدا است، و کسانی که دین را به معنی اطاعت گرفته اند، واسب را به معنی واجب دانسته اند یعنی تنها باید اطاعت فرمان خدا کرد.

در روایتی می خوانیم که شخصی از تفسیر این جمله از امام صادق ع سؤال کرد، امام فرمود: واسب یعنی واجب (۱).

ولی روشن است که این معانی همه لازم و ملزوم یکدیگرند:

و در پایان این آیه می فرماید: آیا با این حال که همه قوانین و دین و اطاعت از آن خدا است "از غیر او پرهیز می کنید"؟ (أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ).

مگر بتها می توانند به شما زبانی برسانند؟ یا نعمتی به شما ببخشند؟ که از مخالفتشان بپیم دارید و عبادتشان را لازم می شمیرید؟! *** با اینکه آنچه از نعمتها دارید همه از ناحیه خدا است" (وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ).

این در حقیقت سومین بیان است برای لزوم پرستش معبود یگانه یعنی الله، و منظور این است که اگر پرستش بتها به خاطر شکر نعمت است، که بتها به شما

ص: ۲۶۱

نعمتی نداده اند که شکرش لازم باشد، بلکه سر تا پای وجود شما را نعمتهای خدا فرا گرفته است، با اینحال بندگی او را رها می کنید و به سراغ بتها می روید! علاوه بر این "هنگامی که ناراحتیها، مصائب، بلاها و رنجها به سراغ شما می آید برای دفع آنها تنها دست تضرع به درگاه او برمی دارید و او را می خوانید" (ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ).

بنا بر این اگر پرستش بتها به خاطر دفع ضرر و حل مشکلات است، آنهم که از ناحیه خدا است و شما نیز عملاً ثابت کرده اید که در سخت ترین حالات زندگی همه چیز را رها می کنید و تنها به درگاه او می روید.

و این چهارمین بیان برای مساله توحید عبادت است.

"تجثرون" در اصل از ماده جوار(بر وزن غبار) به معنی آوای چهار پایان و وحوش است که بی اختیار به هنگام درد و رنج سر می دهند و سپس به عنوان کنایه در همه ناله هایی که بی اختیار از درد و رنج برمی خیزد به کار رفته است، انتخاب این تعبیر در اینجا مخصوصاً این نکته را می رساند که در آن زمان که مشکلات فوق العاده زیاد می شود و کارد به استخوان می رسد و بی اختیار فریاد درد و رنج می کشید، آیا در آن زمان جز "الله" را می خوانید؟! پس چرا در حال آرامش و مشکلات کوچک دست به دامن بت می زنید؟! *** آری در این گونه موارد خداوند ندای شما را می شنود و به آن پاسخ می گوید و مشکلاتتان را بر طرف می سازد "سپس هنگامی که زیان و رنج را از شما بر طرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قرار می دهند" و به سراغ بتها می روند (ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ).

در حقیقت قرآن به این نکته باریک اشاره می کند که فطرت توحید در وجود همه شما هست، ولی در حال عادی، پرده های غفلت و غرور و جهل و تعصب

و خرافات آن را می پوشاند، اما به هنگامی که تند باد حوادث و طوفانهای بلا می وزد این پرده ها کنار می روند و نور فطرت آشکار می گردد و می درخشد، درست در همین حال است که خدا را با تمام وجود و با اخلاص کامل می خوانید، خدا نیز پرده های بلا و رنج و مصیبت را از شما دور می سازد که این گشودن پرده های رنج، نتیجه گشوده شدن پرده های غفلت است (توجه داشته باشید در آیه تعبیر به کشف الضر شده است که به معنی کنار زدن پرده های مشکلات است).

ولی هنگامی که طوفان فرو نشست و به ساحل آرامش باز گشتید، از نو همان غفلت و غرور، و همان شرک و بت پرستی خودنمایی می کند.

*** در آخرین آیه مورد بحث، پس از ذکر دلایل منطقی فوق و روشن شدن حقیقت، با لحنی تهدید آمیز چنین می گوید: "نعمتهایی را که به شما داده ایم کفران کنید و چند روزی از این متاع دنیا بهره مند شوید ولی بزودی خواهید دانست" نتیجه و پایان کارتان چیست (لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتُّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ).

این درست به آن می ماند که انسان شخص متخلف و منحرفی را با دلایل مختلف، نصیحت و ارشاد کند و سرانجام چون امکان دارد این نصایح و اندرزها در او اثر نکند با یک جمله تهدید آمیز گفتار خود را پایان می دهد و می گوید: با توجه به این مطالبی که گفتم باز هم هر چه از دست بر می آید بکن ولی نتیجه کارت را بزودی خواهی دید.

بنا بر این "لام" در "لیکفروا" لام امر است، امری که برای تهدید بیان شده، همانند "تمتعوا" که آنهم امر است به عنوان تهدید، با این تفاوت که "لیکفروا" صیغه غائب است و "تمتعوا" مخاطب، گویی نخست آنها را غائب فرض کرده، می گوید اینها بروند و همه این نعمتها را کفران کنند، و با این

تهدید، حالت توجه مختصری برای آنها پیدا شده به طوری که به صورت مخاطب در آمده اند و به آنها می گوید چند روزی از این نعمتهای دنیا بهره گیرید اما روزی خواهید دید که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اید و سرانجام کارتتان به کجا می رسد! در واقع این آیه شیبیه به آیه ۳۰ سوره ابراهیم است: قُلْ تَمَتُّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ: "بگو چند روزی از لذات این جهان بهره گیرید که سرانجام کار شما آتش دوزخ است" (۱)

ص: ۲۶۴

۱- ۱) جمعی از مفسران نیز احتمال داده اند که جمله "لیکفروا" به عنوان غایت و نتیجه شرک و کفرانی است که در آیه قبل به آنها نسبت داده شده است، بنا بر این معنی چنین می شود: آنها پس از نجات از چنگال حوادث و مشکلات، راه توحید را رها کرده و در شرک گام می نهند تا نعمتهای ما را انکار و کفران کنند.

اشاره

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَشَيْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹) لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰)

ترجمه:

۵۶- آنان برای بتهایی که هیچگونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند سهمی از آنچه به آنان روزی داده ایم قرار می دهند، به خدا سوگند (در دادگاه قیامت) از این دروغ و تهمتها بازپرسی خواهید شد!

۵۷- آنها(در پندار خود) برای خداوند دخترانی قرار می دهند، منزله است او(از اینکه فرزندی داشته باشد) ولی برای خودشان آنچه را میل دارند قائل می شوند.

۵۸- در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند دختری نصیب تو شده صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود، و مملو از خشم می گردد! ۵۹- از قوم و قبيله خود بخاطر بشارت بدی که به او داده شده متواری می گردد(و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟ چه بد حکمی می کنند؟! ۶۰- برای آنها که ایمان به سرای آخرت ندارند صفات زشت است، و برای خدا صفات عالی است و او عزیز و حکیم است.

تفسیر:

آنجا که تولد دختر ننگ بود!

از آنجا که در آیات گذشته بحثهایی مستدل پیرامون نفی شرک و بت پرستی آمده بود، این آیات به بخشی از بدعتهای شوم و عادات زشت مشرکان می پردازد تا دلیل دیگری باشد برای محکوم ساختن شرک و بت پرستی، و در همین رابطه به سه قسمت از این بدعتها و عادات شوم اشاره می کند.

نخست می گوید:

"این مشرکان برای بتهایی که هیچگونه سود و زبانی از آنها سراغ ندارند، سهمی از آنچه به آنها روزی داده ایم قرار می دهند" (وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَغْلُمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ) (۱).

ص: ۲۶۶

۱- ۱) مفسران در معنی جمله لِمَا لَا يَغْلُمُونَ و ضمیری که در این جمله است، دو تفسیر ذکر کرده اند نخست اینکه ضمیر "لا يعلمون" به مشرکان باز گردد، یعنی مشرکان سهمی برای بتها قرار می دادند که از آنها خیر و شری سراغ نداشتند (و ما نیز همین تفسیر را در بالا- انتخاب کردیم) دیگر اینکه ضمیر به خود بتها باز گردد یعنی برای بتها که مطلقاً شعور و علم و عقل نداشتند، سهمی قرار می دادند، ولی در این صورت یک نوع تضاد در تعبیرات آیه احساس می شود زیرا "ما" معمولاً- برای موجود غیر عاقل است، در حالی که صیغه يعلمون معمولاً برای جمع عاقل است (و این دو با هم سازگار نیست) اما بنا بر تفسیر اول "ما" به بتها اشاره می کند و "لا يعلمون" به عبادت کنندگان آنها.

این سهم، قسمتی از شتران و چهارپایان و بخشی از زراعت بوده که در سوره انعام آیه ۱۳۶ به آن اشاره شده که مشرکان در جاهلیت آنها را مخصوص بتان می دانستند و در راه آنها خرج می کردند، در حالی که نه از ناحیه این بتها سودی به آنها می رسید و نه از زیان آنها بیمناک بودند که بخواهند با این کار، رفع خطر کنند، و این احمقانه ترین معامله ای بود که آنها انجام می دادند.

سپس اضافه می کند "به خدا سوگند در دادگاه عدل قیامت از این دروغها و تهمت‌ها بازپرسی خواهید شد!" (تَاللّٰهِ لَکُمۡ لَئِنۡ عَمَّا کُنتُمۡ تَفْتُرُوۡنَ).

و به دنبال این بازپرسی و اعتراف کردن که در آنجا چاره ای از اعتراف نیست، مجازات خواهید شد، بنا بر این عمل زشت و شوم شما هم زیان دنیا دارد زیرا قسمتی از سرمایه های شما را می بلعد و هم زیان در جهان دیگر.

*** دومین بدعت شوم آنها این بود که برای خداوندی که از هر گونه آلایش جسمانی پاک است، دخترانی قائل می شدند و "معتقد بودند که فرشتگان دختران خدایند" (وَيَجْعَلُوۡنَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ سُبْحٰنَهُ).

ولی نوبت خودشان که می رسد "آنچه را میل دارند برای خود قائل می شوند" (وَلَهُمۡ مَا يَشْتَهُوۡنَ).

یعنی هرگز حاضر نبودند همین دختران را که برای خدا قائل شده بودند برای خود نیز قائل شوند و اصلاً دختر برای آنها عیب و ننگ و مایه سرشکستگی و بدبختی محسوب می شد! *** آیه بعد برای تکمیل این مطلب اشاره به سومین عادت زشت و شوم آنها می کند و می گوید "هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند خدا دختری به تو داده آن چنان از فرط ناراحتی چهره اش تغییر می کند که صورتش سیاه می شود!"

(وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا).

"و مملو از خشم و غضب می گردد (وَ هُوَ كَظِيمٌ) (۱).

*** کار به همین جا پایان نمی گیرد او برای نجات از این ننگ و عار که به پندار نادرستش، دامنش را گرفته "از قوم و قبیله خود به خاطر این بشارت بدی که به او داده شده است متواری می گردد" (يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ).

باز هم، موضوع خاتمه نمی یابد بلکه او دائما در این فکر غوطه ور است که "آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگهدارد و یا آن را زنده در زیر خاک پنهان سازد!" (أَيُّمَسِكُهُ عَلَيَّ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ).

در پایان آیه این حکم ظالمانه و شقاوت آمیز غیر انسانی را با صراحت هر چه بیشتر محکوم کرده و می گوید: "بدانید حکمی را که آنها می کردند، حکم زشت و بدی بود" (أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

*** سرانجام ریشه این همه آلودگیها و بدبختیها را چنین معرفی می کند که اینها همه زائیده عدم ایمان به آخرت است "آنهايي که ایمان به سرای دیگر ندارند صفات زشت و شوم خواهند داشت" (لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ).

"اما برای خداوند صفات عالی است" (وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ).

"و او قادر حکیم است" (وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

و به همان نسبت که انسان به این خداوند بزرگ و عزیز و حکیم نزدیک می شود، شعاع نیرومندی از صفات عالیش، از علم و قدرت و حکمتش، در جان او

ص: ۲۶۸

۱- ۱) کظیم به کسی می گویند که مملو از اندوه و غضب شده و خویشتن داری می کند و به اصطلاح دندان بر جگر می فشارد!.

پرتوافکن می گردد، و از خرافات و زشتکاریها و بدعتهای شوم فاصله می گیرد، اما هر قدر از او دور می گردد، به همان نسبت در ظلمات جهل و ضعف و زبونی و عادات زشت و شوم گرفتار می شود.

فراموش کردن خدا و همچنین فراموش کردن دادگاه عدل او انگیزه همه پستیها و زشتیها و انحرافها و خرافات است، و یادآوری این دو اصل اصیل منبع اصلی احساس مسئولیت و مبارزه با جهل و خرافات، و عامل توانایی و دانایی است.

نکته ها:

اشاره

۱- چرا فرشتگان را دختران خدا می دانستند؟

در آیات متعددی از قرآن می خوانیم که مشرکان عرب، فرشتگان را، دختران خدا می پنداشتند، یا بدون ذکر انتساب به خداوند آنها را از جنس زن می دانستند، در سوره زخرف آیه ۱۹ می خوانیم وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثَاءً: "فرشتگان را که بندگان خدا هستند زن می پنداشتند" و در سوره اسراء آیه ۴۰ می فرماید أَ فَأَصِيفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنثَاءً: "آیا خداوند به شما پسرانی داده و از فرشتگان، دخترانی انتخاب کرده است".

این پندار ممکن است بقایای خرافاتی باشد که از اقوام گذشته به عرب جاهلی رسیده بود، و نیز ممکن است به خاطر این بوده که فرشتگان از نظرها مستورند و این صفت بیشتر در زنان وجود داشت، و لذا به گفته بعضی اینکه عرب، شمس (خورشید) را مؤنث مجازی و قمر (ماه) را مذکر مجازی می گوید به خاطر این است که قرص آفتاب در میان نور خیره کننده اش آن چنان پوشیده

ص: ۲۶۹

است که نگاه کردن به آن آسان نیست در حالی که قرص ماه کاملا نمایان است.

این احتمال نیز وجود دارد که لطافت وجود فرشتگان، سبب این توهم شده بود چرا که زن نسبت به مرد جنس لطیفتری است.

و به هر حال این یک خرافه و پندار غلط قدیمی است که متاسفانه هنوز رسوبات آن در اعماق فکری بعضی دیده می شود و حتی در ادبیات زبانهای مختلف نیز وجود دارد، از جمله اینکه هنگامی که یک زن خوب را می خواهند توصیف کنند فرشته اش می گویند، و عکسهایی که از فرشتگان می اندازند غالبا به صورت زن است در حالی که فرشتگان اصولا- جسم مادی ندارند که مرد و زن و مذکر و مؤنث داشته باشند.

۲- چرا عرب جاهلی دختران را زنده بگور می کرد؟

این واقعا وحشت آور است که انسان، آن قدر عاطفه خود را زیر پا بگذارد که به کشتن انسان آن هم در زشتترین صورتش افتخار و مباهات نماید، انسانی که پاره تن خود او است انسانی که بی دفاع و ضعیف است، او را با دست خویش زنده زنده به خاک بسپارد.

این یک امر ساده نیست که انسان هر چند نیمه وحشی دست به چنین جنایت وحشتناکی بزند، قطعاً دارای ریشه های اجتماعی و روانی و اقتصادی بوده است.

مورخان می گویند: شروع این عمل زشت در جاهلیت از آنجا بود که جنگی میان دو گروه در آن زمان اتفاق افتاد، گروه فاتح، دختران و زنان گروه مغلوب را اسیر کردند، پس از مدتی که صلح برقرار شد، خواستند اسیران جنگی را به قبیله خود بازگردانند، ولی بعضی از آن دختران اسیر با مردانی از گروه غالب ازدواج کرده بودند، آنها ترجیح دادند که در میان دشمن بمانند و هرگز

ص: ۲۷۰

به قبیله خود باز نگردند، این امر، بر پدران آن دخترها سخت گران آمد و مایه شماتت و سرزنش آنها گردید، تا آنجا که بعضی سوگند یاد کردند که هر گاه در آینده دختری نصیبشان شود او را با دست خود نابود کنند تا بدست دشمن نیفتند!

خوب ملاحظه می کنید که وحشتناکترین جنایات زیر پوشش دروغین دفاع از ناموس و حفظ شرافت و حیثیت خانواده انجام می گرفت، و عاقبت این بدعت زشت و ننگین مورد استقبال گروهی واقع شد، و مساله "وئاد" (زنده بگور کردن دختران) یکی از رسوم جاهلیت شد و همانست که قرآن شدیداً آن را محکوم ساخته و می گوید: **وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ**: "در قیامت در باره دختران زنده بگور شده سؤال می شود که به چه گناهی آنها کشته شدند؟" (تکویر-۹).

این احتمال نیز وجود دارد که تولید کننده بودن پسران، و مصرف کننده بودن دختران، در آن جوامع، نیز به این جنایت کمک کرده باشد، زیرا پسر برای آنها، سرمایه بزرگی محسوب می شد که در غارتگریها و نگهداری شتران و مانند آن از وجودش استفاده می کردند، در حالی که دختران چنین نبودند.

از سوی دیگر وجود جنگها و نزاعهای دائمی قبیله‌گی میان آنها سبب فقدان سریع مردان و پسران جنگجو می شد و طبعاً تناسب و تعادل میان تعداد دختران و پسران به هم می خورد، و تا آنجا وجود پسران عزیز شده بود که تولد یک پسر، مایه مباحثات بود و تولد یک دختر، مایه ناراحتی و رنج یک خانواده!.

این امر تا آنجا رسید که به گفته بعضی از مفسران، به محض اینکه حالت وضع حمل به زن دست می داد شوهر، از خانه متواری می گشت، مبادا دختری برای او بیاورد و او در خانه باشد! سپس اگر به او خبر می دادند، مولود پسر است، با خوشحالی و هیجان وصف ناپذیری به خانه باز می گشت، اما وای اگر به او

خبر می دادند که نوزاد دختر است آتش خشم و اندوه جان او را در بر می گرفت (۱).

داستان "وئاد" پر از حوادث بسیار دردناک و چنندش آور است.

از جمله نقل کرده اند مردی خدمت پیامبر آمد، اسلام آورد، اسلامی راستین، روزی خدمت رسول خدا ص رسید و سؤال کرد آیا اگر گناه بزرگی کرده باشم توبه من پذیرفته می شود، فرمود: خداوند تو اب و رحیم است، عرض کرد ای رسول خدا گناه من بسیار عظیم است، فرمود: وای بر تو هر قدر گناه تو بزرگ باشد، عفو خدا از آن بزرگتر است.

عرض کرد اکنون که چنین می گویی بدان: من در جاهلیت به سفر دوری رفته بودم، در حالی که همسرم باردار بود، پس از چهار سال باز گشتم، همسرم به استقبال من آمد، نگاه کردم دختر کی در خانه دیدم، پرسیدم دختر کیست؟ گفت دختری یکی از همسایگان است!

من فکر کردم ساعتی بعد به خانه خود می رود اما با تعجب دیدم نرفت، غافل از اینکه او دختر من است و مادرش این واقعیت را مکتوم می دارد، مبادا بدست من کشته شود.

سرانجام گفتم راستش را بگو این دختر کیست؟ گفت: به خاطر داری هنگامی که به سفر رفتی باردار بودم، این نتیجه همان حمل است و دختر تو است!

آن شب را با کمال ناراحتی خوابیدم، گاهی به خواب می رفتم و گاهی بیدار می شدم، صبح نزدیک شده بود، از بستر برخاستم و کنار بستر دخترک رفتم در کنار مادرش به خواب رفته بود، او را بیرون کشیدم و بیدارش کردم و گفتم همراه من به نخلستان بیا.

او به دنبال من حرکت می کرد تا نزدیک نخلستان رسیدیم، من شروع

ص: ۲۷۲

به کندن حفره ای کردم و او به من کمک می کرد که خاک را بیرون آورم، هنگامی که حفره تمام شد من زیر بغل او را گرفتم و در وسط حفره افکندم... در این هنگام هر دو چشم پیامبر پر از اشک شد... سپس دست چپم را به کتف او گذاشتم که بیرون نیاید و با دست راست خاک بر او می افشاندم! او پیوسته دست و پا می زد، و مظلومانه فریاد می کشید پدر جان! چه با من می کنی؟ در این هنگام، مقداری خاک به روی ریشهای من ریخت او دستش را دراز کرد و خاک را از صورت من پاک نمود، ولی من هم چنان قساوتمندانه خاک به روی او می ریختم، تا آخرین ناله هایش در زیر قشر عظیمی از خاک محو شد! در اینجا پیامبر ص در حالی که بسیار ناراحت و پریشان بود و اشکها را از چشم پاک می کرد، فرمود: اگر نه این بود که رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفته، لازم بود هر چه زودتر انتقام از تو بگیرد!" (۱).

و نیز در حالات "قیس بن عاصم" که از اشراف و رؤسای قبیله بنی تمیم در جاهلیت بود و پس از ظهور پیامبر ص اسلام آورد می خوانیم: "روزی به خدمت پیامبر آمد تا بار گناه سنگینی را که بر دوش می کشید شاید سبک کند، عرض کرد در گذشته گروهی از پدران بر اثر جهل و بی خبری دختران بی گناه خود را زنده بگور کردند، من نیز دوازده دختر نصیبم شد که همه را به این سرنوشت شوم مبتلا ساختم! هنگامی که سیزدهمین دخترم را همسر مخفیانه به دنیا آورد و چنین وانمود کرد که نوزادش مرده بدنیا آمده، اما در خفا آن را نزد اقوام خود فرستاده بود موقتاً فکرم از ناحیه این نوزاد راحت شد.

اما بعدا که از ماجرا آگاه شدم او را با خود به نقطه ای بردم و به تضرع و التماس و گریه او اعتنا نکرده و زنده بگورش ساختم! پیامبر ص از شنیدن این ماجرا سخت ناراحت شد و در حالی اشک

ص: ۲۷۳

من لا- یرحم لا- یرحم کسی که رحم نکند به او رحم نخواهد شد" سپس رو به سوی قیس کرد و گفت: روز بدی در پیش داری، قیس عرض کرد چه کنم تا بار گناهم سبک شود؟ پیامبر فرمود: به تعداد دخترانی که کشته ای بندگانی آزاد کن (شاید بار گناهت سبک شود) (۱).

و نیز در حالات "صعصعه بن ناجیه" جد فرزددق شاعر معروف) که انسان آزاده و شریفی بود می خوانیم در عصر جاهلیت با بسیاری از عادات زشت آنها مبارزه می کرد تا آنجا که ۳۶۰ دختر را از پدرانشان خرید و از مرگ نجات داد، و حتی در یک مورد برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او داشت، مرکب سواری خود، و دو شتر، به پدر آن دختر داد.

پیامبر ص فرمود کار بسیار بزرگی انجام دادی و پاداش تو نزد خدا محفوظ است!

"فرزدق" به این کار نیای خود افتخار کرده می گفت: و منا الذی منع الوائدات فاحیا الوئید فلم تواند "از دودمان ما کسی را سراغ داریم که جلو زنده بگور کردن دختران را گرفت* آنها را زنده کرد تا در خاک دفن نشوند" (۲).

به زودی خواهیم دید که چگونه اسلام به همه این فجایع و جنایات وحشتناک پایان داد و به زن شخصیتی عطا کرد که در تاریخ سابقه نداشت.

۳- نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن

تحقیر و در هم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود، بلکه در میان اقوام دیگر و حتی شاید متمدن ترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی

ص: ۲۷۴

۱- ۱) جاهلیت و اسلام صفحه ۶۳۲.

۲- ۲) قاموس الرجال ج ۵ صفحه ۱۲۵.

ناچیز داشت، و غالباً با او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می شد، ولی مسلماً عرب جاهلی این تحقیر را در اشکال زنده تر و وحشتناکتری انجام می داد.

تا آنجا که اصلاً نسب را به مرد مربوط می دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگاهداری و پرورش جنین، محسوب می کرد! چنان که در شعر معروف جاهلی منعکس است. بنونا بنو ابناثنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الأبعاد "فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند* و اما فرزندان دختران ما پسران مردان بیگانه اند."

این را نیز می دانیم که آنها برای زن حقی در ارث قائل نبودند و برای تعدد زوجات حد و مرزی قائل نمی شدند، به سادگی خوردن آب، ازدواج می کردند و به آسانی آنها را طلاق می دادند.

ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید، مخصوصاً تولد دختر را که ننگ می دانستند در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد.

و خود پیامبر ص آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا ع احترام می گذاشت که مردم تعجب می کردند، با تمام مقامی که داشت، دست دخترش را می بوسید، و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می کرد، دخترش فاطمه بود، و به عکس هنگامی که می خواست به سفر برود آخرین خانه ای را که خدا حافظی می کرد، باز خانه فاطمه ع بود.

در حدیثی می خوانیم که به پیامبر ص خیر دادند خدا به او دختری داده است، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد دید آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت! (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آنها بر چیده نشده) پیامبر ص فوراً فرمود:

□
ما لکم؟ ریحانه اشمها، و رزقها علی الله عز و جل!:

"این چه حالتی است در شما می بینم؟! خداوند گلی به من داده آن را می بویم، و اگر غم روزی او را می خورید، روزیش با خدا است" (۱).

در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم که فرمود:

نعم الولد البنات، ملطفات، مجهزات، مونسات مفلیات: "چه فرزند خوبی است دختر! هم پر محبت است، هم کمک کار، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده" (۲).

در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم

من دخل السوق فاشتری تحفه فحملها الی عیاله کان كحامل الصدقه الی قوم محاو یج و لیبدء بالاناث قبل الذکور، فانه من فرح ابنته فکانما اعتق رقبه من ولد اسماعیل:

کسی که بازار می رود و تحفه ای برای خانواده خود می خرد همچون کسی است که می خواهد به نیازمندی کمک کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می خواهد تحفه را تقسیم کند نخست باید به دختر و بعد به پسران بدهد، چرا که هر کس دخترش را شاد و مسرور کند چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل ع را آزاد کرده باشد" (۳).

در حقیقت این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است.

گر چه در این زمینه سخن بسیار است و در ذیل آیات مناسب بحث خواهد شد ولی از این واقعیت نمی توان به آسانی گذشت که با نهایت تاسف هنوز در جوامع اسلامی، آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد، و هنوز کم نیستند خانواده هایی که از تولد پسر خوشحال و از نوزاد دختر ناراحت می شوند، و یا لا اقل تولد پسر را بر دختر ترجیح می دهند.

ص: ۲۷۶

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۱۰۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۱۰۰.

۳- (۳) مکارم الاخلاق صفحه ۵۴.

البته ممکن است شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی در رابطه با وضع زنان در جوامع کنونی یکی از علل اینگونه عادات و رسوم غلط بوده باشد، ولی هر چه هست باید عموم مسلمانان راستین با این طرز فکر مبارزه کنند، و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن را بسوزانند که اسلام نمی پسندد که بعد از چهارده قرن پیروانش به افکار جاهلی باز گردند، و این یک نوع جاهلیت ثانوی است.

حتی در جوامع غربی که تصور می کنند برای زن شخصیت والایی قائلند عملاً می بینیم او را آن چنان تحقیر کرده اند که بصورت یک عروسک بی ارزش یا وسیله ای برای خاموش کردن آتش شهوت و یا کالایی برای تبلیغ کالاهایشان در آورده اند (۱).

ص: ۲۷۷

۱- ۱) جالب اینکه این بحثها تصادفاً روز بیستم جمادی الثانیه سنه ۱۴۰۱ که روز میلاد بانوی اسلام فاطمه زهرا(ع) و روزی که به عنوان "روز زن" از طرف جمهوری اسلامی تایید شده بود، نوشته شد.

اشاره

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَّ عَلَيْهَا مِنْ ذَابِّهِ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱) وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسَيْنِي لَا جْرَمَ أَنْ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (۶۲) تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَوَيْهَهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴)

ترجمه:

۶۱- اگر خداوند مردم را بخاطر ظلمشان مجازات کند جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذارد!، ولی آنها را تا زمان معینی بتاخیر می اندازد، اما هنگامی که اجلشان فرا رسد نه ساعتی تاخیر می کنند و نه ساعتی پیشی می گیرند.

۶۲- آنها برای خدا چیزهایی قرار می دهند که خودشان از آن کراهت دارند (یعنی

فرزندان دختر) با اینحال بدروغ می گویند سرانجام نیکی دارند، ناچار برای آنها آتش است و آنها از پیشگامان (در آتش دوزخ) هستند.

۶۳- بخدا سوگند، پیامبرانی به سوی امتهای پیش از تو فرستادیم اما شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داد، و امروز او ولی و سرپرستان است، و مجازات دردناک برای آنها است.

۶۴- ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و مایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند.

تفسیر:

اشاره

گر حکم شود که مست گیرند!...

بعد از ذکر آیات گذشته که از جنایات وحشتناک مشرکان عرب در زمینه بدعتهای زشت و زنده بگور کردن دختران سخن می گفت ممکن است این سؤال برای بعضی پیش آید که چگونه خداوند بندگان گنه کار را با اینهمه ظلم و جنایت فجیع سریعاً کیفر نمی دهد؟! نخستین آیه مورد بحث گویی در مقام پاسخ به همین سؤال است. می گوید:

"اگر بنا شود خداوند مردم را به ظلمها و ستمهایی که مرتکب می شوند کیفر دهد، جنبنده ای بر پشت زمین باقی نخواهد گذارد!" (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ (۱)).

دابه به معنی هر گونه موجود زنده و جنبنده است، در اینجا ممکن است به قرینه "علی ظلمهم" کنایه از انسانها باشد. یعنی اگر خداوند، انسانها را به خاطر ظلمشان مؤاخذه کند انسانی بر صفحه کره خاک باقی نخواهد ماند.

ص: ۲۷۹

۱- ۱) ضمیر علیها به ارض یعنی "زمین" بر می گردد، هر چند قبلا- ذکری از آن به میان نیامده و این به خاطر وضوح مطلب است و نظیر آن در ادبیات عرب و غیر عرب فراوان دیده می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور همه جنبندگان باشد، زیرا می دانیم جنبندگان روی زمین معمولاً برای انسان آفریده شده اند چنان که قرآن می گوید: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً "او خدایی است که آنچه را در روی زمین است به خاطر شما آفرید" (بقره-۲۹).

هنگامی که انسانها از میان بروند، فلسفه وجود جنبندگان دیگر، نیز از میان خواهد رفت و نسل آنها قطع می شود.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر ما به عمومیت و وسعت مفهوم آیه بنگریم نتیجه اش آن خواهد بود که هیچ انسانی در روی زمین، غیر ظالم وجود ندارد، و هر کسی به سهم خود مرتکب ستمی شده است، که اگر بنا بر مجازات سریع و فوری باشد، دامان همه را خواهد گرفت، با اینکه می دانیم نه تنها پیامبران و امامان که معصومند مصداق چنین ظمی نیستند، بلکه در هر عصر و زمان گروهی از نیکان و پاکان و مجاهدان راستین هستند که حسنات آنها مسلماً بر سیئات کوچکشان برتری دارد و قطعاً مستحق مجازات نابود کننده نیستند.

پاسخ این سؤال را چنین می توان گفت که آیه یک حکم نوعی را بیان می کند، نه عمومی و همگانی و نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و غیر عرب نیز دیده می شود، این شعر معروف را غالباً شنیده ایم: گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند! و نیز شاعر می گوید: گفت باید حد زند هشیار، مرد مست را گفت هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست! شاهد این استثناء آیه ۳۲ سوره فاطر است که می فرماید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ

سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ: طبق این آیه مردم سه گروهند: گروهی ستمگر و گروهی میانه رو که گناهان خفیفی دارند و گروهی پیش گیری کنندگان به نیکبها یعنی نیکان و پاکان، مسلما از این سه گروه تنها گروه اولند که مشمول آیه مورد بحثند نه گروه دوم و سوم و از آنجا که گروه اول معمولا- اکثریت جوامع را تشکیل می دهند، ذکر چنین عمومی جای تعجب نخواهد بود.

از آنچه گفتیم روشن می شود که آیه هیچگونه دلالتی بر نفی عصمت انبیاء نمی کند و آنها که چنین پنداشته اند توجه به سایر آیات قرآن و قرائن موجود در کلام ندارند.

سپس قرآن به ذکر این نکته می پردازد که "خداوند به همه ظالمان و ستمگران مهلت می دهد و تا اجل مسمی (زمان معینی) مرگ آنها را به تاخیر می اندازد" (وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

"اما هنگامی که اجل آنها سر رسد، نه ساعتی تاخیر می کنند، و نه ساعتی پیشی می گیرند" (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ).

بلکه درست در همان لحظه موعود، مرگ دامانشان را فرا می گیرد و لحظه ای پیش و پس نخواهد داشت.

اجل مسمی چیست

در اینکه منظور از أَجَلٍ مُّسَمًّى چیست؟ مفسران بیانات گوناگونی دارند، ولی با توجه به سایر آیات قرآن از جمله آیه ۲ سوره انعام و آیه ۳۴ سوره اعراف به نظر می رسد که منظور همان فرا رسیدن مرگ است، یعنی خداوند مردم را برای اتمام حجت تا پایان عمرشان مهلت می دهد، شاید ظالمان به فکر اصلاح خویش بیفتند، در برنامه زندگی خود تجدید نظر به عمل آورند، و به سوی خدا

ص: ۲۸۱

و حق و عدالت باز گردند.

هنگامی که این مهلت پایان گرفت، فرمان مرگشان فرا می رسد و از همان لحظه مرگ مجازاتها و کیفرها شروع می شود.

برای توضیح بیشتر درباره اجل مسمی به جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۱۴۸ و جلد ششم صفحه ۱۵۷ مراجعه فرمائید.

*** بار دیگر با بیان تازه ای بدعتهای زشت و خرافاتی را که عربهای جاهلی داشتند (در زمینه تنفر از فرزندان دختر و اعتقاد به اینکه فرشتگان دختران خدایند) محکوم کرده می گوید: "آنها از یک سو از فرزندان دختر کراهت دارند ولی از سوی دیگر آن را برای خدا قائل می شوند!" (وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ).

این تناقض عجیبی است و همانگونه که در سوره نجم آیه ۲۲ آمده است "این یک تقسیم ناهنجار است!" اگر فرشتگان دختران خدایند، پس معلوم می شود دختر چیز خوبی است، چرا شما از فرزندان دختر ناراحت می شوید! و اگر بد است چرا برای خدا قائل هستید؟ "و با این حال آنها به دروغ می گویند که سرانجام نیک و پاداش خیر از برای آنها است" (وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى).

با کدام عمل، انتظار چنین پاداشی را دارند؟ با زنده بگور کردن دختران معصوم و بی گناه و بی دفاع؟ و یا با تهمت و افتراء به ساحت مقدس پروردگار؟ با کدامین عمل؟ کلمه "حسنى" که مؤنث "احسن" است و به معنی نیکوتر یا نیکوترین می آید در اینجا به معنی بهترین پاداشها و یا بهترین عاقبتها است که این قوم مغرور گمراه با همه جنایاتشان برای خود قائل بودند، و در این صورت این سؤال پیش

ص: ۲۸۲

می آید: با اینکه عرب جاهلی عقیده به معاد نداشت، چگونه چنین سخنی را می گفتند؟!.

ولی باید توجه داشت که همه آنها منکر معاد بطور مطلق نبودند، بلکه معاد جسمانی را نفی می کردند و از اینکه انسان بار دیگر به حیات مادی باز گردد، تعجب داشتند؟ به علاوه این تعبیر ممکن است به صورت قضیه شرطیه بوده باشد یعنی آنها می گفتند: "اگر جهان دیگری هم در کار باشد ما در آنجا بهترین پاداش را خواهیم داشت" و همین گونه است طرز تفکر بسیاری از جباران و منحرفان لجوج که در عین دوری از خدا خود را به خدا از همه نزدیکتر می دانند و ادعاهای پوچ و مسخره ای دارند.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که از "حسنی" همان نعمت حسنی یعنی پسران است، چرا که دختران را شوم و بد می دانستند، ولی پسران را خوب و نعمت عالی می دانستند.

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد، لذا بلافاصله می گوید: "ناچار برای آنها آتش دوزخ است" (لَا جَزْمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ).

یعنی نه تنها عاقبت نیکی ندارند، بلکه پایان کارشان جز آتش دوزخ نیست.

"و آنها از پیشگامان در آتشند" (وَ أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ).

"مفرط" از ماده "فرط" (بر وزن فقط) معنی پیشگام و متقدم است.

*** و از آنجا که ممکن است بعد از شنیدن داستان عرب جاهلی برای بعضی این سؤال پیش آید که چگونه ممکن است انسان جگر گوشه خود را با آن قساوت، زنده به زیر خاکها بفرستد مگر چنین چیزی امکان پذیر است؟ در آیه

بعد گویی به پاسخ سؤال پرداخته می گوید:

□
"به خدا سوگند ما پیش از تو پیامبرانی به سوی امتهای پیشین فرستادیم، ولی شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داد" (تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی اُمَّمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ).

آری شیطان آن چنان در وسوسه های خود، مهارت دارد که زشت ترین و بدترین جنایات را گاهی در نظر انسان چنان زینت می دهد که آن را یک افتخار می پندارد، همانگونه که عرب جاهلی زنده بگور کردن دختران خود را سند افتخار می دانست و آن را به عنوان حمایت از ناموس و حفظ حیثیت و آبروی قبیله! مدح و تمجید می کرد، و می گفت: من امروز دخترم را به دست خود زیر خاک می فرستم تا فردا در یک جنگ بدست دشمن نیفتد.

جایی که ننگین ترین اعمال را در زیر فریبده ترین ماسکها بر اثر تزئین و وسوسه شیطان امکان پذیر باشد، حال بقیه کارها روشن است.

و ما امروز نمونه های بسیاری از این تزئینات شیطانی را در اعمال بسیاری از افراد می بینیم که دزدیها و غارتگریها و تجاوزها و جنایات خود را با تعبیرات مختلفی توجیه می کنند و در زیر لفافه های فریبده قرار می دهند.

سپس اضافه می کند گروه مشرکان فعلی نیز دنباله رو همان برنامه های انحرافی امتهای پیشین اند که شیطان اعمالشان را در نظرشان تزئین داده بود.

"و شیطان امروز ولی و راهنما و سرپرست آنها است!" (فَهُوَ وَوَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ).

و از رهنمودهای او الهام می گیرند.

و به همین جهت "عذاب دردناک الهی در انتظار آنها است" (وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ).

در تفسیر جمله "فَهُوَ وَوَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ" (شیطان امروز سرپرست آنها است)

مفسران بیانات گوناگونی دارند که شاید از همه روشنتر همانست که در بالا گفتیم، یعنی این جمله اشاره به وضع مشرکان عرب در عصر جاهلیت است که اینها هم از برنامه های امتهای منحرف پیشین پیروی کردند، و شیطان سرپرست آنها است همانگونه که سرپرست گمراهان گذشته بود (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از جمله مزبور آن باشد که هنوز بازماندگان امتهای منحرف پیشین وجود دارند، و به راه انحرافی خود ادامه می دهند و شیطان نیز امروز ولی و سرپرست آنها است، همانگونه که در گذشته بود.

*** آخرین آیه مورد بحث هدف بعثت پیامبران را بیان می کند تا روشن شود که اگر اقوام و ملتها، هوی و هوسها، و سلیقه های شخصی خود را کنار بگذارند و دست به دامن راهنمایی پیامبران بزنند، اثری از اینگونه خرافه ها، اختلافها، و اعمال ضد و نقیض باقی نمی ماند، می گوید:

"ما قرآنرا بر تو نازل نکردیم مگر به خاطر اینکه آنچه را در آن اختلاف داشته اند برای آنها تبیین کنی" (وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ).

"و این قرآن مایه هدایت و رحمت است، برای آنها که ایمان دارند" (وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

ص: ۲۸۵

۱-۱) ولی لازمه این تفسیر این است که میان ضمیر "اعمالهم" و ضمیر "ولیهم" از نظر معنی تفاوت باشد، اولی به امتهای پیشین و دومی به مشرکان پیامبر، باز گردد، اگر جمله ای در تقدیر بگیریم این مشکل حل می شود بگوئیم: هؤلاء يتبعون الامم الماضیه (دقت کنید).

وسوسه های شیطان را از دل آنها می زداید، پرده های فریبده نفس اماره و شیطان صفتان را از چهره حقایق کنار می زند، خرافات و جنایاتی که در زیر ماسکهای فریبده پنهان شده آشکار می سازد، اختلافاتی را که در سایه هوی و هوس پدید آمده بر می چیند، به قساوتها پایان می دهد، و نور هدایت و رحمت را در همه جا می پاشد.

ص: ۲۸۶

اشاره

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۶۵) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَوْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶) وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسِينًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷)

ترجمه:

۶۵- خداوند از آسمان آبی فرستاد، و زمین را بعد از آنکه مرده بود حیات بخشید در این نشانه روشنی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند! ۶۶- و در وجود چهار پایان برای شما (درسهای) عبرتی است، از درون شکم آنها از میان غذاهای هضم شده، و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم! ۶۷- و از میوه های درختان نخل و انگور مسکرات (ناپاک) و روزی خوب و پاکیزه می گیرید در این روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می کنند.

تفسیر:

آبها، میوه ها، دامها

بار دیگر به بیان نعمتها و مواهب گوناگون پروردگار باز می گردد، که

هم تاکید می‌کند بر مساله توحید و شناخت خدا، و هم در لابلای آن اشاره ای به مساله معاد است، و هم با ذکر این نعمتها، حس شکرگزاری بندگان را تحریک کرده، آنها را از این طریق به خدا نزدیکتر می‌سازد، مجموع این جهات سه گانه پیوند این آیات و آیات گذشته را روشن می‌سازد.

از سوی دیگر در آخرین آیه بحث گذشته، سخن از نازل کردن آیات قرآن که حیات جان آدمی است در میان بود، و در نخستین آیه مورد بحث، سخن از نزول باران از آسمان که مایه حیات جسم آدمی است به میان آمده.

نخست می‌گوید: "خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین را بعد از آنکه مرده بود بوسیله آن حیات بخشید" (وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

"در این امر نشانه روشنی است از عظمت خدا، برای آنها که گوش شنوا دارند" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ).

مساله حیات و زندگی زمین به وسیله نزول آب باران از آسمان، در آیات متعددی از قرآن، بیان شده است، زمینهای خشکیده و خاموش و بی روح که گاهی خشکسالی آنها را چنان از کار انداخته که انسان هرگز باور نمی‌کند در گذشته در آغوشش گیاهی پرورش یافته، و یا در آینده، موجود زنده ای در دامانش تولد خواهد یافت، اما چند باران پی در پی و به دنبال آن تابش اشعه حیاتبخش آفتاب، آن را به حرکت در می‌آورد، گویی خفته ای است که بیدار می‌شود و یا صحیحتر مرده ای است که بادم مسیحایی باران به حیات باز گردد، انواع گلها و گیاهها در آن آشکار می‌شود و به دنبال آن حشرات و پرندگان و انواع حیوانات از هر طرف به سوی آن می‌آیند و زمزمه حیات و زندگی سر می‌دهند.

خلاصه در آن سرزمین که سابقا مرده و خاموش بود چنان غلغله ای بر پا

می شود که آدمی را مبهوت می کند، و این راستی یکی از شاهکارهای آفرینش است.

هم نشانه ای است از قدرت و عظمت آفریدگار، و هم دلیلی است بر امکان معاد که چگونه مردگان بار دیگر لباس حیات در تن می کنند، و هم نعمت بزرگی است از نعمتهای خداوند، مخصوصاً نعمتی مانند باران که بندگان کمترین زحمتی برای ایجاد آن متحمل نمی شوند!

*** بعد از نعمت آب که مسلماً نخستین پایه حیات است، به نعمت وجود چهار پایان و مخصوصاً ماده غذایی بسیار مفیدی مانند شیر که از آنها گرفته می شود اشاره کرده می گوید: "و در وجود چهار پایان درس عبرت بزرگی برای شما قرار دارد" (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً).

چه عبرتی از این برتر که: "از درون شکم این حیوانات از میان غذاهای هضم شده، و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم" (نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ).

"فرث" در لغت به معنی غذاهای هضم شده درون معده است که به مجرد رسیدن به روده ها ماده حیاتی آن جذب بدن می گردد، و تفاله های آن به خارج فرستاده می شود، در آن حال که این غذای هضم شده در درون معده است به آن "فرث" می گویند و هنگامی که تفاله های آن خارج شد "روث" (سرگین) گفته می شود.

می دانیم که مقدار کمی از غذا مانند بعضی از مواد قندی و همچنین آب از همان دیواره های معده جذب بدن می شود، اما قسمت عمده هنگامی که غذای هضم شده منتقل به روده ها شد وارد خون می گردد، و نیز می دانیم که شیر از غده های مخصوصی که درون پستان است تراوش می کند و مواد اصلی آن از خون

و غده های چربی ساز گرفته می شود.

به این ترتیب این ماده سفید رنگ تمیز خالص، این غذای نیرو بخش گوارا، از میان غذاهای هضم شده مخلوط با تفاله ها، و از لابلای خون بدست می آید، و این برآستی عجیب است، سرچشمه ای آن چنان آلوده و تنفرآمیز، اما محصولش این چنین خالص و زیبا و دل انگیز و گوارا!!.

*** بعد از حیوانات و شیر آنها به بخشی از مواهب گیاهان پرداخته می گوید:

"خداوند از میوه های درختان نخل و انگور، غذای پر برکتی نصیب شما ساخت که گاه آن را به صورت زیانبار در می آورید و از آن شراب می سازید و گاه رزق پاک و پاکیزه از آن می گیرید (و مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا).

"در این امر نشانه دیگری است از قدرت پروردگار برای آنها که عقل و خرد دارند" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

"سکر" گرچه در لغت معانی مختلفی دارد، ولی در اینجا به معنی مسکرات و مشروبات الکلی است، و معنی مشهور آن همین است.

روشن است که قرآن در این آیه هرگز اجازه شرابسازی از خرما و انگور نداده بلکه با توجه به اینکه "مسکرات" را در مقابل "رزق حسن" قرار داده اشاره کوتاهی به تحریم خمر و نامطلوب بودن آن نموده است، بنا بر این نیاز به این نداریم که بگوئیم این آیه قبل از نزول تحریم شراب نازل شده و اشاره ای به حلال بودن آن است، بلکه به عکس آیه، اشاره به حرام بودن آن می کند و شاید اولین اخطار در زمینه تحریم خمر باشد.

در حقیقت گویی در یک جمله معترضه و در میان پراثرتر قرآن مجید

می خواهد ضمن بر شمردن نعمتهای الهی به سوء استفاده از آن نیز اشاره کند.

نکته ها:

اشاره

۱- پیدایش شیر چگونه است؟

قرآن مجید چنان که در آیات فوق خواندیم می گوید شیر از میان "فرث" (غذای هضم شده داخل معده) و دم (خون) خارج می شود.

"فیزیولوژی امروز" این مطلب را ثابت کرده است که هنگامی که غذا در معده، هضم و آماده جذب می گردد، در سطحی بسیار وسیع و گسترده در داخل معده و روده ها در برابر میلیونها رگهای موئین قرار می گیرد، و عناصر مفید و لازم آن را جذب کرده و به درخت ریشه داری که نوک انتهائیش در نوک پستان خلاصه می شود می رساند.

مادر غذا می خورد، عصاره اش به خون وارد می گردد، شاخ و برگهای انتهایی دستگاہ خون و عروق، در مجاور شاخ و برگهای انتهایی دستگاہ گردش خون "جنین" قرار می گیرد، و تا بچه در شکم مادر است بدین طریق او را تغذیه می کند، اما همین که از مادر جدا شد، نوک عقربه این قطب نمای تغذیه کننده متوجه نوک پستان مادر می شود در این حالت، مادر دیگر نمی تواند، خون خود را به خون نوزاد برساند، از این رو باید تغییر حالت و تصفیه ای انجام پذیرد که محصول جدید را برای کودک گوارا و سازگار سازد، اینجاست که شیر به وجود می آید، از میان "فرث" و "دم" یعنی از میان آنچه می خورد و تبدیل به فرث، و بعد از آن تبدیل به خون می شود.

و اتفاقاً ترکیب شیر نیز چیزی است حد وسط میان خون و فرث، نه خون تصفیه شده است و نه غذای هضم شده، از دومی فراتر می رود و به اولی نمی رسد!

ص: ۲۹۱

پستانها برای ساختن مواد پروتئینی شیر، تنها از اسیدهای آمینه ذخیره شده بدن استفاده می کنند.

بعضی از مواد شیر در خون وجود ندارند و در غده های پستانی ساخته می شوند (مانند کازوئین).

بعضی قسمتهای دیگر موجود در شیر بدون تغییر از پلاسمای خون، از طریق ترشح وارد شیر می شوند (مانند انواع ویتامینها، نمک طعام و فسفاتها).

بعضی دیگر از مواد مانند قند موجود در شیر (لاکتوز) از قند موجود در خون گرفته می شود که پستانها روی آن فعالیت داشته و در این تغییر و تبدیل سهم مؤثری دارند.

به طوری که ملاحظه می کنید تولید شیر نتیجه جذب مواد غذایی بوسیله خون و ارتباط مستقیم خون با غده های پستانها می باشد، ولی جالب اینکه نه بوی خاص فرث و نه رنگ مخصوص خون هیچکدام به شیر منتقل نمی شود بلکه با رنگ و عطر و بوی تازه ای از نوک پستان تراوش می کنند.

جالب توجه اینکه دانشمندان می گویند برای تولید یک لیتر شیر در پستان حد اقل باید پانصد لیتر خون از این عضو عبور کند، تا بتواند مواد لازم برای آن یک لیتر شیر را از خون بگیرد و برای تولید یک لیتر خون در عروق، باید مواد غذایی زیادی از روده های بگذرد و اینجاست که مفهوم " مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ " کاملاً مشخص می گردد (۱).

۲- مواد غذایی مهم شیر

شیر سرشار است از مواد مختلف حیاتی که رویهمرفته یک مجموعه کامل

ص: ۲۹۲

غذایی را تشکیل می دهد.

مواد معدنی شیر عبارت است از سدیم، پتاسیم، کلسیم، منیزیم، روی، مس و کمی آهن و همچنین فسفر و کلر و ید و گوگرد.

در شیر گازهای اکسیژن و ازت و اسید کربنیک نیز وجود دارد.

مواد قندی شیر به قدر کافی و به صورت "لاکتوز" می باشد.

ویتامینهای محلول در شیر ویتامین "ب" و "پ" و "آ" و "د" میباشد، امروز ثابت شده است که اگر حیوان خوب چرا شده باشد تمام اقسام ویتامینها در شیر آن وجود دارد که شرح همه آنها در این مختصر نمی گنجد، و این مساله نیز تقریباً مورد اتفاق است که شیر تازه یک غذای کامل محسوب می شود.

و شاید به همین دلیل است که در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم

لیس یجزی مکان الطعام و الشراب الا اللبن: "تنها چیزی که می تواند جای آب و غذا را کاملاً بگیرد شیر است".

و نیز در روایات می خوانیم شیر عقل انسان را زیاد می کند و ذهن انسان را صفا می بخشد روشنائی چشم را می افزایش دهد و فراموشکاری را برطرف می کند، قلب را تقویت کرده و پشت را محکم می گرداند (و می دانیم هر یک از این آثار ارتباط نزدیکی با مواد حیاتی موجود در شیر دارد" (۱)).

۳- شیر غذای خالص و گوارا

در آیات فوق مخصوصاً روی "خالص بودن" و "گوارا بودن" شیر تکیه شده است، و این در بدو نظر برای هر کس روشن است که شیر غذایی است کم حجم و پر نیرو و خالص از مواد اضافی و در عین حال آن چنان گوارا است که برای هر انسان، در هر سن و سال، از کودک تا پیری، مفید و سازگار است، و به خاطر

ص: ۲۹۳

همین جهات بسیاری از بیماران از این غذا استفاده می کنند،مخصوصا برای رشد استخوانها اثر فوق العاده ای برای آن قائلند و به همین دلیل در موارد شکستگی استخوانها،توصیه می شود.

یکی از معانی "خلوص" پیوند" است،و شاید به خاطر همین معنی است که بعضی این تعبیر قرآنی را در مورد شیر اشاره به تاثیر فوق العاده آن در استخوان سازی می دانند.

و جالب اینکه در احکام اسلامی که در زمینه مساله رضاع(شیرخوارگی) وارد شده نیز این معنی به وضوح دیده می شود.

زیرا از یک سو می بینیم فقهاء می گویند:اگر کودکی از مادری بمقداری شیر بخورد که استخوانش محکم گردد و گوشتش برود این کودک به آن مادر محرم می شود(و همچنین نسبت به شوهر آن زن و بعضی دیگر از کسان آنها)اما از سوی دیگر می گویند ۱۵ بار شیر نوشیدن متوالی و حتی یک شبانه روز پی در پی نوشیدن شیر سبب این محرمیت می گردد،آیا اگر این دو سخن را به یکدیگر ضمیمه کنیم مفهومش این نمی شود که حتی تغذیه از شیر در یک شبانه روز اثر در تقویت استخوانها و رویاندن گوشت دارد؟! این نکته نیز لازم به تذکر است که در دستورات اسلامی به شیر "آغوز" که در لغت عرب به آن "لباء" می گویند اهمیت فوق العاده ای داده شده است تا آنجا که در کتب فقهی اسلامی می خوانیم حیات کودک بستگی به آن دارد،و به همین دلیل دادن شیر آغوز را به کودک از واجبات شمرده اند (۱).

و نیز شاید به همین جهت است که درباره موسی ع در سوره قصص آیه ۷ چنین می خوانیم وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ
فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ :

"به مادر موسی وحی فرستادیم که او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی او را به آغوش امواج بسپار!"

ص: ۲۹۴

اشاره

وَأَوْحِيَ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹)

ترجمه:

۶۸- پروردگارت تو به زنبور عسل وحی (الهام غریزی) فرستاد که از کوه ها و درختان و داربستهایی که مردم می سازند خانه هایی برگزین!

۶۹- سپس از تمام ثمرات تناول کن، و راههایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بیما، از درون شکم آنها نوشیدنی خاصی خارج می شود، به رنگهای مختلف، که در آن شفای مردم است در این امر نشانه روشنی است برای جمعیتی که اهل فکرند!

تفسیر:

پروردگارت به زنبور عسل وحی فرستاد!

در اینجا لحن قرآن به طرز شگفت انگیزی تغییر می یابد و در عین ادامه دادن بحثهای پیشین در زمینه نعمتهای مختلف الهی و بیان اسرار آفرینش سخن از "زنبور عسل" (نحل) و سپس خود عسل به میان می آورد، اما در شکل یک

ماموریت الهی و الهام مرموز که نام وحی بر آن گذارده شده است، نخست می گوید:

"پروردگار تو به زنبور عسل، وحی کرد که خانه هایی از کوه ها و درختان و داربستهایی که مردم می سازند انتخاب کن" (وَ أُوحِيَ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ).

[نکته ها:]

اشاره

[۱- کلمه وحی و معانی مختلف آن]

در این آیه به چند تعبیر برخورد می کنیم که همه درخور دقت است:

۱- کلمه وحی در اصل چنان که راغب در مفردات می گوید: به معنی اشاره سریع است سپس به معنی القا کردن مخفیانه سخنی آمده است، ولی در قرآن مجید وحی در معانی مختلفی به کار رفته، که همه بازگشت به همان معنی اصلی می کند:

از آن جمله **وَوحی نبوت** است که در قرآن، فراوان از آن یاد شده است، در آیه ۵۱ سوره شوری می خوانیم: **وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا...**

"خداوند با هیچ انسانی جز از طریق وحی سخن نمی گوید... " و نیز وحی به معنی الهام است، خواه الهام خود آگاه باشد (در مورد انسانها) مانند **وَ أُوحِيَ إِلَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ (قصص-۷):** "ما به مادر موسی الهام کردیم که نوزادت را شیر ده و هر گاه از دستیابی دشمنان بر او ترسیدی او را به آغوش امواج دریا بسپار" و خواه به صورت ناآگاه و الهام غریزی باشد، چنان که در مورد زنبور عسل در آیات فوق خواندیم، زیرا مسلم است، وحی در اینجا همان فرمان غریزه و انگیزه های ناخودآگاهی است که خداوند در جانداران مختلف آفریده است.

و نیز وحی به معنی اشاره است چنان که در داستان ذکریا می خوانیم **فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا** "ذکریا به مردم با اشاره گفت صبح

ص: ۲۹۶

و شام، تسبیح خدا گوئید" (مریم-۱۱).

و نیز به معنی رساندن مخفیانه پیام و خبر آمده است، چنان که در آیه ۱۱۲ سوره انعام می خوانیم **يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا**: "شیاطین انسانی و غیر انسانی مطالب فریبنده و گمراه کننده را بطور مرموز به یکدیگر می رسانند".

۲- آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است؟

در اینجا این سؤال پیش می آید که غرائز و یا الهام غریزی منحصر به زنبوران عسل نیست و در همه حیوانات وجود دارد، چرا تنها در اینجا این تعبیر آمده است؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه: امروز که زندگی زنبوران عسل دقیقا از طرف دانشمندان مورد بررسی عمیق قرار گرفته ثابت شده است که این حشره شگفت انگیز آن چنان تمدن و زندگی اجتماعی شگفت انگیزی دارد که از جهات زیادی بر تمدن انسان و زندگی اجتماعی او پیشی گرفته است.

البته کمی از زندگی شگرفش در گذشته روشن بوده، ولی هرگز مثل امروز ابعاد مختلف آن که هر یک از دیگری عجیبتر است شناخته نشده بود، قرآن به طرز اعجاز آمیزی با کلمه "وحی" به این موضوع اشاره کرده است، تا این واقعیت را روشن سازد که زندگی زنبوران عسل را هرگز نباید با انعام و چهار پایان و مانند آنها مقایسه کرد، و شاید همین انگیزه ای شود که به درون جهان اسرار آمیز این حشره عجیب گام بگذاریم و به عظمت و قدرت آفریدگارش آشنا شویم، و این است رمز دگرگون شدن لحن کلام در این

ص: ۲۹۷

آیه نسبت به آیات گذشته.

۳- قبل از هر چیز خانه سازی

نخستین ماموریت زنبوران در این آیه ماموریت خانه سازی ذکر شده، و این شاید به خاطر آن است که مساله مسکن مناسب نخستین شرط زندگی است و به دنبال آن فعالیتهای دیگر امکان پذیر می شود، و یا به خاطر آنکه ساختمان خانه های شش ضلعی زنبوران عسل که شاید میلیونها سال است به همین شکل در شرق و غرب جهان ادامه دارد از عجیبترین برنامه های زندگی آنها است (۱) و حتی شاید از ساختن خود عسل عجیبتر است، چگونه این ماده مومی مخصوص را تهیه می کند؟ و چگونه این خانه های شش ضلعی را با ظرافت و مهندسی فوق العاده دقیقی می سازد؟ خانه هایی که نقشه آن بسیار حساب شده و زوایای آن کاملا دقیق و یکسان است، اساسا برای استفاده کامل از یک سطح به گونه ای که هیچ قسمتی از آن، هدر نرود و یا زوایای تنگ و تاریکی پیدا نکند، راهی بهتر از انتخاب خانه های شش ضلعی با زوایای مساوی نیست، به اضافه این نوع خانه از استحکام خاصی برخوردار است.

۴- طرز انتخاب این خانه ها

-انتخاب این خانه ها، چنان که قرآن در آیه فوق می گوید: گاهی در کوه ها است، در لابلاهی صخره های غیر قابل عبور، و شکافهای مخصوص سنگهایی که آمادگی برای این هدف دارند و گاهی در لابلاهی شاخه های درختان، و گاهی در کندوهایی که انسانها بر فراز داربستها در اختیارشان می گذارند.

ص: ۲۹۸

۱- ۱) تا بحال ۴۵۰۰ نوع زنبور عسل وحشی شناخته شده ولی شگفتی در این است که همه آنها یک نوع مهاجرت و کندوسازی و مکیدن و خوردن از گلها را دارند (اولین دانشگاه ج ۵ ص ۵۵).

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که لانه و کندوی عسل باید در نقطه مرتفعی از کوه و درخت و داربست باشد تا به خوبی بتواند از آن استفاده کند.

*** بعد دومین ماموریت زنبور عسل شروع می شود چنان که قرآن می گوید:

"سپس ما به او الهام کردیم که از تمام ثمرات تناول کن" (ثُمَّ كَلَّمْنَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).

"و راههایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بیما" (فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا).

"ذلل" جمع ذلول به معنی تسلیم و رام باشد، و توصیف راهها به "ذلل" به خاطر آنست که این جاده ها آن چنان دقیقاً تعیین شده که در برابر زنبوران عسل کاملاً رام و تسلیمند که بعداً به چگونگی آن اشاره خواهیم کرد.

سرانجام آخرین مرحله ماموریت آنها را (به صورت یک نتیجه) اینچنین بیان می کند: "از درون زنبوران عسل نوشیدنی مخصوصی خارج می شود که رنگهای مختلفی دارد" (يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ).

"در این شراب حلال، داروی شفا بخش مهمی برای مردم است" (فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ).

"و در این ماجرای برنامه زندگی زنبوران عسل و ارمغانی که آنها برای جهان انسانیت می آورند، که هم غذا است، هم شفا و هم درس زندگی، نشانه روشنی از عظمت و قدرت پروردگار است برای آنهایی که تفکر و اندیشه می کنند" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

[نکته ها:]

اشاره

در این آیه نیز نکات پر معنی و قابل ملاحظه ای است:

ص: ۲۹۹

۱- عسل از چه ساخته می شود؟

زنبوران عسل معمولاً از ماده قندی مخصوصی که در ریشه گلها قرار داده شده است می‌کنند و آن را جمع آوری می‌کنند، ولی زنبورشناسان می‌گویند کار زنبوران تنها استفاده از این ماده قندی بن‌گلها نیست، بلکه حیانا از تخمدان گلها و دمبرگها و میوه‌ها نیز استفاده می‌کنند که قرآن از همه اینها تعبیر به " مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ " (همه میوه‌ها) کرده است.

جمله عجیبی که از "مترلینگ" دانشمند زیست‌شناس نقل شده، اهمیت تعبیر قرآن را آشکار می‌سازد آنجا که می‌گوید: "همین امروز اگر زنبور عسل (اعم از وحشی و اهلی) از بین برود یکصد هزار نوع از گیاهها و گلها و میوه‌های ما از بین خواهد رفت، و از کجا که اصولاً تمدن ما از بین نرود؟" (۱) (زیرا نقش زنبوران عسل در جابجا کردن گرده‌های نر گلها و بارور ساختن گیاهان ماده و به دنبال آن پرورش یافتن میوه‌ها آن قدر عظیم است که بعضی از دانشمندان حتی آن را از عسل‌سازی زنبوران هم مهمتر می‌دانند).

در حقیقت آنچه را زنبوران عسل از آن می‌خورند، بالقوه انواع میوه‌هایی است که به کمک آنها، شکل می‌گیرد و با این حال چه پر معنی است کلمه " كُلِّ الثَّمَرَاتِ " .

۲- راههای مطمئن و رام!

زنبورشناسان با مطالعاتی که روی این حشره انجام داده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که صبحگاهان گروهی از زنبوران که ماموران شناسایی گلها هستند از کندو بیرون می‌آیند و مناطق مختلف پر گل را کشف کرده و به کندو باز می‌گردند و به اطلاع دیگران می‌رسانند، حتی سمت و جهت آن را مشخص کرده و فاصله آن را نیز از کندو به اطلاع هموطنان خود می‌رسانند.

ص: ۳۰۰

زنبوران برای رسیدن به منطقه گلها گاهی راه خود را نشانه گذاری می کنند، و از طریق پراکندن بوهای مختلف در مسیر راه، و مانند آن، چنان راه را مشخص می کنند که کمتر امکان دارد زنبوری سرگردان شود! جمله فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا (در جاده های پروردگارت که رام و تسلیم تو است گام بگذار) گویا اشاره به این واقعیت است.

۳- عسل در کجا ساخته می شود؟

شاید هنوز بسیاری از افراد فکر می کنند که برنامه کار زنبوران عسل این است که شیره گلها را مکیده و در دهان خود جمع و در کندو ذخیره می کنند، در حالی که چنین نیست آنها شیره های گلها را به بعضی از حفره های درون بدن خود که زنبورشناسان به آن، چینه دان می گویند می فرستند، و در آنجا که حکم یک کارخانه کوچک مواد شیمیایی دارد تغییر و تحولات مختلفی پیدا کرده، شهد گلها به عسل تبدیل می گردد، و مجدداً زنبور، عسل ساخته شده را از بدن خود بیرون می فرستد.

عجیب اینکه سوره نحل، از سوره های مکی است و می دانیم در منطقه مکه نه گل و گیاهی وجود دارد و نه زنبوران عسل، ولی قرآن با این دقت و ظرافت از آن سخن می گوید و با تعبیر جالبی مانند يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ: "از درون زنبوران مایعی خارج می شود به رنگهای مختلف" حتی به ریزه کاریهای ساختن عسل نیز اشاره کرده است.

۴- رنگهای مختلف عسل

رنگ عسل، بر حسب آنکه زنبور بر چه گل و ثمره ای نشسته و از آن بهره گیری کرده باشد تفاوت می کند، به همین جهت در پاره ای از موارد قهوه ای تیره، و گاهی نقره ای سفید، و گاهی بی رنگ، و گاهی زرد رنگ، گاهی شفاف، زمانی

ص: ۳۰۱

تیره، گاهی زرد طلایی، زمانی خرمایی و حتی گاهی، مایل به سیاهی است!.

این تنوع رنگها علاوه بر این که گویای تنوع سرچشمه های بدست آوردن عسل است، تنوعی برای ذوقها و سلیقه ها نیز محسوب می شود زیرا امروز ثابت شده است که رنگ غذا در تحریک اشتهای انسان بسیار مؤثر است، قدیمی ها نیز گویا این مساله روانی را شناخته بودند که غذاهای خود را با زعفران و زردچوبه و رنگهای دیگر رنگین می ساختند، تا از طریق بصری نیز میهمانانشان را به خوردن غذا تشویق نمایند، در کتب غذاشناسی در این زمینه بحث فراوان کرده اند که نقل همه آنها مناسب با بحث فشرده تفسیری ما نیست.

۵- عسل یک ماده فوق العاده شفا بخش

می دانیم در گلها و گیاهان، داروهای حیاتبخشی نهفته شده است که هنوز معلومات ما- با اطلاعات وسیعی که از داروهای گیاهی داریم- نسبت به آن ناچیز است، و جالب اینکه دانشمندان از طریق تجربه به این حقیقت رسیده اند که زنبوران به هنگام ساختن عسل آن چنان ماهرانه عمل می کنند که خواص درمانی و دارویی گیاهان کاملاً به عسل منتقل شده و محفوظ می ماند!.

روی همین جهت عسل دارای بسیاری از خواص درمانی گلها و گیاهان روی زمین بطور زنده است.

دانشمندان برای عسل، خواص بسیار زیادی گفته اند که هم جنبه درمانی دارد و هم پیشگیری و نیرو بخش.

عسل زود جذب خون می شود و به همین جهت نیرو بخش است و در خونسازی فوق العاده مؤثر.

عسل از ایجاد عفونت در معده و روده جلوگیری می نماید.

عسل بر طرف کننده یبوست است.

ص: ۳۰۲

عسل برای کسانی که دیر بخواب می روند اثر بسیار مطلوبی دارد(مشروط بر اینکه کم نوشیده شود زیرا زیاد آن خواب را کم می کند).

عسل برای رفع خستگی و فشردگی عضلات اثر قابل ملاحظه ای دارد.

عسل اگر به زنان بار دار داده شود، شبکه عصبی فرزندانشان قوی خواهد شد.

عسل میزان کلسیم خون را بالا می برد.

عسل برای کسانی که دستگاه گوارش ضعیفی دارند نافع است، مخصوصا برای کسانی که به نفخ شکم مبتلا هستند توصیه می شود.

عسل به علت اینکه زود وارد مرحله سوخت و ساز بدن می شود، می تواند بفوریت انرژی ایجاد کند و ترمیم قوا نماید.

عسل در تقویت قلب مؤثر است.

عسل برای درمان بیماریهای ریوی کمک کننده خوبی است.

عسل به خاطر خاصیت میکرب کشی اش برای مبتلایان به اسهال مفید است.

عسل در درمان زخم معده و اثنی عشر عامل مؤثری شمرده شده است.

عسل به عنوان داروی معالجه رماتیسم، نقصان قوه نمو عضلات، و ناراحتیهای عصبی شناخته شده.

عسل برای رفع سرفه مؤثر است، و صدا را صاف می کند.

خلاصه خواص درمانی عسل بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.

علاوه بر این از عسل داروهایی برای لطافت پوست و زیبایی صورت، طول عمر ورم دهان و زبان، ورم چشم، خستگی و ترک خوردگی پوست و مانند آن می سازند.

مواد و ویتامینهای موجود در عسل بسیار است، از مواد معدنی: آهن، فسفر، پتاسیم، ید، منیزیم، سرب، مس، سولفور، نیکل، روی، سدیم، و غیر آنست،

از مواد آلی: صمغ، پولن، اسید لاکتیک، اسید فورمیک، اسید سیتریک، اسید تاتاریک و روغنهای معطر، و از ویتامینها دارای ویتامینهای ششگانه-آب-ث-د-کا-ا-می باشد، بعضی نیز قائل به وجود ویتامین پ ب در عسل هستند.

عسل در خدمت درمان، بهداشت، و زیبایی انسانها است.

*** در روایات اسلامی نیز روی خاصیت درمانی عسل تکیه شده است، در روایات متعددی از امام علی ع و امام صادق ع و بعضی دیگر از معصومین نقل شده که فرمودند

ما استشفی الناس بمثل العسل: "مردم به چیزی مانند عسل استشفاء نمی کنند" (۱) و به تعبیر دیگر:

لم یستشف مریض بمثل شربه عسل: "هیچ بیماری به مانند شربت عسل درمان نکرده است" (۲).

و نیز در احادیث عسل برای درمان دل درد توصیه گردیده و از پیامبر ص نقل شده

من شرب العسل فی کل شهر مره یرید ما جاء به القرآن عوفی من سبع و سبعین داء: "کسی که (لا اقل) هر ماه یک بار عسل بنوشد، و شفائی را که قرآن از آن یاد کرده بطلبد، خدا او را از ۷۷ نوع بیماری شفا می بخشد!" (۳).

ولی البته از آنجا که هر حکم عامی، استثنایی دارد، موارد نادری وجود دارد که نوشیدن عسل در آن نهی شده است.

۶- برای انسانها (لناس)

جالب اینکه زنبورشناسان می گویند زنبور عسل برای رفع گرسنگیش کافی است که دو و یا سه گل را بمکد در حالی که در هر ساعت بطور متوسط روی دویست و پنجاه گل می نشیند و کیلومترها راه می رود و آن قدر پر کار است که در مدت عمر کوتاهش هر یک مقدار معتنا بهی عسل تولید می کنند.

ص: ۳۰۴

۱- ۱ و ۲) وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۷۳ تا ۷۵.

۲- ۳) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۱۹۰.

و به هر حال این تلاش و فعالیت چشمگیر او دلیل این است که او تنها برای خود کار نمی کند بلکه آن چنان که قرآن می گوید للناس و برای همه انسانها تلاش می کند.

۷- مسائل جالب دیگری درباره عسل

این نکته امروز ثابت شده است که عسل هرگز فاسد نمی شود، یعنی از غذاهایی است که همیشه تازه و زنده بدست ما می رسد، و حتی ویتامینهای موجود خود را هرگز از دست نمی دهد، علت این موضوع را دانشمندان وجود "پتاسیم" می دانند که در آن بطور فراوان وجود دارد و مانع رشد میکربها است، و علاوه بر آن دارای مقداری مواد ضد عفونی کننده مانند "اسیدفورمیک" نیز هست لذا عسل هم خاصیت جلوگیری از رشد میکرب دارد و هم میکرب کش است، و به همین جهت مصریان قدیم که از این خاصیت عسل آگاه بودند برای مومیایی کردن مردگان خود از آن استفاده می کردند!

عسل را نباید در ظرفهای فلزی ذخیره کرد، این مطلبی است که دانشمندان به ما می گویند و جالب اینکه قرآن به هنگامی که از زنبوران عسل سخن می گوید می فرماید " مِنَ الْجِبَالِ يُّوتَا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْْرِشُونَ " یعنی خانه های زنبوران عسل را تنها در سنگها و چوبها خلاصه می کند.

نکته مهم دیگر اینکه برای رسیدن به خواص درمانی و بهداشتی عسل باید هرگز آن را حرارت ندهند و به صورت پخته در میان غذاهای دیگر استفاده نکنند، بعضی معتقدند تعبیر قرآن به شراب (نوشیدنی) در مورد عسل اشاره به همین نکته که آن را باید نوشید.

و نیز این نکته قابل ملاحظه است که نیش زنبوران عسل نیز خاصیت درمانی دارد البته زنبور عسل با آن طبع لطیفی که دارد بی جهت به کسی نیش

نمی زند، این ما هستیم که آنها را تحریک کرده و به نیش زدن وادار می کنیم.

از جمله اینکه زنبوران عسل از بوی بد ناراحت می شوند و هر گاه صاحب زنبوران با دست آلوده و لباس بد بو به کندو نزدیک شود او را از نیش بی بهره نمی گذارند، مخصوصا اگر صاحب زنبوران قبلا دست خود را در کندوی دیگری کرده باشد و بوی کندوی بیگانه در دست او است، به مجرد اینکه دست در کندوی دیگری می کند به او حمله می کنند! او به همین جهت باید قبلا دست خود را کاملا بشوید.

البته زنبور به هنگامی که نیش بزند میمیرد و بنا بر این نیش زدن او یک نوع خودکشی است!، استفاده از نیش زنبور عسل برای بیماریهایی مانند رماتیسم، مالاریا، درد اعصاب و بعضی دیگر از امراض باید طبق برنامه ای باشد که دانشمندان این فن بیان کرده اند، و گرنه نیش زنبوران عسل احيانا ممکن است زیان و حتی خطر هم داشته باشد!

گزش یک یا چند زنبور معمولا قابل تحمل است، ولی دویست تا سیصد عدد زنبور باعث مسمومیت و ناراحتی قلبی می شود و اگر تعدادشان به پانصد عدد برسد، موجب فلج دستگاه تنفسی و احتمالا مرگ خواهد شد.

۸- زندگی عجیب زنبوران عسل

در گذشته کمتر و امروز بر اثر مطالعات پی گیر دانشمندان بسیار بیشتر، این نکته ثابت شده است که زنبوران عسل دارای زندگی بسیار منظم توأم با برنامه ریزی و تقسیم کار و مسئولیت و نظام بسیار دقیق است.

شهر زنبوران از پاکترین، منظمترین و پرکارترین شهرها است، شهری است که بر خلاف همه شهرهای انسانها، بیکار و فقیر ندارد و از تمدن درخشانی برخوردار است از افراد متخلف و وظیفه شناس در این شهر کمتر اثر دیده می شود، و اگر

زنبورانی ندرتا در بیرون کندو بر اثر سهل انگاری از گلهای بدبو و زیانبخش استفاده کنند در همان دروازه کندو بازرسی و ضمن یک محاکمه صحرائی محکوم به اعدام می گردند!

"مترلینگ" دانشمند زیست شناس بلژیکی که مطالعات فراوانی در رابطه با زندگی زنبوران عسل کرده، درباره نظام عجیبی که بر شهر آنها حکمفرما است چنین می گوید:

"ملکه (یا صحیحتر مادر کندو) در شهر زنبوران عسل آن طور که ما تصور می کنیم فرمانفرما نیست، بلکه او نیز مثل سایر افراد این شهر مطیع قواعد و نظامات کلی می باشد.

ما نمی دانیم که این قوانین و نظامات از کجا وضع می شود، و به انتظار این هستیم شاید روزی بتوانیم به این موضوع پی ببریم، و واضح این مقررات را بشناسیم، ولی فعلا- بطور موقت آن را به نام "روح کندو" می خوانیم! ملکه نیز مانند دیگران از روح کندو اطاعت می کند.

ما نمی دانیم روح کندو در کجاست؟ و در کدامیک از سکنه شهر عسل حلول کرده است؟ ولی می دانیم روح کندو شبیه به غریزه پرندگان نیست، و نیز می دانیم که روح کندو یک عادت و اراده کورکورانه نژاد زنبور عسل نمی باشد، روح کندو وظیفه هر یک از سکنه شهر را بر طبق استعدادشان معلوم می کند و هر کس را به یک کار می گمارد.

روح کندو به زنبوران مهندس و بنا و کارگر دستور می دهد خانه بسازند روح کندو در روز و ساعت معین به تمام سکنه شهر دستور می دهد که از شهر مهاجرت نمایند، و برای بدست آوردن مسکن و ماوای جدید، خود را بدست حوادث نامعلوم و انواع مشقتها بسپارند!

ما نمی توانیم بفهمیم قوانین شهر عسل که بوسیله روح کندو وضع شده در کدام مجمع شورا مطرح می گردد و تصمیم به اجرای آن می گیرند و کیست که فرمان حرکت را در روز معین صادر می کند؟ آری در کندو مقدمات مهاجرت برای اطاعت خدایی که سرنوشت زنبور عسل را در دست گرفته فراهم می شود" (۱).

اگر دانشمند مزبور به خاطر رسوباتی که از مکتب مادیرایان در فکر او وجود داشته با ابهام از این مساله سخن می گوید ما با توجه به راهنمایی قرآن، بسیار خوب درک می کنیم که اینهمه آوازه ها و برنامه ها از کجاست و تنظیم کننده و فرمان دهنده کیست؟! چه تعبیر زیبایی قرآن دارد وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...: "پروردگارت به زنبور عسل وحی و الهام فرستاد...!" از این رساتر و جامعتر و گویاتر تصور نمی شود.

هر چند آنچه درباره زنبوران عسل ناگفته ماند بسیار بیش از آنست که گفتیم اما روش تفسیری ما اجازه نمی دهد که بیش از این مقدار، موضوع فوق را دنبال کنیم (۲).

ولی آیا همین مقدار که گفتیم برای پی بردن به عظمت پروردگار برای آنها که اهل فکر و اندیشه اند کافی نیست؟ آری إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ .

ص: ۳۰۸

۱- ۱) تلخیص از صفحات ۳۵ و ۳۶ زنبور عسل نوشته مترلینگ.

۲- ۲) در بحثهای فوق درباره زنبوران عسل و خواص خود عسل از کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، و "زنبور عسل" نوشته مترلینگ، و "شگفتیهای عالم حیوانات" و بعضی کتب دیگر استفاده شده است.

اشاره

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لَكُمْ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰) وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعِنْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۷۱) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْزَلِكُمْ بَيْنَ وَحَفْصَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِعِمَّتِ اللَّهُ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲)

ترجمه:

۷۰- خداوند شما را آفرید، سپس شما را میمیراند، بعضی از شما به سنین بالای عمر می رسند، بطوری که بعد از علم و آگاهی چیزی نخواهند دانست (و همه چیز را فراموش می کنند) خداوند عالم و قادر است.

۷۱- خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد (چرا که استعدادها و تلاشهایتان متفاوت است) اما آنها که برتری داده شده اند حاضر نیستند، از روزی خود به بردگانشان بدهند و همگی مساوی گردند، آیا آنها نعمت خدا را انکار می کنند؟ ۷۲- و خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد و برای شما از همسرانتان،

فرزندان و نوه ها، و از طیبات به شما روزی داد، آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را انکار می کنند!

تفسیر:

اشاره

سرچشمه تفاوت روزیها

از آنجا که در آیات گذشته بخشی از نعمتهای مهم الهی و مواهب گوناگونی که در جهان گیاهان و حیوانات آفریده شده است بیان گردید، تا از این راه مردم به آفریننده اینهمه نعمتها و نظام دقیق آنها آشنا شوند، آیات مورد بحث نیز از طریق دیگری مساله اثبات خالق یکتا را تعقیب می کند و آن از طریق دگرگونی و تغییرات نعمتها است که از اختیار انسان بیرون است و نشان می دهد از ناحیه دیگری مقدر می شود.

نخست می گوید: "خداوند شما را آفرید" (وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ).

"سپس روح شما را می گیرد" و مرگتان فرا می رسد (ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ).

هم حیات از ناحیه او است، و هم مرگ، تا بدانید این شما نیستید که آفریننده مرگ و حیاتید.

مقدار طول عمر شما نیز در اختیارتان نیست، بعضی در جوانی یا نزدیک به پیری از دنیا می روند ولی "بعضی از شما به بالاترین و بدترین سالیان عمر یعنی نهایت پیری باز می گردند" (وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ) (۱).

"و نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی

ص: ۳۱۰

۱- ۱) ارذل از ماده رذل به معنی چیز پست و نامطلوب است، و منظور از أَرْذَلِ الْعُمُرِ، سنین بسیار بالا است که ناتوانی و نسیان وجود انسان را فرا می گیرد به حدی که قادر به انجام حوائج ابتدایی خود نیست، و به همین دلیل قرآن آن را سالهای نامطلوب عمر شمرده است، بعضی از مفسران آن را سن ۷۵ سالگی و بعضی ۹۰ سالگی و بعضی ۹۵ سالگی شمرده اند، ولی حق آنست که سن معینی ندارد و نسبت به اشخاص متفاوت است.

چیزی نخواهد دانست" و همه را بدست فراموشی می سپارد (لَكِنِّي لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا) (۱).

درست مانند آغاز عمر و سنین کودکی که یکپارچه نسیان بود و فراموشکاری و ناآگاهی، آری "خداوند آگاه و قادر است" (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ).

همه قدرتها در اختیار او است و به هر مقدار که صلاح بداند می بخشد و به هر موقع که لازم بیند می گیرد.

*** در آیه بعد نیز ادامه می دهد که حتی روزی های شما بدست شما نیست، "این خداوند است که بعضی از شما را بر بعضی دیگری از نظر روزی برتری میدهد" (وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ).

"اما آنها که برتری یافته اند به خاطر تنگ نظری حاضر نیستند از آنچه در اختیار دارند به بندگان مملوک خود بدهند و آنها را در اموال خویش شریک سازند تا آنها نیز با شما مساوی گردند" (فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ).

بعضی از مفسران احتمال داده اند که این جمله اشاره به پاره ای از اعمال احمقانه مشرکان باشد که برای بتها و آلهه خود، سهمی از چهارپایان و کشت و زرع خود قائل بودند، در حالی که این سنگ و چوبهای بی ارزش کمترین نقشی در زندگی آنها نداشتند، ولی حاضر نبودند همان را در اختیار بردگان

ص: ۳۱۱

۱- ۱) جمله "لَكِنِّي لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا" ممکن است غایت و نتیجه رسیدن به سنین بالای زندگی باشد و مفهومی این خواهد بود که در این سالها مغز و اعصاب انسان، قدرت تمرکز و حفظ را از دست می دهد، و فراموشی و بی خبری بر وجود انسان حاکم می شود، و نیز ممکن است معنی علت داشته باشد یعنی خداوند آنها را به سنین بالا می برد به این علت که حالت نسیان را بر آنها چیره کند تا دیگر انسانها بدانند از خود چیزی ندارند.

بیچاره ای بگذارند که شب و روز به آنها خدمت می کردند.

آیا ایجاد تفاوت با عدالت سازگار است؟

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا ایجاد تفاوت و اختلاف از نظر رزق و روزی در میان مردم با اصول عدالت پروردگار و مساواتی که باید بر نظام جوامع بشری حاکم باشد، سازگار است؟ در پاسخ این سؤال باید به دو نکته دقیقاً توجه داشت:

۱- بدون شک اختلافی که در میان انسانها از نظر بهره های مادی و درآمدها وجود دارد قسمت مهمش مربوط به تفاوت استعدادهای آنها است، این تفاوت استعدادهای جسمانی و روحانی که سرچشمه تفاوت در کمیت و کیفیت فعالیتهای اقتصادی می شود بهره بعضی را بیشتر و در آمد بعضی را کمتر می کند.

البته تردیدی نیست که گاهی صرفاً حوادثی که از نظر ما جنبه تصادف دارد سبب می شود که بعضی به مواهب بیشتری دست یابند، ولی اینها را می توان امور استثنایی شمرد، آنچه پایه و ضابطه اصلی در غالب موارد است، همان تفاوت در کمیت یا کیفیت تلاشها است (البته موضوع بحث ما یک جامعه سالم و خالی از استثمار و بهره کشیهای ظالمانه است، نه جوامع منحرف که از قوانین آفرینش و نظام انسان برکنارند).

حتی کسانی را که گاهی ما آنها را انسانهای بی دست و پا و بی عرضه ای می پنداریم و از اینکه درآمدهای قابل ملاحظه ای دارند تعجب می کنیم اگر با دقت بیشتری دو جسم و روان و اخلاق آنها ببیندیشیم و قضاوتهایی که از مطالعات سطحی سرچشمه می گیرد، دور بیفکنیم، خواهیم دید که آنها غالباً نقطه قوتی داشته اند که به جایی رسیده اند (باز تکرار می کنیم موضوع بحث ما جامعه سالمی است که از استثمار دور باشد).

به هر حال این تفاوت درآمدها از تفاوت استعدادهایی سرچشمه می گیرد که آن هم نیز از مواهب الهی است، ممکن است در پاره ای از موارد اکتسابی باشد ولی در پاره ای از موارد نیز قطعا غیر اکتسابی است، بنا بر این حتی در یک جامعه سالم از نظر اقتصادی نیز تفاوت درآمدها غیر قابل انکار است، مگر اینکه بتوانیم انسانهای قالبی همشکل و هم رنگ و هم استعداد بسازیم که هیچگونه تفاوتی با هم نداشته باشند و تازه اول درد سر و مشکلات است!

۲- بدن یک انسان، یا اندام یک درخت، یا یک بوته گل را در نظر بگیرید، آیا امکان دارد این ساختمان موزون با تساوی میان اعضاء و اندامها از هر نظر پیدا شود؟ آیا قدرت مقاومت و استعداد ریشه درختان می تواند با گلبرگهای لطیف شکوفه ها، و استخوان پاشنه پا با پرده های ظریف شبکیه چشم از هر نظر یکسان باشد؟ و اگر ما بتوانیم آنها را یکسان کنیم آیا فکر می کنید کار صحیحی انجام داده ایم؟! اگر از "شعارهای" کاذب و خالی از "شعور" بگذریم، فرض کنید ما یک روز بتوانیم همان انسانها قالبی و خیالی از هر نظر بسازیم و کره زمین را از پنجهزار میلیون نفر انسان همشکل و همقواره و هم ذوق و همفکر و همسان از هر نظر، درست مانند سیگارهایی که به یک کارخانه سفارش داده اند، پر کنیم.

آیا آن روز زندگی خوبی نصیب انسانها خواهد شد؟ مسلمانان، جهنمی پیدا می شود که همه در آن در زحمت خواهند بود، همه به یک سو حرکت می کنند، همه یک چیز می خواهند همه یک پست می طلبند، همه یک نوع غذا را دوست دارند، و همه می خواهند یک کار واحد انجام دهند.

بدیهی است خیلی زود عمر چنین زندگی پایان می یابد و بفرض باقی بماند زندگی خسته کننده بی روح و یک نواختی خواهد بود که چندان تفاوتی با مرگ ندارد.

بنا بر این وجود تفاوت در استعدادها و آنچه لازمه این تفاوت است، برای حفظ نظام جامعه و حتی برای پرورش استعدادهای مختلف، نهایت لزوم را دارد، و شعارهای کاذب هرگز نمی تواند جلو این واقعیت را بگیرد.

اما مبادا این سخن را چنین تفسیر کنید که ما جامعه طبقاتی و نظام استثمار و استعمار را با این سخن می پذیریم، نه، هرگز، منظور تفاوتهای طبیعی است و نه مصنوعی و تفاوتهایی است که در عین حال مکمل یکدیگر و معاون یکدیگر بوده باشند، نه سدی بر سر راه پیشرفت یکدیگر ایجاد کنند و به تجاوز و تعدی پردازند.

اختلاف طبقاتی (توجه داشته باشید منظور از طبقات همان مفهوم اصطلاحی آن یعنی طبقه استثمار کننده و استثمار شونده است) هرگز موافق نظام آفرینش نیست، آنچه موافق و هماهنگ نظام آفرینش است، تفاوت استعدادها و تلاشها و کوششها است و میان این دو از زمین تا آسمان فرق است (دقت کنید).

و به تعبیر دیگر، تفاوت استعدادها باید در مسیر سازنده به کار افتد، درست مانند تفاوت ساختمان اعضاء یک بدن، یا اندام یک گل، آنها در عین تفاوت معاون یکدیگرند، نه مزاحم یکدیگر.

کوتاه سخن اینکه: نباید تفاوت استعدادها و درآمدها باعث سوء استفاده در راه ایجاد جامعه طبقاتی گردد (۱).

و به همین دلیل در پایان آیه مورد بحث می فرماید: "آیا آنها نعمت خدا را انکار می کنند" (أَفَيْنِعْمَهُ اللَّهُ يَجْحَدُونَ).

اشاره به اینکه این تفاوتها در صورت طبعیش (نه صورت مصنوعی و ظالمانه)

ص: ۳۱۴

۱- ۱) در زمینه فلسفه تفاوت استعدادها، و بهره های ناشی از آن، در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۶۵ به بعد نیز مشروحا بحث کرده ایم.

از نعمتهای خدا است که برای حفظ نظام مجتمع بشری ایجاد شده است.

□
*** آخرین آیه مورد بحث که مانند دو آیه گذشته با کلمه "الله" شروع می شود، و بیانگر نعمتهای خداوند است، اشاره به مواهب او از نظر نیروهای انسانی و معاونان و کمک کاران، و همچنین روزیهای پاکیزه، می کند، و این حلقه های سه گانه نعمت را که در این سه آیه ذکر شده تکمیل می نماید، یعنی از نظام حیات و مرگ، شروع کرده، سپس تفاوت روزی ها و استعدادها را که نظام "تنوع زندگی" است بیان می کند، و با آیه مورد بحث که ناظر به نظام تکثیر مثل بشر، و روزی های پاکیزه است پایان می گیرد.

□
می گوید: "خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد" (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا).

همسرانی که هم مایه آرامش روح و جسمند و هم سبب بقاء نسل.

لذا بلافاصله اضافه می کند "و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه ها قرار داد" (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً).

"حفده" جمع "حافد" در اصل به معنی کسی است که بدون انتظار پاداش، با سرعت همکاری می کند، ولی در آیه مورد بحث به عقیده بسیاری از مفسران، منظور نوه ها است و بعضی خصوص نوه های دختری را گفته اند.

بعضی دیگر معتقدند که بنون به فرزندان کوچک گفته می شود و حفده به فرزندان بزرگ که می توانند کمک و همکاری کنند.

و بعضی هر گونه معاون و کمککار را اعم از فرزندان و غیر فرزندان دانسته اند (۱).

ص: ۳۱۵

۱-۱) در این صورت باید حفده عطف به بنین نباشد، بلکه عطف بر "ازواج" بوده باشد ولی این گونه عطف بر خلاف ظاهر است. ظاهر این است که عطف بر "بنین" بوده باشد (دقت کنید).

ولی معنی اول یعنی نوه ها در اینجا از همه، نزدیکتر به نظر می رسد، هر چند "حفده" در اصل مفهومیست چنان که گفتیم، وسیع است.

و به هر حال بی شک وجود نیروهای انسانی، همچون فرزندان و نوه ها و همسران در اطراف هر کس، نعمت بزرگی برای او است، که هم از نظر معنوی او را حمایت می کنند و هم از نظر مادی.

سپس می فرماید: "خداوند از پاکیزه ها به شما روزی داد" (وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ).

"طبیات" در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه روزی پاکیزه را شامل می شود خواه جنبه مادی داشته باشد یا معنوی، جنبه فردی داشته باشد یا اجتماعی.

و در پایان به عنوان یک نتیجه گیری کلی از این بحث می گوید: آیا آنها با اینهمه آثار عظمت و قدرت خدا که مشاهده می کنند، و با اینهمه مواهبی که از ناحیه او به آنها ارزانی شده باز سراغ بتها می روند؟ آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خداوند را انکار می کنند؟ ("أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ").

این چه نوع قضاوتی است؟ و این چه برنامه نادرستی است؟ که انسان سرچشمه نعمتها را فراموش کرده و به سراغ موجودی برود که منشا کمترین اثری نیست و مصداق روشن "باطل" در تمام ابعاد است.

نکته ها:

اشاره

۱- اسباب و سرچشمه های روزی

بدون شک- همانگونه که گفتیم- انسانها از نظر استعدادها و مواهب خداداد با هم متفاوتند، ولی با این حال آنچه پایه اصلی پیروزیها را تشکیل می دهد

ص: ۳۱۶

تلاش و سعی و کوشش آدمی است، آنها که سخت کوشترند، پیروزترند، و آنها که تنبتر و کم تلاشترند، محرومترند.

به همین دلیل قرآن، بهره انسان را متناسب با سعی او می شمرد و صریحا می گوید " وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى " (نجم-۳۹).

و در این میان به کار بستن اصول تقوی و درستکاری و امانت و نظامات و قوانین الهی، و اجرای اصول عدل و داد، اثر فوق العاده عمیقی دارد، چنان که قرآن می گوید: " وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ " اگر مردمی که در شهرها و آبادیهای روی زمین زندگی می کنند ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، درهای برکات از آسمان و زمین را به روی آنها می گشاییم!" (اعراف-۹۶).

و نیز می گوید: " وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ " کسی که تقوا را پیشه کند خداوند گشایشی برای او می دهد و از آنجا که گمان ندارد به او روزی می بخشد" (سوره طلاق آیه ۲ و ۳).

و نیز به همین دلیل، نقش انفاق را در وسعت روزی یاد آور شده و می گوید: " إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَاعِفْهُ لَكُمْ " اگر به خدا قرض الحسنه دهید یعنی در راه او انفاق کنید آن را برای شما مضاعف می گرداند" (تغابن-۱۷).

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که در زندگی اجتماعی، از میان رفتن یک فرد یا یک گروه، زیانش متوجه همه اجتماع می گردد، و به همین دلیل نگهداری افراد و کمک به آنها بازده برای کل اجتماع دارد (گذشته از جنبه های معنوی و انسانی).

خلاصه اینکه اگر نظام حاکم بر اقتصاد جامعه، نظام تقوا و درستی و پاکی و تعاون و همکاری و انفاق باشد بدون شک چنین جامعه ای نیرومند و سربلند خواهد شد، اما اگر به عکس نظام استثمار و تقلب و چپاول و تجاوز و فراموش کردن

دیگران باشد چنین جامعه ای از نظر اقتصادی نیز عقب مانده خواهد بود، و رشته زندگی مادی آنها نیز متلاشی می گردد.

لذا در روایات اسلامی، فوق العاده به مساله تلاش و کوشش توأم با تقوا برای کسب روزی اهمیت داده شده است، تا آنجا که امام صادق ع می فرماید:

لا تكلوا فی طلب معاشكم فان آباءنا كانوا یركضون فیها و یطلبونها:

"در تحصیل روزی تنبلی نکنید زیرا پدران ما در این راه می دویدند و آن را طلب می کردند" (۱).

و نیز از همان امام بزرگوار می خوانیم:

□
الكاد علی عیاله كالمجاهد فی سبیل الله: "کسی که برای خانواده خود، تلاش روزی می کند، مانند مجاهدان راه خدا است" (۲).

حتی دستور داده شده است که مسلمانان صبح هر چه زودتر از خانه خارج شوند و به دنبال تلاش برای زندگی بروند (۳) و از جمله کسانی که دعایشان هرگز به استجابت نمی رسد، کسانی هستند که تنی سالم دارند و گوشه خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می کنند.

***در اینجا این سؤال پیش می آید پس چرا در آیات و روایات بسیاری، روزی بدست خدا معرفی شده است و تلاش در راه آن مذموم است؟! در پاسخ این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

۱- دقت در منابع اسلامی نشان می دهد که آیات و یا روایاتی که در نظر سطحی و ابتدایی چه در این بحث چه در بحثهای دیگر-متضاد به نظر می رسند،

ص: ۳۱۸

۱-۱) و سائل ج ۱۲ صفحه ۴۸.

۲-۲) و سائل ج ۱۲ صفحه ۴۳.

۳-۳) و سائل ج ۱۲ صفحه ۵۰.

هر کدام به یکی از ابعاد مساله ای که دارای بعدهای مختلفی است نظر دارند که غفلت از این ابعاد موجب توهم تناقض شده است.

آنجا که مردم با ولع و حرص هر چه شدیدتر به دنبال دنیا و زرق و برق جهان ماده می روند، و برای نیل به آن از هیچ جنایتی فروگذار نمی کنند، دستورات مؤکد و پشت سر هم وارد می شود و آنها را به ناپایداری دنیا و بی ارزش بودن مال و جاه توجه می دهد.

و آنجا که گروهی به بهانه زهد، دست از کار و کوشش و تلاش می کشند، اهمیت کار و کوشش به آنها گوشزد می شود، در حقیقت برنامه رهبران راستین نیز باید چنین باشد که جلو افراط و تفریطها را به طرز شایسته ای بگیرند.

آیات و روایاتی که تاکید می کند روزی دست خدا است، و سهم و بهره هر کسی را خدا تعیین کرده در حقیقت برای پایان دادن به حرص و ولع و دنیا پرستی، و فعالیت بی قید و شرط و بی حد و مرز برای کسب درآمد بیشتر است، نه اینکه هدف آن خاموش کردن شعله های گرم و داغ نشاط کار و کوشش برای زندگی آبرومندانه و مستقل و خودکفا است.

و با توجه به این واقعیت، تفسیر روایاتی که می گوید: بسیاری از روزی ها است که اگر شما هم به دنبال آن نروید به دنبال شما می آید، روشن می شود.

۲- از نظر جهان بینی توحیدی همه چیز به خدا منتهی می شود، و یک خداپرست موحد راستین چیزی را از ناحیه خود نمی داند، بلکه هر موهبتی به او می رسد، سرچشمه آن را از خدا می بیند و می گوید: **يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَلْحَيْرَةُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ**: "کلید همه خوبیها و نیکیها بدست تو است و تو بر هر چیزی قادر و توانایی" (آل عمران-۲۶).

و به این ترتیب او باید در هر مورد توجه به این حقیقت داشته باشد که حتی فرآورده های سعی و کوشش و فکر و خلاقیت او نیز اگر درست بنگرد از

طرف خدا است، و اگر یک لحظه نظر لطفش برگرفته شود همه اینها خاموش می گردد.

او به هنگامی که بر مرکب سوار می شود، "سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا" می گوید (منزه است خداوندی که این را مسخر ما ساخت) او به هنگامی که به نعمتی برسد، سرود توحید را سر می دهد و می گوید: و ما بنا من نعمه فمُنْكَ:

"هر نعمتی داریم از تو است ای خدا" (۱) و حتی هنگامی که یک گام مهم اصلاحی همچون پیامبران در مسیر نجات انسانها برمی دارد، می گوید: "وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ": "موفقیت من تنها از ناحیه خدا است، بر او توکل کردم، و به سوی او باز می گردم" (هود-۸۸).

ولی آنچه مسلم است در کنار همه این بحثها، اساس و پایه کسب روزی، تلاش و فعالیت صحیح و مثبت و سازنده و دور از هر گونه افراط و تفریط است، و اما روزی هایی که بدون تلاش به انسان می رسد، جنبه فرعی دارد نه اساسی، و شاید به همین دلیل، علی ع در کلمات قصارش در درجه اول، روزی هایی را ذکر می کند که انسان به دنبال آن می رود سپس آنها که به دنبال انسان می آید:

یا بن آدم! الرزق رزقان رزق تطلبه و رزق يطلبك: "ای فرزند آدم روزی دو گونه است یکی آن روزی که تو به دنبال آن می روی، و دیگری آن روزی که او به دنبال تو می آید" (۲).

۲- مواسات با دیگران

در آیات فوق اشاره ای به تنگ نظری و بخل بسیاری از انسانها شده که آنها حاضر نیستند از مواهب بیشتری که در اختیار دارند به زیر دستان خود

ص: ۳۲۰

۱- ۱) این جمله در تعقیبات نماز عصر در کتب دعا وارد شده است.

۲- ۲) نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۳۷۹.

بیخشد (مگر آنان که در مکتب تربیتی انبیاء و رهبران الهی، پرورش یافته اند).

در ذیل همین آیات در روایاتی تاکید و توصیه به مساله مساوات و مواسات شده است از جمله: در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیات فوق می خوانیم: لا يجوز للرجل ان یخص نفسه بشيء من الماکول دون عیاله: "برای انسان سزاوار نیست که در خانه غذای اختصاصی داشته باشد، و از چیزی بخورد که خانواده او نمی خورد" (۱).

و نیز از ابو ذر نقل شده که می گوید از پیامبر ص شنیدم که می فرمود:

انما هم اخوانکم فاکسوهم مما تکسون، و اطعموهم مما تطعمون، فما رؤی عبده بعد ذلک الا و ردائه ردائه، و ازاره ازاره، من غیر تفاوت!:

"زیر دستان شما برادران شما هستند از آنچه می پوشید به آنها پوشانید، و از آنچه می خورید به آنها اطعام کنید- ابو ذر بعد از این توصیه پیامبر ص- کاری می کرد که ردا و لباس زیر دستانش با خودش کمترین تفاوتی نداشته باشد!" (۲).

از روایات فوق و همچنین از خود آیه که می گوید: "فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ" استفاده می شود که اسلام توصیه می کند که همه مسلمانان به عنوان یک برنامه اخلاق اسلامی با همه اعضاء خانواده خود و کسانی که در زیر دست آنها قرار دارند، حتی الامکان مساوات را رعایت کنند، و در محیط خانواده و در برابر زیردستان هیچگونه فضیلت و امتیازی برای خود قائل نشوند.

ص: ۳۲۱

اشاره

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۷۳) فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷۴)

ترجمه:

۷۳- آنها غیر از خدا موجوداتی را می پرستند که مالک روزی آنها از آسمانها و زمین نیستند و توانایی بر اینکار را ندارند.

۷۴- بنا بر این برای خدا امثال (و شبیه) قائل نشوید. چرا که خدا می داند و شما نمی دانید.

تفسیر:

برای خدا شبیه قرار ندهید

در تعقیب بحثهای توحیدی گذشته، آیات مورد بحث، به مساله شرک پرداخته و با لحنی پر از سرزنش و ملامت و توبیخ می گوید: "آنها غیر از خدا موجوداتی را پرستش می کنند که مالک روزی آنها از آسمان و زمین نیست، و کمترین نقشی در این زمینه ندارد" (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا).

نه تنها مالک چیزی در این زمینه نیستند، بلکه "توانایی بر خلق و ایجاد و دسترسی به آنها نیز ندارند" (وَلَا يَسْتَطِيعُونَ).

اشاره به اینکه مشرکان به این گمان به دنبال پرستش بتها می رفتند که آنها را در سر نوشت و سود و زیان خود، مؤثر می پنداشتند، در حالی که می دانیم یکی از مهمترین مسائل زندگی انسان رزق و روزی او است، اعم از ارزاقی که از آسمان

نازل می شود(همچون قطرات حیاتبخش باران و اشعه زنده کننده آفتاب و مانند آن)و یا آنها که از زمین می روید و استخراج می گردد،هیچیک از اینها در اختیار بتها نیست،آنها موجودات بی ارزشی هستند که هیچ اراده ای از خود ندارند،و تنها خرافات و تعصبهای مملو از جهل است که به آنان نقشی داده است.

در حقیقت جمله "لا- یستطیعون" دلیلی است برای جمله "لا- یملکون" یعنی آنها مالک چیزی از روزیها نیستند به دلیل اینکه کمترین قدرتی برای خلقت یا حفظ آنها ندارند.

*** آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری می گوید "اکنون که چنین است شما برای خدا امثال و شبیه و نظیر قائل نشوید" (فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ).

"چرا که خدا می داند و شما نمی دانید" (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

بعضی از مفسران گفته اند جمله "فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ" اشاره به منطقی است که مشرکان عصر جاهلی داشته اند(و شبیه آن در میان بعضی از مشرکان عصر ما نیز دیده می شود)آنها می گفتند ما اگر به سراغ بتها می رویم به خاطر این است که ما شایسته پرستش خدا نیستیم باید به سراغ بتها برویم که آنها مقربان درگاه او هستند!خداوند همانند یک پادشاه بزرگ است که وزراء و خاصان او به سراغ او می روند،ولی توده مردم که دسترسی به او ندارند به سراغ حواشی و خاصان و مقربانش خواهند رفت.

اینگونه منطقهای زشت و غلط که گاهی در لباس یک مثل انحرافی مجسم می گردد یکی از خطرناکترین منطقها است.

قرآن در پاسخ آنها می گوید:" برای خداوند مثال ننید"یعنی مثالی که متناسب با افکار محدود و موجودات "ممکن" و مملو از نقائص است.

شما اگر توجه به احاطه وجودی خداوند نسبت به همه موجودات و لطف

و مرحمت بی انتهای او و نزدیکیش به خودتان می داشتید، تا آنجا که از شما به شما نزدیکتر است، هرگز برای توجه به خدا به وسائط متوجه نمی شدید.

خدایی که شما را دعوت به نیایش و سخن گفتن مستقیم با خودش کرده، و درهای خانه اش را شب و روز به روی شما باز گذارده، این خدا را نباید به پادشاه جبار مستکبری تشبیه کرد که درون قصرش خزیده و جز عده معدودی، راه به درون خانه او ندارند "فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ".

در بحثهای صفات خدا مخصوصاً این نکته را متذکر شده ایم که یکی از خطرناکترین پرتگاه هایی که در راه شناخت صفات او وجود دارد، پرتگاه تشبیه است، یعنی صفات او را با بندگان مقایسه کردن و شبیه دانستن، چرا که خدا وجودی است بی نهایت از هر نظر و دیگران وجودهایی هستند محدود از هر جهت و هر گونه تشبیه و تمثیل در اینجا مایه بعد و دوری از شناخت او می شود.

حتی در آنجایی که ناچار می شویم ذات مقدس او را به نور و مانند آن تشبیه کنیم باید توجه داشته باشیم که این گونه تشبیهات، به هر حال ناقص و نارسا است، و تنها از یک جنبه قابل قبول است نه از تمام جهات! (دقت کنید).

در حالی که بسیاری از مردم توجه به این واقعیت ندارند، غالباً در دره تشبیه و قیاس سقوط می کنند، و از حقیقت توحید به دور می افتند و لذا قرآن کراراً هشدار می دهد، گاهی با جمله وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ "چیزی شبیه او نمی باشد" (سوره توحید-۴) و گاهی با جمله لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ: "هیچ چیز مانند او نیست" (شوری-۱۱) و گاهی با جمله فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ که در آیات فوق آمده است، مردم را به این واقعیت توجه می دهد.

و شاید جمله إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (خداوند می داند و شما نمی دانید) که در ذیل آیات فوق آمده نیز بیانگر همین موضوع است که مردم غالباً از اسرار صفات خدا بیخبرند.

اشاره

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ مَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسِينًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۶) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷)

ترجمه:

۷۵- خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست، و انسان (با ایمانی) را که رزق نیکو به او بخشیده است، و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده انفاق می کند، آیا این دو نفر یکسانند؟ شکر خدا را است، ولی اکثر آنها نمی دانند!

۷۶- خداوند مثالی (دیگر) زده است: دو نفر را که یکی از آن دو گنگ مادر زاد است و قادر بر هیچ کاری نیست و سر بار صاحبش می باشد، او را به سراغ هر کاری بفرستد عمل خوبی انجام نمی دهد، آیا چنین انسانی با کسی که امر به عدل

و داد می کند و بر راه راست قرار دارد مساوی است؟ ۷۷-غیب آسمانها و زمین از آن خداست(و او همه را می داند)و امر قیامت(به قدری آسان است)درست همانند چشم بر هم زدن،و یا از آن هم نزدیکتر است(چرا که خدا بر هر چیزی توانا است.

تفسیر:

اشاره

دو مثال زنده برای مؤمن و کافر!

در تعقیب آیات گذشته که از ایمان و کفر و مؤمنان و مشرکان سخن می گفت در آیات مورد بحث با ذکر دو مثال زنده و روشن،حال این دو گروه را مشخص می کند:

در نخستین مثال، "مشرکان" را به برده مملوکی که توانایی هیچ چیز را ندارد،و "مؤمنان" را به انسان غنی و بی نیازی که از امکانات خود همگان را بهره مند می سازد تشبیه می کند،و می گوید: "خداوند برده مملوکی را به عنوان مثال ذکر می کند که قادر بر هیچ چیز نیست!" (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ).

نه قدرت تکوینی چندانی دارد،زیرا در چنگال مولایش همیشه اسیر است، و از هر نظر محدود،و نه قدرت تشریحی،زیرا حق تصرف در اموال خود(اگر اموالی داشته باشد)و همچنین سایر قرار دادهای مربوط به خویش را ندارد.

آری بنده بندگان خدا بودن،نتیجه ای جز اسارت و محدودیت از هر نظر نخواهد داشت.

"و در مقابل آن انسان با ایمانی را مثل می زند که به او رزق حسن و انواع روزی ها و مواهب پاکیزه بخشیده است" (وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا).

این انسان آزاده با داشتن امکانات فراوان "پنهان و آشکار از آنچه در اختیار

ص: ۳۲۶

دارد انفاق می کند" (فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا).

"آیا این دو نفر یکسانند؟! (هَلْ يَسْتَوُونَ).

□
مسلمانان، بنا بر این همه حمد و ستایش مخصوص خداست" (اَلْحَمْدُ لِلَّهِ).

خداوندی که بنده اش آزاده و پر قدرت و پر بخشش است، نه از آن بتها که بندگانشان آن چنان ناتوان و محدود و بی قدرت و اسیرند! "ولی اکثر آنها (مشرکان) نمی دانند" (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (۱).

*** دگر بار مثال گویای دیگری برای بندگان بت، و مؤمنان راستین می زند و آنها را به ترتیب به گنگ مادرزادی که در عین حال برده و ناتوان است، و یک انسان آزاده گویا که دائما به عدل و داد دعوت می کند و بر صراط مستقیم قرار دارد تشبیه می نماید، می فرماید:

□
"خداوند دو مرد را مثل زده است، که یکی از آنها گنگ مادر زاد است و قادر بر هیچ کاری نیست" (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ) (۲).

"او در عین برده بودن سرباری است برای مولا و صاحبش"

ص: ۳۲۷

۱- ۱) طبق تفسیری که در بالا ذکر کردیم مثال فوق، تشبیهی برای مؤمن و کافر است، ولی جمعی از مفسران احتمال دیگری در تشبیه فوق داده اند که منظور تشبیه "بتها" به "عبد مملوک" و تشبیه "خداوند" به "مؤمن آزاده" است که همه گونه انفاق و موهبت دارد (ولی این سخن بعید به نظر می رسد).

۲- ۲) راغب در مفردات می گوید: ابکم به معنی کسی است که بطور مادر زاد گنگ متولد می شود (و اخرس به هر گونه گنگ گفته می شود) و بنا بر این "کل ابکم اخرس و لیس کل اخرس ابکم": هر ابکمی، اخرس است اما هر اخرسی، ابکم نیست، سپس اضافه می کند گاهی این ماده در مورد کسی اطلاق می شود که به خاطر ضعف عقل از سخن گفتن عاجز و ناتوان است.

(وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ).

به همین دلیل "او را به دنبال هر برنامه ای بفرستد توانایی بر انجام کار خوبی ندارد" (اَيْنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ).

به این ترتیب او دارای چهار صفت کاملا منفی است: گنگ مادر زاد بودن ناتوانی مطلق، سربار صاحبش بودن، و هنگامی که به دنبال کاری فرستاده شود، هیچ گام مثبتی بر نخواهد داشت.

این صفات چهار گانه که در عین حال علت و معلول یکدیگرند، ترسیمی از یک انسان، صد در صد منفی است، که وجودش، منشا هیچ خیر و برکتی نمی باشد، و سربار جامعه و یا خانواده خویش است.

"آیا چنین کسی با آن کس که زبان گویا و فصیح دارد، و مرتبا به عدل و داد دعوت می کند، و بر جاده صاف، و راه راست قرار دارد، مساوی است؟! (هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

گرچه در اینجا بیش از دو صفت بیان نشده: دعوت مستمر به عدل و داد و داشتن روش مستقیم و برنامه صحیح و خالی از هر گونه انحراف، ولی این دو صفت خود بیانگر صفات دیگری است، آیا کسی که دائما دعوت به عدل و داد می کند، ممکن است شخصی گنگ یا ترسو و بی شخصیت بوده باشد؟ نه هرگز، چنین کس زبانی گویا، و منطقی محکم و اراده ای نیرومند و شجاعت و شهامت کافی دارد.

آیا کسی که همواره بر صراط مستقیم گام می زند، انسان بی دست و پا و ناتوان و بی هوش و کم عقل است؟ هرگز، مسلما شخصی است کنجکاو، باهوش، پر تدبیر و با استقامت.

مقایسه این دو فرد با هم، بیانگر فاصله زیادی است که در میان طرز فکر بت پرستی و خدا پرستی وجود دارد و روشن کننده تفاوت این دو برنامه و پرورش یافتگان این دو مکتب است.

*** و از آنجا که غالباً دیده ایم قرآن، بحثهای مربوط به توحید و مبارزه با شرک را با مسائل مربوط به معاد و دادگاه بزرگ قیامت می آمیزد، در اینجا نیز بعد از گفتاری که در آیات قبل در زمینه شرک و توحید گذشت، به سراغ معاد می رود و به پاسخ قسمتی از ایرادات مشرکان پرداخته، نخست می گوید:

"خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند" (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

گویا این پاسخی است به ایرادی که منکران معاد جسمانی داشته اند و می گفتند هنگامی که ما مردیم و ذرات خاک مادر هر گوشه ای پراکنده شد، چه کسی از آنها آگاهی دارد که جمع آوریشان کند؟ به علاوه به فرض که ذرات آنها جمع آوری شود و به حیات باز گردند چه کسی است که از اعمال آنها که بدست فراموشی سپرده شده است آگاه باشد و پرونده آنها را مورد رسیدگی قرار دهد؟! آیه فوق در یک جمله این سؤال را در همه ابعادش پاسخ می گوید که خدا غیب همه آسمانها و زمین را می داند، او همه جا همیشه حاضر است، بنا بر این اصولاً غیب و پنهانی برای او مفهوم ندارد، همه چیز برای او شهود است و این تعبیرات مختلف با مقایسه به وجود ما است و هماهنگ با منطق ما:

سپس اضافه می کند: "امر قیامت بقدری آسان است درست همانند یک چشم بر هم زدن و یا از آن هم نزدیکتر!" (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) (۱).

و این در واقع اشاره به ایراد دیگری از منکران معاد است که می گفتند:

چه کسی توانایی بر این کار دارد، این کار کار فوق العاده مشکلی است، قرآن

ص: ۳۲۹

۱- ۱) لمح (بر وزن مسح) در اصل به معنی درخشیدن برق است سپس به معنی نگاه سریع آمده است، ضمناً باید توجه داشت که "او" در اینجا به معنی "بل" است.

در پاسخ آنها می گوید: برای شما که قدرت ناچیزی دارید این برنامه مشکل به نظر می رسد اما برای خداوندی که قدرتش بی پایان است آن قدر ساده است همانند یک چشم بر هم زدن شما که هم سریع است و هم بسیار آسان! جالب اینکه بعد از بیان تشبیه قیام قیامت به یک نگاه سریع یا چشم بر هم زدن، جمله "أَوْ هُوَ أَقْرَبُ" (یا از این نزدیکتر) را بیان می کند، یعنی حتی تشبیه به نگاه سریع به خاطر تنگی بیان است، به گونه ای سریع است که اصلاً زمان برای آن مطرح نیست، و اگر تعبیر به "كَلِمَةٍ الْبَصْرِ" شده به خاطر آن است که کوتاهترین زمان در منطق شما این است.

به هر حال این دو جمله اشاره ای است زنده و گویا به قدرت بی انتهای خداوند مخصوصاً در زمینه مساله معاد و رستاخیز انسانها، لذا در پایان آیه می فرماید "چون خدا بر هر چیزی تواناست" (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

نکته ها:

اشاره

۱- انسانهای آزاده و اسیر!

بر خلاف آنچه بعضی می پندارند مساله توحید و شرک، یک مساله صرفاً اعتقادی و ذهنی نیست، بلکه در تمام زندگی انسان اثر می گذارد و همه را به رنگ خود در می آورد، توحید در هر قلبی جوانه زند موجب حیات آن قلب، و عامل رشد و شکوفایی آن است، چرا که توحید افق دید انسان را آن چنان گسترده می کند که به بی نهایت پیوندش می زند.

اما به عکس، شرک انسان را در جهانی فوق العاده محدود، جهان بتهای سنگی و چوبی و یا بشرهای ضعیف بت گونه فرو می برد، و دید و درک و همت و توانایی و تلاش انسان را به همین رنگ و در همین ابعاد قرار می دهد.

در آیات فوق، این واقعیت در لباس مثال چنان زیبا بیان شده که رساتر از آن ممکن نیست.

مشرک "ابکم" است، گنگ است، گنگ مادر زاد، که عملش از ضعف فکر و نداشتن منطق عقلی حکایت می کند، و به خاطر اسارت در چنگال شرک توانایی بر هیچ کار مثبتی ندارد (لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ شَيْءٌ).

او یک انسان آزاده نیست بلکه اسیر چنگال خرافات و موهومات است.

و به خاطر همین صفات، سربار جامعه، محسوب می شود، چرا که مقدرات خود را بدست بتها و یا انسانهای استعمارگر می پردازد.

او همیشه وابسته است، و تا طعم توحید که آئین آزادگی و استقلال است بچشد از این وابستگی بیرون نمی آید " وَ هُوَ كُلُّ عَلِيٍّ مَوْلَاهُ ".

او با این طرز تفکر در هر مسیری گام بگذارد، ناکام خواهد بود، و به هر سو روی آورد خیری نصیبش نخواهد شد (أَيْنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ).

چقدر میان یک چنین انسان کوتاه فکر و خرافی و اسیر و ناتوان و فاقد برنامه با انسان آزاده شجاعی که نه تنها خود اصول دادگری را بکار می بندد، بلکه دائماً در جامعه خود منادی عدل و داد است، فاصله وجود دارد؟! علاوه بر این او به خاطر داشتن تفکر منطقی و هماهنگی با نظام توحیدی آفرینش، دائماً بر جاده مستقیم که نزدیکترین جاده ها است گام بر می دارد، به سرعت به مقصود می رسد، و سرمایه های وجودی خویش را در راههای کج و انحرافی نابود نمی کند.

کوتاه سخن اینکه توحید و شرک تنها یک عقیده نیست، یک الگوی کامل برای تمام زندگی است، یک برنامه وسیع و گسترده است که فکر و اخلاق و عواطف و زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را در بر می گیرد، و مقایسه عربهای مشرک عصر جاهلیت با مسلمانان موحد آغاز اسلام می تواند ترسیم روشنی از این دو برنامه و مسیر باشد.

همانها که تا دیروز آن چنان گرفتار جهل و تفرقه و انحطاط و بدبختی بودند، که غیر از محیط محدود مملو از فقر و فساد خود را نمی شناختند، پس از آنکه گام در وادی توحید نهادند از چنان وحدت و آگاهی و قدرتی برخوردار شدند که سراسر جهان متمدن آن روز را در زیر بال و پر گرفتند.

۲- نقش "عدالت" و "راستی" در زندگی انسانها

جالب اینکه در آیات فوق از میان تمام برنامه های موحدان انگشت روی دعوت به عدل و گام نهادن بر جاده مستقیم گذارده شده است، و این نشان می دهد که ریشه اصلی خوشبختی یک انسان یا یک جامعه انسانی در این دو است: داشتن برنامه صحیحی که نه شرقی باشد و نه غربی، نه منحرف به چپ و نه به راست، و سپس دعوت به اجرای اصول عدالت آنهم نه به صورت یک برنامه موقت بلکه همانگونه که جمله یا امر بالعدل می گوید (با توجه به اینکه فعل مضارع معنی استمرار را می رساند) یک برنامه مستمر و همیشگی باشد.

۳- مراد از "الذی یامر بالعدل" ائمه هستند

۳- در روایتی که از طرق اهل بیت ع نقل شده در تفسیر آیات فوق می خوانیم

الذی یامر بالعدل امیر المؤمنین و الأئمه (صلوات الله علیهم): "کسی که دعوت به عدل می کند، امیر مؤمنان و امامانند" (۱).

بعضی از مفسران جمله "مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ" را به "حمزه" و "عثمان بن مظعون" و "یا" عمار" و "ابکم" را به "ابی بن خلف" و "ابو جهل" مانند آنها تفسیر کرده اند.

روشن است که همه اینها از قبیل بیان مصداقهای واضح و مهم می باشد و هرگز دلیل بر انحصار نیست، این تفسیرها ضمناً مشخص می کند که آیات فوق در صدد بیان تشبیهی برای مشرکان و مؤمنان است نه بتها و خداوند.

ص: ۳۳۲

اشاره

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٧٨) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٧٩) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَانًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ (٨٠) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٨١) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (٨٢) يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (٨٣)

ترجمه:

۷۸- و خداوند شما را از شکم مادران خارج نمود در حالی که هیچ نمی دانستید، اما برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید.

۷۹- آیا آنها به پرندگان که بر فراز آسمان تسخیر شده اند نظر نیفکندند؟ هیچکس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد، در این نشانه هایی است (از عظمت و قدرت خدا) برای کسانی که ایمان دارند.

۸۰- و خدا برای شما از خانه هایتان محل سکونت (و آرامش) قرار داد، و از پوست چهارپایان نیز برای شما خانه هایی قرار داد که کوچ کردن و روز اقامتتان به آسانی می توانید آنها را جابجا کنید، و از پشم و کرک و موی آنها اثاث و متاع (وسایل مختلف زندگی) تا زمان معینی قرار داد.

۸۱- خداوند از آنچه آفریده سایه هایی برای شما قرار داده، و از کوه ها پناه گاهایی، و برای شما پیراهنهایی آفریده که شما را از گرما (و سرما) حفظ می کند، و پیراهنهایی که حافظ شما به هنگام جنگ است، اینگونه نعمتهایش را بر شما کامل می کند تا تسلیم فرمان او شوید.

۸۲- (با اینهمه) اگر روی برتابند (نگران مباش) تو فقط وظیفه ابلاغ آشکار داری.

۸۳- (ولی) آنها نعمت خدا را می شناسند سپس آن را انکار می کنند و اکثرشان کافرند.

تفسیر:

انواع نعمتهای مادی و معنوی

بار دیگر قرآن به عنوان یک درس توحید و خداشناسی به مساله نعمتهای گوناگون پروردگار باز می گردد، و در این بخش از نعمتها نخست به نعمت علم و دانش و ابزار شناخت اشاره کرده، می گوید: "خداوند شما را از شکم مادران بیرون فرستاد در حالی که هیچ نمی دانستید" (وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا).

البته در آن محیط محدود و تاریک و وابسته، این جهل و بی خبری قابل

تحمل بود، ولی به هنگامی که در فراخنای این عالم پهناور گام گذاردید، دیگر ادامه آن جهل امکان پذیر نبود، لذا ابزار درک حقایق و شناخت موجودات، یعنی "گوش و چشم و عقل در اختیار شما گذارد" (وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ).

تا این نعمتهای بزرگ را درک کنید، و حس شکرگزاری شما در برابر بخشنده اینهمه موهبت تحریک گردد "شاید شکر او را بجای آورید" (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱- انسان در آغاز هیچ علمی نداشت

این آیه به وضوح می گوید انسان در آغاز تولد، مطلقاً علمی نداشته، بنا بر این هر چه کسب کرده بعد از تولد و بوسیله ابزاری که خدا در اختیارش قرار داده بوده است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه قرآن می گوید به هنگام خارج شدن از محیط جنین هیچ چیز نمی دانستید در حالی که ما دارای یک سلسله علوم فطری هستیم، مانند آگاهی از توحید و خداشناسی و همچنین مسائل بدیهی (مثل عدم اجتماع نقیضین و یا اینکه مثلاً کل از جزء بزرگتر است و یا در مسائل اجتماعی و اخلاقی مانند حسن عدالت و قبح ظلم، و امثال اینها) همه اینها علمی هستند که در نهاد ما از آغاز قرار داشته و با ما از مادر متولد شده است، پس چگونه قرآن می گوید در آغاز تولد هیچ نمی دانستید.

آیا حتی علم ما به وجود خویشتن که علم حضوری محسوب می شود نیز وجود نداشت و از طریق "سمع و بصر و افئده" (گوش و چشم و عقل) بدست آمد؟ در پاسخ این سؤال می گوئیم: بدون شک حتی این علوم بدیهی و ضروری

و فطری در آن لحظه به صورت "فعلیت" در انسان نبود، تنها استعداد و قوه آن در نهاد آدمی وجود داشت، و به تعبیر دیگر، ما، در لحظه تولد از همه چیز غافل بودیم حتی از خویشتن خویش، ولی درک بسیاری از حقایق به صورت بالقوه در ما نهفته بود، کم کم چشم ما قدرت بینایی پیدا کرد و گوش قدرت شنوایی، و عقل قدرت درک و تجزیه و تحلیل یافت و ما از این مواهب سه گانه الهی بهره مند شدیم، نخست تصورات بسیاری از اشیاء را از طریق حس درک کردیم، و آن را به عقل سپردیم سپس از آنها مفاهیم کلی، و کلی تر، ساختیم و از طریق "تعمیم" و "تجرید" به حقایق عقلی دست یافتیم.

قدرت تفکر ما به جایی می رسد که از خویشتن (به عنوان یک علم حضوری آگاه می شویم) سپس علوم و دانشهایی که بصورت بالقوه در نهاد ما بود، جان می گیرد و فعلیت پیدا می کند، و ما این علوم بدیهی و ضروری را پایه ای قرار می دهیم برای شناخت علوم نظری و غیر بدیهی.

بنا بر این عمومیت و کلیت آیه که می گوید: در آغاز تولد هیچ نمی دانستید تخصیص و استثنایی بر نداشته است.

۲- نعمت ابزار شناخت.

بدون شک هرگز عالم خارج به درون وجود ما راه نمی یابد، بلکه تصویر و ترسیم و اشکالی از آن با وسائلی در روح ما نقش می بندد، و به این ترتیب همیشه شناخت ما نسبت به جهان خارج به وسیله ابزاری صورت می گیرد که او همه مهمتر سمع و بصر (چشم و گوش) است.

این ابزار آنچه را از خارج دریافته اند به ذهن و فکر ما منتقل می سازند و ما با نیروی عقل و اندیشه آن را در می یابیم و به تجزیه و تحلیل آن می پردازیم:

به همین دلیل در آیه فوق، پس از بیان عدم آگاهی مطلق انسان به هنگام گام نهادن در این جهان، می فرماید: "خداوند چشم و گوش و دل را در اختیارتان

گذاشت" (تا حقایق هستی را دریابید).

و اگر می بینیم نخست از "گوش" نام می برد و سپس از "چشم"، با اینکه چشم ظاهراً دایره فعالیت وسیعتری دارد شاید به خاطر آنست که در نوزاد نخست فعالیت گوش شروع می شود و بعد از مدتی چشمها قدرت دید را پیدا می کنند، زیرا چشم در عالم رحم مادر که تاریکی مطلق بر آن حکومت می کند در آغاز تولد آمادگی برای پذیرش اشعه نور ندارد. و به همین دلیل بعد از تولد غالباً بسته است، تدریجاً به نور عادت می کند، و قدرت دید در آن زنده می شود، در حالی که گوش انسان به اعتقاد بعضی حتی در عالم جنین کم و بیش قدرت شنوایی دارد و آهنگ قلب مادر را می شنود و به آن عادت می کند! از این گذشته انسان با چشم، تنها امور حسی را می بیند در حالی که گوش وسیله ای است برای تعلیم و تربیت در همه زمینه ها، زیرا از طریق شنیدن کلمات به همه حقایق اعم از آنچه در دایره حس است و آنچه بیرون از دایره حس آشنا می گردد، در حالی که چشم این وسعت عمل را ندارد، درست است که انسان با خواندن کلمات از طریق چشم می تواند به این مسائل آشنا شود اما می دانیم خواندن و سواد در مورد همه انسانها جنبه عمومی ندارد، در حالی که شنیدن کلمات عمومی است.

اما اینکه چرا "سمع" به صورت مفرد ذکر شده و ابصار (جمع بصر) به صورت جمع؟ دلیل آن را در جلد اول ذیل آیه ۷ سوره بقره بیان کرده ایم.

این نکته نیز قابل توجه است که "فؤاد" گرچه به معنی قلب (عقل) آمده است، ولی این تفاوت را با قلب دارد، که در معنی فؤاد، جوشش و افروختگی و یا به تعبیر دیگر تجزیه و تحلیل و ابتکار افتاده است.

راغب در "مفردات" می گوید: "الفؤاد كالقلب لكن يقال له فؤاد اذا اعتبر فيه معنى التفؤد ای التوقد": "فؤاد مانند قلب است، و لکن این کلمه

در جایی گفته می شود که فروختگی و پختگی در آن منظور باشد" (و مسلما این موضوع پس از تجربه کافی به انسان دست می دهد، و به هر حال گرچه ابزار شناخت منحصر به این دو، یا این سه، نیست) ولی مسلما مهمترین ابزار همین ها است.

زیرا علم انسان یا از طریق "تجربه" حاصل می شود یا "استدلالات عقلی" اما تجربه بدون استفاده از چشم و گوش امکان ندارد، و اما استدلالات عقلی از طریق فؤاد یعنی عقل صورت می گیرد.

۳- تا شکر او را بجای آورید (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

از آنجا که نعمت ابزار شناخت برترین نعمتی است که به انسان داده شده است، چرا که نه تنها با چشم و گوش، آثار خدا را در پهنه هستی می نگرد و سخنان رهبران الهی را می شنود و با دل درک و تجزیه و تحلیل می کند، بلکه در زندگی مادی او نیز هر گونه پیشرفت و ترقی و تکامل مرهون این سه وسیله است، لذا بلافاصله بعد از آن با جمله "لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ" اهمیت این سه موضوع را یادآور می شود، یعنی این وسائل را به شما داد تا عالم و آگاه شوید و سپس شکر اینهمه آگاهی و علم و دانش که بزرگترین امتیاز شما از حیوانات است بجای آورید، و بدون شک هیچ انسانی قادر بر ادای شکر این سه نعمت بزرگ نیست جز اینکه عذر تقصیر به درگاه خدا آورد!

*** در آیه بعد اسرار عظمت خدا را در پهنه هستی هم چنان ادامه می دهد و می گوید: "آیا آنها به پرندگان که بر فراز آسمان حرکت دارند نظر نینفکندند؟" (أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ).

"جو" در لغت به معنی "هوا" است (آن چنان که راغب در مفردات می گوید) و یا قسمتی از هوا که از زمین دور است (آن چنان که در تفسیر

مجمع البیان و المیزان و آلوسی آمده است) می باشد.

و از آنجا که طبیعت اجسام، جذب شدن به سوی زمین است، حرکت پرندگان در بالای زمین را با عنوان مسخرات (تسخیر شده ها) بیان کرده است، یعنی خداوند نیرویی در بال و پر آنها و خاصیتی در هوا قرار داده است که به آنها این امکان را می دهد که بر خلاف قانون جاذبه به هوا پرواز کنند.

سپس اضافه می کند "هیچکس جز خدا آنها را این چنین نگه نمی دارد" (مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ).

درست است که خاصیت طبیعی بالها و عضلاتی که در آن آفریده شده و شکل مخصوص پرندگان و ویژگیهایی که در هوا موجود است، دست بدست هم داده و به پرندگان امکان پرواز می دهند، ولی چه کسی این شکل و خواص را آفریده؟ و این نظام دقیق و حساب شده را مقرر داشته؟ آیا طبیعت کور و کر؟، یا کسی که از تمام خواص فیزیکی اجسام آگاه است و علم بی پایانش به همه اینها احاطه دارد؟ و اگر می بینیم این امور به خدا نسبت داده می شود، به خاطر همان است که سرچشمه آن از او است، و این تعبیر که خواص اسباب و علل را به خدا نسبت می دهد در قرآن فراوان است.

و در پایان آیه می فرماید: "در این امر نشانه هایی است از عظمت و قدرت خدا برای کسانی که ایمان دارند" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

یعنی با چشم کنجکاو و حقیقت جو، این امور را می نگرند و به تجزیه و تحلیل آن می پردازند و در پرتو آن ایمانشان قویتر و راسختر می گردد.

۱- اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان

درک این مساله آسان است که چرا بسیاری از شگفتیهای جهان هستی در نظر ما زیاد جلوه نمی کند؟ زیرا همیشه آن را دیده ایم و به آن خو گرفته ایم، و این عادت و خو گرفتن در حقیقت حجابی شده است که بر این صحنه های شگفت انگیز افتاده، به همین دلیل اگر بتوانیم ذهن خود را از آنچه به آن خو گرفته ایم تخلیه کنیم، شگفتیهای فراوانی در اطراف خود مشاهده خواهیم کرد.

مساله پرواز پرندگان از همین قبیل است، جسم سنگین بر خلاف قانون جاذبه به آسانی حرکت کند، آن چنان سریع بالا برود که در چند لحظه از نظرها ناپدید گردد، این مساله ساده ای نیست.

اگر روی ساختمان پرندگان از هر نظر دقت کنیم خواهیم دید که تمام وجود آنها برای پرواز هماهنگ است: ساختمان دوکی شکل آنها که مقاومت هوا را بر بدنشان به حداقل می رساند، پرهای سبک و تو خالی آنها به اضافه سینه پهنشان که به آنها امکان سوار شدن بر امواج هوا می دهد، ساختمان مخصوص بالها که نیروی بالا بر را در آنها ایجاد می کند (۱).

ص: ۳۴۰

۱-۱) "نیروی بالا- بر" اصطلاح فیزیک جدید است که در مورد هواپیماها از آن استفاده می شود، و خلاصه آن این است که اگر جسمی دارای دو سطح متفاوت باشد (مانند بال هواپیما که سطح زیرینش صاف و سطح روئینش انحناء و برآمدگی دارد) و به طور افقی حرکت کند نیروی خاصی در آن پیدا می شود که آن را به سطح بالا- می برد، این نیرو به خاطر آن است که فشار هوا بر سطح زیرین بیشتر از سطح روئین است زیرا سطح زیرین کوتاهتر و سطح روئین طولانی تر است، این مساله مهمی است که اساس حرکت هواپیماها بر آن استوار است و اگر به بالهای پرندگان دقت کنیم این موضوع را به وضوح می توان در آنها دید (دقت کنید). و اصولا باید گفت که ساختمان هواپیما در جنبه های مختلف تقلیدی است از ساختمان پرندگان!

و ساختمان مخصوص دمها که برای مانور دادن و حرکت سریع به چپ و راست و بالا و پائین (مانند دم هواپیما) به آنها کمک می کند، و هماهنگی قدرت دید و سایر حواس که آنها را در این برنامه یاری می دهد، همه اموری هستند که امکان پرواز سریع را برای پرندگان فراهم می سازند.

از همه اینها گذشته پرورش جنین به صورت جداگانه از مادر (از طریق تخم گذاری) سبب می شود که سنگینی دوران بارداری که مسلماً مانعی برای پرواز است، از آنها برداشته شود، و امور فراوان دیگر که هر کدام دقیقاً از نظر فیزیکی عامل مؤثری است برای پرواز.

این مجموعه، نشان می دهد که علم و قدرت فوق العاده ای در پیدایش آن به کار رفته است و به گفته قرآن **إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**.

شگفتیهای جهان پرندگان بیش از آنست که در یک کتاب و چند کتاب بگنجد هم اکنون پرندگان زیادی را بنام پرندگان مهاجر می شناسیم که برای ادامه حیات خود به نقاط مختلف جهان سفر می کنند، حتی گاهی فاصله میان قطب شمال و جنوب را که فاصله ای است بسیار طولانی می پیمایند، و در این سفر دور و دراز از وسیله های راهنمایی رموزی استفاده می کنند، و در پرتو آن می توانند راه خود را از میان کوه ها و دشتهای و دره ها و دریاها، حتی در روزهای ابری و احوانا شبهای تاریک که هیچ انسانی قادر به پیدا کردن راهش نیست پیدا کنند، گاهی بر فراز آسمان در خوابند و پرواز می کنند! گاهی هفته ها بدون یک لحظه توقف شب و روز به پرواز ادامه می دهند بی آنکه نیاز به غذا داشته باشند! زیرا قبل از شروع به حرکت با یک الهام درونی، بیش از اندازه غذا می خورند، و این غذاها به صورت چربیها در اطراف بدن آنها ذخیره می شود همچنین اسرار دیگری که پرندگان در ساختن خانه، تربیت فرزندان، مبارزه با دشمنان، پیدا کردن غذاهای لازم، همکاری با یکدیگر و حتی تعاون و همزیستی

با غیر جنس خود و مانند اینها که هر کدام داستان طولانی دارد.

آری همانگونه که در آیه فوق خواندیم "هر یک از اینها نشانه هایی است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی پایانش".

۲- پیوند آیات

بدون شک میان آیه فوق که از پرواز پرندگان سخن می گوید و آیه قبل و بعد آن، این پیوند وجود دارد که همگی از نعمتهای خدا در جهان آفرینش و ابعاد و قدرت و عظمت او سخن می گویند، ولی این احتمال نیز چندان دور نیست که ذکر پرواز پرندگان به دنبال بیان ابزار شناخت اشاره لطیفی به این نکته باشد که پرواز این پرندگان را در جهان محسوس با پرواز اندیشه ها در جهان نامحسوس تشبیه کند که هر کدام با ابزاری که دارند در جو مخصوص به خودشان به پرواز در می آیند.

علی ع در خطبه شفشقیه می فرماید

ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر: "سیلاب علم و دانش از کوهسار وجودم سرازیر می شود، و اندیشه های دور پرواز به قله آن نمی رسد!" و در کلمات قصارش در بیان فضیلت مالک اشتر آن افسر جانباز می خوانیم:

لا یرتقیه الحافر و لا یوفی علیه الطائر: "هیچ مرکبی نمی تواند از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده اندیشه به اوج او راه نمی یابد" (۱).

*** همانگونه که در آغاز این سوره گفتیم یکی از نامهای این سوره، سوره نعمتها است به خاطر اینکه به نعمتهای گوناگون مادی و معنوی پروردگار که بالغ بر پنجاه نعمت می شود در این سوره اشاره شده است، تا هم دلیلی بر شناسایی

ص: ۳۴۲

ذات پاک او باشد و هم انگیزه ای بر شکر نعمتش.

□
در سومین آیه مورد بحث نیز مساله ادامه یافته، می فرماید: "خداوند برای شما از خانه هایتان محل سکونت قرار داد" (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا).

و حقا نعمت مسکن از مهمترین نعمتهایی است که تا آن نباشد، بقیه گوارا نخواهد بود.

کلمه "بیوت" جمع "بیت" به معنی اطاق یا خانه است، و ماده "بیتوته" که این کلمه از آن گرفته شده است در اصل به معنی توقف شبانه می باشد، و از آنجا که انسان از اطاق و خانه خود بیشتر برای آرامش در شب استفاده می کند، کلمه "بیت" به آن اطلاق شده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که قرآن نمی گوید: خانه شما را محل سکونتتان قرار داد بلکه با ذکر کلمه "من" که برای تبعیض است می گوید:

قسمتی از خانه و اطاقهای شما را محل سکونت قرار داد و این تعبیر کاملاً دقیقی است چرا که یک خانه کامل خانه ای است که دارای مرافق مختلف باشد از محل سکونت گرفته تا محل توقف مرکب و انبار برای ذخیره های لازم، و سایر نیازمندیها.

و به دنبال ذکر خانه های ثابت سخن از خانه های سیار به میان می آورد و می گوید "خداوند برای شما از پوست چهارپایان خانه هایی قرار داد" (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا) (۱).

ص: ۳۴۳

۱- ۱) گر چه در عصر و زمان ما خیمه هایی که از پوست بسازند کم است، ولی آیه فوق نشان می دهد که در آن عصر و زمان خیمه های چرمی از بهترین خیمه ها محسوب می شده که قرآن نخست روی آن انگشت گذارده است، شاید به این دلیل که در برابر بادهای سوزان بیابانهای حجاز این گونه خیمه ها از همه امن تر بوده است.

"خانه هایی که بسیار سبک و کم وزن است، و به هنگام کوچ کردن و موقع اقامت به آسانی آن را جابجا می کنید" (تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ).

علاوه بر این از پشم ها و کرکها و موهای این چهار پایان برای شما، اثاث و متاع و وسائل مختلف زندگی تا زمان معینی قرار داد" (وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْلِبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثٌ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ).

می دانیم موهایی که بر بدن چهار پایان می روید بعضی کاملاً خشن است، مانند موهای بز که عرب آن را "شعر" می گوید (و جمع آن اشعار است) و گاهی کمی نرمتر است که آن را پشم می گوئیم و عرب آن را صوف می نامد (و جمع آن اصواف است) و گاهی از آن هم نرمتر است که آن را "کرک" می نامیم که عرب آن را "وبر" (بر وزن ظفر) جمع آن اوبار می گوید بدیهی است این تفاوت ساختمان موها سبب می شود که از هر کدام برای مصرف خاصی استفاده شود، از یکی فرش درست کنند، از دیگری لباس، از دیگری خیمه و مانند آن.

در اینکه منظور از "اثاث" و "متاع" در این آیه چیست مفسران احتمالاتی داده اند:

رویه مرفته "اثاث" به معنی وسائل خانه است و در اصل از ماده "اث" به معنی کثرت و درهم پیچیدگی گرفته شده و از آنجا که وسائل خانه معمولاً زیاد است به آن اثاث گفته اند.

"متاع" به هر گونه چیزی می گویند که انسان از آن متمتع و بهره مند می شود (بنا بر این هر دو تعبیر یک مطلب را از دو زاویه مختلف نشان می دهد).

و با توجه به آنچه گفته شد ذکر این دو تعبیر پشت سر هم ممکن است اشاره به این باشد که شما می توانید از پشم و کرک و موی چهار پایان، وسائل زیادی برای خانه خود فراهم سازید و از آن متمتع گردید.

بعضی دیگر مانند فخر رازی این احتمال را داده اند که منظور از اثاث، پوشش و لباس است و متاع اشاره به فرش است، ولی هیچگونه دلیلی برای اثبات این موضوع ذکر نکرده اند.

"آلوسی" در "روح المعانی" این احتمال را نیز نقل می کند که اثاث اشاره به وسائل منزل بوده باشد و متاع به وسائلی که به عنوان مال التجاره از آن استفاده می کنند.

ولی آنچه ابتدا گفتیم نزدیکتر به نظر می رسد.

برای کلمه "إِلَى حِينٍ" نیز تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند، اما ظاهراً منظور این است که در این جهان و تا پایان زندگی از این وسائل بهره می گیرید، اشاره به اینکه عمر زندگی این جهان و وسائل و ابزار آن جاودان نیست، و هر چه باشد محدود است.

سایه ها، مسکنها، و پوششها

سپس به سراغ یکی دیگر از نعمتهای الهی می رود و می گوید: "خداوند از آنچه آفریده است سایه هایی برای شما قرار داد" (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا).

"و از کوه ها، برای شما پناه گاههایی" (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا).

"اکنان" جمع "کن" (بر وزن جن) به معنی وسیله پوشش و حفظ و نگهداری است، و به همین جهت به مخفیگاهها و غارها و پناه گاههایی که در کوه ها وجود دارد، اکنان گفته می شود.

در اینجا به وضوح می بینیم که سایه ها اعم از سایه درختان و اشیاء دیگر و یا سایه های غارها و پناهگاههای کوهستانی به عنوان یک نعمت قابل ملاحظه

الهی بیان شده است، و حقیقت نیز همین است، زیرا همانگونه که انسان در زندگی خود نیاز به تابش نور دارد، در بسیاری از اوقات نیاز به سایه دارد، چرا که اگر نور یک نواخت بتابد، زندگی غیر ممکن خواهد بود، و می دانیم بزرگترین سایه برای ما ساکنان زمین، سایه کره زمین است که شب نام دارد و نیمی از سطح زمین را می پوشاند، نقش این سایه بزرگ، در زندگی انسانها برای هیچکس پوشیده نیست، همچنین نقش سایه های کوچکتر و کوچکتر به هنگام روز در مناطق مختلف.

ذکر نعمت "سایه ها" و "پناهگاههای کوهستانی" پس از ذکر نعمت "خانه ها" و "خیمه ها" که در آیه قبل گذشت گویا اشاره به این است که انسانها از سه گروه خارج نیستند: گروهی در شهرها و آبادیها زندگی می کنند و از خانه ها بهره می گیرند، گروهی دیگر که در سفرند و خیمه با خود دارند از خیمه ها استفاده می کنند، اما خداوند گروه سوم یعنی مسافرانی که حتی خیمه با خود ندارند، محروم نگذاشته، و در مسیر راه پناه گاههایی برای آنها تهیه دیده است.

ممکن است اهمیت غارها و پناهگاههای کوهستانی برای شهرنشینان آسوده خاطر، هرگز روشن نباشد، ولی بیابانگردها، مسافران بی دفاع، چوپانها و خلاصه همه کسانی که از نعمت خانه های ثابت و سیار محرومند و در یک آفتاب داغ تابستان و یا سوز سرمای زمستان گرفتار می شوند می دانند تا چه اندازه وجود یک پناهگاه کوهستانی، اهمیت حیاتی دارد و گاهی انسانها و حیوانات زیادی را از مرگ حتمی نجات می بخشد، بخصوص اینکه این گونه پناهگاهها معمولا در زمستان گرم و در تابستان سرد است.

سپس در تعقیب این سایبانهای طبیعی و مصنوعی به سراغ پوششهای تن انسان می رود و می گوید: "خداوند برای شما پیراهنهایی قرار داد که شما را از گرما

حفظ می کند" (وَ جَعَلَ لَكُمْ سِرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ).

و همچنین پیراهنهای مخصوص پر مقاومتی که حافظ شما به هنگام جنگ است" (وَ سِرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بَأْسَكُمْ).

"سرابیل" جمع "سربال" (بر وزن مثقال) به گفته "راغب" در مفردات به معنی پیراهن است، از هر جنسی که باشد، سایر مفسرین نیز همین معنی را تایید کرده اند، ولی بعضی آن را به معنی هر گونه لباس و پوشش دانسته اند، اما مشهور همان معنی اول است.

البته پوشش و لباس فایده اش تنها این نیست که انسان را از گرما و سرما حفظ کند، بلکه هم شکوهی است برای انسان و هم در برابر بسیاری از خطراتی که متوجه جسم او می شود لباس یک وسیله دفاعی است، چرا که اگر انسان برهنه بود شاید هر روز گوشه ای از بدنش مجروح می شد ولی در آیه فوق روی خاصیت اول از نظر اهمیت تکیه شده است.

قابل توجه اینکه تنها "دفاع در مقابل گرما" در آیه ذکر شده، این تعبیر شاید به خاطر آنست که عرب در بسیاری از موارد، از دو ضد یکی را به عنوان اختصار ذکر می کند و دومی به قرینه اولی روشن می شود و یا به این جهت است که در آن مناطق که قرآن نازل گردید، دفاع در برابر گرما از اهمیت بیشتری برخوردار بود.

این احتمال نیز وجود دارد که خطرات گرمادگی و سوختگی در برابر آفتاب سریعتر و خطرناکتر است و به تعبیر دیگر تحمل انسان در مقابل گرما و تابش شدید آفتاب کمتر از مقاومت او در برابر سرما است، چرا که حرارت درونی انسان در سرما تا حد زیادی می تواند او را حفظ کند، ولی دفاع بدن در مقابل گرما کمتر است.

و در پایان آیه به عنوان یک تذکر و هشدار می گوید: "این گونه خداوند

نعمتش را بر شما تمام می کند شاید در برابر فرمان او تسلیم شوید" (كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ).

این طبیعی است که انسان با بررسی نعمتهای مختلفی که وجودش را احاطه کرده بی اختیار به یاد آفریننده نعمت می افتد و اگر کمترین حس قدردانی و شکرگزاری در درونش باشد بیدار می گردد و به سراغ بخشنده نعمت می رود و به شناخت او می پردازد.

گرچه بعضی از مفسران، کلمه نعمت را که در آیه فوق آمده محدود به بعضی از نعمتها مانند نعمت آفرینش و تکامل عقل و یا توحید و یا نعمت وجود پیامبر اسلام ص دانسته اند، اما روشن است که نعمت در این آیه معنی وسیعی دارد همه اینها و غیر اینها را شامل می شود، و این تفسیرهای محدود از قبیل تفسیر به مصداق واضح و روشن است.

*** بعد از ذکر این نعمتهای آشکار و نهان می فرماید: "با اینهمه اگر آنها روی برتابند و تسلیم دعوت حق نشوند، نگران مباش چرا که وظیفه تو فقط ابلاغ آشکار است" (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

منطق و سخن گوینده هر قدر مستدل و گیرا و جذاب باشد تا در شنونده آمادگی وجود نداشته باشد، اثر نخواهد کرد، به تعبیر دیگر قابلیت محل نیز شرط است، و هر سخنی اهلی دارد، بنا بر این اگر کوردلان لجوج تسلیم دعوت تو نشوند چیز تازه ای نیست، مهم آنست که تو در بلاغ مبین کوتاهی نکنی، و دعوت را آشکار برای همگان بیان نمایی.

این جمله در حقیقت، برای دلداری پیامبر ص و تسلی خاطر او است.

*** و برای تکمیل این گفتار اضافه می کند که "آنان نعمت خدا را می شناسند

و به ابعاد آن آشنا هستند و به عمقش پی برده اند ولی با این حال باز انکار می کنند" (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا).

بنا بر این دلیل کفر آنها را در عدم آگاهی نباید جستجو کرد، چرا که به قدر کافی آگاه شده اند، عامل این کفر را در صفات زشت دیگر آنها که سد راه ایمانشان شده است باید یافت، و آن تعصب کورکورانه، لجاجت، دشمنی با حق، مقدم شمردن منافع کوتاه مدت مادی بر همه چیز، آلوده بودن به انواع شهوات و بالآخره تکبر و خود برتر بینی است.

و شاید به همین دلیل در پایان آیه اضافه می کند: "و اکثر آنها کافرند" (وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ).

کلمه "اکثرهم" توجه بسیاری از مفسران را به خود جلب کرده است و از خود سؤال کرده اند که چرا تعبیر به اکثر می کند؟ هر یک برای آن تفسیری ذکر کرده اند، ولی آنچه به نظر از همه نزدیکتر می رسد همانست که در بالا اشاره شد یعنی اکثریت این کفار کافران لجوج و معاند و متعصبند و کسانی که در اشتباه باشند اقلیتی را تشکیل می دهند.

اطلاق کفر به این نوع از کفر که از استکبار سرچشمه می گیرد در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود از جمله درباره شیطان می خوانیم: أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ "شیطان از اطاعت فرمان خدا سر باز زد و استکبار کرد و از کافران بود" (بقره- ۳۴).

این احتمال را نیز داده اند که منظور از "اکثر" آنهایی هستند که اتمام حجت در حقشان شده است، و در برابر آنها اقلیتی بوده اند که هنوز اتمام حجت بر آنها نشده بود، این معنی را نیز می توان به معنی اول باز گرداند.

۱- منظور از "نِعْمَتَ اللَّهِ" در این آیه چیست؟

۱- در اینکه منظور از "نِعْمَتَ اللَّهِ" در این آیه چیست؟ با تفسیرهای متعددی در کلمات مفسران برخورد می کنیم که غالباً از قبیل تفسیر به مصداق است، در حالی که مفهوم "نعمت الله" آن چنان وسیع و گسترده است که همه نعمتهای مادی و معنوی را شامل می شود و حتی وجود شخص پیامبر ص را.

در روایات اهل بیت ع می خوانیم که منظور از نعمت الله همان نعمت وجود ائمه و رهبران معصوم است.

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم

نحن و الله نعمه الله التي انعم بها على عباده و بنا فاز من فاز: "به خدا سوگند نعمت الله که خداوند به وسیله آن بندگان را مشمول لطف خود قرار داده مائیم، و سعادت‌مندان بوسیله ما سعادت‌مند می شوند" (۱).

روشن است که سعادت و پیروزی بدون استفاده از رهبری رهبران راستین امکان پذیر نیست و این از روشنترین نعمتهای الهی است که به عنوان بیان یک مصداق آشکار در اینجا ذکر شده است.

۲- در کشاکش نیروی حق و باطل

بعضی از مفسران نظر خود را متوجه این نکته کرده اند که چرا در آیات فوق، در جمله "يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا" کلمه "ثم" که معمولاً برای عطف کردن توأم با فاصله به کار می رود، ذکر شده، و نشان می دهد در میان آگاهی آنها نسبت به نعمتهای الهی و سپس انکار کردن فاصله ای بوده است، و گفته اند که هدف از این تعبیر بیان این نکته است که سزاوار این بوده آنها

ص: ۳۵۰

با شناخت نعمت خدا صمیمانه اعتراف کنند، و به سوی او بیایند، اما راه انکار را پوییدند، قرآن عمل آنها را مستبعد شمرده و با "ثم" از آن تعبیر کرده است! ولی ما احتمال می دهیم که "ثم" در اینجا اشاره به نکته ظریفتری باشد و آن اینکه هنگامی که دعوت حق با اصول منطقی در درون جان انسان پرتو افکن شد، با عوامل نفی و بطلان که احیاناً در آن وجود دارد، درگیر می شود، این طوفان و جدال مدتی طول می کشد که مقدار آن متناسب با قدرت و ضعف عوامل نفی است، اگر عوامل نفی و انکار قویتر بود بعد از مدتی غلبه با آنها خواهد شد و به این ترتیب تعبیر به "ثم" کاملاً متناسب خواهد بود.

در آیات سوره انبیاء نیز ضمن بیان سرگذشت ابراهیم می خوانیم هنگامی که منطق نیرومندش را پس از شکستن بتها برای بت پرستان آشکار کرد، آنها لحظات کوتاهی در خود فرو رفتند و خویشتن را ملامت کردند، و نزدیک بود بیداری گرایش به حق سراسر وجودشان را روشن کند، اما عوامل منفی یعنی تعصب و استکبار و لجاجت بر دعوت حق غلبه کرد، این لحظات پایان یافت و مجدداً به انکار برخاستند (در اینجا نیز کلمه "ثم" به چشم می خورد) فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُؤْسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (انبیاء- ۶۴-۶۵).

ضمناً از این بیان هماهنگی آنچه در معنی کافرون در اینجا گفتیم با "ثم" روشنتر می شود.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (٨٤) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (٨٥) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (٨٦) وَالْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (٨٧) الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ (٨٨) وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (٨٩)

۸۴- بخاطر بیاورید روزی را که از هر امتی گواهی بر آنها مبعوث می کنیم، سپس به کافران اجازه (سخن گفتن) داده نمی شود (چرا که دست و پا و گوش و چشم حتی پوست تن آنها گواهی می دهند) و توانایی بر رضایت طلبیدن (و تقاضای) عفو ندارند.

۸۵- هنگامی که ظالمان عذاب را ببینند نه به آنها تخفیف داده می شود، و نه مهلت.

۸۶- و هنگامی که مشرکان معبودهایی را که شریک خدا قرار دادند می بینند می گویند پروردگارا اینها شریکانی است که ما بجای تو آنها را می خواندیم، در این هنگام معبودان به آنها می گویند شما دروغگو هستید.

۸۷- و در آن روز همگی در پیشگاه خدا اظهار تسلیم می کنند، و تمام آنچه را دروغ می بستند گم و نابود می شود!

۸۸- آنها که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند عذابی بر عذابشان بخاطر فسادی که می کردند می افزایم.

۸۹- بیاد آورید روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها مبعوث می کنیم، و تو را گواه آنها قرار می دهیم، و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

تفسیر:

آنجا که تمام درها به روی بدکاران بسته می شود

در تعقیب آیات گذشته که واکنش نادرست منکران حق را در برابر نعمتهای گوناگون پروردگار بیان می کرد، در این آیات به گوشه ای از مجازاتهای دردناک آنها در جهان دیگر اشاره می کند تا سرنوشت شوم خود را دریابند و تا دیر نشده به تجدید نظر برخیزند.

نخست می گوید: "به خاطر بیاورید روزی را که ما از هر امتی گواهی

بر آنها مبعوث می کنیم" (و يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا) (۱).

آیا با وجود علم بی پایان خدا نیازی به وجود شهید و گواه دیگری نیز هست؟ این سؤال است که فوراً در اینجا به ذهن می رسد، اما با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود، و آن اینکه این امور غالباً جنبه روانی دارد یعنی انسان هر قدر مراقبین و گواهان بیشتری در برابر خود ببیند، بیشتر حساب کار خود را می رسد، حد اقل از شرمساری و رسوائی در میان افراد فزونتری نگران می شود.

سپس اضافه می کند که در آن دادگاه، "اجازه سخن گفتن به کافران داده نمی شود" (ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا).

آیا ممکن است خداوند اجازه دفاع به مجرمی ندهد؟ آری، در آنجا نیاز به سخن گفتن با زبان نیست، دست و پا و گوش و چشم و پوست بدن و حتی زمینی که انسان بر آن گناه یا ثواب کرده است، گواهی می دهند، بنا بر این نوبت به زبان نمی رسد، این حقیقتی است که از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می شود (سوره یس آیه ۶۵ و سوره مرسلات آیه ۳۶).

نه تنها به آنها اجازه سخن گفتن داده نمی شود بلکه توانایی بر جبران و اصلاح و تقاضای عفو نیز ندارند" (وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) (۲).

ص: ۳۵۴

۱-۱) یوم در اینجا ظرف است و متعلق به فعل مقدر می باشد و در تقدیر چنین بوده "و لیدکروا" یا "واذکروا".
۲-۲) یستعتبون از ماده "استعتاب" در اصل از "عتاب" گرفته شده است که به معنی اظهار خشونت در سخن با دیگری آمده است، بنا بر این "استعتاب" مفهومی است که شخص گنهکار از صاحب حق، طلب عتاب کند، یعنی خود را در برابر سرزنشهای او قرار دهد تا خشم صاحب حق فرو بنشیند و رضایت بدهد، و به همین دلیل بعضی "استعتاب" را به معنی "استرضاء" یعنی "رضایت طلبیدن" گرفته اند، در حالی که حقیقت مفهوم آن رضایت طلبیدن نیست بلکه لازمه مفهوم آن است.

چرا که آنجا سرای برخورد با نتیجه ها و بازتابهای عمل است نه جای انجام عمل و یا جبران و اصلاح، درست همانند میوه ای که از شاخه جدا می شود که دوران رشد و نموش پایان گرفته است.

*** آیه بعد اضافه می کند این ظالمان ستم پیشه هنگامی که از مرحله حساب گذشته و در برابر عذاب الهی قرار گرفتند گاهی تقاضای تخفیف و گاهی تقاضای مهلت می کنند، اما "هنگامی که ظالمان مجازات را ببینند نه به آنها تخفیف عذاب داده می شود و نه مهلت" (وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ).

نکته جالب توجه اینکه در این دو آیه به چهار مرحله از حالات مجرمان اشاره شده که مشابه آن را در این جهان نیز با چشم خود می بینیم:

نخستین مرحله اینکه مجرم می کوشد با پشت هم اندازی خود را تبرئه کند.

هنگامی که به این هدف نائل نشد در مرحله دوم تلاش می کند که طرف را بر سر مهر آورد، سرزنشهای او را به جان بخرد و رضایت او را حاصل کند.

اگر این مرحله نیز کارگر نشد، در مرحله سوم تقاضای تخفیف عذاب می کند، می گوید مجازات بکن اما کمتر؟ اگر آنهم به خاطر عظمت گناهی مؤثر نیفتاد تقاضای مهلت می کند، و این آخرین تلاش برای نجات از مجازات است.

ولی قرآن می گوید: اعمال این ستمکاران آن قدر زشت و بار گناهانشان سنگین است که نه اجازه دفاع می یابند، نه موفق به جلب رضایت می شوند، نه تخفیفی در کارشان است، و نه مهلتی!.

در آیه بعد هم چنان، سخن از آینده شوم مشرکان، به خاطر پرستیدن بتها است، می فرماید، در صحنه قیامت که معبودهای ساختگی و انسانهایی که همچون بت پرستش می شدند در کنار پرستش کنندگان قرار می گیرند، "هنگامی که این عابدان، معبودان خود را می بینند می گویند پروردگارا! اینها همان، شریکانی هستند که ما برای تو ساختیم و به جای خواندن تو آنها را می خواندیم" (وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شَرَّكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شَرَّكَاءُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ).

این معبودان نیز، ما را در این کار وسوسه کردند و در حقیقت شریک جرم ما بودند، بنا بر این سهمی از مجازات و عذاب و مجازات ما را برای آنها قرار ده.

در این هنگام به فرمان خدا، "بتها به سخن در می آیند و به عابدان خود می گویند شما قطعاً دروغگو هستید" (فَالْقَوْمَ إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ).

ما نه شریک خدا بودیم و نه شما را وسوسه کردیم و نه محکوم به پذیرش بخشی از مجازاتتان هستیم.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱- تعبیر به شَرَّكَاءَهُمْ

(شرکای بت پرستان) به جای "شرکاء الله" (شریکان خدا) به خاطر این است که بتها هرگز شریک پروردگار نبودند، بلکه این شرکاء تخیلی و پنداری و کاذب را بت پرستان برای خود ساخته بودند، و چه بهتر که به خود آنها نسبت داده شود نه به خدا. علاوه بر این چنان که در گذشته دیدیم، بت پرستان بخشی از چهارپایان و زراعتهای خود را به بتها اختصاص می دادند و آنها را شریک خود می ساختند.

۲- [۲- در عرصه قیامت بتها نیز ظاهر می شوند]

از آیه فوق استفاده می شود که بتها نیز در عرصه قیامت، ظاهر می شوند

نه تنها انسانهایی که همچون فرعون و نمرود، معبود واقع شدند بلکه بتهای بی جان نیز در آنجا حضور دارند.

در آیه ۹۸ از سوره انبیاء خطاب به مشرکان می خوانیم إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ: "شما و آنچه را غیر از خدا پرستش می کنید آتشگیره جهنمند".

۳- [۳- مشرکان اعتراف می کنند که این معبودها را پرستش می کردند]

در آیه بالا می خوانیم مشرکان در آن روز می گویند "ما این معبودها را پرستش می کردیم" البته این سخن دروغی نیست که بتها بخواهند آنها را تکذیب کنند.

ولی ممکن است این تکذیب به خاطر آن باشد که معبودهای ساختگی، لیاقت خود را برای پرستش تکذیب می کنند، و یا اینکه عابدین، جمله دیگری را هم اضافه می کردند که خدایا این معبودها نیز در وسوسه کردن ما شریک بودند و در جواب می شنوند که شما دروغ می گوئید، ما قدرت بر وسوسه نداشتیم.

۴- [۴- تعبیر به "فَالْقَوْلُ إِلَيْهِمُ الْقَوْلُ"]

تعبیر به "فَالْقَوْلُ إِلَيْهِمُ الْقَوْلُ" (سخن به آنها می افکنند) به جای "قالوا لهم" (به آنها می گویند) شاید به خاطر آن است که بتها قدرتی بر سخن گفتن از خود ندارند و اگر سخنی می گویند به خاطر القای پروردگار است، یعنی خداوند سخنی به آنها القا می کند و آنها همان را به پرستش کنندگان خود القا می نمایند.

*** در آیه بعد اضافه می کند که بعد از این سخن و شنیدن پاسخ "همگی در پیشگاه خدا اظهار تسلیم می کنند" و غرور و نخوت و تعصبهای کورکورانه این عابدان نادان با دیدن چهره حق کنار می رود و سر تعظیم در پیشگاهش فرود میاورند

(وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمئِذٍ السَّلَمَ) (۱).

و در این هنگام که همه چیز همچون آفتاب روشن می گردد "تمام دروغها و افتراهای این گروه بی خرد، گم و نابود می شود) وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

هم نسبت دروغین شریک خدا بودن، محو و بی رنگ می شود، و هم پندار شفاعت بتها در پیشگاه خدا، چرا که به خوبی می بینند، نه تنها کاری از بتها ساخته نیست، بلکه همانها آتش گیره های دوزخ می شوند و به جان پرستش کنندگانشان می افتند! *** تا اینجا بیان حال مشرکان گمراهی بود که در شرک و انحراف خود غوطه ور بودند، بی آنکه دیگری را به این راه بخوانند، سپس حال کسانی را بیان می کند که در عین گمراهی به گمراه ساختن دیگران نیز اصرار دارند، و می فرماید "کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا باز داشتند، مجازاتی ما فوق مجازات کفرشان بر آنها می افزایم در برابر آنچه فساد می کردند".

(الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ).

آنها هم بار مسئولیت خویش را بر دوش می کشند و هم شریک جرم دیگران هستند، چرا که عامل فساد در روی زمین و گمراهی خلق خدا، و مانع از پیمودن راه حق شدند.

تا کنون کرارا یادآور شده ایم که از نظر منطق اجتماعی اسلام، هر کس سنت نیک و بدی بگذارد در تمام عمل عاملان به آن سنت شریک است، در حدیث

ص: ۳۵۸

۱-۱) بعضی از مفسران مانند نویسنده محترم المیزان، احتمال داده اند که اظهار تسلیم در اینجا فقط از ناحیه عابدان بوده باشد و نه بتها و جمله آخر آیه را گواه بر این مطلب گرفته اند.

مشهوری می خوانیم "هر کس سنت نیکی بگذارد، پاداش کسانی که به آن عمل کنند برای او هست بی آنکه از پاداش آنها کاسته شود، و هر کس سنت بدی بگذارد، گناه همه کسانی که به آن عمل می کنند بر او نوشته می شود، بی آنکه از گناه آنها چیزی کاسته شود".

و به هر حال این تعبیرهای تکان دهنده قرآن و احادیث، مسئولیت رهبران را در برابر خدا و خلق خدا آشکار می سازد.

*** سپس به دنبال سخنی که از وجود گواه در امتی در چند آیه قبل به میان آمد مجدداً به سراغ آن بحث با توضیح بیشتری می رود، و می گوید: "به خاطر بیاورید آن روز را که ما از میان هر امتی گواهی از خود آنها بر آنها مبعوث می کنیم" (وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ).

با اینکه علم خدا به همه چیز احاطه دارد، اما وجود این گواهان مخصوصاً از کسانی که از میان خود امتها برخاسته اند تاکید بیشتری بر نظارت دائمی بر اعمال انسانها است، و هشدار است بر این مراقبت قطعی و همیشگی.

گرچه این حکم عام شامل مسلمانان و پیامبر اسلام ص نیز می شود، ولی برای تاکید بیشتر خصوصاً آن را مطرح کرده می فرماید: "و ما تو را شاهد و گواه بر این گروه مسلمانان قرار می دهیم" (وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ).

بنا بر آنچه گفته شد منظور از "هؤلاء" مسلمانانی است که در عصر پیامبر ص می زیستند و پیامبر ص ناظر و شاهد و گواه اعمال آنها بود، و طبعاً بعد از پیامبر ص باید کسی در میان امت باشد که شاهد و گواه اعمال آنها گردد.

شاهدی باشد پاک از هر گونه گناه و خطا تا حق شهادت را به خوبی بتواند ادا کند.

و از همین رو بعضی از مفسران (اعم از علمای تشیع و تسنن) خواسته اند آیه

را دلیلی بر وجود گواه و حجت عادل‌ی در هر عصر و زمان بدانند، البته تفسیر آن طبق عقیده شیعه دایر به وجود امام معصوم در هر زمان کاملاً روشن است، ولی برای علمای مذهب تسنن توجیه آن چندان آسان نیست.

و شاید به خاطر همین مشکل، فخر رازی در تفسیرش گرفتار توجیهی شده که خالی از اشکال نیست، او می‌گوید: "از این آیه نتیجه می‌گیریم که هیچ عصری از اعصار خالی از شاهد و گواهی بر مردم نیست، شاهد و گواه باید جائز الخطا نباشد و گرنه او هم نیاز به شاهد و گواه دیگری دارد، و این امر به صورت تسلسل تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت، نتیجه اینکه در هر عصری باید جمعیتی باشند که گفتارشان حجت باشد و این راهی ندارد جز اینکه بگوئیم اجماع امت، حجت است" (یعنی مجموع مردم هر زمان بطور دستجمعی هرگز راه خطا نمی‌پویند) (۱).

اگر فخر رازی کمی از محدوده عقائد خویش گام بیرون می‌نهاد مسلماً گرفتار چنین سخن تعصب آمیزی نمی‌شد، زیرا قرآن می‌گوید برای هر امتی یک گواه از جنس آنها قرار دادیم نه اینکه مجموع امت برای فرد فرد امت، حجت و گواه است.

البته همانگونه که در سوره نساء ذیل آیه ۴۱ مشروحاً بیان کردیم دو احتمال دیگر در تفسیر "هؤلاء" داده شده: نخست اینکه هؤلاء "اشاره به شهداء امتهای پیشین یعنی انبیاء و اوصیای آنها بوده باشد و به این ترتیب پیامبر اسلام هم گواه بر این امت است و هم بر پیامبران گذشته، دیگر اینکه منظور از شاهد و گواه شاهد عملی بودن است، یعنی کسی که وجودش، الگو و میزان سنجش حق و باطل است (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۹۱ به بعد مراجعه فرمائید).

ص: ۳۶۰

و از آنجا که قرار دادن شهید و گواه، فرع بر این است که قبلاً برنامه کامل و جامعی در اختیار افراد قرار داده شده باشد، بطوری که حجت بر همگی تمام شود، تا به دنبال آن، مساله نظارت و مراقبت مفهوم صحیحی پیدا کند، لذا بلافاصله می گوید: "و ما این کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیان همه چیز در آن است" (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ).

"هم هدایت است و هم رحمت، و هم مایه بشارت برای همه مسلمانان جهان" (وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ).

نکته ها:

اشاره

۱- قرآن بیانگر همه چیز است.

از مهمترین مباحثی که در آیات فوق به میان آمده "تبیان کل شیء" بودن قرآن است.

"تبیان" (به کسر "ت" یا فتح آن) معنی مصدری دارد، یعنی بیان کردن (۱) و از این تعبیر با توجه به وسعت مفهوم "لِكُلِّ شَيْءٍ" به خوبی می توان استدلال کرد که در قرآن، بیان همه چیز هست، ولی با توجه به این نکته که قرآن یک کتاب تربیت و انسانسازی است که برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه های معنوی و مادی نازل شده است روشن می شود که منظور از همه چیز، تمام اموری است که برای پیمودن این راه لازم است، نه اینکه قرآن یک دایره المعارف بزرگ است که تمام جزئیات علوم ریاضی و جغرافیایی و شیمی و فیزیک و گیاه شناسی و مانند آن در آن آمده است، هر چند قرآن یک دعوت کلی به کسب

ص: ۳۶۱

۱- ۱) آلوسی در "روح المعانی" از بعضی از ادبای عرب نقل می کند که تمام مصدرهایی که بر وزن تفعال آمده همه به فتح "ت" می باشد مگر دو لفظ "تبیان" و "تلقاء"، ضمناً بعضی این کلمه را مصدر، و بعضی اسم مصدر دانسته اند.

همه علوم و دانشها کرده که تمام دانشهای یاد شده و غیر آن در این دعوت کلی جمع است، به علاوه گاهگاهی به تناسب بحثهای توحیدی و تربیتی، پرده از روی قسمتهای حساسی از علوم و دانشها برداشته است، ولی با این حال آنچه قرآن به خاطر آن نازل شده و هدف اصلی و نهایی قرآن را تشکیل می دهد، همان مساله انسانسازی است، و در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است.

گاهی انگشت روی جزئیات این مسائل گذارده و تمام ریزه کاریها را بیان می کند (مانند احکام نوشتن قراردادهای تجارتي و اسناد بدهکاری که در طولانی ترین آیه قرآن یعنی آیه ۲۸۲ سوره بقره طی ۱۸ حکم! بیان شده است) (۱).

و گاهی مسائل حیاتی انسان را به صورتهای کلی و کلی تر مطرح می کند، مانند آیه ای که به دنبال بحث، تفسیر آن فرا می رسد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ :

"خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می دهد و شما را از هر گونه زشتی و منکر و ستم، نهی می کند".

وسعت این مفاهیم مانند وسعت مفهوم "وفای به عهد" در آیه "إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا" - اسراء آیه ۳۴ و "وفای به عقد" در آیه "أَوْفُوا بِالْعُقُودِ" (مائده آیه ۱) و "لزوم اداء حق جهاد" در آیه "وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ" (حج آیه ۷۸) و "اقامه قسط و عدل" در آیه "لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ" (حدید آیه ۲۵) و "توجه به نظم در تمام زمینه ها" در آیه "وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ" (سوره الرحمن ۷-۸-۹) و "خودداری از هر گونه فساد در روی زمین" در آیه "وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا" (اعراف آیه ۸۵) و "دعوت به تدبر و تفکر

ص: ۳۶۲

و تعقل" که در بسیاری از آیات قرآن وارد شده است، و امثال این برنامه های انسان شمول که می تواند راهگشا در همه زمینه ها باشد، دلیل روشنی است بر اینکه در قرآن بیان همه چیز هست.

حتی فروع این دستورهای کلی را نیز بلا-تکلیف نگذارده، و مجرای که باید از آن مجرا این برنامه ها تبیین شود بیان کرده و می گوید: **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**: "آنچه پیامبر به شما دستور می دهد اجرا کنید و آنچه شما را از آن نهی می کند بازایستید" (حشر آیه ۷).

هر قدر انسان در اقیانوس بی کرانه قرآن، بیشتر شناور شود و به اعماق آن برای استخراج گهرهای برنامه های سعادت بخش، فروتر رود، عظمت این کتاب آسمانی و شمول و جامعیت آن آشکارتر می شود.

و درست به همین دلیل آنها که در زمینه این برنامه ها دست نیاز به این سو و آن سو، دراز می کنند، مسلماً قرآن را نشناخته اند، و آنچه خود دارند، از بیگانه تمنا می کنند.

این آیه علاوه بر اینکه اصالت و استقلال تعلیمات اسلام را در همه زمینه ها مشخص می کند بار مسئولیت مسلمانان را سنگین تر می گرداند، و به آنها می گوید: با بحث مستمر و پی گیر در قرآن، هر چه را لازم دارید از آن استخراج کنید.

در روایات اسلامی مخصوصاً روی جامعیت قرآن به مناسبت همین آیه و مانند آن بسیار تاکید شده است.

از جمله در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم

ان الله تبارك و تعالی انزل فی القرآن تبيان كل شيء حتى و الله ما ترك شيئا تحتاج اليه العباد، حتى لا يستطيع عبد يقول لو كان هذا، انزل في القرآن، الا و قد انزله الله فيه: "خداوند در قرآن هر چیزی را بیان کرده است، به خدا سوگند

چیزی که مورد نیاز مردم بوده است کم نگذارده، تا کسی نگوید اگر فلان مطلب درست بود در قرآن نازل می شد، آگاه باشید همه نیازمندیهای بشر را خدا در آن نازل کرده است" (۱).

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

□
ان الله تبارك و تعالی لم یدع شیئا تحتاج الیه الامه الا انزله فی کتابه و بینه لرسوله (ص) و جعل لكل شیء حدا، و جعل علیه دلیلا یدل علیه، و جعل علی من تعدی ذلك الحد حدا: "خداوند متعال چیزی را که مورد نیاز این امت است در کتابش فرو گذار نکرده، و برای رسولش تبیین نموده است، و برای هر چیزی حدی قرار داده، و دلیل روشنی برای آن نهاده، و برای هر کسی که از این حد تجاوز کند، حد و مجازاتی قائل شده است" (۲).

حتی در روایات اسلامی اشاره روشنی به این مساله شده که علاوه بر ظاهر قرآن و آنچه توده مردم و دانشمندان از آن می فهمند، باطن قرآن نیز اقیانوسی است که بسیاری از مسائلی که فکر ما به آن نمی رسد در آن نهفته است، این بخش از قرآن، علم خاص و پیچیده ای دارد که در اختیار پیامبر و اوصیای راستین او است، چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم

□
ما من امر یختلف فیه اثنان الا و له اصل فی کتاب الله عز و جل و لکن لا تبلغه عقول الرجال:

"تمام اموری که حتی دو نفر در آن اختلاف دارند، اصل و ضابطه ای در قرآن دارد ولی عقل و دانش مردم به آن نمی رسد" (۳).

عدم دسترسی عموم به این بخش که آن را می توان تشبیه به "و جدان ناخود آگاه آدمی" کرد، هرگز مانع از آن نخواهد بود که بخش خود آگاه و ظاهرش

ص: ۳۶۴

۱-۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۷۴۰.

۲-۲) مدرک قبل.

۳-۳) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۷۵.

۲- چهار مرحله هدایت

جالب اینکه در آیه فوق، چهار تعبیر برای هدف نزول قرآن ذکر شده است:

۱- تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ: "قرآن بیانگر همه چیز است".

۲- مایه هدایت است (هدی).

۳- اسباب رحمت است (و رَحْمَةً).

۴- در آخرین مرحله می گوید موجب بشارت برای عموم مسلمانان است (وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ).

اگر درست بیندیشیم پیوند منطقی روشنی در میان این چهار مرحله وجود دارد، زیرا در مسیر هدایت و راهنمایی انسانها، نخستین مرحله، بیان و آگاهی است، و مسلم است که بعد از آگاهی، هدایت و راهیابی قرار دارد، و به دنبال آن عملکردها است که مایه رحمت خواهد بود، و سرانجام که انسان عمل مثبت و صالح انجام داد خود را در برابر پاداش بی پایان خدا می بیند که مایه بشارت و سرور همه رهروان این راه است.

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰)

ترجمه:

۹۰- خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می دهد، و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می کند، خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید.

تفسیر:

اشاره

جامع ترین برنامه اجتماعی

در تعقیب آیه گذشته که قرآن را بیانگر همه چیز می شمرد، در این آیات نمونه ای از جامعترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی، و انسانی و اخلاقی بیان شده است.

در نخستین آیه به شش اصل مهم که سه اصل، جنبه مثبت و مامور به، و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد، دیده می شود.

در آغاز می گوید: "خداوند فرمان به عدل و احسان می دهد و (همچنین) بخشش به نزدیکان" (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ).

چه قانونی از "عدل" وسیعتر و گیراتر و جامعتر تصور می شود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می گردد، آسمانها و زمین و همه موجودات با عدالت بر پا هستند (بالعدل قامت السماوات و الارض).

جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی تواند از این قانون عالم شمول، بر کنار باشد، و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد.

می دانیم عدل به معنی واقعی کلمه آنست که هر چیزی در جای خود باشد،

بنا بر این هر گونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل عدل است.

یک انسان سالم کسی است که تمام دستگامهای بدن او هر یک کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض اینکه یک یا چند دستگام در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می شود، و بیماری حتمی است.

کل جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.

اما از آنجا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تاثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می آورد.

به تعبیر روشنتر در طول زندگی انسانها مواقع حساسی پیش می آید که حل مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد، که با استفاده از اصل "احسان" باید تحقق یابد.

فی المثل دشمن گذاری به جامعه ای حمله کرده است، و یا طوفان و سیل و زلزله، بخشی از کشوری را ویران نموده، اگر مردم در چنین شرائطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلاً مالیاتهای عادلانه و سایر قوانین عادی، مشکل را حل کند، امکان پذیر نیست، اینجاست که باید همه کسانی که دارای امکانات بیشتر از نظر نیروی فکری و جسمانی و مالی هستند، دست به فداکاری بزنند، و تا آنجا که در قدرت دارند، ایثار کنند، و گرنه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آنها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی، جمع کثیری را به کلی فلج کند.

اتفاقاً این دو اصل در سازمان بدن یک انسان نیز بطور طبیعی حکومت

می کند، در حال عادی تمام دستگاههای بدن نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کل بدن کار می کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره مند است (این همان اصل عدالت است).

ولی گاه عضوی مجروح می شود و توان متقابل را از دست می دهد، آیا ممکن است در این حال، بقیه اعضا او را به دست فراموشی بسپارند، به خاطر اینکه از کار افتاده است؟ آیا ممکن است دست از حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلماً نه (و این همان احسان است).

در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد و گرنه جامعه سالمی نیست.

در اخبار اسلامی و همچنین گفتار مفسران در فرق میان این دو یعنی عدل و احسان بیانات مختلفی دیده می شود که شاید غالباً به آنچه در بالا گفتیم باز می گردد.

در حدیثی از علی ع می خوانیم

العدل الانصاف، و الاحسان التفضل:

"عدل آنست که حق مردم را به آنها برسانی، و احسان آن است که بر آنها تفضل کنی" (۱) این همان است که در بالا اشاره شد.

بعضی گفته اند عدل، اداء واجبات و احسان انجام مستحبات است.

بعضی دیگر گفته اند عدل، توحید است، و احسان اداء واجبات (طبق این تفسیر عدل به اعتقاد اشاره می کند و احسان به عمل).

بعضی گفته اند عدالت، هماهنگی ظاهر و باطن است، و احسان آن است که باطن انسان از ظاهر او بهتر باشد.

بعضی دیگر عدالت را مربوط به جنبه های عملی دانسته اند و احسان را مربوط به گفتار:

ص: ۳۶۸

ولی همانگونه که گفتیم بعضی از این تفسیرها با تفسیری که در بالا آوردیم هماهنگ است و بعضی دیگر نیز منافات با آن ندارد و قابل جمع:

اما مساله نیکی به نزدیکان (إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى) در واقع بخشی از مساله احسان است با این تفاوت که احسان در کل جامعه است، و إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک محسوب می شود، و با توجه به اینکه جامعه بزرگ از جامعه کوچکتر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده، هر گاه، این واحدهای کوچکتر از انسجام بیشتری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر می شود، و در واقع وظائف و مسئولیتها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم می گردد، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می پردازد، و از این طریق همه این گونه اشخاص زیر پوشش حمایت نزدیکان خود قرار می گیرند.

در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم که منظور از ذی القربی، نزدیکان پیامبر یعنی امامان اهل بیتند، و منظور از إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى، اداء خمس می باشد.

این تفسیر هرگز نمی خواهد مفهوم آیه را محدود کند، بلکه هیچ مانعی ندارد آیه به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق روشن آن مفهوم عام محسوب گردد.

بلکه اگر ما "ذی القربی" را به معنی مطلق نزدیکان اعم از نزدیکان در فامیل و نسب و یا نزدیکان دیگر بدانیم، آیه مفهوم وسیعتری پیدا می کند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل می شود (هر چند معروف در معنی ذی القربی، خویشاوندان است) مساله کمک به جامعه های کوچک (یعنی بستگان و خویشاوندان) از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخوردار است، از ضمانت اجرایی بیشتری

بهره مند خواهد بود.

بعد از تکمیل این سه اصل مثبت به سه اصل منفی و منهی می پردازد و می گوید: "خداوند از فحشاء و منکر و بغی، نهی می کند" (وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ).

پیرامون این تعبیرات سه گانه "فحشاء" "منکر" و "بغی" نیز مفسران سخن بسیار گفته اند، اما آنچه مناسبتر با معنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می رسد آنست که "فحشاء" اشاره به گناهان پنهانی "منکر" اشاره به گناهان آشکار، و بغی، هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برترینی نسبت به دیگران است.

بعضی از مفسران (۱) گفته اند: سرچشمه انحرافات اخلاقی، سه قوه است:

قوه شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی.

اما قوه شهوانی، انسان را به لذت گیری هر چه بیشتر می خواند، و غرق در "فحشاء" و زشتیها می کند.

قوه غضبیه، انسان را به انجام "منکرات" و آزار مردم وا می دارد.

اما قوه وهمیه شیطانی، حس برتری طلبی و ریاست خواهی و انحصار جویی و "تجاوز به حقوق دیگران" را در انسان زنده می کند و او را به این اعمال وا می دارد.

خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرائز، هشدار داده و با یک بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را در بر می گیرد به راه حق، هدایت نموده است.

و در پایان آیه، به عنوان تاکید مجدد روی تمام این اصول ششگانه می فرماید: "خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید" (يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

ص: ۳۷۰

جامعترین آیات خیر و شر

جاذبه محتوای این آیه و طرز بیان آن چنان است که در روایتی می خوانیم، "عثمان بن مظعون" که از صحابه معروف پیامبر اسلام ص است می گوید:

"من در آغاز، اسلام را تنها به طور ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و جان، دلیل آن هم این بود که پیامبر ص کرارا پیشنهاد اسلام به من کرد و من هم از روی حیا پذیرفتم، این وضع هم چنان ادامه یافت تا اینکه روزی خدمتش بودم، دیدم سخت در اندیشه فرو رفته است ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت، گویی پیامی را دریافت می دارد، وقتی به حال عادی بازگشت از ماجرا پرسیدم، فرمود: آری هنگامی که با شما سخن می گفتم ناگهان جبرئیل را مشاهده کردم که این آیه را برای من آورد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ... پیامبر ص آیه را تا آخر برای من خواند، چنان محتوای آیه در قلب من اثر گذاشت که از همان ساعت اسلام در جان من نشست، من به سراغ ابو طالب عموی پیامبر ص آمدم و جریان را به او خبر دادم، فرمود:

ای طایفه قریش از محمد ص پیروی کنید که هدایت خواهید شد، زیرا او شما را جز به مکارم اخلاق دعوت نمی کند، سپس به سراغ "ولید بن مغیره" (دانشمند معروف عرب و یکی از سران شرک) آمدم و همین آیه را بر او خواندم، او گفت اگر این سخن از خود محمد ص است بسیار خوب گفته و اگر از پروردگار او است باز هم بسیار خوب است" (۱).

در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر ص این آیه را برای ولید بن مغیره خواند، ولید گفت: فرزند برادر (۲) دو باره بخوان، پیامبر ص تکرار

ص: ۳۷۱

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) این تعبیر به خاطر آنست که ولید بن مغیره عموی ابو جهل و هر دو از قریش بودند.

کرد، ولید گفت: ان له لحلاوه، و ان علیه لطلاوه، و ان اعلاه لمثمر، و ان اسفله لمغدق، و ما هو قول البشر: "شیرینی خاصی دارد و زیبایی و درخشندگی مخصوصی، شاخه هایش پر بار، و ریشه هایش پر برکت است، و این گفتار بشر نیست" (۱).

در حدیث دیگر از پیامبر ص می خوانیم

جماع التقوی فی قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ : "مجموعه تقوا در این گفتار خدا است، که می فرماید: خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد" (۲).

از احادیث بالا و احادیث متعدد دیگر به خوبی استفاده می شود که آیه فوق به عنوان یک دستور العمل کلی اسلامی و یکی از مواد قانون اساسی اسلام و منشور جهانی آن، همواره مورد توجه مسلمانان بوده است، تا آنجا که طبق حدیثی، هر گاه امام باقرع نماز جمعه می خواند آخرین سخنش در خطبه نماز همین آیه بود و به دنبال آن چنین دعا می کرد:

اللهم اجعلنا ممن يذكركم فتتفعه الذكري :

"خداوندا ما را از کسانی قرار ده که اندرزها را می شنوند و به حالشان مفید است" سپس از منبر فرود می آمد (۳).

احیای اصول سه گانه عدل و احسان و إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى و مبارزه با انحرافات سه گانه فحشاء و منکر و بغي در سطح جهانی، کافی است که دنیایی آباد و آرام و خالی از هر گونه بدبختی و فساد بسازد، و اگر از ابن مسعود صحابی معروف نقل شده که "این آیه جامعترین آیات خیر و شر در قرآنست" به همین دلیل است.

ص: ۳۷۲

۱-۱) مجمع البیان ذیل آیه.

۲-۲) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۷۸.

۳-۳) کافی طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۷۷.

محتوای آیه فوق ما را به یاد حدیث تکان دهنده ای از پیامبر ص می اندازد که فرمود:

صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی:

"دو گروه از امت منند که اگر اصلاح شوند امت من اصلاح می شوند و اگر فاسد شوند امت من فاسد می شوند".

عرض کردند ای رسول خدا این دو گروه کیانند فرمود:

الفقهاء و الامراء:

"دانشمندان و زمامداران!" مرحوم "محدث قمی" در "سفینه البحار" بعد از نقل این حدیث، حدیث مناسب دیگری از پیامبر ص نقل می کند:

قال تكلم النار يوم القيامة ثلاثه:

امیرا، و قاریا، و ذا ثروه من المال، فيقول للامير يا من وهب الله له سلطانا فلم يعدل، فتزدرده كما تزدرد الطير حب السمس، و تقول للقارى يا من تزين للناس و بارز الله بالمعاصى فتزدرده، و تقول للغنى يا من وهب الله له دنيا كثيره واسعه فيضا و سألته الحقيير اليسير قرضا فابى الا بخلا فتزدرده:

"در روز رستاخیز آتش دوزخ با سه گروه سخن می گوید، زمامداران، دانشمندان و ثروتمندان:

به زمامداران می گوید ای کسانی که خدا به شما قدرت داد اما اصول عدالت را به کار نبستید، و در این هنگام آتش آنها را می بلعد همانگونه که پرندگان دانه کنجد را! و به دانشمند می گوید ای کسی که ظاهر خود را برای مردم زیبا ساختی، اما به معصیت خدا پرداختی، سپس او را می بلعد.

و به ثروتمند می گوید ای کسی که خداوند به تو امکانات وسیعی بخشید و از تو خواست مختصری از آن را انفاق کنی اما تو بخل کردی سپس او را نیز

می بلعد" (۱).

در زمینه عدالت که یک رکن بسیار مهم اسلامی است در ذیل آیه ۸ سوره مائده بحث مشروحی آوردیم (به جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۲۹۹ مراجعه شود).

ص: ۳۷۴

۱-۱) سفینه البحار جلد اول صفحه ۳۰.

اشاره

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۹۱) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۖ كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ أَرْجُلُكُمْ بَعْدَ بُيُوتِهِمْ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)

ترجمه:

۹۱- هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تاکید نشکنید در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید، خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

۹۲- همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشیمهای تاییده خود را پس از استحکام وا، می تایید، در حالی که سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می دهید، بخاطر اینکه گروهی جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است (و کثرت دشمن را بهانه ای برای شکستن بیعت با پیامبر خدا می شمرد) خدا می خواهد شما را با این وسیله آزمایش کند و روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید برای شما روشن می سازد.

۹۳- و اگر خدا می خواست همه شما را امت واحدی قرار می داد (همه را به اجبار و ادار به ایمان می کرد، اما اجبار چه سودی دارد؟) ولی خدا هر کس را بخواند (و مستحق ببیند) گمراه و هر کس را بخواند (و لایق بداند) هدایت می کند، و شما از آنچه انجام می دادید بازپرسی خواهید شد.

۹۴- سوگندهای خود را وسیله ثقلب و خیانت در میان خود قرار ندهید، مبادا گامهای ثابت (بر ایمان) متزلزل گردد، و بخاطر بازداشتن (مردم) از راه خدا آثار سوء آن را بچشید و برای شما عذاب عظیم خواهد بود.

شان نزول:

مفسر بزرگ، طبرسی، در "مجمع البیان" در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین می گوید:

در آن هنگام که جمعیت مسلمانان کم، و دشمنان فراوان بودند، و امکان داشت بعضی از مؤمنان به خاطر همین تفاوت و احساس تنهایی، بیعت خود را با پیامبر ص بشکنند و از حمایت او دست بردارند، آیه فوق نازل شد و به آنها در این زمینه هشدار داد.

تفسیر:

استحکام پیمانهای شما دلیل بر ایمان شماست!

در تعقیب اصولی که در آیه گذشته به عنوان یک رشته اصول اساسی اسلام در زمینه عدالت و احسان و مانند آن بیان شد، در این آیات به بخش دیگری از

مهمترین تعلیمات اسلام می پردازد که آن مساله وفای به عهد و پایبند بودن به پیمانها، و ایستادگی در مقابل سوگندها است.

نخست می فرماید: "به عهد الهی هنگامی که با او عهد بستید وفادار باشید" (وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ).

سپس اضافه می کند: "و سوگندهای خود را بعد از تاکید، نقض نکنید" (وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا).

"در حالی که به نام خدا سوگند یاد کرده اید و خداوند را کفیل و ضامن بر سوگند خود قرار داده اید" (وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا).

"چرا که خداوند از تمام اعمال شما آگاه است" (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ).

گرچه مفسران در معنی "عهد الله"، تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند ولی ظاهر این است که منظور از آن پیمانهایی است که مردم با خدا می بندند (و بدیهی است که پیمان با پیامبر او نیز پیمان با او است) بنا بر این هر گونه عهد الهی و بیعت در طریق ایمان و جهاد و غیر آن را شامل می شود.

بلکه با توجه به اینکه تکالیف تشریحی، که وسیله پیامبر ص اعلام می شود همواره با یک نوع عهد الهی ضمنی همراه است، و تکالیف عقلی که به خاطر اعطای عقل و هوش و خرد و استعداد نیز با چنین معاهده ضمنی توأم می باشد، همه در این پیمان وسیع و عهد الله داخل خواهند بود.

و اما مساله ایمان (جمع یمین به معنی سوگند) که در آیه فوق آمده و باز مورد تفسیرهای گوناگون قرار گرفته، با توجه به مفهوم جمله، معنی وسیعی دارد که هم تعهداتی را که انسان با سوگند در برابر خداوند کرده، شامل می گردد، و هم تعهداتی را که با تکیه بر قسم در برابر خلق خدا می کند.

و به تعبیر دیگر هر گونه تعهدی که زیر نام خدا و با سوگند به نام او

انجام می گیرد در این جمله وارد است، بخصوص که بعد از آن جمله "وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا" (در حالی که خدا را کفیل و ضامن قرار داده اید) به عنوان تفسیر و تاکید آمده است.

نتیجه اینکه: جمله "أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ" خاص است و جمله "لَا تَتَّقُوا الْأَيْمَانَ" عام. و از آنجا که مساله وفای به عهد، یکی از مهمترین پشتوانه ها برای ثبات هر جامعه است در آیه بعد نیز با لحن توأم با نوعی سرزنش و ملامت، آن را تعقیب کرده می گوید: "شما همانند آن زنی نباشید که پشمها را تابیده اما پس از آن همه را وا می تابید" (وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا (۱)).

اشاره به داستان زنی است از قریش بنام "رایطه" در زمان جاهلیت که از صبح تا نیم روز، خود و کنیزانش، پشمها و موهایی را که در اختیار داشتند می تابیدند، و پس از آن دستور می داد همه آنها را واتابند و به همین جهت به عنوان "حمقاء" (زن احمق) در میان عرب، معروف شده بود.

این کار مخصوصا از این نظر که پشم بر اثر تابیدن، استحکام و تکامل تازه ای پیدا می کند و با گشودن آن، یک حرکت ارتجاعی انجام شده نه تنها بی حاصل، بلکه زیان آور است، همین گونه کسانی که با پیمان بستن با خدا و به نام حق، تعهدی را می پذیرند، هر گونه حرکتی در جهت شکستن این عهد و پیمان انجام دهند نه تنها بیهوده است بلکه دلیل بر انحطاط و سقوط شخصیت آنها نیز می باشد.

سپس اضافه می کند: "شما نباید به خاطر ملاحظه این و آن و اینکه

ص: ۳۷۸

۱- ۱) "انکاث" جمع "نکث" (بر وزن قسط) به معنی باز گشودن پشم و مو بعد از تابیدن است، و به گشودن لباسهایی که از پشم و مو بافته شده نیز گفته می شود، در اینکه انکاث در آیه فوق چه محلی از اعراب دارد بعضی آن را حال تاکید، و بعضی آن را مفعول دوم برای "نقضت" دانسته اند، ای جعلت غزلها انکاثا.

گروهی، جمعیتشان از گروه دیگری بیشتر است، پیمان و سوگند خود را بشکنید و آن را وسیله خیانت و تقلب و فساد قرار دهید" (تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ) (۱).

این دلیل بر ضعف شخصیت و ناتوانی روح انسان و یا دلیل بر تقلب و خیانت او است که با مشاهده کثرت عددی مخالفان، دست از آئین راستین خود بردارد و به آئین منحط و بی پایه ای که طرفدارانش اکثریت دارند بپیوندد.

"آگاه باشید، خداوند با این وسیله، شما را مورد آزمایش قرار می دهد" (إِنَّمَا يَلْبُوكُمُ اللَّهُ بِهِ).

آن روز که شما در اکثریتید و دشمن در اقلیت، روز آزمایش نیست، روزهای آزمایش روزهایی است که انبوه دشمن در برابر شما بایستد و شما در ظاهر کمتر و ضعیفتر از آنها باشید.

به هر حال "خداوند نتیجه این آزمایش و آنچه را در آن اختلاف داشتید در روز قیامت برای شما آشکار می سازد و پرده از روی اسرار دلها بر می دارد" و هر کس را به جزای اعمالش می رساند (وَلَيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

*** و از آنجا که بحث از آزمایش الهی و تاکید بر ایمان و انجام وظائف غالباً این توهم را ایجاد می کند که مگر برای خدا مشکل است که همه انسانها را اجباراً به قبول حق وادار سازد، لذا آیه بعد به پاسخ این توهم پرداخته می گوید:

ص: ۳۷۹

۱- ۱) دخل (بر وزن دغل) به معنی فساد و دشمنی نهانی و تقلب است، و از همان ماده "داخل" به معنی درون گرفته شده است: توجه به این نکته نیز لازمست که طبق آنچه ما در بالا- تفسیر کردیم جمله تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ... یک "جمله حالیه" است، ولی بعضی از مفسران آن را جمله "استفهامیه" دانسته اند، تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

"اگر خدا می خواست همه شما را امت واحدی قرار می داد" (وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً).

"امت واحده" از نظر ایمان و قبول حق، اما در شکل اجباریش، ولی بدیهی است این پذیرش حق نه گامی به سوی تکامل است نه دلیلی بر افتخار پذیرنده آن، لذا سنت خدا این است که همگان را آزاد بگذارد، تا با اختیار خود، راه حق را بپویند.

ولی این آزادی به آن معنی نیست که از ناحیه خدا، هیچگونه کمکی به پوینندگان این راه نمی شود، بلکه آنها که قدم در راه حق می گذارند و مجاهده می کنند، توفیق خداوند شامل حالشان می شود، و در پرتو هدایت او به سر منزل مقصود می رسند، و آنها که در راه باطل گام می گذارند از این موهبت محروم می گردند و بر گمراهیشان افزوده می شود.

لذا بلافاصله می گوید "لکن خدا هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت" (وَ لَکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ).

اما این هدایت و اضلال الهی هرگز سلب مسئولیت از شما نمی کند، زیرا گامهای نخستین آن از خود شما است، به همین دلیل اضافه می کند "شما بطور قطع در برابر اعمالی که انجام می دادید مسئولید، و از شما بازپرسی می شود" (وَ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

این تعبیر که از یک سو انجام اعمال را به خود انسانها نسبت می دهد، و از سوی دیگر تاکید بر مسئولیت آنها در برابر اعمالشان می کند، از قرائن روشنی است که مفهوم هدایت و اضلال الهی را در جمله قبل، تفسیر می نماید، که این هدایت و اضلال، هرگز جنبه اجباری ندارد.

در این زمینه قبلاً نیز بحث کرده ایم (به تفسیر آیه ۲۶ سوره بقره، جلد

اول تفسیر نمونه مراجعه فرمائید).

*** سپس برای تاکید بر مساله وفای به عهد و ایستادگی در برابر سوگندها که از عوامل مهم ثبات اجتماعی است می گوید: "سوگندهایتان را در میان خود وسیله قلب و نفاق قرار ندهید" (وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ).

زیرا این امر دو زیان بزرگ دارد اولاً "سبب می شود که گامهای ثابت بر ایمان متزلزل گردد" (فَتَزَلَّ قَدَمُ بَعْدَ تَبْوِينِهَا).

چون هنگامی که شما عهد و پیمان ببندید و سوگند و قسم یاد کنید، اما قصد وفای بر آن را نداشته باشید و این امر را تکرار کنید، سرمایه اعتماد مردم نسبت به شما از میان می رود، و عده ای از ایمان آورندگان در ایمانشان، سست و متزلزل می شوند، گویی گام خود را در جای ظاهراً محکمی گذارده اند، اما زیر آن لغزنده بود و آنها را به لغزش افکنده است.

زیان دیگر اینکه "آثار سوء این عمل یعنی جلوگیری از راه خدا را در این دنیا خواهید چشید، و عذاب عظیم الهی در جهان دیگر در انتظار شما خواهد بود".!

در حقیقت پیمان شکنیها و تخلف از سوگندها، از یک سو موجب بدبینی و تنفر مردم از آئین حق و پراکندگی صفوف و بی اعتمادی می گردد، تا آنجا که مردم رغبت به پذیرش اسلام نشان نمی دهند و اگر پیمانی با شما بستند خود را ملزم به وفای به آن نمی دانند، و این خود مایه ناراحتیهای فراوان و شکست و تلخ کامی در دنیا است.

و از سویی دیگر عذاب الهی را در سرایی دیگر، برای شما به ارمغان می آورد.

۱- فلسفه احترام به عهد و پیمان.

می دانیم مهمترین سرمایه یک جامعه، اعتماد متقابل افراد اجتماع نسبت به یکدیگر است، اصولاً آنچه جامعه را از صورت آحاد پراکنده بیرون می آورد و همچون رشته های زنجیر به هم پیوند می دهد، همین اصل اعتماد متقابل است که پشتوانه فعالیتهای هماهنگ اجتماعی و همکاری در سطح وسیع می باشد.

عهد و پیمان و سوگند، تأکیدی است بر حفظ این همبستگی و اعتماد متقابل، اما آن روز که عهد و پیمانها پشت سر هم شکسته شود، دیگر اثری از این سرمایه بزرگ اعتماد عمومی باقی نخواهد ماند، و جامعه بظاهر متشکل، تبدیل به آحاد پراکنده فاقد قدرت می شود.

به همین دلیل مکرراً در آیات قرآن، و بطور گسترده و احادیث اسلامی، روی مساله وفای به عهد و ایستادگی در برابر سوگندها تأکید شده است، و شکستن آن از گناهان کبیره محسوب می شود.

امیر مؤمنان علی ع در "فرمان مالک اشتر" به اهمیت این مساله در اسلام و جاهلیت اشاره کرده، و آن را مهمترین و عمومی ترین مساله می شمرد، و تأکید می کند که حتی مشرکان نیز به این امر پایبند بوده اند، زیرا عواقب دردناک پیمان شکنی را دریافته بودند (۱).

در دستورات جنگی اسلام می خوانیم حتی امان دادن یک نفر از سربازان عادی به فرد یا افرادی از لشکر دشمن برای همه مسلمانان لازم المراعات است!

مورخان و مفسران می گویند از جمله اموری که در صدر اسلام سبب شد، گروه های زیادی اسلام، آئین بزرگ الهی را پذیرا گردند، همین پای بند

ص: ۳۸۲

بودن مسلمین به عهد و پیمانشان، و مراعات سوگندهایشان بود.

این امر تا آنجا اهمیت دارد که در روایتی از سلمان فارسی می خوانیم:

تهلک هذه الامه بنقض موثیقاها: "هلاکت این امت به خاطر پیمان شکنیهایشان خواهد بود!" (۱).

یعنی همانگونه که وفای به عهد و پیمان موجب قدرت و شوکت و پیشرفت است، پیمان شکنی سبب ضعف و ناتوانی و نابودی است.

در تاریخ اسلام می خوانیم هنگامی که مسلمانان در عصر خلیفه دوم، ارتش ساسانیان را شکست دادند، و هرمزان بزرگ لشکر ایران دستگیر شد، او را نزد عمر آوردند، خلیفه به او گفت شما بارها با ما پیمان بستید و پیمان شکنی کردید، دلیلش چیست؟ هرمزان گفت: می ترسم قبل از آنکه دلیلش را بگویم مرا به قتل برسانی! خلیفه گفت نترس!.

در این هنگام هرمزان تقاضای آب کرد و به زودی ظرف ساده و بی ارزشی را پراز آب کرده برای او آوردند.

هرمزان گفت اگر از تشنگی هم بمیرم هرگز در چنین ظرفی آب نخواهم خورد! خلیفه گفت: ظرف آبی بیاورید که مورد قبولش باشد، ظرف را بدست او دادند و او به اطراف خود نگاه می کرد و آب نمی نوشید و می گفت میترسم در حالی که مشغول نوشیدن آب باشم، کشته شوم.

خلیفه گفت نترس! من به تو اطمینان می دهم، تا نوشی با تو کاری نداریم.

هرمزان ناگهان ظرف را واژگون کرد و آبها را به روی زمین ریخت! خلیفه که فکر می کرد آب بدون اختیار او ریخته شده است گفت آب

ص: ۳۸۳

دیگری برای او بیاورید و او را تشنه نکشید.

هرمزان گفت: من آب نمی خواهم منظورم این بود که امان از تو بگیرم.

خلیفه گفت: من ترا به هر صورت خواهم کشت.

ولی هرمزان جواب داد تو به من امان و اطمینان دادی.

خلیفه گفت: دروغ می گویی من به تو امان ندادم.

"انس" حاضر بود، گفت هرمزان راست می گوید تو به او امان داده ای، مگر به او نگفتی من با تو کاری ندارم تا آب را بنوشی؟! خلیفه در کار خود فرو ماند و به هرمزان گفت تو مرا فریب دادی ولی من به خاطر این فریب خوردم که تو قبول اسلام کنی.

هرمزان از مشاهده این صحنه (و پای بند بودن مسلمانان به عهد و پیمانشان نور ایمان در دلش درخشیدن گرفت) و مسلمان شد [\(۱\)](#).

۲- عذرهای ناموجه برای نقض پیمان

زشتی پیمان شکنی به حدی است که کمتر کسی حاضر می شود، مسئولیت آن را، با صراحت، بر عهده گیرد، لذا معمولاً افراد پیمان شکن متعذر به اعداری می شوند، هر چند عذرهای واهی و بی اساس باشد که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم و آن اینکه: گاهی بعضی از افراد مسلمان به عذر اینکه دشمن اکثریت عددی دارد و مؤمنان از نظر شماره در اقلیتند در ادامه پیمان خود با خدا و پیامبر ص دچار تردید می شدند، در حالی که نه اکثریت از لحاظ تعداد، دلیل بر قدرت و قوت است، زیرا بسیار دیده شده یک اقلیت مصمم و با ایمان بر اکثریت عظیمی که فاقد ایمان بوده اند پیروز شده است، و نه قدرت و قوت دشمن به فرض

ص: ۳۸۴

اینکه با کثرت عدد حاصل شود مجوزی برای پیمان شکنی با دوستان نمی تواند باشد، چرا که اگر این را بشکافیم در واقع یک نوع شرک و بیگانگی از خدا است.

همین موضوع به شکل دیگری در عصر ما خودنمایی کرده است، که پاره ای از دولتهای اسلامی ظاهراً کوچک از ترس قدرتهای بزرگ استعماری از انجام تعهدات خود با مؤمنان سر باز می زنند و قدرت ناچیز بشر ضعیف را بر قدرت بی پایان خداوند مقدم می شمردند، به غیر خدا تکیه می کنند، از غیر خدا می ترسند و حتی عهد و پیمان خود را بر سر این کار می نهند که همه اینها از پدیده های شرک و بت پرستی است.

ص: ۳۸۵

اشاره

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷)

ترجمه:

۹۵- (هرگز) پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید (و هر بهایی در برابر آن ناچیز است) آنچه نزد خدا است برای شما بهتر است اگر بدانید.

۹۶- (زیرا) آنچه نزد شما است فانی می شود، اما آنچه نزد خدا است باقی میماند، و کسانی را که صبر استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد.

۹۷- هر کس عمل صالح کند، در حالی که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می بخشیم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد.

شان نزول:

مرحوم "طبرسی" مفسر بزرگ، از "ابن عباس" چنین نقل می کند که مردی از اهالی "حضر موت" خدمت پیامبر ص رسید عرض کرد ای رسول خدا

همسایه ای بنام "امرؤ القیس" دارم که قسمتی از زمین مرا غصب کرده است و مردم گواه صدق منند، ولی چون برای او احترام بیشتری قائل هستند حاضر به حمایت من نیستند.

پیامبر ص امرؤ القیس را خواست و از او در این زمینه سؤال کرد، او در پاسخ همه چیز را انکار نمود، پیامبر ص به او پیشنهاد سوگند کرد، ولی مرد شاکی عرض کرد: یا رسول الله! این مرد بی بندوباری است که برای او هیچ مانعی ندارد سوگند دروغ یاد کند، پیامبر ص فرمود به هر حال چاره ای نیست، یا باید شهود بیاوری و یا باید تسلیم سوگند او شوی، به هنگامی که امرؤ القیس برخواست تا سوگند یاد کند، پیامبر ص به او مهلت داد (و فرمود در این باره بیندیش و بعدا سوگند یاد کن).

آن دو باز گشتند و در این حال، آیه اول و دوم مورد بحث نازل شد (و آنها را از سوگند دروغ و عواقب آن بر حذر داشت).

هنگامی که پیامبر ص این دو آیه را برای آنها خواند، امرؤ القیس گفت حق است، آنچه نزد من است سرانجام فانی می شود و این مرد راست می گوید من قسمتی از زمین او را غصب کرده ام، ولی نمی دانم چه مقدار بوده است؟ اکنون که چنین است هر مقدار می خواهد (و می داند حق او است) بر گیرد، و معادل آن هم بر آن بیفزاید به خاطر استفاده ای که در این مدت از زمین او کرده ام، در این هنگام سومین آیه مورد بحث نازل شد (و به کسانی که عمل صالح توام با ایمان دارند بشارت "حیات طیبه" داد).

تفسیر:

زندگی پاکیزه در گرو چیست؟

در تعقیب آیات گذشته که از زشتی پیمان شکنی و سوگند دروغ سخن میگفت نخستین آیه مورد بحث نیز تأکیدی بر همان مطلب دارد، با این تفاوت که انگیزه

پیمان شکنی و سوگند دروغ در آیات قبل مساله مرعوب شدن در برابر اکثریت عددی بود، و در اینجا انگیزه آن مساله جلب منافع بی ارزش مادی است.

لذا می گوید: "هرگز پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید" (وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا).

یعنی هر بهایی در برابر آن بگیری کم و ناچیز است، حتی اگر تمام دنیا را به شما بدهند ارزش یک لحظه وفای به عهد الهی را ندارد.

سپس به عنوان دلیل اضافه می کند "آنچه نزد خدا است برای شما بهتر است اگر بدانید" (إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ).

*** در آیه بعد دلیل این برتری را چنین بیان می کند: "آنچه نزد شما است سرانجام فانی و نابود می شود، اما آنچه نزد خدا است باقی و جاودان می ماند" (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ).

منافع مادی هر چند ظاهراً بزرگ باشند اما همچون حبابی بر سطح آب بیش نیستند، در حالی که پاداش الهی که همچون ذات مقدسش جاویدان است از همه اینها برتر و بالاتر است.

سپس اضافه می کند: ما کسانی را که در راه اطاعت فرمانمان (به خصوص ایستادگی در برابر سوگندها و عهدها) صبر و استقامت می کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد" (وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

تعبیر به "احسن" دلیل بر این است که اعمال نیک آنها همه یکسان نیست، بعضی خوبست و بعضی خوبتر، ولی خداوند همه را به حساب خوبتر می گذارد، و پاداش خوبتر را به آنها می دهد، و این نهایت بزرگواری است که فی المثل شخصی چند نوع کالا برای فروش عرضه کند، عالی و خوب و متوسط، و خریدار همه را

به قیمت عالی بخرد! ضمناً جمله وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا... خالی از اشاره به این نکته نیست که صبر و استقامت و پایداری در مسیر طاعت و مخصوصاً پایبند بودن به عهد و پیمان از بهترین اعمال آدمی است.

در حدیثی از علی ع در نهج البلاغه می خوانیم:

الصبر من الايمان كالرأس من الجسد ولا خير في جسد لا رأس معه ولا في ايمان لا صبر معه:

"صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن، تن بی سر، فایده و دوام و بقایی ندارد همچنین ایمان بدون صبر و پایداری" (۱).

*** و به دنبال آن به صورت یک قانون کلی نتیجه اعمال صالح توأم با ایمان را از هر کس و به هر صورت تحقق یابد، در این دنیا و جهان دیگر، بیان می کند، و می گوید: "هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن باشد، خواه مرد یا زن به او حیات پاکیزه می بخشیم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند خواهیم داد" (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

و به این ترتیب معیار، تنها "ایمان" و "اعمال صالح زائیده آن" است و دیگر هیچ قید و شرطی نه از نظر سن و سال، نه از نظر نژاد، نه از نظر جنسیت و نه از نظر پایه و رتبه اجتماعی در کار نیست.

و نتیجه این عمل صالح مولود ایمان در این جهان، حیات طیبه است یعنی تحقق جامعه ای قرین با آرامش، امنیت، رفاه، صلح، محبت، دوستی، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود، و از نابسامانیها و درد و رنجهایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هوا پرستی و انحصارطلبی به وجود می آید و آسمان

ص: ۳۸۹

زندگی را تیره و تاریک می سازد در امان است.

این از یک سو، و از سوی دیگر خدا آنها را "بر طبق بهترین اعمالشان" پاداش خواهد داد که تفسیر آن در آیات قبل گذشت.

نکته ها:

اشاره

۱- سرمایه های جاودانی

طبیعت زندگی این جهان مادی، فنا و نابودی است، محکمترین بناها، با دوامترین حکومتها، قویترین انسانها، و هر چیز که از آن مستحکم تر نباشد، سرانجام کهنه و فرسوده و سپس نابود می شود، و همه بدون استثناء خلل پذیرند.

اما اگر بتوان این موجودات را به نحوی با ذات پاک خداوند پیوند داد و برای او و در راه او به کار انداخت، رنگ جاودانگی به خود می گیرند، چرا که ذات پاکش ابدی است و هر چیز نسبتی با او دارد رنگ ابدیت می یابد:

اعمال صالح، ابدی هستند، شهیدان حیات جاویدان دارند، پیامبران و امامان و دانشمندان راستین، و مجاهدان راه حق، تاریخشان، توأم با ابدیت است، چرا که همه رنگ الهی دارند.

به همین دلیل، آیات فوق به ما هشدار می دهد که بیائید سرمایه های وجود خود را از فناپذیری نجات بخشید، و در صندوق پس اندازی ذخیره کنید که دست تطاول ایام به محتویاتش نمی رسد، و گذشت شب و روز آن را به فنا و نیستی سوق نمی دهد.

بیائید و سرمایه های خود را برای خدا و در راه خلق خدا و جلب رضای او به کار اندازید تا مصداق "عِنْدَ اللَّهِ" گردد، و به مقتضای "مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ" باقی و برقرار شود.

ص: ۳۹۰

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:

إذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث صدقه جاریه، علم یتفح به و ولد صالح یدعو له: "هنگامی که فرزند آدم از دنیا می رود امید او از همه چیز بریده خواهد شد مگر از سه چیز: صدقات جاریه (آثار خیری که در خدمت مردم و در راه خدا در جریان است) و علم و دانشی که مردم از آن بهره می گیرند، و فرزند صالح که برای او دعا می کند" (۱) چرا که همه اینها برای خدا و در راه او هستند و رنگ ابدیت دارند.

در نهج البلاغه می خوانیم:

شأن ما بین عملین: عمل تذهب لذته و تبقی تبعته و عمل تذهب مؤنثه و یبقی اجره: "بسیار تفاوت دارد عملی که لذتش از میان می رود و مسئولیتش باقی می ماند، و عملی که درد و رنجش می رود و اجرش باقی است" (۲).

۲- برابری مرد و زن

بی شک، زن و مرد تفاوتهایی از نظر جسم و روح دارند و به همین دلیل در احراز پستهای اجتماعی متفاوتند و هر کاری از کسی ساخته است، ولی هیچیک از اینها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آنها، و یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست، و از این نظر هر دو کاملاً برابرند، و به همین دلیل معیاری که بر شخصیت و مقام معنوی آنها حکومت می کند، یک معیار بیش نیست، و آن ایمان است و عمل صالح و تقوی که امکان دسترسی هر دو به آن یکسان است.

آیات فوق، با صراحت این حقیقت را بیان کرده، و دهان بیهوده گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن، شک و تردید داشتند، و یا برای او مقامی پائینتر از مقام انسانی مرد قائل بودند، می بندد، و ضمناً منطق اسلام را

ص: ۳۹۱

۱- ۱) ارشاد دیلمی.

۲- ۲) نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۱۲۱.

در این مساله مهم اجتماعی آشکار می سازد، و ثابت می کند که بر خلاف پندار کوتاه فکران، اسلام دین مردانه نیست، به همان مقدار که به مردان تعلق دارد به زنان نیز تعلق دارد.

این هر دو جنس در صورتی که در مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده که از انگیزه های ایمانی مدد گیرد، هر دو به یکسان دارای "حیات طیبه" خواهند بود، و هر دو از اجر و پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره مند می شوند و موقعیت اجتماعی آنها نیز همانند خواهد بود مگر اینکه از نظر ایمان و عمل صالح بر دیگری برتری یابد.

۳- ریشه های عمل صالح از ایمان سیراب می گردد

عمل صالح آن چنان مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام فعالیت های مثبت و مفید و سازنده را در همه زمینه های علمی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و نظامی و مانند آن شامل می شود.

از اختراع دانشمندی که برای کمک به انسانها سالها زحمت کشیده گرفته، تا مجاهدتهای شهید جان بر کفی که در صحنه مبارزه حق و باطل آخرین قطره های خون خود را نثار می کند، و از درد و رنجی که مادر با ایمانی به هنگام آوردن نوزاد و سپس برای تربیت او متحمل می شود گرفته، تا زحماتی که دانشمندان برای نوشتن کتابهای پر ارجشان می کشند، همه را فرا می گیرد.

از بزرگترین کارها همچون رسالت انبیا، تا کوچکترین برنامه ها همچون کنار زدن یک سنگ کوچک از وسط جاده، همه در این مفهوم وسیع جمع است.

در اینجا این "سؤال" پیش می آید که چرا این عمل صالح مقید به قید ایمان شده است در حالی که انجام آن بدون ایمان نیز امکان دارد، و در مواردی دیده شده است.

"پاسخ" این سؤال یک نکته است و آن اینکه اگر انگیزه ایمان در کار نباشد غالباً عمل آلوده می شود و اگر آلوده نشود بسیار استثنایی است، و اما اگر ریشه های درخت عمل صالح از آب توحید و ایمان به "الله" سیراب گردد، کمتر ممکن است آفاتی همچون عجب و ریا و تظاهر و خودبینی و تقلب و منت گذاری و امثال آن در آن راه یابد، و به همین دلیل قرآن مجید غالباً این دو را با هم پیوند می دهد چرا که پیوندشان یک واقعیت عینی و ناگسستی است.

لازم است در اینجا با ذکر یک مثال این مساله را روشنتر سازیم، فرض کنید دو نفر هر کدام دست به ساختن بیمارستانی زده اند، یکی انگیزه الهی دارد و برای خدمت به خلق خدا این کار را کرده، اما دیگری هدفش تظاهر و رسیدن به یک موقعیت اجتماعی است.

ممکن است در یک نظر سطحی ما فکر کنیم بالاخره هر دو بیمارستان می سازند و مردم از عمل آنها یکسان استفاده خواهند کرد، درست است که یکی پاداش الهی دارد و یکی ندارد، ولی عمل آنها ظاهراً با یکدیگر متفاوت نیست.

ولی همانگونه که گفتیم این محصول یک مطالعه سطحی است، اما اگر کمی بیشتر دقت کنیم خواهیم دید خود این دو عمل در جهات مختلف با یکدیگر متفاوتند، فی المثل نفر اول به سراغ محله ای از شهر می رود که مستضعفان و نیازمندان در آن بیشترند، و گاه در یک محله گمنام که در مسیر رفت و آمد نیست اقدام به این عمل می کند، ولی نفر دوم به سراغ نقطه ای می رود که بیشتر در چشمها است هر چند در آنجا نیاز بسیار کمتری است.

نفر اول در انتخاب مصالح و کیفیت ساختمان آینده های دور را در نظر می گیرد، و آن چنان زیر بنا را می سازد که صدها سال بماند، اما نفر دوم غالباً به سراغ این می رود که ساختمان زودتر بر پا و افتتاح شود و جار و جنجال راه بیندازد، و نتیجه مورد نظرش را بگیرد.

نفر اول دنبال تحکیم باطن کار می رود و نفر دوم به زرق و برق ظاهر می چسبد، همچنین در انتخاب بخشهای درمانی، دکترها، پرستارها و سایر نیازمندیهای این بیمارستان میان این دو، تفاوت بسیار است، چرا که همواره انگیزه های مختلف، خود را در تمام مسیر عمل نشان می دهند و یا به تعبیر دیگر عمل را به رنگ خود در می آورند.

۴- حیات طیبه چیست؟

مفسران در معنی "حیات طیبه" (زندگی پاکیزه) تفسیرهای متعددی آورده اند:

بعضی آن را به معنی روزی حلال تفسیر کرده اند.

بعضی به قناعت و رضا دادن به نصیب.

بعضی به رزق روزانه.

بعضی به عبادت توأم با روزی حلال.

و بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان خدا و مانند آن.

ولی شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که حیات طیبه، مفهومی آن چنان وسیع و گسترده است که همه اینها و غیر اینها را در بر می گیرد، زندگی پاکیزه از هر نظر، پاکیزه از آلودگیها، ظلمها و خیانتها، عداوتها و دشمنیها، اسارتها و ذلتها و انواع نگرانیها و هر گونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می سازد.

ولی با توجه به اینکه در دنبال آن، سخن از جزای الهی به نحو احسن به میان آمده استفاده می شود که حیات طیبه مربوط به دنیا است و جزای احسن مربوط به آخرت.

ص: ۳۹۴

جالب اینکه در روایتی که در نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی ع نقل شده می خوانیم:

و سئل عن قوله تعالى " فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰٓةً طَيِّبَةً " فقال هي القناعة:

"از امام پرسیدند منظور از جمله " فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰٓةً طَيِّبَةً " چیست؟ فرمود:

قناعت است" (۱).

بدون شک مفهوم این تفسیر محدود ساختن حیات طیبه به قناعت نمی باشد، بلکه بیان مصداق است ولی مصداقی است بسیار روشن، چرا که اگر تمام دنیا را به انسان بدهند ولی روح قناعت را از او بگیرند همیشه در آزار و رنج و نگرانی بسر می برد، و به عکس اگر انسان روح قناعت داشته باشد، و از حرص و آز و طمع بر کنار گردد، همیشه آسوده خاطر و خوش است.

همچنین در بعضی از روایات دیگر "حیات طیبه" به معنی "رضا و خشنودی از آنچه خدا داده است" تفسیر شده که آنهم با قناعت قریب الافق است.

ولی هرگز نباید به این مفاهیم جنبه تخدیری داد، بلکه هدف اصلی از بیان رضا و قناعت، پایان دادن به حرص و آز و طمع و هوا پرستی است که عامل تجاوزها و استثمارها و جنگها و خونریزی ها، و گاه عامل ذلت و اسارت است.

ص: ۳۹۵

اشاره

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰)

ترجمه:

۹۸- هنگامی که قرآن می خوانی از شر شیطان مطرود شده، به خدا پناه بر.

۹۹- چرا که او تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند ندارد.

۱۰۰- تنها تسلط او بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند و آنها که نسبت به او شرک می ورزند (و فرمانش را بجای فرمان خدا لازم الاجراء می دانند).

تفسیر:

اینگونه قرآن بخوان.

فراموش نکرده ایم که در چندین آیه قبل به این نکته اشاره شده بود که در قرآن بیان همه چیز هست (تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ) و به دنبال آن بخشی از مهمترین فرمانهای الهی که در قرآن آمده ذکر شد:

آیات مورد بحث، طرز استفاده از قرآن مجید و چگونگی تلاوت آن را بیان می کند، زیرا پر بار بودن محتوای قرآن به تنهایی کافی نیست، باید موانع نیز از وجود ما و از محیط فکر و جان ما بر چیده شود تا به آن محتوای پر بار دست یابیم.

لذا نخست می گوید "هنگامی که قرآن می خوانی از شر شیطان مطرود شده به خدا پناه بر" (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ).

البته منظور تنها ذکر جمله "اعوذ بالله من الشيطان الرجيم" نیست،

بلکه تخلق به آن شرط است یعنی ذکر این جمله مقدمه تحقق حالتی در نفس و جان انسان گردد، حالت توجه به خدا، حالت جدایی از هوی و هوسهای سرکشی که مانع فهم و درک صحیح انسان است، حالت بیگانگی از تعصبا و غرورها و خودخواهیها و خودمحوری هایی که انسان را وادار می کند که از همه چیز، حتی از سخنان خدا به نفع خواسته های انحرافیش استفاده کند.

و تا چنین حالتی در روح و جان انسان پیدا نشود، درک حقایق قرآن برای او ممکن نیست، بلکه به عکس ممکن است قرآن را با توسل به "تفسیر به رای" وسیله ای قرار دهد برای توجیه خواسته های شرک آلودش.

*** آیه بعد در حقیقت دلیلی است بر آنچه در آیه قبل گفته شده بود، می فرماید:

"شیطان تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند ندارد" (إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

*** "تنها تسلط او بر کسانی است که او را دوست می دارند و به رهبری و سرپرستی خود انتخابش کرده اند" (إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ).

"و آنها که او را شریک خدا در اطاعت و بندگی قرار داده اند" (وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ).

فرمان شیطان را بجای فرمان خدا واجب الاجراء می دانند! ***

نکته ها:

اشاره

۱- موانع شناخت

چهره حقیقت هر قدر آشکار و درخشان باشد تا در برابر دیده بینا قرار نگیرد درک آن ممکن نیست، و به تعبیر دیگر برای شناخت حقایق دو چیز لازم است،

ص: ۳۹۷

آشکار شدن چهره حق و دارا بودن وسیله دید و درک.

آیا هرگز نابینا می تواند قرص خورشید را ببیند؟ آیا کران می توانند نغمه های دلنواز جهان را بشنوند؟ همین گونه کسانی که چشم حق بین ندارند از دیدن چهره حقیقت محرومند، و آنها که گوش حق شنو ندارند از شنیدن آیات حق.

چه چیز مانع می شود که انسان قدرت شناخت را از دست دهد؟ بدون شک در درجه اول پیشداوریهای غلط، هوی و هوسهای نفسانی، تعصبهای کورکورانه افراطی، و گرفتار بودن در چنگال خود خواهی و غرور و خلاصه هر چیزی که صفای دل و پاکی روح انسان را بر هم می زند، و رنگهای تیره و تار به آن می دهد، همه اینها مانع درک حقیقتند. جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد! تا نفس مبرا ز نواهی نشود دل آینه نور الهی نشود! در حدیث می خوانیم:

لولا ان الشیاطین یحومون حول قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماوات: "اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی زدند آنها می توانستند ملکوت و باطن آسمانها را ببینند".

به همین دلیل نخستین شرط برای رهروان راه حق، تهذیب نفس و تقوا است، که بدون آن انسان در ظلمات وهم، گرفتار و در بیراهه ها سرگردان می شود.

و اگر می بینیم قرآن می گوید: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ "این آیات الهی مایه هدایت برای پرهیزکاران است" نیز اشاره به همین واقعیت است.

بسیار دیده ایم کسانی را که با تعصب و لجاجت و پیشداوریهای فردی یا گروهی به سراغ آیات قرآن می روند و بجای اینکه حقیقت را از قرآن درک کنند آنچه را خود می خواهند بر قرآن تحمیل می نمایند، و به تعبیر دیگر آنچه

را که می خواهند در قرآن می جویند، نه آنچه را که خدا بیان فرموده، و به جای اینکه قرآن مایه هدایتشان شود، بر انحرافشان می افزاید (البته نه قرآن که هوی و هوسهای سرکششان) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَأَدَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَأَدَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ "اما آنها که ایمان آورده اند، آیات قرآن بر ایمانشان می افزاید و شاد می شوند و اما آنها که در دلهایشان بیماری است پلیدی تازه ای بر پلیدیشان می افزاید، از دنیا می روند در حالی که کافرند!" (سوره توبه-۱۲۴-۱۲۵).

بنا بر این با صراحت باید گفت منظور از آیه فوق این نیست که تنها به گفتن "اعوذ بالله من الشيطان الرجيم" قناعت کنیم، بلکه باید این "ذکر" را تبدیل به "فکر" و فکر را تبدیل به "یک حالت درونی" کنیم، و به هنگام خواندن هر آیه به خدا پناه بریم از اینکه وسوسه های شیطان حجابی میان ما و کلام حیاتبخش او گردد.

۲- چرا از شیطان رجیم [به خدا پناه می بریم؟]

"رجیم" از ماده "رجم" به معنی طرد کردن است، و در اصل به معنی زدن با سنگ آمده و سپس به معنی طرد کردن استعمال شده است.

در اینجا از میان تمام صفات شیطان، مطرود بودن او مطرح شده، و این ما را به یاد استکبارش در مقابل دعوت خداوند به سجود و خضوع در مقابل آدم می افکند، این استکبار، سبب شد که میان شیطان و درک حقایق حجابی، برقرار گردد، تا آنجا که خود را برتر از آدم بیندارد و بگوید: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای و حتی این سرکشی و غرور سبب شد که به فرمان خدا نیز اعتراض کند، اعتراضی که مایه کفر و طرد او گردد.

قرآن گویا با تعبیر "رجیم" می خواهد این واقعیت را تفهیم کند که

به هنگام تلاوت قرآن، استکبار و غرور و تعصب را از خود دور کنید تا سرنوشتی همچون شیطان رجیم پیدا نکنید، و به جای درک حقیقت در پرتگاه کفر و بی ایمانی سقوط ننمائید.

۳- آنها که زیر پرچم حقند و آنها که تحت لوای شیطانند؟

در آیات فوق، مردم به دو گروه تقسیم شده اند، گروهی که تحت سلطه شیطانند و گروهی که بیرون از این سلطه هستند و برای هر یک از این دو گروه، دو صفت بیان شده است.

آنها که بیرون از سلطه شیطانند، دارای ایمان و توکل بر پروردگارانند، یعنی از نظر عقیده تنها خداپرستند، و از نظر عمل مستقل از همه چیز و متکی بر خدا، نه متکی بر انسانهای ضعیف و وابسته، و یا بر هوی و هوسها و تعصبها و لجاجتها.

اما آنها که زیر سلطه شیطانند، اولاً رهبری او را از نظر اعتقاد پذیرفته اند (*يَتَوَلَّوْنَهُ*) و ثانياً از نظر عمل شیطان را شریک خدا در اطاعت شمرده اند، یعنی عملاً پیرو فرمان اویند.

البته انکار نمی توان کرد انسانهایی هستند که می کوشند و خود را در گروه اول جای می دهند، اما بعداً بر اثر دور افتادن از مرییان الهی و یا قرار گرفتن در محیطهای آلوده و یا به علل دیگر به گروه دوم سقوط می کنند.

و در هر حال آیات فوق بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که سلطه شیطان بر انسانها اجباری و الزامی و ناخودآگاه نیست بلکه این انسانها هستند که شرائط ورود شیطان را به محیط جان خود فراهم می سازند و به اصطلاح جواز عبور از دروازه قلب به او می دهند.

همه چیز نیاز به برنامه دارد مخصوصاً بهره گیری از کتاب بزرگی همچون قرآن، به همین دلیل در خود قرآن برای تلاوت و بهره گیری از این آیات آداب و شرائطی بیان شده است:

۱- نخست می گوید: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ: "قرآن را جز پاکان لمس نمی کنند" این تعبیر ممکن است هم اشاره به پاکیزگی ظاهری باشد که تماس گرفتن با خطوط قرآن باید توأم با طهارت و وضو باشد، و هم اشاره به اینکه درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها برای کسانی میسر است که پاک از رذائل اخلاقی باشند، تا صفات زشتی که بر دیده حقیقت بین انسان پرده می افکند، آنها را از مشاهده جمال حق محروم نگرداند.

۲- به هنگام آغاز تلاوت قرآن باید از شیطان رجیم و رانده شده در گاه حق، به خدا پناه برد، چنان که در آیات فوق خواندیم "فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ".

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم که در پاسخ این سؤال که چگونه این دستور را عمل کنیم؟ و چه بگوئیم؟ فرمود بگو:

استعید بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در روایت دیگری می خوانیم که امام به هنگام تلاوت سوره حمد فرمود:

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، و اعوذ بالله ان يحضرون: "به خداوند شنوا و دانا از شیطان رجیم پناه می برم، و هم به او پناه می برم از اینکه نزد من حضور یابند!" و همانگونه که در بالا گفتیم این پناه بردن نباید محدود به لفظ و سخن باشد بلکه باید در اعماق روح و جان نفوذ کند به گونه ای که انسان هنگام تلاوت قرآن از خواهی شیطانی جدا گردد، و به صفات الهی نزدیک شود، تا موانع فهم کلام حق از محیط فکر او برخیزد و جمال دلارای حقیقت را بدرستی ببیند.

بنا بر این پناه بردن به خدا از شیطان هم در آغاز تلاوت قرآن لازم است و هم در تمام مدت تلاوت هر چند به زبان نباشد.

۳- قرآن را باید به صورت "ترتیل" تلاوت کرد، یعنی شمرده، و توام با تفکر و رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً (مزمّل آیه ۴).

در حدیثی در تفسیر این آیه از امام صادق ع می خوانیم:

□
ان القرآن لا یقرأ هذر مه، و لکن یرتل ترتیلاً، اذا مررت بآیه فیها ذکر النار وقفت عندها، و تعوذت بالله من النار: "قرآن را تند و دست و پا شکسته نباید خواند، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد، هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده است توقف می کنی (و می اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه می بری!" ۴- علاوه بر ترتیل، دستور به "تدبر و تفکر" در آیات قرآن داده است آنجا که می گوید: □ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ: "آیا آنها در قرآن نمی اندیشند؟" (نساء-۸۲) در حدیثی می خوانیم که اصحاب و یاران پیامبر ص قرآن را ده آیه ده آیه از پیامبر ص می آموختند، و ده آیه دوم را فراموشی گرفتند مگر اینکه آنچه در آیات نخستین بود از علم و عمل بدانند (۱).

و در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم:

اعربوا القرآن و التمسوا غرائبه: قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتیهای مفاهیم آن بهره گیرید" (۲).

و نیز در حدیث دیگر از امام صادق نقل شده:

□
لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لا یبصرون: "خداوند خود را در کلامش به مردم نشان داده است، ولی کوردلان نمی بینند" (۳).

(تنها روشن ضمیران آگاه و اندیشمندان با ایمان جمال او را در سخنش

ص: ۴۰۲

۱- ۱ و ۲) بحار جلد ۹۲ صفحه ۱۰۶.

۲- ۳) بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۱۰۷.

مشاهده می کنند).

۵- آنها که آیات قرآن را می شنوند نیز وظیفه ای دارند، وظیفه شان سکوت کردن، سکوتی توأم با اندیشه و تفکر: **وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**: "هنگامی که قرآن خوانده می شود گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت حق شوید" (۱).

به علاوه در روایات اسلامی دستورهایی درباره تلاوت قرآن با صدای خوب که از نظر روانی مسلما تاثیر روی مفاهیم آن می گذارد وارد شده است که اینجا جای شرح آن نیست (۲).

ص: ۴۰۳

۱- ۱) اعراف آیه ۲۰۴.

۲- ۲) برای اطلاع بیشتر به بحار الانوار جلد ۹ صفحه ۱۹۰ به بعد مراجعه فرمائید.

اشاره

وَ إِذَا يَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِّسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۱۰۵)

ترجمه:

۱۰۱- و هنگامی که آیه ای را به آیه دیگر تبدیل کنیم (حکمی را نسخ نمائیم)- و خدا بهتر می داند چه حکمی را نازل کند- آنها می گویند تو افترا می بندی اما اکثر آنها (حقیقت) را نمی دانند.

۱۰۲- بگو، آن را روح القدس از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است، تا افراد با ایمان را ثابت قدم گردانند، و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمین.

۱۰۳- ما می دانیم آنها می گویند این آیات را بشری به او تعلیم می دهد، در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می دهند عجمی است ولی این (قرآن) زبان عربی آشکار است.

۱۰۴- کسانی که ایمان به آیات الهی ندارند خداوند آنها را هدایت نمی کند و برای آنها عذاب دردناکی است.

۱۰۵- تنها کسانی دروغ می گویند که ایمان به آیات خدا ندارند، و دروغگویان واقعی آنها هستند!

شان نزول:

ابن عباس می گوید: مشرکان بهانه جو، هنگامی که آیه ای نازل می شد و دستور سختی در آن بود و سپس آیه دیگری می آمد و دستور سهلتری در آن بود، می گفتند: محمد اصحاب خود را مسخره می کند و دست می اندازد، امروز دستور به چیزی می دهد و فردا از همان نهی می کند، اینها نشان می دهد که محمد همه را از پیش خود می گوید نه از ناحیه خدا، در این هنگام آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

اشاره

دروغ رسوا!

در آیات گذشته سخن از قرآن و طرز بهره گیری از آن در میان بود، آیات مورد بحث نیز گوشه های دیگری از مسائل مربوط به قرآن مخصوصاً ایرادهایی را که مشرکان به این آیات الهی می گرفتند بیان می کند، نخست می گوید:

" هنگامی که آیه ای را به آیه دیگر تبدیل کنیم- و این تغییر و تبدیل حکمتی دارد که خدا بهتر می داند حکمتش چیست و چگونه باید نازل کند- آنها

می گویند به خدا دروغ می بندی! اما اکثر آنها حقیقت امر را نمی دانند" (وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

حقیقت این است که: مشرکان درک نمی کنند که وظیفه قرآن چیست؟ و چه رسالتی بر عهده دارد؟ آنها نمی دانند که قرآن در پی ساختن یک جامعه انسانی است، جامعه ای پیشرو، آباد و آزاد، با معنویت عالی، آری أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

با این حال بدیهی است که این نسخه الهی که برای نجات جان این بیماران نوشته شده است گاهی نیاز به تبدیل و تعویض دارد، امروز باید، نسخه ای داده شود، فردا باید تکامل یابد، و سرانجام نسخه نهایی صادر گردد.

آری آنها از این حقایق بی خبرند و از شرایط نزول قرآن، بی اطلاع، و گرنه می دانستند "نسخ" پاره ای از دستورات و آیات قرآن، یک برنامه دقیق و حساب شده تربیتی است که بدون آن، هدف نهایی و نیل به تکامل تامین نمی شود، به همین دلیل آنها چنین می پنداشتند که این امر، دلیل بر تناقض گویی پیامبر ص و یا افترا بستن به خدا است.

در حالی که مساله نسخ برای جامعه ای که در حال انتقال از یک مرحله بسیار منحنی، به مراحل عالی است، امری است اجتناب ناپذیر، چه اینکه بسیار می شود که انتقال دفعی غیر ممکن است، و باید مرحله به مرحله، صورت گیرد.

آیا یک بیماری مزمن را می توان در یک روز معالجه کرد؟ یا یک معتاد به مواد مخدر را که سالها است به آن آلوده شده است در یک روز درمان نمود؟، آیا جز این است که باید در این میان، مراحل انتقالی وجود داشته باشد؟ و آیا نسخ چیزی جز برنامه های موقت در دورانهای انتقالی است؟! (در مورد نسخ در جلد اول ذیل آیه ۳۶ سوره بقره بحث کرده ایم).

آیه بعد، همین مساله را تعقیب و تاکید کرده، به پیامبر ص دستور می دهد "بگو: آن را روح القدس از جانب پروردگارت بر حق نازل کرده است" (قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ).

"روح القدس" یا "روح مقدس" همان پیک وحی الهی، "جبرئیل امین" است، او است که به فرمان خدا آیات را اعم از ناسخ و منسوخ، بر پیامبر ص نازل می کند، آیاتی که همه حق است همه واقعیتی را تعقیب می کند و آن واقعیت چیزی جز تربیت انسانها نیست، تربیتی که وصول به آن گاهی احکام ناسخ و منسوخ را ایجاب می کند.

به همین دلیل به دنبال آن می فرماید: "هدف این است که افراد با ایمان را در مسیر خود ثابت قدمتر گردانند، و هدایت و بشارتی برای عموم مسلمین است" (لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ).

به گفته مفسر عالیقدر نویسنده "تفسیر المیزان" آیه فوق در مورد مؤمنان می گوید: هدف آنست که در خط خود تثبیت شوند، اما درباره مسلمین می گوید:

هدف هدایت و بشارت است، این به خاطر تفاوتی است که میان "مؤمن" و "مسلم" وجود دارد چرا که ایمان در قلب است و اسلام در ظاهر عمل.

و به هر حال برای محکم کردن نیروی ایمان و پیمودن راه هدایت و بشارت، گاهی چاره ای جز برنامه های کوتاه مدت و موقت که بعدا جای خود را به برنامه نهایی و ثابت می دهد نیست، و این است رمز وجود ناسخ و منسوخ در آیات الهی.

*** این بود پاسخ یکی از بهانه جوئیهای مشرکان در زمینه آیات قرآن، سپس به بهانه دیگر، و یا صحیحتر، افترای مخالفین به پیامبر اسلام ص اشاره نموده چنین می گوید.

"ما می دانیم آنها می گویند: این آیات را بشری به او تعلیم می دهد" (وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ).

در اینکه نظر مشرکان در این گفتار به چه کسی بوده، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند: از ابن عباس نقل شده که او مردی بنام "بلعام" در مکه بود، شغلش شمشیرسازی و اصلا نصرانی و اهل روم بود، و بعضی او را یک غلام رومی متعلق به طایفه "بنی حضم" بنام "یعیش" یا "عائش" دانسته اند که اسلام آورد و از یاران پیامبر شد.

بعضی دیگر این سخن را اشاره به دو غلام نصرانی بنام "یسار" و "جبر" دانسته اند که دارای کتابی به زبان خودشان بودند و گهگاه آن را با صدای بلند می خواندند.

این احتمال را نیز بعضی داده اند که منظور سلمان فارسی باشد، در حالی که می دانیم سلمان در مدینه به حضور پیامبر ص آمد و اسلام را پذیرا شد، و این گونه تهمت‌های مشرکان، مخصوصا با توجه به سوره نحل که قسمت مهمی از آن مکی است، مربوط به "مکه" بوده است.

به هر حال قرآن با یک پاسخ دندان شکن خط بطلان بر این ادعاهای بی پایه می کشد و می گوید:

اینها توجه ندارند، "زبان کسی که قرآن را به او نسبت می دهند عجمی است، در حالی که این قرآن به زبان عربی فصیح و آشکار نازل شده است" (لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ) (۱) و (۲).

ص: ۴۰۸

۱-۱) يلحدون از ماده "الحاد" به معنی انحراف از حق به باطل است و گاهی به هر گونه انحراف نیز گفته می شود، و در اینجا اشاره به این است که افتراگران، تمایل داشتند که قرآن را به بشری نسبت دهند و او را معلم پیامبر (ص) بخوانند.

۲-۲) اعجام و عجمه در اصل به معنی ابهام است و اعجمی به کسی گفته می شود که در بیان او نقصی باشد، خواه، عرب باشد یا غیر عرب، و از آنجا که عربها اطلاعات ناقص از بیان غیر داشتند، دیگران را عجم خطاب می کردند!.

اگر منظورشان از این تهمت و افترا این است که معلم پیامبر ص در تعلیم الفاظ قرآن یک انسان بوده است بیگانه از زبان عرب که این نهایت رسوایی است، چنین انسانی چگونه می تواند عباراتی این چنین فصیح و بلیغ بیاورد که صاحبان اصلی لغت همگی در برابر آن عاجز بمانند و حتی توانایی مقابله با یک سوره آن را نداشته باشند؟!.

و اگر منظورشان این است که محتوای قرآن را از یک معلم عجمی گرفته است، باز این سؤال پیش می آید که ریختن آن محتوا در قالب چنین الفاظ و عبارات اعجاز آمیزی که همه فصحای جهان عرب در برابر آن زانو زدند، بوسیله چه کسی انجام شده است؟ آیا بوسیله یک فرد بیگانه از زبان عرب و یا بوسیله کسی که قدرتش ما فوق قدرت همه انسانها است یعنی "الله"؟!.

از این گذشته محتوای این قرآن از نظر منطقی نیرومند فلسفی در زمینه عقائد، و تعلیمات اخلاقی در زمینه پرورش روحيات انسان، و قوانین جامع الاطراف اجتماعی در زمینه نیازهای مختلف، آن چنان است که ما فوق افکار بشر است، و نشان می دهد که افتراگویان نیز گفتار خود را باور نداشتند، تنها برای شیطنت و وسوسه در دلهای ساده اندیشان چنین سخنانی می گفتند.

واقع این است که مشرکان عرب، کسی را در میان خود نمی یافتند که بتوانند قرآن را به او نسبت دهند، لذا دست و پا کردند بلکه بتوانند شخص ناشناسی را که زندگانش برای مردم آن سامان گنگ و مبهم است پیدا کنند، و این مطالب را به او نسبت دهند شاید بتوانند چند روزی ساده دلان را اغفال کنند.

از همه اینها گذشته تاریخ زندگی پیامبر ص هرگز نشان نمی دهد که او با چنین اشخاصی تماس مداومی داشته باشد در حالی که اگر واقعا آنها مبتکر اصلی بودند باید چنین تماسی برقرار باشد، اما از آنجا که از قدیم گفته اند

الغریق یتشبث بکل حشیش: "آدم غریق به هر خار و خاشاک برای نجات خود چنگ می زند" آنها نیز چنین تشبثاتی داشته اند.

زمان نزول قرآن و محیط جاهلیت عرب که سهل است حتی امروز با آن همه پیشرفتگی که در زمینه های مختلف تمدن بشری حاصل شده است، و این همه تالیفات که انعکاسی نیرومند از افکار انسانها در جوامع بشری است، و اینهمه قوانین و نظاماتی که به وجود آمده، برتری تعلیمات قرآن بر آنها به هنگام مقایسه کاملاً آشکار است.

حتی به گفته سید قطب در تفسیر "فی ظلال" جمعی از مادیون در روسیه شوروی هنگامی که می خواستند در کنگره مستشرقین که در سال ۱۹۵۴ میلادی تشکیل شد بر قرآن خرده بگیرند، چنین می گفتند که این کتاب نمی تواند تراوش مغز یک انسان-محمد-بوده باشد، بلکه باید نتیجه تلاش و کوشش جمعیت بزرگی باشد! حتی نمی توان باور کرد که همه آن در جزیره العرب نوشته شده باشد، بلکه بطور قطع قسمتهایی از آن در خارج جزیره العرب نوشته شده است!! (۱).

آنها از یک سو چون طبق منطقشان دائر به انکار وجود خدا و مساله وحی برای همه چیز تفسیر مادی جستجو می کردند، و از سوی دیگر نمی توانستند قرآن را زائیده مغز انسانی در جزیره عرب بدانند ناچار به تفسیر مضحکی دست زدند و آن را به جمعیت کثیری از داخل و خارج عربستان پیوند دادند همان چیزی که تاریخ به کلی آن را انکار می کند! به هر حال از این آیه به خوبی استفاده می شود که اعجاز قرآن تنها در جنبه محتوای آن نیست بلکه الفاظ قرآن نیز در سر حد اعجاز است، و کشش و جاذبه و شیرینی و هماهنگی خاصی که در الفاظ جمله بندیها وجود دارد ما فوق قدرت انسانها

ص: ۴۱۰

است(در زمینه اعجاز قرآن در جلد اول ذیل آیه ۲۳ سوره بقره بحث کافی داشتیم).

*** سپس با لحنی تهدیدآمیز به بیان این حقیقت می پردازد که این اتهامات و انحرافات همه به خاطر رسوخ بی ایمانی در نفوس آنها است و "کسانی که ایمان به آیات الهی ندارند خداوند آنها را هدایت نمی کند(نه هدایت به صراط مستقیم و نه راه بهشت و سعادت جاویدان) و برای آنها عذاب دردناکی است" (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

چرا که آنها آن چنان گرفتار تعصب و لجاجت و دشمنی با حقند که شایستگی هدایت را از دست داده اند، و جز برای عذاب الیم آمادگی ندارند!

*** و در آخرین آیه اضافه می کند: "تنها کسانی به مردان حق دروغ می بندند که ایمان به آیات الهی ندارند، و دروغگویان واقعی آنها هستند (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

آنها دروغ می گویند نه تو ای محمد، چرا که با دیدن آن همه آیات و نشانه های روشن و دلائلی که هر یک از دیگری آشکارتر است باز هم به افتراهای خود ادامه می دهند.

و چه دروغی از این بزرگتر که انسان به مردان حق اتهام ببندد و میان آنها و توده هایی که تشنه حقیقتند، سد و مانعی ایجاد کند.

زشتی دروغ از دیدگاه اسلام؟

آیه اخیر از آیات تکان دهنده ای است که در زمینه زشتی دروغ سخن می گوید و دروغگویان را در سر حد کافران و منکران آیات الهی قرار می دهد، گر چه مورد آیه، دروغ و افترا بر خدا و پیامبر ص است، ولی به هر حال زشتی دروغ اجمالا در این آیه مجسم شده است.

[۱- راستگویی و اداء امانت]

اصولا در تعلیمات اسلام به مساله راستگویی و مبارزه با کذب و دروغ فوق العاده اهمیت داده شده است که نمونه های آن را بطور فشرده و فهرست وار ذیلا ملاحظه می کنید:

۱- راستگویی و اداء امانت دو نشانه بارز ایمان و شخصیت انسان است، حتی دلالت این دو بر ایمان از نماز هم برتر و بیشتر است.

امام صادق ع می فرماید:

لا- تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده، فان ذلک شیء قد اعتاده و لو ترکه استوحش لذلک، و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته: "نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، چرا که ممکن است عادت آنها شده باشد، به طوری که اگر آن را ترک کنند ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگویی و امانت آنها کنید" (۱).

ذکر این دو با هم (راستگویی و امانت) به خاطر این است که ریشه مشترکی دارند، زیرا راستگویی چیزی جز امانت در سخن نیست، و امانت همان راستی در عمل است.

۲- دروغ سرچشمه همه گناهان-

در روایات اسلامی دروغ به عنوان "کلید گناهان" شمرده شده است، علی ع می فرماید:

الصدق یهدی الی

ص: ۴۱۲

البر، و البر یهدی الی الجنة: " راستگویی دعوت به نیکوکاری می کند، و نیکوکاری دعوت به بهشت " (۱).

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

□
ان الله عز و جل جعل للشر اقفالا، و جعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب، و الكذب شر من الشراب: " خداوند متعال برای شر و بدی، قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتیها و بدیها عقل است و مشروبات الکلی عقل را از کار می اندازد) سپس اضافه فرمود: دروغ از شراب هم بدتر است " (۲).

امام عسکری ع می فرماید:

جعلت الخبائث كلها في بيت و جعل مفتاحها الكذب: " تمام پلیدیها در اطاقی قرار داده شده، و کلید آن دروغ است " (۳).

رابطه دروغ و گناهان دیگر از این نظر است که انسان گناهکار هرگز نمی تواند، راستگو باشد، چرا که راستگویی موجب رسوایی او است، و برای پوشاندن آثار گناه معمولا باید متوسل به دروغ شود.

و به عبارت دیگر، دروغ انسان را در مقابل گناه آزاد می کند، و راستگویی محدود.

اتفاقا این حقیقت در حدیثی که از پیامبر ص نقل شده کاملا تجسم یافته، حدیث چنین است:

شخصی به حضور پیامبر ص رسید، عرض کرد نماز می خوانم و عمل منافی عفت انجام می دهم، دروغ هم می گویم! کدام را اول ترک گویم؟! پیامبر ص فرمود: دروغ، او در محضر پیامبر ص تعهد کرد که هرگز دروغ نگوید:

ص: ۴۱۳

۱- ۱) مشکاه الانوار طبرسی صفحه ۱۵۷.

۲- ۲) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۵۴.

۳- ۳) جامع السعادات جلد ۲ صفحه ۲۳۳.

هنگامی که خارج شد، وسوسه های شیطانی برای عمل منافی عفت در دل او پیدا شد، اما بلافاصله در این فکر فرو رفت، که اگر فردا پیامبر ص از او در این باره سؤال کند چه بگوید، بگوید چنین عملی را مرتکب نشده است، اینکه دروغ است و اگر راست بگوید حد بر او جاری می شود، و همین گونه در رابطه با سایر کارهای خلاف این طرز فکر و سپس خود داری و اجتناب برای او پیدا شد و به این ترتیب ترک دروغ سرچشمه ترک همه گناهان او گردید.

۳- دروغ سرچشمه نفاق است -

چرا که راستگویی یعنی هماهنگی زبان و دل، و بنا بر این دروغ ناهماهنگی این دو است، و نفاق نیز چیزی جز تفاوت ظاهر و باطن نیست.

در آیه ۷۷ سوره توبه می خوانیم: فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ: "اعمال آنها نفاقی در دلهايشان تا روز قیامت ایجاد کرد، به خاطر اینکه عهد خدا را شکستند و به خاطر اینکه دروغ می گفتند".

۴- دروغ با ایمان سازگار نیست -

این واقعیت نه تنها در آیه مورد بحث که در احادیث اسلامی نیز منعکس است: در حدیثی چنین می خوانیم: سئل رسول الله (ص) یكون المؤمن جبانا؟ قال نعم، قیل و یكون بخيلا؟ قال نعم، قیل یكون كذابا؟ قال لا! "از پیامبر پرسیدند آیا انسان با ایمان ممکن است (گاهی) ترسو باشد فرمود: آری، باز پرسیدند آیا ممکن است (احیانا) بخیل باشد فرمود: آری، پرسیدند آیا ممکن است کذاب و دروغگو باشد؟ فرمود نه!" (۱).

چرا که دروغ از نشانه های نفاق است و نفاق با ایمان سازگار نیست.

و نیز به همین دلیل این سخن از امیر مؤمنان ع نقل شده است:

لا يجد العبد طعم الايمان حتى يترك الكذب هزله وجده: "انسان هیچگاه طعم

ص: ۴۱۴

ایمان را نمی چشد تا دروغ را ترک گوید خواه شوخی باشد یا جدی" (۱).

در حدیث دیگری نظیر همین معنی از پیامبر ص نقل شده و در پایان آن به آیه مورد بحث استدلال گردیده است.

۵- دروغ نابود کننده سرمایه اطمینان است -

می دانیم مهمترین سرمایه یک جامعه اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است، و مهمترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می کشاند دروغ و خیانت و تقلب است، و یک دلیل عمده بر اهمیت فوق العاده راستگویی و ترک دروغ در تعلیمات اسلامی همین موضوع است.

در احادیث اسلامی می خوانیم که پیشوایان دین از دوستی با چند طایفه از جمله دروغگویان شدیداً نهی کردند، چرا که آنها قابل اطمینان نیستند.

علی ع در کلمات قصارش می فرماید:

ایاک و مصادقه الکذاب فانه کالسراب، یقرب علیک البعید، و یبعد علیک القریب: "از دوستی با دروغگو پرهیز که او همچون سراب است، دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور می سازد" (۲).

البته سخن در باره زشتیهای دروغ و فلسفه آن و همچنین علل پیدایش دروغگویی از نظر روانی و طرق مبارزه آن بسیار زیاد است که باید آن را در کتب اخلاق جستجو کرد (۳).

ص: ۴۱۵

۱- ۱) مشکاه الانوار صفحه ۱۵۶.

۲- ۲) نهج البلاغه کلمات قصار کلمه ۳۷.

۳- ۳) به کتاب ما "زندگی در پرتو اخلاق" مراجعه نمائید.

اشاره

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٠٦) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ إِسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (١٠٧) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (١٠٨) لَا جَزْمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (١٠٩) نَعَمْ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (١١٠) يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُوفِي كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (١١١)

ترجمه:

۱۰۶- کسانی که بعد از ایمان کافر شوند- به جز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام با ایمان است- آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند غضب خدا بر آنها است و عذاب عظیمی در انتظارشان!

۱۰۷- این بخاطر آنست که زندگی دنیا(و پست) را بر آخرت ترجیح دادند، و خداوند افراد بی ایمان(و لجوج) را هدایت نمی کند.

۱۰۸- آنها کسانی هستند که خدا(بر اثر فزونی گناه) بر قلب و گوش و چشمانشان مهر نهاده(به همین دلیل چیزی نمی فهمند) و غافلان واقعی آنهایند.

۱۰۹- و قطعاً آنها در آخرت زیانکارانند.

۱۱۰- اما پروردگار تو نسبت به کسانی که بعد از فریب خوردن(به ایمان بازگشته اند و) هجرت کردند و جهاد و استقامت در راه خدا به خرج دادند پروردگار تو بعد از انجام این کارها غفور و رحیم است(و آنها را مشمول رحمت می سازد).

۱۱۱- به یاد آورید روزی را که هر کس(در فکر خویشتن است و) به دفاع از خود برمی خیزد و نتیجه اعمال هر کسی بی کم و کاست به او داده می شود و به آنها ظلم نخواهد شد.

شان نزول:

بعضی از مفسران در شان نزول آیه نخست چنین نقل کرده اند که این آیه در مورد گروهی از مسلمانان نازل گردید که در چنگال مشرکان گرفتار شدند و آنها را مجبور به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات کفر و شرک کردند.

آنها "عمار" و پدرش "یاسر" و مادرش "سمیه" و "صهیب" و "بلال" و "خباب" بودند، پدر و مادر عمار در این ماجرا سخت مقاومت کردند و کشته شدند، ولی عمار که جوان بود آنچه را مشرکان می خواستند به زبان آورد.

این خبر در میان مسلمانان پیچید، بعضی غائبانه عمار را محکوم کردند و گفتند: عمار از اسلام بیرون رفته و کافر شده، پیامبر ص فرمود: چنین نیست

ان عمارا ملاء ایمانا من قرنه الی قدمه و اختلط الایمان بلحمه و دمه: "چنین نیست (من عمار را به خوبی می شناسم) عمار از فرق تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است (او هرگز دست از ایمان برنخواهد داشت و به مشرکان نخواهد پیوست).

چیزی نگذشت که عمار گریه کنان به خدمت رسول خدا ص آمد، پیامبر ص فرمود: مگر چه شده است؟ عرض کرد ای پیامبر! بسیار بد شده، دست از سرم بر نداشتند تا نسبت به شما جسارت کردم و بتهای آنها را به نیکی یاد نمودم! پیامبر ص با دست مبارکش اشک از چشمان عمار پاک می فرمود و می گفت:

اگر باز تو را تحت فشار قرار دادند، آنچه می خواهند بگو (و جان خود را از خطر رهایی بخش).

در این هنگام آیه مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ... نازل گردید و مسائل را در این رابطه روشن ساخت (۱).

تفسیر:

بازگشت کنندگان از اسلام (مرتدین)

در تکمیل بحث آیات گذشته که سخن از برنامه های مختلف مشرکان و کفار در میان بود، آیات مورد بحث به گروهی دیگر از کفار یعنی مرتدین و بازگشت کنندگان از اسلام اشاره می کند.

نخستین آیه می گوید: "کسانی که بعد از ایمان کافر شوند-بجز آنها که تحت فشار و اجبار اظهار کفر کرده اند در حالی که قلبشان مملو از ایمان است- آری چنین اشخاصی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده دارند،

ص: ۴۱۸

۱-۱) تفسیر مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیم در انتظارشان است" (مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در واقع در اینجا اشاره به دو گروه از کسانی است که بعد از پذیرش اسلام راه کفر را پیش می گیرند.

نخست آنها که در چنگال دشمنان بی منطق گرفتار می شوند و تحت فشار و شکنجه آنها اعلام بیزاری از اسلام و وفاداری به کفر می کنند، در حالی که آنچه می گویند تنها با زبان است و قلبشان مالا مال از ایمان می باشد، این گروه مسلماً مورد عفوند، بلکه اصلاً گناهی از آنها سر نزده است، این همان تقیه مجاز است که برای حفظ جان و ذخیره کردن نیروها برای خدمت بیشتر در راه خدا در اسلام مجاز شناخته شده است.

گروه دوم کسانی هستند که به راستی دریچه های قلب خود را به روی کفر و بی ایمانی می گشایند، و مسیر عقیدتی خود را به کلی عوض می کنند، اینها هم گرفتار غضب خدا و عذاب عظیم او می شوند.

ممکن است غضب اشاره به محرومیت آنها از رحمت الهی و هدایت او در این جهان باشد، و عذاب عظیم اشاره به کیفر آنها در جهان دیگر، و به هر حال تعبیری که در این آیه درباره مرتدین شده است بسیار سخت و سنگین و تکان دهنده است.

*** آیه بعد دلیل مرتد شدن آنها را چنین باز گو می کند: "این بخاطر آن است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و به همین جهت بار دیگر در طریق کفر گام نهادند" (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ).

" و خداوند قوم کافر را (که در کفر و انکار اصرار می ورزند) هدایت

نمی کند" (وَ أَنْ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

و بطور خلاصه هنگامی که آنها اسلام آوردند، موقتا پاره ای از منافع مادیشان به خطر افتاد، و از آنجا که به دنیا عشق می ورزیدند از ایمان خود پشیمان گشتند و مجددا به سوی کفر باز گشتند.

بدیهی است چنین جمعیتی که از درون وجودشان کششی به سوی ایمان نیست، مشمول هدایت الهی نمی شوند که هدایت او فرع بر خواست و کوشش و جهاد ما است که خودش فرموده وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (عنکبوت آیه آخر).

*** آیه بعد دلیل عدم هدایت آنها را چنین شرح می دهد: "آنها کسانی هستند که خدا بر قلب و گوش و چشمشان مهر نهاده" آن چنان که از دیدن و شنیدن و درک حق محروم مانده اند (أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ). و روشن است "چنین افراد با از دست دادن تمام ابزار شناخت، غافلان واقعی هستند" (وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ).

در گذشته نیز گفته ایم که اعمال خلاف و انواع گناهان آثار سویی روی حس تشخیص و درک و دید انسان می گذارد و سلامت فکر را تدریجا از او می گیرد، هر قدر در این راه فراتر رود پرده های غفلت و بی خبری بر دل و چشم و گوش او محکمتر می شود، سرانجام کارش به جایی می رسد که چشم دارد و گویی نمی بیند، گوش دارد و گویی نمی شنود، و دریچه روح او به روی همه حقایق بسته می شود و حس تشخیص و قدرت تمیز که برترین نعمت الهی است از آنها گرفته می شود.

"طبع" که در اینجا به معنی "مهر نهادن" است، اشاره به این است

که گاهی برای اینکه مثلا کسی دست به محتوای صندوقی نزند و در آن را نگشاید، آن را محکم می بندند و بعد از بستن با نخ مخصوصی محکم می کنند، و روی آن مهر می زنند که اگر آن را بکشایند فوراً معلوم خواهد شد، این تعبیر در اینجا کنایه از نفوذناپذیری مطلق است.

*** در آیه بعد نتیجه کار آنها چنین ترسیم شده است: "ناچار و قطعاً آنها در آخرت زیانکارانند" (لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْخَاسِرُونَ).

چه زیان و خسروانی از این بدتر که انسان همه امکانات لازم را برای هدایت و سعادت جاویدان در دست داشته باشد، و بر اثر هوی و هوس همه این سرمایه ها را از دست بدهد.

*** و از آنجا که در برابر دو گروه گذشته یعنی آنها که تحت فشار دشمن کلمات کفر آمیز را به عنوان تقیه بیان کردند در حالی که قلبشان مطمئن و مملو از ایمان بود، و آنها که با تمام میل به کفر باز گشتند، گروه سومی وجود دارند که همان فریب خوردگانند.

آیه بعد به وضع آنها اشاره کرده می گوید: "پروردگار تو نسبت به کسانی که فریب خوردند و از ایمان باز گشتند اما بعداً توبه کردند و صدق توبه خود را با هجرت و جهاد و صبر و استقامت به ثبوت رساندند آری پروردگارت نسبت به آنها غفور و رحیم است" (تُمْ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) (۱).

این آیه دلیل روشنی است برای قبول توبه مرتد، ولی اشخاصی که در آیه

ص: ۴۲۱

۱- ۱) ضمیر "بعدها" به گفته بسیاری از مفسرین به "فته" باز می گردد، و بعضی گفته اند به هجرت و جهاد و صبر که قبل از آن در آیه آمده است.

مورد بحث هستند قبلاً مشرک بوده اند و بعد مسلمان شده اند، بنا بر این "مرتد ملی" محسوب می شوند نه "مرتد فطری" (۱).

*** سرانجام آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک هشدار عمومی می گوید:

"بیاد آورید روزی را که هر کس در فکر خویشتن است و به دفاع از خود برمی خیزد" تا خود را از عذاب و مجازات در دناکش رهایی بخشد (یَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا) (۲).

گاهی گنهکاران برای نجات از چنگال عذاب، اعمال خلاف خود را به کلی منکر می شوند و می گویند: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ: "به خدایی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم" (سوره انعام آیه ۲۳) اما هنگامی که می بینند این دروغ و دغلهها کارگر نیست، سعی می کنند گناه خود را به گردن رهبران گمراهشان بیندازند، می گویند رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّوا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ: "خدایا اینها بودند که ما را گمراه کردند، عذاب آنها را دو چندان کن" (و سهم عذاب ما را به آنها بده) (اعراف-۳۸).

ولی این دست و پاها بیهوده است و در آنجا "نتیجه اعمال هر کسی بی کم

ص: ۴۲۲

۱-۱) مرتد فطری کسی است از پدر یا مادر مسلمان تولد یافته و پس از قبول اسلام از اسلام بازگشته است، ولی مرتد ملی به کسی گفته می شود که پدر و مادر او به هنگام انعقاد نطفه اش مسلمان نبوده اند، اما او بعداً اسلام را پذیرفته سپس از آن برگشته است.

۲-۲) در اینکه "یوم" تعلق به کدام فعل دارد، در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را متعلق به فعل مقدر دانسته اند و گفته اند در تقدیر "ذکر هم یوم تاتی" بوده، و بعضی آن را به فعل "غفران" و "رحمت" که از لَعْفُورٌ رَحِيمٌ در آیه قبل استفاده می شود، متعلق دانسته اند (ولی ما در بیان تفسیر بالا احتمال اول را به خاطر جامعیتش عملاً ترجیح دادیم).

و کاست به او داده می شود" (وَ تُؤَفِّي كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ).

و به هیچکس کمترین ستمی نمی شود (وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ).

نکته ها:

اشاره

۱- تقيه و فلسفه آن

مسلمانان راستین، دست پروردگان پیامبر اسلام ص روح مقاومت عجیبی در برابر دشمنان داشتند، و چنان که دیدیم بعضی از آنها همچون "پدر عمار" حتی حاضر نمی شدند جمله ای با زبان مطابق میل دشمن بگویند، هر چند قلبشان مملو از ایمان به خدا و عشق به پیامبر ص بود، و در این راه جان خود را نیز از دست می دادند.

و بعضی همچون خود "عمار"، که حاضر می شدند با زبان جمله ای بگویند باز وحشت سر تا پای وجودشان را فرا می گرفت، و خود را مسئول و مقصر می دانستند، و تا پیامبر ص به آنها اطمینان نمی داد که عملشان به عنوان یک تاکتیک برای حفظ جان خویشتن شرعا جایز بوده است آرام نمی یافتند! در حالات "بلال" می خوانیم هنگامی که اسلام آورد، و شجاعانه به دفاع از منطق اسلام و حمایت از پیامبر ص برخاست، مشرکان او را تحت فشار شدید قرار دادند، تا جایی که او را به میان آفتاب سوزان می کشاندند و صخره بزرگی روی سینه او می گذاشتند و به او می گفتند: باید به خدا مشرک شوی.

او خودداری می کرد و در حالی که نفسهایش به شماره افتاده بود، پیوسته می گفت: "أحد، أحد، أحد" (او خدای یگانه است او خدای یکتاست) سپس میگفت بخدا سوگند اگر می دانستم سخنی از این ناگوارتر بر شما است آن را می گفتم! (۱)

ص: ۴۲۳

و در حالات "حیب بن زید" انصاری می خوانیم هنگامی که "مسيلمه كذاب" او را دستگیر کرده بود، از او پرسید آیا تو گواهی می دهی که محمد رسول خدا است؟ گفت آری.

سپس از او سؤال کرد آیا گواهی می دهی که من رسول خدایم؟ حیب از طریق سخریه گفت من گفتار تو را نمی شنوم! مسيلمه و پیروانش بدن او را قطعه قطعه کردند و او همچون کوه استوار ماند (۱).

و از این گونه صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام مخصوصا در حالات مسلمانان نخستین و یاران ائمه اهل بیت ع فراوان است.

به همین دلیل محققان گفته اند که در این گونه موارد، شکستن سد تقیه و عدم تسلیم در برابر دشمن جایز است، هر چند به قیمت جان انسان تمام شود چرا که هدف بر پا داشتن پرچم توحید و اعلای کلمه اسلام است، مخصوصا در آغاز دعوت پیامبر ص این امر اهمیت خاصی داشته است.

با این حال شک نیست که تقیه در این گونه موارد نیز جائز است، و در موارد پائین تر از آن واجب، و بر خلاف آنچه افراد ناآگاه می پندارند تقیه (البته در موارد خاص خود نه در همه جا) نه نشانه ضعف است، و نه ترس از انبوه دشمن و نه تسلیم در برابر فشار، بلکه تقیه یک نوع تاکتیک حساب شده برای حفظ نیروهای انسانی و هدر ندادن افراد مؤمن در راه موضوعات کوچک و کم اهمیت محسوب می شود.

در همه دنیا معمول است که اقلیتهای مجاهد و مبارز، برای واژگون کردن اکثریت های خود کامه ستمگر و متجاوز، غالبا از روش "استتار" استفاده می کنند، جمعیت زیر زمینی تشکیل می دهند، برنامه های سری دارند، و بسیار می شود که خود را به لباس دیگران در می آورند، و حتی به هنگام دستگیر

ص: ۴۲۴

شدن سخت می کوشند که واقع کار آنها مکتوم بماند، تا نیروهای گروه خود را بیهوده از دست ندهند، و برای ادامه مبارزه ذخیره کنند.

هیچ عقلی اجازه نمی دهد که در این گونه شرائط، مجاهدانی که در اقلیت هستند، علنا و آشکارا خود را معرفی کنند و به آسانی از طرف دشمن شناسایی و نابود گردند.

به همین دلیل تقیه قبل از آنکه یک برنامه اسلامی باشد یک روش عقلانی و منطقی برای همه انسانهایی است که در حال مبارزه با دشمن نیرومندی بوده و هستند.

در روایات اسلامی نیز می خوانیم که تقیه به یک سپر دفاعی، تشبیه شده است.

امام صادق ع می فرماید:

التقيه ترس المؤمن و التقیه حرز المؤمن:

"تقیه سپر مؤمن است، و تقیه وسیله حفظ مؤمن است" (۱).

(توجه داشته باشید که تقیه در اینجا تشبیه به سپر شده و سپر ابزاری است که تنها در میدان جنگ و مبارزه با دشمن برای حفظ نیروهای انقلابی از آن استفاده می شود).

و اگر می بینیم در احادیث اسلامی، تقیه نشانه دین و علامت ایمان، و نه قسمت از مجموع ده قسمت دین شمرده شده است همه به خاطر همین است.

البته بحث در زمینه تقیه بسیار گسترده است که اینجا جای شرح و بسط آن نیست، تنها هدف این بود که بدانیم آنچه را بعضی در مذمت تقیه می گویند دلیل ناآگاهی و بی اطلاعی آنها از شرائط تقیه و فلسفه آن است.

بدون شک مواردی وجود دارد که در آنجا تقیه کردن حرام است و آن در موردی است که تقیه به جای اینکه سبب حفظ نیروها شود مایه نابودی یا

ص: ۴۲۵

به خطر افتادن مکتب گردد، و یا فساد عظیمی بیار آورد، در این گونه موارد باید سد تقیه را شکست و پی آمدهای آن را هر چه بود پذیرا شد (۱).

۲- مرتد فطری، و ملی، و فریب خوردگان

اسلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته اند، سختگیری نمی کند (منظور اهل کتاب است) و آنها را با دعوت مستمر و تبلیغات پی گیر منطقی به اسلام فرا می خواند، هر گاه نپذیرفتند و حاضر شدند طبق شرایط ذمه همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان داشته باشند نه تنها به آنها امان می دهد بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می گیرد.

ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند فوق العاده سختگیر است چرا که این عمل موجب تزلزل جامعه اسلامی می گردد و یک نوع قیام بر ضد رژیم و حکومت اسلامی محسوب می شود و غالباً دلیل به سوء نیت است، و سبب می شود که اسرار جامعه اسلامی به دست دشمنان افتد.

لذا چنین کسی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد نطفه او مسلمان بوده و به تعبیر ساده تر اگر مسلمان زاده باشد و از اسلام بر گردد و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد خونس را مباح می شمرد، اموال او باید در میان وارثانش تقسیم گردد و همسرش از او جدا شود، و توبه او در ظاهر پذیرفته نیست، یعنی این احکام سه گانه درباره چنین کسی به هر حال اجرا می شود، ولی اگر واقعا پشیمان گردد توبه او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد، (البته اگر مجرم زن باشد توبه اش مطلقاً پذیرفته خواهد شد).

ولی اگر شخص از اسلام برگشته، مسلمان زاده نباشد به او تکلیف توبه

ص: ۴۲۶

۱- ۱) برای توضیح کامل در زمینه مساله تقیه، و احکام، و فلسفه ها، و مدارک مختلف آن، به کتاب ما "القواعد الفقهیه" جلد سوم مراجعه فرمائید.

می کنند و اگر توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد و همه مجازاتها از میان خواهد رفت.

گرچه حکم سیاسی مرتد فطری برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند ممکن است یک نوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد.

ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم که این احکام مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نیامده، بلکه تنها کسی را شامل می شود که به اظهار یا تبلیغ پردازد، و در حقیقت قیام بر ضد رژیم موجود جامعه کند، روشن می شود که این خشونت بی دلیل نیست، و با مساله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد، و همانگونه که گفته ایم شبیه این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب با تفاوتی وجود دارد.

توجه به این نکته نیز لازم است که پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد، مخصوصاً کسی که از پدر یا مادر مسلمان تولد یافته و در یک محیط اسلامی پرورش دیده، بسیار بعید به نظر می رسد که محتوای اسلام را تشخیص نداده باشد، بنا بر این عدول و بازگشت او به توطئه و خیانت شبیه تر است تا به اشتباه و عدم درک حقیقت و چنین کسی استحقاق چنان مجازاتی را دارد.

ضمناً احکام هرگز تابع یک فرد و دو فرد نیست بلکه مجموع را به طور کلی باید در نظر گرفت (۱).

ص: ۴۲۷

۱- ۱) در ترکیب جمله " مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ... " در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را شرح و توضیحی برای جمله قبل دانسته اند و به اصطلاح بدل از " الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ " گرفته اند، و بعضی دیگر آن را بدل از " كاذبون " دانسته اند، جمعی نیز آن را مبتدای محذوف الخبر گرفته اند و معتقدند در تقدیر چنین بوده: " مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ " در حقیقت جزای شرط محذوف شده زیرا جمله بعد دلالت بر آن دارد. احتمال چهارمی وجود دارد که بهترین ترکیب به نظر می رسد و آن اینکه: خبر این مبتدا همان است که در خود آیه آمده است و محذوف نیست، و جمله " لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا " توضیح مجددی از مبتدا است، چرا که جمله استثنائیه میان آن و خبر فاصله افکنده است، و اینگونه تعبیرات در ادبیات زبانهای دیگر نیز دیده می شود، مثلاً در فارسی می گوئیم: کسی که بعد از ایمان کافر شود، البته به استثنای کسانی که تحت فشار واقع شده اند و قلبشان مملو از ایمان است، آری چنین کسی که بعد از اسلام کافر شده است مشمول غضب الهی است (دقت کنید).

اشاره

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا - قَوْمِيَّةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳) فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ أَشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴)

ترجمه:

۱۱۲- خداوند (برای آنها که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده، و همواره روزیش بطور وافر از هر مکانی فرا می رسیده، اما نعمت خدا را کفران کردند، و خداوند بخاطر اعمالی که

انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید.

۱۱۳- پیامبری از خود آنها به سراغشان آمد، اما او را تکذیب کردند، و عذاب الهی آنها را فرو گرفت، در حالی که ظالم بودند.

۱۱۴- حال که چنین است از آنچه خدا روزیتان کرده است حلال و پاکیزه بخورید، و شکر نعمت خدا را بجای آرید اگر او را می پرستید.

تفسیر:

آنها که کفران کردند و گرفتار شدند

کرارا گفته ایم که این سوره، سوره نعمتها است، نعمتهای معنوی و مادی در زمینه های مختلف که به تناسب آن بحثهای دیگر به میان آمده است، در آیات مورد بحث نتیجه کفران نعمتهای الهی را در قالب یک مثال عینی می خوانیم.

نخست می گوئید: "خداوند برای آنها که ناسپاسی نعمت می کنند مثلی زده است: "منطقه آبادی را که در نهایت امن و امان بوده" (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً).

"این آبادی آن چنان امن و امان بود که ساکنانش با اطمینان در آن زندگی داشتند" و هرگز مجبور به مهاجرت و کوچ کردن نبودند (مُطْمَئِنَّةً).

علاوه بر نعمت امنیت و اطمینان، "انواع روزی های مورد نیازش به طور وافر از هر مکانی به سوی آن می آمد" (يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ).

"اما سرانجام این آبادی- یعنی ساکنانش- کفران نعمتهای خدا کردند و خدا لباس گرسنگی و ترس را به خاطر اعمالشان بر اندام آنها پوشانید" (فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ).

*** نه تنها نعمتهای مادی آنها در حد کمال بود که از نعمتهای معنوی یعنی

وجود فرستاده خدا و تعلیمات آسمانی او نیز برخوردار بودند^۱ پیامبری از خود آنها به سوی آنها آمد و آنها را به آئین حق دعوت کرد و اتمام حجت نمود ولی آنها به تکذیبش پرداختند^۲ (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ).

"در این هنگام عذاب الهی آنها را فرو گرفت، در حالی که ظالم و ستمگر بودند^۳ (فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ).

*** با مشاهده چنین نمونه های زنده و روشنی شما در راه آن غافلان و ظالمان و کفران کنندگان نعمتهای الهی گام ننهید^۴ شما از آنچه خدا روزیتان کرده است حلال^۵ و پاکیزه بخورید و شکر نعمتهای او را بجا آورید اگر او را می پرستید^۶ (فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ).

نکته ها:

اشاره

۱- آیا مثال است یا یک جریان تاریخی؟

در آیات فوق هنگامی که سخن از یک منطقه آباد و پر نعمت به میان آمده که بر اثر کفران نعمت گرفتار ناامنی و گرسنگی و بدبختی شد، تعبیر به "مثلاً"^۷ نموده، و از سوی دیگر فعلهایی که در این آیه ذکر شده بصورت فعل ماضی است که بیانگر وقوع چنین حادثه ای در خارج است.

در میان مفسران گفتگو واقع شده که آیا هدف بیان یک مثال کلی بوده یا بیان یک واقعیت عینی خارجی است؟.

طرفداران احتمال دوم در اینکه این منطقه کجا بوده است باز گفتگو دارند:

ص: ۴۳۰

گروهی معتقدند اشاره به سرزمین مکه است و شاید تعبیر "يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ" (روزی آن منطقه به طور فراوان از هر مکانی فرا می رسد) باعث تقویت این احتمال شده است چرا که این تعبیر دلیل بر این است که آن منطقه یک منطقه تولید کننده مواد مورد نیاز نبوده، بلکه از خارج به آن حمل می شده، و از این گذشته با جمله "يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ" (ثمرات همه چیز به سوی آن آورده می شود) که در سوره قصص آیه ۵۷ آمده و قطعاً اشاره به سرزمین "مکه" است بسیار سازگار است.

ولی مشکل آن است که از نظر تاریخی چنین حادثه ای به طور آشکار در مورد مکه دیده نمی شود که روزی بسیار پر نعمت و امن و امان باشد، و روز دیگر قحطی و ناامنی آن را به شدت فرا گیرد.

بعضی دیگر گفته اند این داستان مربوط به گروهی از بنی اسرائیل بوده است که در منطقه آبادی می زیستند و بر اثر کفران نعمت گرفتار قحطی و ناامنی شدند.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

"گروهی از بنی اسرائیل آن قدر زندگی مرفهی داشتند که حتی از مواد غذایی مجسمه های کوچک می ساختند و گاهی با آن بدن خود را نیز پاک می کردند، اما سرانجام کار آنها به جایی رسید که مجبور شدند همان مواد غذایی آلوده را بخورند و این همان است که خداوند در قرآن فرموده: "ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمٍ كَانَتْ آمَنَهُمْ مُطْمَئِنَّةً... (۱)".

روایات دیگری نزدیک به همین مضمون از امام صادق ع و تفسیر علی بن

ص: ۴۳۱

۱-۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۹۱ (توجه داشته باشید که حدیث فوق از تفسیر عیاشی است و احادیث تفسیر عیاشی مرسله است).

ابراهیم نقل شده است که روی اسناد همه آنها نمی توان تکیه کرد و گرنه مساله روشن بود (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به داستان قوم "سبا" باشد که در سرزمین آباد "یمن" می زیستند و چنان که قرآن در سوره سبا آیات ۱۵-۱۹ داستان زندگی آنها را بازگو کرده سرزمین بسیار آباد و پر میوه و امن و امان و پاک و پاکیزه داشته اند که بر اثر غرور و طغیان و استکبار و کفران نعمتهای خدا آن چنان سرزمینشان ویران و جمعیتشان پراکنده شد که عبرتی برای همگان گشت.

جمله: "يَأْتِيهِمْ رِزْقُهُمْ رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ" الزاما دلیل بر این نیست که آن منطقه خود آباد نبوده بلکه ممکن است منظور از "كُلِّ مَكَانٍ" اطراف آن شهر و دیار بوده، و می دانیم محصولات یک منطقه وسیع معمولا به شهر یا روستای مرکزی انتقال می یابد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که هیچ مانعی ندارد آیه فوق اشاره به همه اینها باشد.

و در هر حال از آنجا که تاریخ مناطق بسیاری را به یاد دارد که گرفتار چنین سرنوشتی شده اند مشکل مهمی در تفسیر آیه باقی نمی ماند، هر چند عدم اطمینان کافی به تعیین محل آن سبب شده است که بعضی از مفسران آن را یک مثال کلی تلقی کنند، نه یک منطقه معین، ولی ظاهر آیات فوق متناسب با این تفسیر نیست بلکه تعبیرات آن همه حکایت از وجود یک واقعیت عینی خارجی می کند.

ص: ۴۳۲

(۱-۱) همان مدرک.

۲- رابطه امنیت و روزی فراوان

در آیات فوق برای این منطقه آباد خوشبخت و پر برکت، سه ویژگی ذکر شده است که نخستین آنها امنیت، سپس اطمینان به ادامه زندگی در آن، و بعد از آن مساله جلب روزی و مواد غذایی فراوان می باشد که از نظر ترتیب طبیعی به همان شکل که در آیه آمده صورت حلقه های زنجیری علت و معلول دارد، چرا که تا امنیت نباشد کسی اطمینان به ادامه زندگی در محلی پیدا نمی کند، و تا این دو نباشند کسی علاقه مند به تولید و سر و سامان دادن به وضع اقتصادی نمی شود.

و این درسی است برای همه ما و همه کسانی که می خواهند سرزمینی آباد و آزاد و مستقل داشته باشند، باید قبل از هر چیز به مساله "امنیت" پرداخت، سپس مردم را به آینده خود در آن منطقه امیدوار ساخت، و به دنبال آن چرخهای اقتصادی را به حرکت در آورد.

ولی این نعمتهای سه گانه مادی هنگامی به تکامل می رسند که با نعمت معنوی ایمان و توحید هماهنگ گردند، به همین دلیل در آیات فوق بعد از ذکر نعمتهای سه گانه می گوید: "وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ" پیامبری از جنس آنها برای هدایتشان ماموریت پیدا کرد" (۱).

۳- لباس گرسنگی و ناامنی

جالب اینکه در آیات فوق هنگامی که سر نوشت این کفران کنندگان نعمت را بیان می کند می گوید: خداوند لباس گرسنگی و ترس را به آنها چشانید، یعنی از یک سو گرسنگی و ترس تشبیه به لباس شده، و از سوی دیگر به جای پوشاندن چشاندن آمده است..

ص: ۴۳۳

این تعبیر مفسران را بر آن داشته که در نکته تشبیه مذکور بیشتر بیندیشند:

البته ممکن است بعضی از تشبیهات مانند پوشیدن لباس در زبان فارسی معمول نباشد و از آن تعجب کنیم، ولی در زبان دیگر همچون زبان عربی بیانگر نکته لطیفی باشد، چرا که به گفته "ابن راوندی" در پاسخ "ابن اعرابی" که از او پرسید آیا لباس هم پوشیدنی است؟! گفت به فرض که تو در نبوت پیامبر اسلام تردید کنی در اینکه او یک عرب (فصیح) بود، نمی توانی شکی به خود را بدهی (۱).

و به هر حال این تعبیر اشاره به آن است که اولاً آن چنان قحطی و ناامنی آنها را فرا گرفت که گویی همچون لباس از هر سو آنان را احاطه نموده بود، و بدنشان را لمس می کرد، و از سوی دیگر این قحطی و ناامنی آن چنان برای آنها ملموس شد که گویی با زبان خود آن را می پوشیدند، و این دلیل بر نهایت فقر و فلاکت و فقدان امنیت است که سراسر وجود و زندگی انسان را پر کند.

در حقیقت همانگونه که در آغاز، نعمت امنیت و رفاه تمام وجود آنها را پر کرده بود. در پایان نیز بر اثر کفران فقر و ناامنی به جای آن نشست.

۴- کفران نعمت و تضييع مواهب الهی

در روایتی که در بالا آوردیم خواندیم که این قوم مرفه آن چنان گرفتار غرور و غفلت شدند که حتی از مواد مفید و محترم غذایی برای پاک کردن بدنهای آلوده خود استفاده می کردند و به همین جهت خداوند آنها را گرفتار قحطی و ناامنی کرد.

ص: ۴۳۴

این هشدار است به همه افراد و ملت‌هایی که غرق نعمتهای الهی هستند تا بدانند هر گونه اسراف و تبذیر و تضييع نعمتها جریمه دارد جریمه ای بسیار سنگین.

این هشدار است به آنها که همیشه نیمی از غذای اضافی خود را به زباله دانه می ریزند.

هشدار است به آنها که برای سفره ای که سه چهار نفر میهمان بر سر آن دعوت شده است معادل غذای ۲۰ نفر از غذاهای رنگین تهیه می بینند، و حتی باقیمانده آن را به مصرف انسانهای گرسنه نمی رسانند.

و هشدار است به آنها که مواد غذایی را در خانه ها برای مصرف شخصی و در انبارها برای گرانتر فروختن آن قدر ذخیره می کنند که می گندد و فاسد می شود اما حاضر نیستند به نرخ ارزاتر و یا رایگان در اختیار دیگران بگذارند!

آری اینها همه در پیشگاه خدا مجازات و جریمه دارد و کمترین مجازات آن سلب این مواهب است.

اهمیت این مساله آن گاه روشنتر می شود که بدانیم مواد غذایی روی زمین نامحدود نیست، و به تعبیر دیگر به میزان این مواد، نیازمندان و گرسنگانی نیز وجود دارند که هر گونه افراط و تفریط در آن باعث محرومیت گروهی از آنها می شود.

به همین دلیل در روایات اسلامی سخت به این مساله توجه شده است تا آنجا که از امام صادق ع در حدیثی می خوانیم که فرمود: "پدرم ناراحت می شد از اینکه بخواهد دستش را که آلوده به غذا بود با دستمال پاک کند بلکه به خاطر احترام غذا دست خود را می مکید و یا اگر کودکی در کنار او بود و چیزی در ظرفش باقی مانده بود ظرف او را پاک می کرد، و حتی خودش می فرمود گاه می شود غذای کمی از سفره بیرون می افتد و من به جستجوی آن می پردازم

به حدی که خادم منزل می خندد(که چرا دنبال یک ذره غذا می گردم)سپس اضافه کرد جمعیتی پیش از شما می زیستند که خداوند به آنها نعمت فراوان داد، اما ناشکری کردند و مواد غذایی را بی جهت از میان بردند و خداوند برکات خود را از آنها گرفت و به قحطی گرفتارشان ساخت!"(۱).

ص: ۴۳۶

۱-۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۹۱(ذیل حدیث را تلخیص و نقل به معنا کردیم).

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَأَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (١١٥) وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (١١٦) مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١١٧) وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (١١٨) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ (١١٩)

ترجمه:

۱۱۵- خداوند تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را با نام غیر خدا سر بریده اند بر شما تحریم کرده، اما کسانی که مجبور شوند در حالی که تجاوز و تعدی از حد نمایند (خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد) چرا که خدا غفور و رحیم است.

۱۱۶- بخاطر دروغی که زبانهای شما توصیف می کند نگوئید این حلال است و آن حرام، تا بر خدا افترا ببندید، کسانی که به خدا دروغ می بندند رستگار نخواهند شد.

۱۱۷- بهره کمی در این دنیا نصیبشان می شود، و عذاب دردناکی در انتظار آنها است.

۱۱۸- چیزهایی را که قبلا برای تو شرح دادیم بر یهود تحریم کردیم، ما به آنها ستم نکردیم، اما آنها به خودشان ظلم و ستم کردند.

۱۱۹- اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهل اعمال بد انجام داده اند سپس توبه کردند و در مقام جبران بر آمدند، پروردگار تو بعد از آن آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

اشاره

دروغگویان هرگز رستگار نخواهند شد

از آنجا که در آیات گذشته سخن از نعمتهای پاکیزه الهی و شکر این نعمتها به میان آمده بود آیات مورد بحث در تعقیب آنها، از محرّمات واقعی و محرّمات غیر واقعی که از طریق بدعت در آئین خدا تحریم شده بودند، سخن می گوید تا این حلقه تکمیل گردد.

نخست می گوید "خداوند منحصرآ چهار چیز را از مواد غذایی مربوط به حیوانات را بر شما تحریم کرده است: مردار، خون، گوشت خوک و حیواناتی که با نام غیر الله سر بریده شده اند" (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ

فلسفه تحریم گوشت مردار و خون و گوشت خوک را مفصلاً ذیل آیه ۱۷۳ سوره بقره آوردیم. (به جلد اول ذیل همان آیه مراجعه نمائید).

ولی آلودگی این سه، امروز بر کسی پوشیده نیست، مردار منبع انواع میکربهاست، و خون نیز از تمام اجزاء بدن از نظر فعالیت میکربها آلوده تر است، و گوشت خوک نیز عاملی برای چند نوع بیماری خطرناک است، و از همه اینها گذشته همانطور که در سوره بقره آوردیم خوردن گوشت خوک و خون منهای زیانهای جسمانی، آثار زیانبار روانی و اخلاقی از طریق تاثیر در هورمونها در انسان به یادگار می گذارد (گوشت مردار نیز چون ذبح نشده و خون از آن خارج نگردیده علاوه بر زیانهای دیگر زیان تغذیه از خون را نیز دارد).

اما در مورد حیواناتی که با نام غیر "اللّه" ذبح می شدند (به جای بسم اللّه که امروز ما می گوئیم نام بتها برده می شد، و یا اصلاً هیچ نامی را نمی بردند) مسلماً فلسفه تحریم آن جنبه بهداشتی نیست، بلکه جنبه اخلاقی و معنوی دارد، زیرا می دانیم در اسلام علت حلال و حرام بودن چیزی تنها جنبه های بهداشتی آن نیست، بلکه قسمتی از محرمات صرفاً جنبه معنوی دارد و در رابطه با تهذیب روح و مسائل اخلاقی تحریم شده حتی گاهی به خاطر حفظ نظام اجتماع، اشیایی تحریم گردیده اند، تحریم حیواناتی که بدون نام خدا ذبح می شوند نیز به خاطر جنبه اخلاقی آنست، چرا که از یک سو مبارزه ای است با آئین شرک و بت پرستی و از سوی دیگر توجهی است به آفریننده این نعمتها.

ضمناً از مجموع محتوای این آیه و آیات بعد، این نکته استفاده می شود که

ص: ۴۳۹

۱-۱) "اهل" از ماده "اهلال" و آن هم در اصل از "هلال" گرفته شده است، و به معنی بلند کردن صدا به هنگام رؤیت هلال است، و چون مشرکان به هنگام ذبح حیوانات نام بتهایشان را با صدای بلند می بردند از این کار تعبیر به "اهل" شد.

اسلام، اعتدال را در استفاده از گوشت توصیه می کند، نه مانند گیاهخواران این منبع غذایی را بکلی تحریم کرده، و نه مانند مردم عصر جاهلیت و گروهی از به اصطلاح متمدنان زمان ما اجازه استفاده از هر نوع گوشتی (حتی سوسمار و خرچنگ و انواع کرمها) را می دهد.

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می آید که آیه فوق، حیوانات حرام یا اجزای محرم حیوان را منحصر در چهار قسمت کرده است، در حالی که ما می دانیم محرمات فراوان دیگری مانند گوشت حیوانات درنده، و انواع حیوانات دریایی جز ماهیان فلس دار وجود دارد، و حتی در بعضی از سوره های دیگر قرآن تعداد محرمات بیش از چهار ذکر شده است (سوره مائده آیه ۳) بنا بر این محدود بودن در چهار چیز برای چیست؟ پاسخ این سؤال همانگونه که در ذیل آیه ۱۴۵ سوره انعام (جلد ۶ صفحه ۱۵) گفتیم یک نکته است و آن اینکه حصر در اینجا به اصطلاح "حصر اضافی" است، یعنی هدف از گفتن "انما" که برای منحصر ساختن است نفی بدعتهایی است که مشرکان در زمینه تحریم پاره ای از حیوانات داشتند، در واقع قرآن می گوید: "اینها حرام است نه آنها که شما می گوئید".

این احتمال نیز وجود دارد که این چهار موضوع که در قرآن ذکر شده محرمات اصلی و بنیادی و ریشه ای است (حتی "منخنقه" یعنی حیواناتی را که خفه کرده اند و مانند آن که در آیه ۳ سوره مائده آمده نیز در این چهار داخل است چون مردار محسوب می شود) اما محرمات دیگر از اجزای حیوانات و یا انواع حیوانات مانند درندگان در درجه بعد قرار دارد و لذا در سنت پیامبر حکم تحریم آنها آمده است، و به این ترتیب حصر در آیه، حصر حقیقی می تواند باشد

(دقت کنید).

و در پایان آیه همانگونه که روش قرآن در بسیاری از موارد است، موارد استثناء را بیان کرده می گوید: "آنها که ناچار از خوردن گوشت‌های حرام شوند (فی المثل در بیابانی بدون غذا بمانند و جانشان در خطر باشد) در صورتی که به مقدار حفظ جان از آن استفاده کنند و از حد تجاوز نمایند بر آنها ایرادی نیست چرا که خداوند، آمرزنده و مهربان است" (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

"باغ" یا "باغی" از ماده "بغی" به معنی "طلب" است، و در اینجا به معنی طلب لذت و یا حلال شمردن حرام الهی تفسیر شده.

"عاد" یا "عادی" از ماده "عدو" به معنی تجاوز است و در اینجا منظور کسی است که بیش از حد لازم، به هنگام ضرورت از این گوشت‌ها استفاده کند.

البته در روایاتی که از طرف اهل بیت به ما رسیده گاهی "باغی" به معنی "ظالم" و "عادی" به معنی "غاصب" تفسیر شده، حتی باغی به معنی کسی که بر ضد امام قیام کند و عادی به معنی دزد آمده است.

این روایات ممکن است اشاره به آن باشد که اضطرار به گوشت‌های حرام معمولاً در مسافرت‌ها پیدا می شود، و اگر کسی در راه ظلم و غضب و دزدی سفر کند و گرفتار چنین گوشت‌هایی شود، گرچه موظف است برای حفظ جان خود از آنها استفاده کند ولی خدا این گناه را بر آنها نخواهد بخشید.

و به هر حال این تفسیرها با آنچه در مفهوم کلی آیه ذکر شد منافات ندارد و قابل جمع است.

*** آیه بعد بحثی را که در زمینه تحریم‌های بی دلیل مشرکان که به طور ضمنی

قبلا مطرح شده بود با صراحت شرح می دهد و می گوید: "به خاطر دروغی که زبانهای شما توصیف می کند نگوئید این حلال است و آن حرام، تا چیزی را به دروغ به خدا افترا ببندید" (وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِيَتَفَتَّرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ) (۱).

یعنی این یک دروغ آشکار است که تنها از زبان شما تراوش کرده که اشیا بی را از پیش خود حلال می کنید، و اشیا بی را حرام (اشاره به چهارپایانی بوده که بعضی را بر خود تحریم می کردند و بعضی را حلال می دانستند و قسمتی را به بتها اختصاص می دادند).

آیا خداوند به شما چنین حقی داده است، که قانونگذاری کنید؟ این افترا و دروغ بر خدا نیست؟! و یا اینکه افکار خرافی و تقلیدهای کورکورانه، شما را به چنین بدعتهایی واداشته است؟! در آیه ۱۳۶ سوره انعام به وضوح آمده است که آنها علاوه بر این تحلیل و تحریم بخشی از زراعت و چهارپایانشان را سهم خدا قرار می دادند و بخشی را برای بتها! و عجب اینکه می گفتند: سهمی که برای بتها قرار داده شده هرگز به خدا نمی رسد، اما سهمی که برای خدا است به بتها می رسد! بنا بر این اگر سهم "الله" آسیب می دید از سهم بتها جبران نمی شد، اما اگر سهم بتها آسیب می دید از سهم "الله" جبران می شد! و از این گونه خرافات فراوان داشتند.

همچنین از آیه ۱۴۸ سوره انعام: "سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ" به خوبی استفاده می شود که آنها

ص: ۴۴۲

۱ - ۱) ترکیب جمله و لا - تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكَذِبَ چنین است که "لام" در آن لام تعلیل است و "ما" در "لما" تصف"، "ماء مصدریه" است و "کذب" مفعول "تصف" است که مجموعاً چنین می شود: "لا - تَقُولُوا هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِتُوصِفَ أَلْسِنَتِكُمُ الْكَذِبَ".

این حق را برای خود قائل بودند که اشیایی را حلال یا حرام کنند، و معتقد بودند خدا هم موافق بدعت‌های آنها است (بنا بر این نخست بدعتی می‌گذارند و حلال و حرامی درست می‌کردند، سپس آن را به خدا نسبت می‌دادند و مرتکب افترای دیگری می‌شدند) (۱).

در پایان آیه به عنوان یک اخطار جدی می‌گوید: "کسانی که به خدا دروغ و افترا می‌بنند هیچگاه رستگار نخواهند شد" (إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ).

اصولاً- دروغ و افترا مایه بدبختی و نارستگاری است، درباره هر کس که باشد تا چه رسد به اینکه درباره خداوند بزرگ صورت گیرد که گناه و آثار سوء آن مضاعف می‌گردد.

*** آیه بعد این عدم رستگاری را چنین توضیح می‌دهد: "با این اعمال در این دنیا تمتع و بهره کمی می‌گیرند ولی در برابر آن عذاب دردناکی در انتظار آنها است" (مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

این متاع قلیل، ممکن است اشاره به جنین‌های مرده حیوانات باشد که برای خود حلال می‌شمردند، و از گوشت آن استفاده می‌کردند، یا اشاره به اشباع حس خودخواهی و خودپرستیشان باشد که بوسیله این بدعتها صورت می‌گرفت، و یا اینکه وسیله پایه‌های شرک و بت پرستی را تحکیم می‌کردند و مردم را با آن سرگرم ساخته، مدتی بر آنها حکومت می‌نمودند که اینها همه "مَتَاعٌ قَلِيلٌ" بود که به دنبال آن "عَذَابٌ أَلِيمٌ" قرار داشت.

ص: ۴۴۳

۱-۱) به همین دلیل در آیه مورد بحث افترای به خدا که با "لام" ذکر شده به عنوان نتیجه و غایت بدعت‌های آنها معرفی شده است (دقت کنید).

در اینجا ممکن است سؤالی، طرح شود که چرا غیر از آن چهار چیز که در بالا گفته شد، اشیاء دیگری از حیوانات بر قوم یهود حرام بوده است؟ آیه بعد گویا به پاسخ این سؤال پرداخته، می گوید: "ما بر یهود چیزهایی را که قبلاً برای تو شرح دادیم تحریم کردیم" (وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ).

اشاره به اموری است که در آیه ۱۴۶ سوره انعام آمده: وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايِيا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبِعْيِهِمْ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ: "بر یهودیان هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم (اشاره به حیواناتی است که سم یکپارچه دارند همچون اسب) و از گاو و گوسفند، پیه و چربیشان را تحریم نمودیم، مگر چربی هایی را که بر پشت آنها قرار داشت، و یا در لابلای امعاء، و دو طرف پهلوها، و یا با استخوان آمیخته بود، این را به خاطر ظلم و ستم آنها، به عنوان کیفر، قرار دادیم و ما راست می گوئیم".

در حقیقت این محرمات اضافی جنبه مجازات و کیفر در برابر مظالم و ستمهای یهود داشته، و لذا در پایان آیات مورد بحث اضافه می کند: "ما به آنها ستم نکردیم ولی آنها به خویشان ستم روا می داشتند" (وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

در سوره نساء آیه ۱۶۰ و ۱۶۱ نیز می خوانیم فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بَصِيَّةَهُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا وَ أَخَذَهُمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ: "به خاطر ظلم یهود قسمتی از غذاهای پاکیزه را که ذاتاً حلال بود بر آنها تحریم کردیم، چرا که مردم را از راه خدا باز می داشتند، و رباخواری می کردند با اینکه از آن نهی شده بودند، و اموال مردم را بدون جهت می خوردند".

بنا بر این تحریم قسمتی از گوشتها بر یهود جنبه مجازات داشت، و هرگز مشرکان نمی توانستند به آن استدلال کنند.

به علاوه چیزهایی را که مشرکان تحریم کرده بودند نه در آئین یهود بود، نه در آئین اسلام، صرفاً بدعتهایی بود که از ریشه خرافات مایه می گرفت (آیه مورد بحث ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که شما کاری کردید که با هیچ کتاب آسمانی سازگار نیست).

*** در آخرین آیه مورد بحث، آن چنان که روش قرآن است، درهای بازگشت را به روی افراد فریب خورده و یا پشیمان می گشاید، و می گوید: "پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهل اعمال بد انجام داده اند، سپس بعد از آن توبه کرده اند و اصلاح و جبران نمودند، آری پروردگارت بعد از این توبه و اصلاح، آمرزنده و مهربان است" (تُمْ إِنَّ رَبَّكَ لِّلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ تُمْ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ).

قابل توجه اینکه اولاً- علت ارتکاب گناه را "جهالت" می شمرد، چرا که جهل عامل اصلی بسیاری از گناهان است، و اینگونه افرادند که پس از آگاهی به راه حق باز می گردند، نه آنها که آگاهانه و از روی استکبار و غرور یا تعصب و لجاجت و مانند آن راه غلط را می پیمایند.

ثانیاً: مسأله توبه را به توبه قلبی و ندامت درونی محدود نمی کند، بلکه روی اثر عملی آن تاکید کرده، و اصلاح و جبران را مکمل توبه می شمارد، تا این فکر غلط را از مغز خود بیرون کنیم که هزاران گناه را با یک جمله "استغفر الله" می توان جبران کرد. نه، باید عملاً خطاها جبران گردد و قسمتهایی که از روح انسان و یا جامعه بر اثر گناه آسیب یافته اصلاح و مرمت شود.

توبه حقیقی این است نه لقلقه لسان.

ثالثاً: به قدری روی این مسأله تأکید دارد که مجدداً با جمله " إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ " تأکید می‌کند که مشمول آمرزش و رحمت الهی شدن تنها بعد از توبه و اصلاح امکان‌پذیر است.

به عبارت دیگر این واقعیت که پذیرش توبه حتماً بعد از ندامت و جبران و اصلاح است با سه تعبیر ضمن یک آیه بیان شده است: نخست به وسیله کلمه "ثم" سپس " مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ " و سرانجام با کلمه " مِنْ بَعْدِهَا " تا آلودگانی که پشت سر هم گناه می‌کنند و می‌گویند ما به لطف خدا و غفران و رحمتش امیدواریم این فکر نادرست را از سر به در کنند.

اشاره

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ إِجْتِبَاءً وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴)

ترجمه:

۱۲۰- ابراهیم (به تنهایی) یک امت بود مطیع فرمان خدا، و خالی از هر گونه انحراف، و هرگز از مشرکان نبود.

۱۲۱- او شکرگزار نعمتهای پروردگار بود، خدا او را برگزید، و به راه راست هدایتش کرد.

۱۲۲- و ما در دنیا به او همت نیکو دادیم، و در آخرت از صالحان است.

۱۲۳- سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین ابراهیم، که خالی از هر گونه انحراف بود و از مشرکان نبود، پیروی کن.

۱۲۴-شنبه(و تحریمهای روز شنبه برای یهود)بعنوان یک مجازات بود که در آنهم اختلاف کردند و پروردگارت روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف کردند داوری می کند.

تفسیر:

ابراهیم(به تنهایی)یک امت بود!

گفتیم این سوره سوره بیان نعمتها است و هدف از آن تحریک حس شکرگزاری انسانها است، به گونه ای که آنها را به شناخت بخشنده اینهمه نعمت برانگیزد.

در آیات مورد بحث سخن از یک مصداق کامل بنده شکرگزار خدا، یعنی "ابراهیم" قهرمان توحید، به میان آمده که مخصوصا از این نظر نیز برای مسلمانها عموما و عربها خصوصا الهام آفرین است که او را پیشوا و مقتدای نخستین خود می دانند.

از میان صفات برجسته این مرد بزرگ به پنج صفت اشاره شده است.

۱-در آغاز می گوید "ابراهیم خود امتی بود" (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً).

در اینکه چرا نام "امت" بر ابراهیم گذارده شده، مفسران نکات مختلفی ذکر کرده اند که چهار نکته از آن قابل ملاحظه است:

-ابراهیم آن قدر شخصیت داشت که به تنهایی یک امت بود، چرا که گاهی شعاع شخصیت انسان آن قدر افزایش می یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می رود و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می شود.

-ابراهیم رهبر و مقتدا و معلم بزرگ انسانیت بود و به همین جهت به او "امت" گفته شده، زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند.

البته میان این معنی و معنی اول پیوند معنوی خاصی برقرار است زیرا

کسی که پیشوای صدق و راستی برای ملتی شد در اعمال همه آنها شریک و سهیم است و گویی خود، امتی است.

-ابراهیم در آن زمان که هیچ خدا پرستی در محیطش نبود و همگی در منجلا ب شرک و بت پرستی غوطه ور بودند تنها موحد و یکتا پرست بود، پس او به تنهایی امتی و مشرکان محیطش امت دیگر بودند.

-ابراهیم سرچشمه پیدایش امتی بود و به همین سبب نام امت بر او گذارده شده.

و هیچ اشکالی ندارد که این کلمه کوچک یعنی "امت" تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند، آری ابراهیم یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت ساز بود، و در آن روز که در محیط اجتماعیش کسی دم از توحید نمی زد او منادی بزرگ توحید بود (۱).

در اشعار عرب نیز میخوانیم: لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد! از خداوند عجیب نیست که جهان را در انسانی جمع کند! ۲- وصف دیگر او (ابراهیم) این بود که "بنده مطیع خدا بود" ("قَانِتًا لِلَّهِ") ۳- "او همواره در خط مستقیم" الله "و طریق حق، گام می سپرد" ("حَنِيفًا") ۴- "او هرگز از مشرکان نبود" و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور" الله "پر کرده بود) وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

ص: ۴۴۹

۱- ۱) در احادیث اسلامی که درباره عبدالمطلب آمده است می خوانیم: یبعث یوم القیامه امه واحده علیه بهاء الملوک و سیماء الانبیاء "عبدالمطلب (به خاطر آنکه در یک محیط شرک و بت پرستی مدافع توحید بود) در روز قیامت به صورت امتی مبعوث می شود که درخشندگی زمامداران (عدل) و سیمای انبیاء دارد (سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۱۳۹).

۵- و به دنبال این ویژگیها سرانجام او مردی بود که همه نعمتهای خدا را شکرگزاری می کرد (شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ).

و پس از بیان این اوصاف پنجگانه به بیان پنج نتیجه مهم این صفات پرداخته و چنین می گوید:

۱- "خداوند ابراهیم را برای نبوت و ابلاغ دعوتش برگزید" (إِجْتَبَاهُ) ۲- "خدا او را به راه راست هدایت کرد" و از هر گونه لغزش و انحراف حفظ نمود (وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

چرا که هدایت الهی همانگونه که بارها گفته ایم به دنبال لیاقتها و شایستگیهایی است که انسان از خود ظاهر می سازد چون بی حساب چیزی بی کسی نمی دهند.

*** ۳- "ما در دنیا به او حسنه دادیم" (وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً).

"حسنة" به معنی وسیعش که هر گونه نیکی را در بر می گیرد، از مقام نبوت و رسالت گرفته، تا نعمتهای مادی و فرزندان شایسته و مانند آن.

۴- "و در آخرت از صالحان است" (وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ).

با اینکه ابراهیم از سر سلسله صالحان بود در عین حال می گوید او از صالحان خواهد بود، و این نشانه عظمت مقام صالحان است که ابراهیم با اینهمه مقام در زمره آنها محسوب می شود، مگر نه اینکه خود ابراهیم از خدا این تقاضا را کرده بود "رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ": "خداوندا نظر صائب به من عطا کن و مرا از صالحان قرار ده" (سوره شعرا آیه ۸۳).

*** ۵- آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم در برابر آن همه صفات برجسته داد این بود که مکتب او نه تنها برای اهل عرش که برای همیشه، مخصوصا برای امت

اسلامی یک مکتب الهام بخش گردید، به گونه ای که قرآن می گوید: "سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین برای ابراهیم، آئین خالص توحید، پیروی کن".

(ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا) (۱).

بار دیگر تاکید می کند ابراهیم از مشرکان نبود " (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

*** با توجه به آیات گذشته سؤالی در اینجا پیش می آید و آن اینکه اگر آئین اسلام آئین ابراهیم است و مسلمانان در بسیاری از مسائل از سنن ابراهیم پیروی می کنند از جمله احترام روز جمعه، پس چرا یهود شنبه را عید می دانند و تعطیل می کنند؟ آخرین آیه مورد بحث به پاسخ این سؤال می پردازد و می گوید: "شنبه (و تحریمهای روز شنبه) برای یهود به عنوان یک مجازات قرار داده شد، و تازه در آن هم اختلاف کردند" بعضی آن را پذیرفتند و به کلی دست از کار کشیدند و بعضی هم نسبت به آن بی اعتنایی کردند (إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ).

جریان از این قرار بود که طبق بعضی از روایات، موسی ع بنی اسرائیل را دعوت به احترام و تعطیل روز جمعه کرد که آئین ابراهیم بود، اما آنها به بهانه ای از آن سر باز زدند و روز شنبه را ترجیح دادند، خداوند روز شنبه

ص: ۴۵۱

۱- ۱) "حنیف" به معنی کسی است که از انحراف به راستی و استقامت می گراید و به عبارت دیگر از آئینها و روشهای منحرف چشم می پوشد و به صراط مستقیم الهی روی می آورد به آئینی که هماهنگ فطرت است، و به خاطر همین هماهنگی صراط مستقیم محسوب می شود بنا بر این در تعبیر "حنیف" اشاره لطیفی به فطری بودن توحید نیز شده است.

را برای آنها قرار داد، اما توام با شدت عمل و محدودیتها، بنا بر این به تعطیلی روز شنبه نباید استناد کنید، چرا که جنبه فوق العاده و مجازات داشته است، و بهترین دلیل بر این مساله این است که یهود حتی در این روز انتخابی خود نیز اختلاف کردند، گروهی آن را ارج نهادند و احترام نمودند و گروهی نیز احترام آن را شکستند، و به کسب و کار پرداختند و به مجازات الهی گرفتار شدند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق در رابطه با بدعتهای مشرکان در زمینه غذاهای حیوانی باشد، زیرا پس از ذکر این مطلب در آیات گذشته این سؤال پیش آمد پس چرا محرماتی در آئین یهود بود که در اسلام نیست؟ و جواب داده شد که آن جنبه مجازات داشت.

دگر بار این سؤال پیش می آید که چرا فی المثل صید ماهی در روزهای شنبه بر یهود حرام بوده که آنهم در اسلام نیست؟ باز پاسخ داده می شود که این یک نوع مجازات و کیفر برای آنها محسوب می شده است.

به هر حال این آیه ارتباط و پیوندی با آیات "اصحاب السبت" (آیات ۱۶۳-۱۶۶ سوره اعراف) دارد که شرح ماجرای آنها و چگونگی تحریم صید ماهی در روز شنبه و مخالفت گروهی از یهود با این دستور و آزمایش الهی و مجازات شدیدی که به آن گرفتار شدند گذشت (به جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۴۱۸-۴۲۸ مراجعه فرمائید).

ضمناً باید توجه داشت که "سبت" در اصل به معنی تعطیل کردن کار برای استراحت است، و روز شنبه را از این جهت یوم السبت می نامیدند که یهود برنامه کسب و کار معمولی خود را در آن تعطیل می کردند، سپس این نام برای این روز در اسلام باقی ماند هر چند روز تعطیلی نبود.

و در پایان آیه می فرماید: "خداوند میان آنها که اختلاف کردند روز قیامت

داوری خواهد کرد" (وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

همانگونه که سابقاً هم اشاره کردیم یکی از هدفهایی که در قیامت پیاده می شود، برجسته شدن اختلافات در تمام زمینه ها، و بازگشت به توحید مطلق است، چرا که آن روز یوم البروز و یوم الظهور و روز کشف سرائر و بواطن و کشف غطاء و کنار رفتن پرده ها و آشکار شدن پنهانها است.

ص: ۴۵۳

اشاره

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵) وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶) وَإِصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا
تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

ترجمه:

۱۲۵- با حکمت و اندرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما، و با آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن، پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده اند و چه کسانی هدایت یافته اند.

۱۲۶- و هر گاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید.

و اگر شکیبایی پیشه کنید اینکار برای شکیبایان بهتر است.

۱۲۷- صبر کن و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد، و بخاطر (کارهای) آنها اندوهگین مباش و دلسرد مشو، و از توطئه های آنها در تنگنا قرار مگیر.

۱۲۸- خداوند با کسانی است که تقوی پیشه می کنند و کسانی که نیکوکارند.

ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان

در لابلای آیات مختلف این سوره بحثهای گوناگونی گاهی ملایم و گاهی تند، با مشرکان و یهود و بطور کلی با گروه های مخالف به میان آمد، مخصوصا در آیات اخیر عمق و شدت بیشتری داشت.

در پایان این بحثها که پایان سوره "نحل" محسوب می شود یک رشته دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی، و طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو، و نحوه ایستادگی در برابر توطئه ها و مانند آن، بیان شده است که می توان آن را به عنوان اصول تاکتیکی و روش مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نامگذاری کرد و به عنوان یک قانون کلی در هر زمان و در همه جا از آن استفاده نمود.

این برنامه در ده اصل خلاصه می شود که با توجه به آیات مورد بحث به ترتیب زیر است:

۱- نخست می گوید: "به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن" (أَذْعُ إِلَيَّ سَبِيلَ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ).

"حکمت" به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است، و در اصل به معنی منع آمده و از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده، و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است، و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقلهای خفته نخستین گام محسوب می شود.

۲- "و به وسیله اندرزهای نیکو" (وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ).

و این دومین گام در طریق دعوت به راه خدا است، یعنی استفاده کردن از

عواطف انسانها، چرا که موعظه، و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت.

در حقیقت حکمت از "بعد عقلی" وجود انسان استفاده می کند و موعظه حسنه از "بعد عاطفی" (۱).

و مقید ساختن "موعظه" به "حسنة" شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می افتد که خالی از هر گونه خشونت، برتری جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد، چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوسی می گذارند به خاطر آنکه مثلا- در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام گرفته، و یا از آن استشمام برتری جویی گوینده شده است، بنا بر این موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می بخشد که "حسنة" باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

۳- "و با آنها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز" (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).

و این سومین گام مخصوص کسانی است که ذهن آنها قبلا از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند.

بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می افتد که "بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ" باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هر گونه توهین و تحقیر و خلافگویی و استکبار خالی باشد، و خلاصه

ص: ۴۵۶

۱- ۱) بعضی از مفسران در تفاوت میان "حکمت" و "موعظه حسنة" و مجادله نیکو گفته اند حکمت اشاره به دلایل قطعی است، و موعظه حسنة ادله ظنیه را می گوید، و اما مجادله نیکو اشاره به دلایلی است که هدف از آن الزام مخالفین و استفاده از مطالبی است که مورد قبول آنها می باشد (ولی آنچه در بالا آوردیم مناسبتر به نظر می رسد).

تمام جنبه های انسانی آن حفظ شود.

و در پایان آیه نخستین اضافه می کند: "پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته اند" (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ).

اشاره به اینکه وظیفه شما دعوت به راه حق است، از طرق سه گانه حساب شده فوق، اما چه کسانی سرانجام هدایت می شوند، و چه کسانی در طریق ضلالت پافشاری خواهند کرد آن را تنها خدا می داند و بس.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله بیان دلیلی باشد برای دستورات سه گانه فوق یعنی اینکه خداوند در مقابله با منحرفان این سه دستور را داده است به خاطر آن است که او می داند عامل تاثیر در گمراهان و وسیله هدایت چه عاملی است.

***۴- تا کنون سخن از این بود که در یک بحث منطقی، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد، آنها دست به تعدی و تجاوز زدند، در اینجا دستور می دهد: اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید" و نه بیشتر از آن (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ).

۵- "ولی اگر شکیبایی پیشه کنید و عفو و گذشت، این کار برای شکیبایان بهتر است" (وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ).

در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در جنگ "احد" نازل شده، هنگامی که پیامبر ص وضع دردناک شهادت عمویش حمزه بن عبدالمطلب را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده، بلکه سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده، و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است، و گوش و بینی او را قطع نموده بسیار

منقلب و ناراحت شد) و فرمود:

اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و انت المستعان على ما ارى: خدایا حمد از آن تو است و شکایت به تو می آورم، و تو در برابر آنچه می بینم یار و مددکار مایی.

سپس فرمود:

لئن ظفرت لامتئن و لامثلن و لامثلن: اگر من بر آنها چیره شوم آنها را مثله می کنم، آنها را مثله می کنم، آنها را مثله می کنم (و طبق روایت دیگری فرمود هفتاد نفر آنها را مثله خواهم کرد).

در این هنگام آیه نازل شد (وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَاَعْبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ).

بلافاصله پیامبر عرض کرد: "اصبر اصبر": خدایا صبر می کنم، صبر می کنم" (۱) با اینکه این لحظه شاید دردناکترین لحظه ای بود که در تمام عمر بر پیامبر گذشت، ولی باز پیامبر بر اعصاب خود مسلط گشت و راه دوم که راه عفو و گذشت بود انتخاب کرد. و چنان که در تاریخ در سر گذشت فتح مکه می خوانیم، آن روز که پیامبر ص بر این سنگدلان پیروز و مسلط شد فرمان عفو عمومی صادر کرد، و به وعده خودش در جنگ احد وفا نمود. (۲) و به راستی اگر انسان بخواهد نمونه عالی بزرگواری و عواطف انسانی را ببیند باید داستان احد را در کنار داستان فتح مکه بگذارد و آن دو را با هم مقایسه کند.

شاید تا کنون هیچ ملت پیروز مسلطی با قوم شکست خورده این معامله ای را که پیامبر ص و مسلمانان پس از پیروزی با مشرکان مکه کردند نکرده باشد

ص: ۴۵۸

۱- ۱) تفسیر عیاشی و تفسیر در المثنون ذیل آیه مورد بحث (بنا به نقل تفسیر المیزان).

۲- ۲) در پاره ای از روایات دیده می شود که این جمله (اگر پیروز شدیم ما بیشتر از این تعداد آنها را مثله خواهیم کرد) را گروهی از مسلمانان گفتند (تفسیر تبیان جلد ۶ صفحه ۴۴۰).

آنها در محیطی که انتقام و کینه توزی در بافت جامعه آنها نفوذ کرده بود، و کینه ها را نسل به نسل به میراث می گذاردند و اصلاً ترک انتقام جویی در آن محیط عیب بزرگی بود.

نتیجه اینهمه بزرگواری و عفو و گذشت آن شد که این ملت جاهل و لجوج چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به گفته قرآن **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا**: "گروه گروه در آئین خدا وارد شدند".

*** ۶- این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی خواهد گذارد که بدون هیچ چشمداشتی انجام پذیرد یعنی فقط به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می کند: "شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی تواند باشد" (**وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ**).

آیا انسان می تواند در برابر این صحنه های جانسوز که تمام وجودش را آتش می کشد بدون یک نیروی الهی و انگیزه معنوی صبر و استقامت کند؟ و اینهمه ناراحتی را در روح خود پذیرا باشد، و شکیبایی را از دست ندهد؟ آری این تنها در صورتی ممکن است که برای خدا و به توفیق خدا باشد.

۷- هر گاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز نباید مایوس و دلسرد شد، و یا بیتابی و جزع نمود، بلکه باید با حوصله و خونسردی هر چه بیشتر هم چنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می گوید: "بر آنها اندوهگین مباش" (**وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ**).

این حزن و اندوه که حتماً به خاطر عدم ایمان آنها است ممکن است یکی از دو پدیده را در انسان به وجود آورد، یا او را برای همیشه دلسرد سازد، و یا او را به جزع و بیتابی و بی حوصلگی وادارد، بنا بر این نهی از حزن و اندوه

در واقع از هر دو پدیده است، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بیتابی کن و نه مایوس باش.

۸- با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه بر ندارد و به طرح نقشه های خطرناک پردازد، در چنین شرائطی موضعگیری صحیح همان است که قرآن می گوید: "از توطئه های آنها نگران مباش و محدود نشو" (وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ).

این توطئه ها هر قدر وسیع و حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند، و گمان برید که در تنگنا قرار گرفته اید و محاصره شده اید، چرا که تکیه گاه شما خدا است و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می توانید این توطئه ها را خنثی کنید و نقش بر آب.

*** آخرین آیه مورد بحث که سوره نحل با آن پایان می گیرد به نهمین و دهمین برنامه اشاره کرده، می گوید:

۹- "خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند" (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا).

"تقوا" در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با اسیران معامله اسلامی نمود، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود، و حتی در میدان جنگ همانگونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده است باید تقوا و موازین اسلامی حفظ شود: به بی دفاعان نباید حمله کرد، متعرض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد، حتی چهارپایان را نباید از بین برد، مزارع را نباید نابود کرد، آب را نباید به روی دشمن قطع نمود، خلاصه تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام

گیرد و اجرا شود(البته موارد استثنایی که بسیار نادر است از این حکم خارج می باشد).

۱۰- "و خداوند با کسانی است که نیکو کارند" (وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ).

چنان که قرآن در سایر آیات بیان کرده گاهی باید پاسخ بدی را به نیکی داد، و دشمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود چرا که این کار پر خصومت ترین دشمنان و "أَلَدُّ الْخِصَمِ" را به دوست مهربان و "وَلَيْتِي حَمِيمٌ" مبدل می سازد! احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام پذیرد، یکی از بهترین روشهای مبارزه است، و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه، رفتاری که پیامبر ص با مشرکان مکه بعد از فتح نمود، معامله ای که با وحشی قاتل حمزه کرد، برخوردی که با اسیران بدر داشت، رفتاری که با یهودیانی که انواع اذیت و آزار را درباره او روا می داشتند، انجام داد، و همچنین نظائر این برنامه در زندگی علی ع و سایر پیشوایان بزرگ، خود بیانگر این دستور اسلامی است.

جالب اینکه در نهج البلاغه در خطبه معروف همام که مرد زاهد و عابد و هوشیاری بود می خوانیم هنگامی که از امیر مؤمنان علی ع تقاضای دستور جامعی در زمینه صفات پرهیزگاران کرد، امام تنها به ذکر همین آیه قناعت فرمود: و گفت:

اتق الله و احسن إن الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون: (۱)

"تقوا را پیشه کن، و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند".

گرچه این سؤال کننده عاشق حق، عطش و تقاضایش با این بیان کوتاه فرو نشست و امام ناچار به بیان مشروحتری پرداخت و جامعترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزگاران که از یکصد خصلت تجاوز می کند بیان فرمود، ولی این مقدار از جواب کوتاه نخستین امام استفاده می شود که این آیه در واقع فهرستی

ص: ۴۶۱

است از تمام صفات پرهیزکاران.

***دقت در مواد دهگانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می کند نشان می دهد که از تمام اصول منطقی، عاطفی، روانی، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می گردد استفاده شده است.

ولی با این حال اسلام هرگز نمی گوید که تنها به منطق و استدلال قناعت کنید بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می کند که در مقابل توطئه های دشمن عملاً وارد میدان شویم، و در صورت لزوم در مقابل خشونتها به خشونت توسل جویم، و در برابر توطئه ها به ضد توطئه پردازیم، ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی به دست فراموشی سپرده نشود.

و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامع الاطراف را به کار می بستند، شاید اسلام امروز، سراسر جهان یا بخش عمده آن را فرا گرفته بود.

آخرین سخن در مورد سوره نحل (سوره نعمتها).

همانگونه که از آغاز سوره گفتیم، چیزی که بیش از همه در مجموع آیات این سوره جلب توجه می کند بیان نعمتهای گوناگون الهی، اعم از مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، فردی و اجتماعی است، و اگر نام سوره نعمتها برای آن انتخاب شده نیز از همین نظر است.

بررسی آیات سوره نشان می دهد که حدود چهل نعمت از نعمتهای بزرگ و کوچک، مادی و معنوی، طی آیات این سوره بیان شده است که فهرست وار ذیلاً از نظر می گذرد، و تاکید می کنیم که هدف از آن نخست تعلیم درس توحید و بیان

ص: ۴۶۲

عظمت آفریدگار است و در ثانی تقویت عشق و علاقه انسانها به آفریننده این نعمتها و تحریک حس شکرگزاری آنان می باشد:

- ۱- آفرینش آسمان (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ).
- ۲- آفرینش زمین (وَ الْأَرْضَ).
- ۳- آفرینش چهارپایان (وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا).
- ۴- استفاده پوشش از پشم و پوست آنها (لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ).
- ۵- استفاده از منافع حیوانات (وَ مَنَافِعُ).
- ۶- استفاده از گوشت آنها (وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ).
- ۷- بهره گیری از "جمال استقلال اقتصادی" (وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ).
- ۸- بهره گیری از حیوانات برای حمل و نقل (وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ - وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا).
- ۹- هدایت به صراط مستقیم (وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ).
- ۱۰- نزول باران از آسمان و تهیه آب آشامیدنی از آن (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ).
- ۱۱- پرورش مراتع و چراگاهها با آن (وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ).
- ۱۲- روئیدن زراعت و زیتون و نخل و انگور و انواع میوه ها به برکت آن (يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).
- ۱۳- تسخیر شب و روز (وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ).
- ۱۴- تسخیر خورشید و ماه (وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ).
- ۱۵- تسخیر ستارگان (وَ النُّجُومَ).
- ۱۶- مخلوقات گوناگونی که در کره زمین آفریده شده (وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ).
- ۱۷- تسخیر دریاها برای استفاده از گوشت و جواهرات آن (وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا).

۱۸- حرکت کشتی ها بر سینه آنها (وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ).

۱۹- آفرینش کوه ها که آرامبخش زمینند (وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ).

۲۰- آفرینش نهرها (وَ أَنْهَارًا).

۲۱- ایجاد راههای ارتباطی (وَ سُبُلًا).

۲۲- ایجاد علامات برای شناخت راهها (وَ عِلَامَاتٍ).

۲۳- استفاده از ستارگان برای راهیابی در شبها (وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ).

۲۴- زنده شدن زمینهای مرده بوسیله آب باران (وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

۲۵- شیر خالص و گوارا که از میان خون و غذای هضم شده خارج می شود (نُشِيقِكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ).

۲۶- فرآورده هایی که از میوه های درخت نخل و انگور گرفته می شود (وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا).

۲۷- عسل یک غذای شفا بخش (فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ).

۲۸- بخشیدن همسرانی به انسان از جنس خود او (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا).

۲۹- نعمت فرزندان (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً).

۳۰- انواع روزی های پاکیزه به مفهوم وسیعش (وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ) ۳۱- نعمت گوش (وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ).

۳۲- نعمت چشم (وَ الْأَبْصَارَ).

۳۳- نعمت عقل و هوش (وَ الْأَفْنَئَةَ).

۳۴- خانه ها و مسکنهای ثابت (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا).

۳۵- خانه های سیار (خیمه ها) (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا).

۳۶- وسائل و اسبابهایی که از پشم و کرک و موی حیوانات ساخته و تهیه می شود (وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَشَعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ).

۳۷- نعمت سایه ها (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا).

۳۸- نعمت وجود پناهگاههای مطمئن در کوه ها (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا).

۳۹- انواع لباسهایی که انسان را از سرما و گرما حفظ می کند (وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ).

۴۰- زره و لباس جنگ که در برابر ضربات دشمن مقاومت دارد (وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ).

و در پایان این بخش از نعمتها اضافه می کند کَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ: "اینگونه خداوند نعمتهایش را بر شما به حد کمال می رساند تا تسلیم فرمان او باشید".

هدف از تشریح نعمتها

احتیاج به تذکر ندارد که بر شمردن نعمتهای گوناگون الهی در آیات مختلف این سوره یا سایر آیات قرآن، به اصطلاح برای منت گذاری، و یا کسب وجهه، و مانند آن نیست، که خدا برتر و بالاتر از همه اینها است، و بی نیاز از هر کس و هر چیز.

همه اینها در مسیر برنامه های سازنده تربیتی است، برنامه هایی که انسان را به آخرین مرحله تکامل ممکن از نظر معنوی و مادی برساند.

گویاترین دلیل برای این موضوع، همان جمله هایی است که در آخر بسیاری از آیات گذشته آمده است که در عین تنوع، همگی در همان خط پرورش و تربیت انسان قرار دارد.

ص: ۴۶۵

در آیه ۱۴ بعد از بیان نعمت تسخیر دریاها می فرماید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

در آیه ۱۵ بعد از بیان نعمت کوه ها و نهرها و جاده ها می گوید: لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ .

در آیه ۴۴ بعد از بیان بزرگترین نعمت معنوی یعنی نزول آیات قرآن می گوید: وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ .

و در آیه ۷۸ بعد از ذکر نعمت بسیار مهم ابزار شناخت (گوش و چشم و عقل) می فرماید: لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

و در آیه ۸۱ بعد از اشاره به تکمیل نعمتهای پروردگار می گوید: لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ .

و در آیه ۹۰ بعد از بیان یک سلسله دستورات در زمینه عدل و احسان و مبارزه با فحشاء و منکر و ظلم می فرماید: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ .

در حقیقت در این شش مورد، اشاره به پنج هدف شده است ۱- شکرگزاری ۲- هدایت، ۳- تفکر، ۴- تسلیم در برابر دعوت حق، ۵- تذکر و یادآوری که بدون شک همه با هم پیوند دارند: انسان نخست تفکر و اندیشه می کند.

هر گاه فراموش کرد، یادآوری می نماید.

به دنبال آن حس شکرگزاری در مقابل بخشنده نعمتها در او بیدار می شود.

سپس راه به سوی او باز می کند و هدایت می شود.

سرانجام در برابر فرمانش تسلیم می گردد.

و به این ترتیب هدفهای پنجگانه فوق حلقه های تکامل زنجیره ای انسانند که بدون شک اگر این مسیر بطور صحیح پیموده شود، نتایج پر باری دارد و جای تردید باقی نمی ماند که بر شمردن این نعمتها گاهی به صورت جمعی و گاهی به صورت انفرادی، هیچ هدفی جز ساختن انسان کامل نیست.

پروردگارا! نعمتهای بی پایانت سراسر وجود ما را احاطه کرده است، و ما غرق نعمتهای توایم اما هنوز تو را نشناخته ایم.

بار الها! درک و دیدی مرحمت فرما که راهگشای طریق معرفت و عشق تو باشد، و توفیقی که در این راه پر پیچ و خم به کمک ما بشتابد و به سر منزل شکر گزاران واقعی برساند.

خداوندا! تو نیازهای ما را از هر کس بهتر می دانی، و تقاضاهای ذاتی ما را از خود ما بهتر می شناسی، بر ما آن ببخش که آن چنان باشیم که تو می خواهی، و به ما آن مرحمت کن که بهتر از آن شویم که مردم می پندارند.

معبودا! اکنون که این بخش از تفسیر کتاب بزرگ آسمانیت پایان می گیرد آخرین روز ماه شعبان، و در آستانه ماه رحمت ماه رمضان می باشد، همه ما را مشمول رحمت خاصت قرار داده و توفیق تکمیل این تفسیر را از ما دریغ مدار (انک سمیع مجیب).

پایان جلد یازدهم تفسیر نمونه (پایان سوره نحل) آخر شعبان ۱۴۰۱

ص: ۴۶۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹